

بسمه تعالی

دانشکده پزشکی مشهد

گزارشی تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران

محمد جعفر جهانگیر فیض آبادی

نیم سال دوم ۹۵/۹۴

مباحث نظری و تئوریک

گفتار اول :

ماهیت انقلاب

در میان پدیده های اجتماعی - سیاسی، انقلاب یکی از پیچیده ترین پدیده هایی است که توجه بسیاری از نظریه پردازان و تئوریسین های این رشته را به خود جلب کرده است، درک ماهیت انقلاب نیازمند تأملات نظری در کلیت آن است. و این وظیفه ای است که تئوریهای انقلاب عهده دار آن است. اینکه انقلابها چگونه شکل می گیرند و از چه علل و عواملی برمی خیزد و در نهایت چه پیامدهایی دارند؟ مهمترین پرسشهایی است که در این زمینه مطرح است. در این بحث در آغاز مفهوم انقلاب و ویژگیهای آن را بررسی می کنیم و سپس به سایر تحولات اجتماعی سیاسی و تفاوت آن با انقلاب می پردازیم.

در فرهنگهای لغت واژه انقلاب به معانی: برگشتن، بازگردیدن، واژگون شدن، تحول ایده و نیز به معنای درآمدن از صورتی به صورتی و دگرگون شدن آمده است.

***واژه انقلاب** - معادل با کلمه Revolution و ریشه لاتین Revolver تا پیش از ورود آنها به ادبیات سیاسی - از اصطلاحات اخترشناسی بوده که برای حرکت دورانی و منظم ستارگان، خورشید و فصول به کار می رفته است و از سده هفده میلادی، در اروپا به استعاره در مفاهیم اقتصادی نظیر: انقلاب اقتصادی اروپا و انقلاب صنعتی و نیز برای خیزش های سیاسی، اجتماعی و... به کار گرفته شده است و معنایی کاملاً متفاوت از ریشه اخترشناسی را پدید آورده است.

واژه انقلاب هربار بنا به تحولی که در علوم تجربی، کیهان شناسی، اقتصادی، فرهنگی، جامعه شناسی و دینی رخ داده به گونه ای متفاوت به کار رفته است. لکن نظریه پردازان حوزه انقلاب در علوم سیاسی هر یک بر مبنایی خاص تعاریف مختلفی از انقلاب به دست داده اند. برای مثال برخی بر اساس نیات^۱ و انگیزه های انقلابیون و پاره ای بر پایه نتایج و برآیند انقلابها و گروهی با توجه به فرایند انقلاب ها، انقلاب را تعریف نموده اند. از میان معروفترین تعاریف مبتنی بر نتیجه، می توان به تعریف ساموئل هانتینگتون اشاره نمود:

« انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت آمیز داخلی در ارزش ها و اسطوره های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت های حکومتی و سیاست های آن است.»^۲

این تعریف از یکسو انقلاب های ناموفق را حذف می کند و از سوی دیگر انقلاب را از پدیده های مشابه متمایز می سازد. بر این مبنای انقلاب، پدیده های چون شورش های ۹ دهقانی، قیام های شهری، شورش های جدایی طلب ملی و مانند آن را در بر نمی گیرد. از سویی هانتینگتون با تأکید بر عنصر خشونت، انقلاب را از اصلاحات عمیق نیز متمایز می سازد و با اصرار بر عمیق بودن انقلاب، آن را از رویدادهای کم اهمیت تر تفکیک می کند.^۳

***گونه های مختلف انقلاب**

به طور کلی انقلاب به معنای تغییر در ساختار حاکمیت و برخی ساختارهای اجتماعی را می توان به «انقلاب های سیاسی» و «انقلاب های اجتماعی» تقسیم کرد. انقلاب سیاسی با تغییر ساختار سیاسی، بدون تغییر ساختارهای اجتماعی همراه است. به سخنی دیگر، انقلاب های سیاسی ساختار حکومت را تغییر می دهند، نه ساختار اجتماعی را. انقلاب مشروطیت در ایران را می توان از جمله انقلاب های سیاسی دانست که در آن فقط ساختار سیاسی تغییر شکل یافت. اما انقلاب اجتماعی عبارتست از تغییر سریع و اساسی در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه که با حرکت و قیام عمومی مردم همراه است. انقلاب های اجتماعی به ندرت شکل می گیرد اما بی گمان رخدادی مهم به شمار می رود.

۱) از آنجا که اقدام انقلابی همیشه با موفقیت همراه نیست، گروهی از اندیشمندان در عین حال که می کوشند انقلاب را از سایر اشکال تحولات خشونت آمیز متمایز سازند، سعی دارند تعریف انقلاب را به گونه ای مطرح کنند که شامل انقلاب های ناموفق نیز بشود لذا برنیات انقلابیون به همراه اهداف آنها تأکید می کنند. "آرتور باوئر" انقلاب ها را عبارت از تلاش های موفق یا ناموفقی می داند که به منظور ایجاد تغییراتی در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام میگیرد. (چالمرز جانسون، تحول انقلابی، حمید الیاسی، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۷).

۲) Huntington, Samuel, Political Order in Changing Societies, p.264

۳) عباس کشاورز، نگرشی اجمالی به نظریه های انقلاب، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ج ۱، ص ۲۱

انقلاب های اجتماعی تنها از حیث ملی اهمیت ندارند و اغلب موجب رشد الگوها، اندیشه ها و خواست های بزرگ بین المللی می شوند؛ به ویژه اگر این تحولات در کشورهایی روی دهد که از نظر جغرافیای سیاسی مهم و از نظر وسعت، پهناور باشند. بنابراین چون انقلاب های اجتماعی، هم در سطح داخلی اثرگذارند و هم در سطح بین المللی، مطالعه آنان اهمیتی درخور دارد.

آخرین انقلاب بزرگ اجتماعی که تاکنون در تاریخ جهان اتفاق افتاده، انقلاب اسلامی ایران است و به همین دلیل به تفصیل مورد مطالعه پژوهشگران بسیاری قرار گرفته است.

*** خصوصیات انقلابها**

انقلاب هایی که با پیروزی همراه می شوند، ویژگی هایی دارند که آنها را از دیگر تحولات سیاسی - اجتماعی متمایز می کند.

۱. انقلاب در روند خود باید چند مرحله را بگذراند: یک . براندازی؛ دو. انتقال و جابجایی قدرت؛ سه. پاکسازی مهره های اصلی حکومت قبلی؛ چهار. تثبیت نظام جدید و سازندگی و تحقق آرمانهای انقلاب.
۲. با وجود ناگهانی و سریع بودن انقلاب، روند شکل گیری آن نسبتاً طولانی است.
۳. در روند انقلاب اصولاً اعمال زور و خشونت به گونه ای متقابل صورت می گیرد؛ زیرا نه حکومت بدون مقاومت تسلیم انقلابیون می شود و نه انقلابیون در صورت لزوم از اعمال خشونت پرهیز می کنند.
۴. در انقلاب بخش عمده ای از جمعیت به شکلی موثر بسیج می شوند.
۵. مشارکت مردمی در انقلاب مستلزم عناصری مانند سازماندهی، رهبری و ایدئولوژی است و هر چه ایدئولوژی قوی تر باشد، بسیج گروه ها گسترده تر خواهد بود.
۶. تغییرات انقلاب عمیق و زیربنایی بوده و ارزشهای جدید جایگزین ارزش های پیشین می شوند. در انقلاب اصولاً نظام تغییر می کند، نه آنکه در نظام تغییرات ایجاد شود (تغییر نظام نه تغییر در نظام).^۱

*** تغییرات و تحولات اجتماعی**

پدیده هایی مانند اصلاح (رفرم)، نهضت، کودتا، شورش و جنگ داخلی می تواند به تبیین بهتر انقلاب کمک نماید از این رو به هر کدام از پدیده های مزبور نگاهی گذرا می افکنیم.

۱. اصلاح (رفرم):

به تغییرات تدریجی و جزئی که از سوی حاکمان به صورت قانونی و مسالمت آمیز انجام پذیرد گفته می شود. در میان واژه های مورد بحث، اصلاح با مفهوم انقلاب تفاوتی آشکارتر دارد؛ بدین بیان که اصلاحات برخلاف انقلاب از سوی رژیم سیاسی حاکم تحقق می یابد و از سوی دیگر اموری مانند بسیج توده ای، تغییر رژیم سیاسی و خشونت در آن راه ندارد.

^۱ حمید دهقان، پژوهشی نو پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۲۱-۱۸

اصلاحات ممکن است در آغاز محدود به حوزه کوچکی مانند اصلاحات ارضی باشد و سپس دامنه گسترده تری پیدا کند. در کشورهایی که احتمال وقوع انقلاب از پایین ممکن نباشد اصلاحات از بالا کارکردهای انقلاب را پیدا می کند و جایگزین انقلاب می شود. مانند اصلاحات میجی^۱ در ژاپن در سال ۱۸۶۸ و اصلاحات بیسمارک در آلمان^۲ و گورباچف^۳ در اتحاد شوروی پیشین که پیامدهای بزرگ و انقلابی را پدید آوردند.

موفقیت اصلاحات مستلزم پیدایش نوعی شکاف در طبقه حاکم و مستقل بودن مصلحان از گروههایی است که ممکن است در طی اصلاحات آسیب ببینند. پادشاهان، نظامیان و بخشهایی از طبقه اشراف و روشنفکران در انجام اصلاحات سیاسی در کشورهای مختلف نقش داشتند و نیز کارائی اصلاحات هنگامی است که از موضع قدرت و پیش از بروز بحران صورت گیرد. لذا اگر اصلاحات از موضع ضعف و در واکنش به بحران آشکار فزاینده صورت پذیرد ممکن است خود موجب تشدید بحران گردد و نتیجه مطلوب را ندهد. لذا رژیمهای دیکتاتوری از این جهت آسیب پذیرند و ممکن است اندکی اصلاحات کنترل رژیم را به تدریج تضعیف کند و به تقویت انگیزه مخالفان و احتمالاً سرنگونی یا فروپاشی نظام بیانجامد. در حالی که نظام های دموکراتیک ظرفیت بیشتری برای پذیرش رفرم دارند. گفتنی است که اصلاحات در نظامهای دموکراتیک جزئی از فرایند طبیعی سیاسی هستند که بر کارائی و ثبات نظام می افزایند.

۲. نهضت: حرکتی معمولاً دراز مدت است که ممکن است انقلاب فقط بخشی از آن به شمار آید؛ مانند نهضت اسلامی ایران که دست کم، پیشینه آن به اوایل دهه ۱۳۴۰ می رسد. نهضت ممکن است به شکل تلاش های فکری و فرهنگی آغاز شده، سپس در اثر گسترش افکار جدید رنگ سیاسی و انقلابی به خود گیرد و یا حتی به انقلاب منجر گردد.

(^۱) اصلاحات میجی یا احیای میجی زنجیره ای از رویدادها بود که به دگرگونی های عظیمی در ساختار سیاسی و اجتماعی ژاپن منجر شد. تجدید حیات می جی به مثابه انقلابی بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم، در پایان دوره ادو یا باکوماتسو و آغاز دوره می جی، رخ داد. نظریه پردازان دوران میجی ژاپن می گفتند ما میتوانیم تکنیک ساختن پلهای فلزی را به ژاپن وارد کنیم اما این کار کمکی به ما نمیکند بلکه ما باید چیزی را به ژاپن بیاوریم که باعث دست یافتن به تکنیک ساختن پلهای فلزی شده است یعنی فرهنگ و اندیشه صنعتی شدن را. اصلاحات می جی سبب سرعت گرفتن روند صنعتی سازی ژاپن شد و این امر نیز به نوبه خود، به رشد ملیتاریزم انجامید. واژه ترکیبی می جی به معنای قانون روشن بینی است

(^۲) بیسمارک در ۱ آوریل ۱۸۱۵ در شونهاوزن متولد شد. در گوتینگن به تحصیل حقوق پرداخت و پس از اینکه او به عنوان دیپلمات در یگانگی آلمان، در سن پترزبورگ و در پاریس (مشغول بود، در سال ۱۸۶۲ به عنوان نخست وزیر و وزیر امور خارجه پروس صدا زده شد

بیسمارک، سال ۱۸۶۴ رهبری پروس را در جنگ آلمان-دانمارک بر سر اشلوسویگ-هولشتاین، با اتحاد به اتریش برعهده داشت. دو سال بعد هم وی، همین مسؤولیت را در جنگ پروس-اتریش که به نابودی کنفدراسیون آلمان و در نهایت به بیرون راندن اتریش از امپراتوری آلمان انجامید، با موفقیت به پایان رسانید. سال ۱۸۶۷، کنفدراسیون آلمان شمالی تأسیس شد که در آن بیسمارک به عنوان صدراعظم صدا زده شد. در پایان جنگ پروس-فرانسه در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱، ویلهلم یکم در ورسای به عنوان امپراتور (آلمانی خوانده شد و از این رو، بیسمارک توانست، با همت و تلاش خود امپراتوری آلمان را تأسیس کند. خود وی، صدراعظم امپراتوری شد و لقب صدراعظم آهنین را بعدها از آن خود کرد بیسمارک در یک جنگ فرهنگی با کلیسای کاتولیک درگیر بود، که به کمتر شدن دوباره نفوذ کلیسای کاتولیک انجامید. سال ۱۸۷۸ قانون سوسیالیستی تصویب شد که با اصلاحات سوسیال-سیاسی ۱۸۸۱-۱۸۸۹ همراه بود. ۱۸۷۱، توانست بیسمارک اتحاد دوگانه را با اتریش-مجارستان ببندد که با داخل شدن ایتالیا سال ۱۸۸۲ به اتحاد سه گانه تبدیل شد. یکی از دستاوردهای بزرگ بیسمارک در سیاست های خارجی اش عقد قرارداد ضمانتی سال ۱۸۸۷ با روسیه بود

(^۳) میخائیل سرگئیویچ گورباچف زاده ۲ مارس ۱۹۳۱ از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱ آخرین رهبر اتحاد شوروی بود. تلاش ها و اصلاحات او باعث پایان جنگ سرد شد اما هم زمان یگانگی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی را نیز پایان داد و نهایتاً باعث فروپاشی شوروی شد. گورباچف در سال ۱۹۹۰ جایزه صلح نوبل را دریافت کرده است. وی با دکترین دوگانه پرسترویکا (اصلاحات اقتصادی) و گلاسنوست (فضای باز سیاسی) در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی، نقش مهمی در پایان دادن به سلطه کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان گرفتن جنگ سرد داشت..

۳. شورش^۱: این واژه همانند طغیان، اغتشاش و قیام، حرکتی مقطعی یا واکنشی با ماهیت و دامنه های متفاوت است که گاه مقدمه حرکتی انقلابی می باشد و در بسیاری از مواقع نیز از همراهی مردم، ایدئولوژی جدید و برنامه ای برای تغییر نهادهای سیاسی و اجتماعی برخوردار نیست.

بسیاری از شورش ها در مدتی کوتاه سرکوب می شوند و فرو می نشینند. قیام باکسر ها در چین^۲ و قیام تنباکو در ۱۲۶۹ و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از جمله قیام ها و شورش های معروف ایران به شمار می رود.

4. کودتا^۳:

اقدام سریع گروهی از نظامیان علیه یک رژیم سیاسی است که به دنبال انتقال و جابه جایی قدرت از طریق خشونت نظامی می باشد.^۴ کودتا معمولاً از بالا و توسط افراد نظامی یا سیاسی که قسمتی از حکومت را در اختیار دارند، صورت می گیرد، ولی از مشارکت مردمی و دیگر ویژگی های انقلاب بی بهره است. بنابر این کودتا به دلیل عدم برخورداری از پشتوانه مردمی از حمایت قدرتهای خارجی که معمولاً کشورهای استعماری^۵ می باشند، برخوردار می شوند. مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران و کودتای ژنرال پینوشه^۶ در شیلی علیه سالوادور آلنده که توسط آمریکاییها صورت گرفته اند.

(^۱) هزاران نفر در تظاهرات آرام در بلگراد پایتخت یوگسلاوی، مخالفت خود را با میلوویچ، رئیس جمهور کشور ابراز داشتند. آنها با حمل پلاکارد و تکرار شعارهایی بر ضد میلوویچ، خواستار کناره گیری وی از قدرت شدند. میلوویچ در کاخی زرعی در مکانی نامعلوم به سر می برد و از ظاهر شدن در انتظار پرهیز می کرد. آخرین حربه او برای آرام کردن اعتراضات مردمی، وعده انتخابات زودهنگام بود. چندی بعد انتخابات برگزار شد و رقیب میلوویچ، به نام کوشونیسکا به قدرت رسید.

از مرور این مثال که نشان دهنده یک شورش است می یابیم که در شورش بروز موج ناراضی و طغیان موجب تغییراتی در مدیریت نهادهای سیاسی می گردد، ولی منجر به زیر و رو کردن و تغییر بنیادین آنها نمی شود؛ در شورش، تنها نفس تغییر اهمیت دارد نه نظام جایگزین آن.

۲ قیام بی هه توان (باکسر) :

شکستهای خارجی، سلطه اجنبی، حکومت استبدادی، ممانعت از اصلاحات و غیره موجب ناراضی و وسیع مردم چین شد و در سال ۱۸۹۹ موجب قیام بزرگی شد که هدف آن سرنگونی حکومت منچو و اخراج بیگانگان بود. این قیام بی هه توان به معنای **مشتهای هماهنگ** نام داشت که خارجیان بدان نام **مشت زن ها** (باکسر) دادند. باگسترش قیام ملکه چین چهره ضد اجنبی به خود گرفت و با شورشیان هم صدا شد. شورشیان در همه جا به بیگانگان حمله ور شدند. اما کشورهای غربی نیز فوراً واکنش نشان دادند. آلمان، فرانسه، انگلیس، روسیه، ایالات متحده، اتریش و ایتالیا به بهانه حمایت از اتباع خود نیروی نظامی به چین اعزام کردند. ملکه چین بلافاصله تغییر موضع داد و با همکاری خارجیان به سرکوب شورش پرداخت. در نتیجه قیام با شکست روبرو شد. چین مجبور به پرداخت غرامت، عذر خواهی، پذیرش حضور نیروی نظامی خارجی و تنبیه قیام کنندگان شد.

۳ واژه فرانسوی است که مرکب از دو کلمه coup به معنای ضربه، براندازی، و Detut به معنای دولت یا حکومت می باشد. داریوش آشوری، دانش نامه سیاسی ص ۲۷۰.

(^۴) در سال ۱۹۹۹ م. ژنرال پرویز مشرف، رئیس ستاد ارتش پاکستان، نواز شریف، نخست وزیر، و عده ای از مسئولین بلندپایه کشوری را به اتهام سوءاستفاده مالی دستگیر و روانه زندان کرد. متعاقباً حکومت نظامی اعلام شد و اختیار اداره امور کشور به دست ژنرال مشرف افتاد. او خود را رئیس اجرایی حکومت پاکستان و متعاقباً رئیس جمهور خواند.

تانک ها و واحدهای زرعی در گوشه و کنار شهرهای مهم مستقر شدند و همه واحدهای نظامی به حالت آماده باش در آمدند و کشور در سکوت فرو رفت. این نمونه ای از شکل متعارف و شناخته شده کودتا بود. پدیده ای که گاه با انقلاب مشتبه می شود، اما از دایره مفهومی آن خارج است. با اندکی تعمق در وقایعی که در جریان کودتا رخ می دهد، می توان تمایز آن را از پدیده انقلاب به خوبی درک کرد. کودتا برخاسته از یک رشته فعالیت های توطئه آمیز خارج از قاعده و قانون، توسط یک اقلیت نظامی، در برابر نظام حاکم می باشد که مردم در آن هیچ گونه نقشی ندارند.

(^۵) بر اساس پژوهش برخی پژوهشگران در فاصله زمانی ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷ م بیش از یکصد کودتا در کشورهای آمریکای لاتین، اروپا، آفریقا و خاورمیانه رخ داده است که اکثر آنها توسط دولت آمریکا و تعدادی توسط کشور شوروی سابق هدایت گردیده است.

(^۶) کودتای ۱۹۷۳ شیلی که در روز ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد واقعه ای زیر و زبر کننده در تاریخ کشور شیلی و جنگ سرد به حساب می آید. مشاجره تاریخ نویسان بر سر جنبه های مختلف این کودتا هنوز هم ادامه دارد.

هر چه جامعه مدنی و ساختار حزبی و فرهنگ سیاسی منسجم تر و پیچیده تر باشد، و به دیگر سخن وقتی مشروعیت سیاسی و نظام، کارائی نهادهای سیاسی و مشارکت مردم در سیاست چشم گیر باشد، احتمال وقوع کودتا کاهش می یابد. زیرا در چنین شرایطی میزان مقاومت در مقابل اقدام نظامیان افزایش می یابد.

نتایج عملی کودتاها یکسان نیست؛ زمانی تنها به تغییرات سیاسی و جابه جا شدن دولتمردان می انجامد و گاه نیز سبب تغییرات عمیق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می گردد. اگر چه معمولاً مردم در کودتاها نقشی ندارند، با این همه برخی از کودتاها نظامی پس از شورشها و اعتصابات مردمی روی داده اند؛ مانند کودتای «افسران آزاد» به رهبری جمال عبدالناصر که در سال ۱۹۵۲ م. علیه رژیم سلطنتی ملک فاروق که به استقرار نظام جمهوری، خروج نیروهای انگلیسی، اصلاحات ارضی و... انجامید. به این گونه کودتاها، انقلابی نیز گفته می شود.

میان انقلاب و کودتا تفاوت هایی وجود دارد:

کودتاچیان از پیکره قدرت حاکم برمی خیزند و پایگاه مردمی ندارند؛ در حالی که عنصر اصلی تشکیل دهنده انقلاب خود مردم اند که در مقابل قدرت حاکم قرار دارند. کودتا در جوامعی روی می دهد که ارتش نقش ویژه ای در برابر ملت دارد، اما در جوامعی که انقلاب در آنها رخ می دهد، مردم نقش اول را بر عهده دارند.

در کودتا ارزش ها و زیرساختها تغییر نمی یابد، بلکه در درون نظام، گروهی به جای هیئت حاکم می نشینند و حداکثر به القای قوانین مخالف خود می پردازند. در کودتا ساختار نظام باقی است، اما ادراه کننده آن تغییر می کند.

در کودتا به دلیل برخاستن کودتاچیان از پیکره اصلی نظام، براندازی و جایگزینی و شروع به سازندگی تقریباً هم زمان و بدون فاصله زمانی رخ می دهد. در کودتا اصولاً عوامل بیگانه دخالت دارند، اما در انقلاب قاعدتاً چنین چیزی ممکن نیست.^۱

۵. جنبش

جنبش مفهومی است که نسبت به سایر مفاهیم از حیث معنایی با اصلاحات و انقلاب نزدیک است. در واقع جنبش بسترهای تحول در جامعه را شکل می دهد که این تحول می تواند به انقلاب یا اصلاحات بدل گردد. تفاوت عمده جنبش با انقلاب و اصلاح، در شیوه اجرایی و رفتاری و نیز هدف نهایی است. تغییرات اجتماعی حاصل از جنبش اگر به گونه ای مسالمت آمیز منجر به تغییرات آرام و تدریجی شود، رفرم و اصلاح نام دارد و اگر این تغییرات، اساسی و بنیادی و توأم با خشونت باشد، به انقلاب خواهد انجامید. از این رو انقلاب ها در فرآیند راهبردی جوامع خواهان جنبش - که مستلزم آگاهی اجتماعی است - شکل می گیرد. از نگاه شهید محمدباقر صدر، انقلاب جنبشی

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۰ شیلی، سالوادور آلنده با تفاوت بسیار کمی بیشترین مقدار آرا را بدست آورد و با ۳۶٫۶ درصد آرا از خرخه الساندرو رودریگز (رئیس جمهور سابق شیلی با گرایش های محافظه کار) با ۳۵٫۸ درصد آرا، و رادومیرو تومیک (با گرایش های دموکرات مسیحی) با ۲۷٫۹ درصد آرا جلو افتاد. از سالوادور آلنده به عنوان اولین رئیس جمهور مارکسیست که با رأی و دموکراسی به قدرت رسید نام می برند. به دلیل این که آلنده اکثریت مطلق به دست نیاورد، برای انتخاب شدنش نیاز به یک رأی اضافی از طرف مجلس ملی شیلی داشت. برطبق قانون اساسی شیلی، این رأی باعث منصوب شدن آلنده به پست رئیس جمهوری شیلی شد.

بخش های مختلفی از جامعه شیلی، و هم چنین ایالات متحده آمریکا، به رئیس جمهور شدن آلنده اعتراض داشتند. آمریکا به همین دلیل فشار اقتصادی و دیپلماتیک زیادی روی دولت شیلی آورد. در ۱۱ سپتامبر، ۱۹۷۳ ارتش با همراهی سازمان سیا شیلی سالوادور آلنده را برکنار کرد. آلنده در این کودتا، به همراه نزدیک به سه هزار نفر از یارانش کشته شد و آگوستو پینوشه قدرت را در دست گرفت.

^۱ حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، ص ۲۳

سرسختانه و بر مبنای اصول مکتبی معین است که با درک واقعیت های موجود به دنبال تغییر و دگرگونی بنیادین در کلیه ابعاد زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی و معیارها، اصول و ارزش های ریشه ای حاکم است.^۱

۶. جنگ داخلی: مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت میان طرفهای درگیر در یک کشور - که هر یک قسمتی از کشور را در اشغال دارند - جنگ داخلی نام دارد که به سبب طغیان بخشی از قدرت علیه بخش دیگر و یا درخواست تجزیه ارضی، خود مختاری و استقلال، از سوی گروهی از ساکنان کشور صورت می گیرد. گاه فرق نهادن میان انقلاب و جنگ داخلی چنان دشوار می شود که حتی هر دو نام بر قامت یک حرکت نیز راست می آید. به ویژه زمانی که مردم به سود یکی از دو طرف نزاع دخالت کنند و نبرد را به پایان برسانند. جنگ داخلی لبنان (۱۹۹۱-۱۹۷۵) و نیز درگیری های افغانستان در شمار جنگهای داخلی دوران معاصر است.

۷. مقاومت ملی: انعکاسی است از روح میهن پرستی که در مقابل بیگانگان ظهور می یابد و با خشم فرو خورده و اندیشه انتقام همراه است. مقاومت گاهی با تخریب، اعتصاب، سوء قصد، ترور و گاه به صورت رقابت بین قدرت ها و گاهی هم به صورت جنگ داخلی بین ملت بروز می کند.

۸. نهضت های استقلال طلبانه^۲:

نبردهایی است که در نتیجه قیام مسلحانه مردم در یک کشور تحت سلطه، علیه نیروهای کشور مسلط یا استعمارگر، آغاز می شود. هدف آن نیل به استقلال ملی است مثل نبردهایی که مردم کشورهای مستعمره بعد از جنگ دوم جهانی علیه سلطه استعماری و کشورهای استعماری به راه انداختند. از معروفترین نهضت های استقلال طلبانه می توان به جنگهای الجزایر^۳، ویتنام^۴، کره^۵... اشاره کرد.

^۲ استعمار، پدیده بسیار زشت تاریخ معاصر است. در این پدیده دولت های اروپایی با سلطه نظامی و سیاسی بر دیگر کشورها در آفریقا، آسیا و آمریکا، منابع سرشار آنها را به نام عمران و آبادانی چپاول کرده، لکه ننگی بر تاریخ قرون اخیر اروپا بر جای گذاشتند. انگلیس زمانی با گسترش مناطق تحت سلطه خود ادعا می کرد، آفتاب در سرزمین های متعلق به آن جزیره کوچک، هرگز غروب نمی کند.

نیمه دوم قرن بیستم، شاهد قیام های مردمی مناطق مستعمره علیه سلطه بیگانگان بود. مردم این مناطق یکی پس از دیگری موفق شدند خود را از یوغ قدرت های اروپایی آزاد کنند. نهضت گاندی در هند علیه سلطه انگلیس و قیام مردم الجزایر علیه حاکمیت فرانسویان نمونه ای از این نهضت های استقلال طلبانه می باشد. در این نوع از حرکت های مردمی، تنها آزادی از سلطه بیگانگان مطرح است و تغییر نظام ارزشی و فرهنگی متأثر از استعمار چندان مورد توجه نمی باشد. بنابراین اطلاق اصطلاح نهضت های استقلال طلبانه به آنها، در تقسیم بندی تحولات سیاسی - اجتماعی، مناسب تر از اصطلاح انقلاب خواهد بود.

^۳ جنگ الجزایر یا انقلاب الجزایر به مجموعه ای از درگ گیری میان فرانسه و الجزایری های استقلال طلب زیر استعمار این کشور می گویند که میان سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ رخ داد و به استقلال الجزایر انجامید. از دیگر اثرهای این جنگ سرنگونی جمهوری چهارم فرانسه و پایه ریزی جمهوری پنجم به ریاست شارل دوگل بود.

^۴ این جنگ که از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۵ م به مدت ۱۶ سال طول کشید بیش از هر جنگ دیگری در قرن ۲۰ میلادی به درازا کشیده شد. ویتنام جنوبی و متحدانش (ایالات متحده آمریکا، کره جنوبی، استرالیا، فیلیپین، ژلاند نو، جمهوری خمر، تایلند، پادشاهی لائوس) یک سوی جنگ و ویتنام جنوبی و متحدانش (ویت کنگ، جمهوری خلق چین، شوروی، کره شمالی) در سوی دیگر جنگ قرار داشتند. آمریکا در طول دوره ۱۶ ساله جنگ سالانه ۵۰۰ هزار تن بمب بر سر مردم این سرزمین ریختند، جنگل ها را با ناپالم سوزاندند و انسان ها را زنده زنده بریان کردند، اما سرانجام پس از ۱۰ هزار روز با ۴۵ هزار کشته، ۳۰۰ هزار زخمی و صرف ۱۵۰ میلیارد دلار هزینه و یک سرافکنندگی تاریخی سوار کشتی های خود شده و گریختند و اکنون پس از گذشت سالها، بسیاری از آن زخم خورده های آمریکایی از خود می پرسند چرا به این جهنم اعزام شده اند؟

*عوامل و مولفه های یک انقلاب فراگیر اجتماعی

با نگاهی دقیق به انقلاب های معاصر^۱ و تعریف های ارائه شده، می توان گفت که یک انقلاب کامل، دست کم دارای چهار عامل و سه مولفه (ویژگی) است که در ذیل بدانها اشاره می شود:

الف) عوامل انقلاب

۱. نارضایتی عمیق از وضع موجود

نارضایتی عمیق، اولین عنصر مهم در وقوع هر انقلاب است و از دیگر سو زمینه ظهور و گسترش سایر عوامل و شرایط وقوع آن می باشد.

نکته مهم این است که نارضایتی انقلابی، گونه ای از نارضایتی است که

الف) در میان گروه قابل توجهی از نخبگان سیاسی و فکری و توده های مردمی ظهور کند

ب) یک یا چند جنبه مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در برگیرد

ج) به حد ناامیدی از بهبود شرایط رسیده باشد.

جنگ کره جنگی میان جمهوری کره (کره جنوبی) با پشتیبانی نیروهای سازمان ملل متحد به رهبری ایالات متحده و جمهوری دموکراتیک خلق کره (کره شمالی) با پشتیبانی چین و کمک نظامی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود که در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ با ورود نیروهای تحت فرمان حکومت کمونیستی کیم ایل سونگ به بخش جنوبی آغاز شد و در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ با پیمان آتش بس به حالت ترک مخاصمه به پایان رسید.

این جنگ نتیجه تقسیم کره پس از جنگ جهانی دوم بود. این کشور از سال ۱۹۰۵ تا پایان جنگ جهانی دوم در تصرف ژاپن بود. با شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم نیروهای آمریکایی وارد بخش جنوبی شبه جزیره کره و نیروهای شوروی وارد بخش شمالی آن شدند و خط معروف به مدار ۳۸ درجه به عنوان مرز دو طرف تعیین شد. تلاش ها برای برگزاری یک انتخابات آزاد در سراسر شبه جزیره کره بی نتیجه ماند و این موضوع تنش ها بین دو طرف را افزایش داد. یک حکومت دست راستی متحد آمریکا در بخش جنوبی و یک حکومت کمونیستی متحد شوروی در بخش شمالی به قدرت رسید که هر دو مدعی حکومت بر کل شبه جزیره کره بودند و طرف مقابل را هیچگاه رسمیت نشناخته اند.

جنگ کره در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ با گذشتن نیروهای تحت فرمان کیم ایل سونگ رهبر کره شمالی از مدار ۳۸ درجه آغاز شد. دو روز بعد شورای امنیت ملل متحد به پیشنهاد آمریکا قطعنامه ای را برای کمک نظامی به کره جنوبی به تصویب رساند. شوروی که در شورای امنیت صاحب حق وتو بود در آن هنگام جلسات شورا را در اعتراض به وضعیت کرسی چین در این سازمان تحریم کرده بود (کرسی چین با وجود تصرف تمام خاک اصلی این سرزمین توسط جمهوری خلق چین به رهبری مائو در سال ۱۹۴۹ همچنان در اختیار حکومت جمهوری چین بود) و در نتیجه این قطعنامه بدون حضور شوروی به امضا رسید. در مجموع ۳۴۱ هزار سرباز برای کمک به کره جنوبی به جنگ اعزام شدند که ۸۸ درصد آنان آمریکایی و بقیه از ۲۰ کشور دیگر بودند.

نیروهای کمونیست کره شمالی که از نظر تجهیزات نظامی برتری مطلق بر همسایه جنوبی داشتند، مراحل اولیه جنگ را با موفقیت طی کرده و تقریباً تمام کره به جز شبه جزیره بوسان در جنوب شرقی را اشغال کردند، اما با ورود نیروهای سازمان ملل که فرماندهی آن ها را داگلاس مک آرتور فرماندار نظامی آمریکا در ژاپن بر عهده داشت، ورق برگشت. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۰ نیروهای آبی-خاکی آمریکا در بندر اینچهون ۱۶۰ کیلومتر پشت خطوط ارتش کره شمالی پیاده شده و این شهر را به تصرف خود درآوردند و ۱۰ روز بعد سئول دوباره به دست قوای کره جنوبی افتاد. در ۱ اکتبر قوای سازمان ملل از مدار ۳۸ درجه گذشته و در ۱۹ اکتبر پیونگ یانگ پایتخت کره شمالی به تصرف آن ها درآمد. نیروهای سازمان ملل سپس تا رود یالو در مرز چین و کره پیشروی کرده و تقریباً تمام شبه جزیره را اشغال کردند. اما در این مرحله ورود میلیون ها سرباز چینی، تحت عنوان قوای داوطلب، وضعیت را تغییر داده و نیروهای کره شمالی و چین مجدداً تا سئول پیش رفتند. هرچند نیروهای سازمان ملل دوباره سئول را اشغال و نیروهای کره شمالی و چین را تا مدار ۳۸ درجه عقب راندند. از ژوئیه ۱۹۵۱ جنگ به حالت مغلوبه درآمده و مذاکرات آتش بس بین دو طرف آغاز شد، این مذاکرات دو سال بعد، پس از شکست دموکراتها در آمریکا و آغاز ریاست جمهوری آیزنهاور در ژوئیه ۱۹۵۳ به پیمان آتش بس انجامید و مدار ۳۸ درجه به عنوان مرز دو طرف تعیین شد. این پیمان هنوز اعتبار خود را حفظ کرده و هنوز معاهده صلحی میان دو کشور امضا نشده است.

^۱ برای نمونه می توان به این انقلاب ها اشاره نمود: انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، انقلاب روسیه (فوریه و اکتبر ۱۹۱۷)، انقلاب های چین (۱۹۴۹، ۱۹۱۱)، انقلاب کوبا (۱۹۵۹)، انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷/۱۹۷۹ ش) و انقلاب نیکاراگوئه (۱۹۷۹).

نارضایتی انقلابی وقتی توده ها را فرا می گیرد که خود را به شکل اعتراضات، اعتصابات، درگیری ها و اقدامات غیر قانونی - همراه شعارهایی در طرد نظام حاکم - نشان دهد. با این همه وقوع انقلاب نیازمند شرایط دیگری است که به آن خواهیم پرداخت.

۲. ظهور و گسترش ایدئولوژی جدید جایگزین

همچنانکه بریتون گفته است، هیچ انقلابی بدون گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید، شکل نمی گیرد. هدف ایدئولوژی: شکل دادن، بسیج، هدایت، سازماندهی و توجیه اشکال خاص، راهکارها و نحوه اعتراض به دیگران تلقی می شود.

ایدئولوژی هر انقلابی، در چگونگی پیروزی انقلاب، نوع حکومت جایگزین و حتی مراحل و تحولات پس از پیروزی نقشی مؤثر دارد. برای مثال، انقلاب هایی که در آن، یک ایدئولوژی واحد و سازگار با ویژگی های فرهنگی آن جامعه گسترش یابد، زودتر فراگیر می شود و از این رو بسیج قوی تری از توده ها را در پی دارد. از سوی دیگر، این انقلاب ها سریع تر از دیگر انقلابها به پیروزی می رسند و پس از پیروزی نیز بی ثباتی های کمتری خواهند داشت.

۳. گسترش روحیه انقلابی

روحیه انقلابی پدیده ای روان شناختی و مرحله ای بالاتر از نارضایتی از وضع موجود است و منظور از آن، به وجود آمدن اراده و حس پرخاشگری علیه نظم سیاسی حاکم است. با چنین روحیه و اراده ای است که فرد، اعتماد به نفس پیدا می کند و در مقابل راه حل های اصلاح گرایانه و نیز سیاست های سرکوبگرانه حکومت ایستادگی می کند. این روحیه نیز دست کم باید در میان گروهی از نخبگان و توده ها ظهور یابد. از این رو تا هنگامی که این پدیده روی نداده - هر چند شرایط دیگر محقق باشد - انقلابی به وقوع نمی پیوندد. قدرت و اقتدار روحیه انقلابی نیز به عوامل مختلفی مانند ویژگی های تاریخی و فرهنگی، نوع ایدئولوژی انقلابی، اقدامات پیشین حکومت و تجربه های تاریخی و... بستگی دارد.

۴. رهبری و نهادهای بسیج گر

در هر انقلابی، وجود رهبری که بتواند نارضایتی های موجود در جامعه را فعال سازد و آنها را به سمت براندازی هدایت نماید، ضرورت جدی دارد. بسیاری از شکاف های سیاسی، فکری، اجتماعی و... در جوامع مختلف وجود دارد که به دلیل فقدان چنین رهبرانی تبدیل به انقلاب یا پدیده مشابهی نمی شود. رهبری در جریان یک انقلاب واجد نقشهای ذیل است: (۱) فعال سازی نارضایتی از وضع موجود (۲) برانگیختن روحیه انقلابی (۳) بیان و گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید (۴) تنظیم و برنامه ریزی راهبردهای حرکت انقلابی (۵) بسیج کردن و به صحنه آوردن توده ها (۶) ترسیم و برقراری نظام سیاسی جدید (۷) تلاش برای رسیدن به اهداف و شعارهای انقلابی پس از پیروزی.

^۱ در بررسی نقش رهبری در انقلابها باید استراتژی ها و تاکتیک های رهبری در پیشبرد حرکت انقلاب، مورد تأکید قرار گیرد. برای نمونه در انقلاب روسیه، لنین شعارهای خود را بر اساس وضعیت موجود کشور و خواست های عمومی برگزیده بود؛ مانند صلح، زمین و نان. در چین، مائو بر اساس شرایط موجود یک رشته اصول باعنوان استراتژی جنگ انقلابی - مانند محاصره شهرها از طریق روستاها - را برگزید. در ایران نیز امام خمینی(ره) بر نقش مرجعیت عامه برای وقوع انقلاب تأکید داشت و از سویی انقلابیون را نیز از درگیری با ارتش بر حذر می داشت.

ب) عناصر (ویژگی های) انقلاب

۱. شرکت توده ها (مردمی بودن)

انقلاب یک پدیده کاملا توده ای است یعنی وقوع آن بر نقش و حرکت مستقیم توده ها متکی است. انقلاب در میان مردم و به وسیله آنها شروع و به فرجام می رسد و در نهایت، نظام سیاسی حاکم را تغییر می دهد؛ به همین دلیل، حرکت انقلابی، حرکتی از پایین به بالا، در مقابل تحولات اساسی از بالا به پایین است که توسط خود هیأت حاکمه صورت می گیرد.

گفتنی است مردمی بودن به این معنا نیست که همه یا بیشتر توده ها در انقلاب شرکت دارند؛ بلکه کافی است که گروهی قابل توجه از توده ها در انقلاب مشارکت نمایند و دیگران نیز عملاً به مخالفت با آن نپردازند و با سکوت خود به آن رضایت دهند. میزان شرکت توده ها در انقلابها متفاوت است: در انقلاب اسلامی ایران تقریباً همه توده ها شرکت داشتند، اما در انقلاب روسیه (فوریه و سپس اکتبر ۱۹۱۷) شمار توده های شرکت کننده زیاد نبود و تنها بخشی از کارگران و سربازان را شامل می شد و دهقانان که بیشتر جمعیت را تشکیل می دادند، عموماً با سکوت خود به تحولات رضایت دادند. در انقلاب سال ۱۹۴۹ چین نیز تعداد توده های شرکت کننده نسبت به دیگران، رقم کمی بود.

در پاسخ به این سوال که «چرا در برخی انقلاب ها به رغم کم بودن شمار انقلابیون، انقلاب به پیروزی رسیده است؟»، باید گفت، هرگاه رژیم سیاسی، دچار فروپاشی شده باشد، شمار کم انقلابیون نیز قادر به پیروزی بر رژیم حاکم اند.

۲. وجود عنصر خشونت^۱

تصور انقلاب بدون وجود خشونت در آن غیر ممکن است. چرا که همه انقلاب ها با خشونت همراه بوده اند؛ از این رو انقلاب بدون خشونت وجود ندارد. منظور از خشونت، مجموعه اقدامات غیر قانونی انقلابیون مانند اعتصابات و تظاهرات، ترور، زد و خورد با گاردهای حکومتی، شکستن شیشه و... از یک سو و اقدامات حکومت در سرکوبی انقلابیون از سوی دیگر است.

میزان خشونت در هر انقلاب، بسته به ویژگی های فرهنگی مردم، نوع نیروهای مسلح نوع رژیم و شرایط خاص داخلی و بین المللی، متفاوت است. در انقلاب هایی که در آنها مردم با بیگانگان درگیر می شوند، معمولاً شمار کشته ها

۱ البته هیچیک از کسانی که خشونت را جزاً اصلی یک تحول انقلابی میدانند همه اقدامات خشونت بار را به عنوان فعالیتهای انقلابی به رسمیت نمی شناسند ساموئل هانتینگتون خشونت را به سه شکل زیر تقسیم می کند:

الف) خشونت فرقه ای: این نوع خشونت از روح تعصب قومی، ناسیونالیسم فرقه ای، الهام می گیرد، قهراً خشونت زشت و ناشی از نوعی دگماتیسم ناسیونالیستی است.

ب) خشونت اقتداری: آن گونه که صاحبان قدرت به منظور حفظ اقتدار و سلطه حکومتی خود با اتکا به قدرت و امکانات خویش استبداد ورزیده و دست به سرکوب و خشونت می زنند. این نوع خشونت مولد استبداد و دیکتاتوری است.

ج) خشونت انقلابی: خشونت است مقدس که صاحبان حق و مظلومان جامعه به منظور احقاق حقوق خویش، مبارزه با ظلم و فساد حاکم، حفظ ارزش های و اصالت ها اقدام به خشونت می نمایند. این نوع خشونت ها چون همراه با باورهای مقبول و منطقی اجتماعی و مطابق با عینیت هاست. لذا با خشونت های قومی و استبدادی تفاوت ماهوی دارند. بیانگر خشونت در انقلاب صلابت و قاطعیت رهبری و مردم، نفوذناپذیر و عدم سازش و نیز باور اعتقادی به اهداف است. که به توده های مردمی قدرت تصمیم گیری و برخورد باحکومت را می دهد. طبعاً خشونت اعمال شده در انقلاب با انواع رفتار قهر آمیز مانند: فریادها، اعتصاب، راهپیمایی، انفجار، به کارگیری سلاح و عدم همکاری است، تا پیروزی قطعی را نصیب مردم سازد.

بالاست، برای مثال، در انقلاب الجزایر (۱۹۶۲) که فرانسویان بی رحمانه مردم را مورد هجوم قرار می دادند، حدود یک میلیون نفر از مردم - یعنی از هر هشت نفر، یک نفر - کشته شدند، و یا در جریان انقلاب ویتنام (۱۹۷۵) در ویتنام شمالی و جنوبی و کامبوج و لائوس، ارتش آمریکا صدها هزار نفر را کشت.^۱

در پاره ای از انقلاب ها شمار تلفات نسبت به جمعیت تقریباً در حدی متوسط بوده است. مثلاً در انقلاب ۱۹۵۹ کوبا، حدود بیست هزار نفر جان خود را از دست دادند، و یا در انقلاب ۱۹۷۹ نیکاراگوئه، حدود دو درصد جمعیت این کشور کشته شدند. انقلاب اسلامی ایران نیز از آن جمله انقلاب هایی بوده است که تعداد قربانیان آن نسبت به گستردگی و اهمیت آن اندک بوده است؛ مجموع شهدای این انقلاب - تا سالهای اولیه پس از پیروزی - کمتر از صد هزار نفر برآورد می شود. بعضی انقلاب ها نیز ابتدا با خشونت اندکی همراه بوده، اما پس از مدتی این خشونت بیشتر شده است. برای مثال در مراحل اولیه انقلاب فرانسه شمار تلفات چندان نبود؛ چنان که بیشترین کشته ها مربوط به فتح دژ باستیل^۲ بوده که در جریان آن دویست نفر به قتل رسیدند. اما در مراحل بعد، به ویژه در نبرد انقلابیون با ضد انقلاب ها و حامیان خارجی آنها و سپس در دوره روبسپیر به تعداد کشته ها افزوده شد. انقلاب روسیه نیز در مرحله فوریه ۱۹۱۷ تقریباً با خونریزی اندکی پایان یافت. هر چند در زمان استالین میلیون ها نفر کشته شدند.

انقلاب به معنای قبول خشونت برای تغییر نظام جامعه است. به تعبیر دقیق تر، انقلاب چیزی نیست جز عملی ساختن طرحی خشونت آمیز که احتمالاً می تواند نظام اجتماعی را دگرگون سازد. هر اندازه بر گروه های اجتماعی معتقد به تغییر فعالانه وضعیت افزوده شود، میزان اعمال خشونت و به خصوص نیاز به برخورد مسلحانه کاهش می یابد. در بسیاری از انقلاب هایی که رهبران انقلاب، برای تحقق اهداف خود، قادر به جذب توده های وسیع اجتماع نیستند و با بی تفاوتی و برخورد سرد توده های مردم که می توانند با یک حرکت هماهنگ و بدون خشونت زیاد، ماشین سیاسی را از کار بیندازند و فلج کنند مواجه می شوند، ناچار به شیوه های زیر متوسط می شوند:

- اقدامات گستاخانه چریکی و پارتیزانی؛

- ائتلاف تاکتیکی با سایر گروه های اجتماعی؛

- تعدیل اهداف و معیارهای خود برای نزدیکی به سایر گروه ها.

البته اعمال خشونت تنها عامل سقوط و یا شکست و تسلیم قدرت سیاسی نمی باشد، بلکه عواملی دیگر نیز وجود دارند که بر سرعت و شتاب تحولات به نفع قدرت اجتماعی می افزایند.

۱ در جریان مداخله نظامی آمریکا در ویتنام، از ویتنام شمالی ۴۰۰ هزار نفر و از ویتنام جنوبی ۹۰۰ هزار نفر، و از آمریکاییان نیز حدود ۵۱ هزار نفر کشته شدند.

۲ (قلعه باستیل در فرانسوی زندانی بود در پاریس که در فرانسه تحت عنوان باستیل سن آنتوان نامیده می شود. شهرت این قلعه به فتح آن در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ بدست انقلابیون فرانسه برمی گردد. در این تاریخ، این قلعه مورد هجوم مخالفان لویی شانزدهم قرار گرفت. این اتفاق را آغاز انقلاب فرانسه می نامند. در سال بعد از فتح این قلعه جشنی به این مناسبت برگزار شد که هم اکنون این روز در فرانسه «روز باستیل» نامیده، به عنوان روز ملی جشن گرفته می شود و جزو تعطیلات رسمی این کشور است. واژه باستیل در فرانسه به معنی قلعه است. پس از رویدادهای انقلاب ۱۷۸۹، پادشاهی لویی شانزدهم توسط قانون محدود گردید. با تشکیل مجلس ملی و انتخاب نمایندگان آن به دست مردم، بوربون ها نیز قدرت مطلق خود را از دست دادند.

گفتار دوم:

مراحل سه‌گانه انقلاب

مرحله اول: شرایط سیاسی - اجتماعی قبل از انقلاب

یک حرکت انقلاب هنگامی امکان پیروزی خواهد داشت که شرایط دوقطبی بر جامعه حاکم باشد. شرایطی که در آن، گروه‌های اجتماعی از سیستم سیاسی حاکم جدا شده، در مقابل آن ایستادگی کنند. چنین جامعه‌ای با نوعی دوآلیسم قدرت سیاسی و اجتماعی مواجه می‌گردد. ابتدا مشروعیت و حقانیت قدرت سیاسی مورد سؤال قرار می‌گیرد و آنگاه قدرت سیاسی به دنبال یأس و ناامیدی مردم از آن سیستم، تدریجاً دچار عجز می‌شود. از طرف دیگر، نیروهای اجتماعی که اطمینان و قدرت کافی به توانایی‌های خود پیدا می‌کنند و از سیستم سیاسی رویگردان می‌شوند، در مقابل نظام حاکم قرار می‌گیرند و به تدریج شکاف میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی به حدی می‌رسد که ادامه چنان وضعی در جامعه، غیرقابل تحمل می‌شود.

بنابراین تعارض موجود میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی، منبع اصلی بروز تعارضات انقلابی است. قدرت سیاسی، مجموعه نهادهای رسمی و اداری جامعه است که با در اختیار داشتن ابزار مادی تسلط (ابزار نظامی، اقتصادی و قانونی) اداره امور جامعه را برعهده دارند. قدرت اجتماعی عبارت از قدرتی است که به اعتبار نفوذ معنوی در میان افراد جامعه و بر اساس ارزش‌های مشترک، تبعیت و اطاعت افراد جامعه و گروه‌های اجتماعی را به خود جلب می‌کند. بنابراین «قدرت اجتماعی»، ناشی از مقام و موقعیت اجتماعی افراد و براساس اعتبار و رابطه‌ای است که سلطه و تابعیت را مشروعیت می‌بخشد. قدرت اجتماعی مطلقاً به اعتماد و اطمینان افراد جامعه بستگی دارد و به خصوص بر اطاعت از رهبری اجتماعی متکی می‌باشد. «قدرت سیاسی» نیز تا زمانی می‌تواند از چنین موقعیتی برخوردار باشد که گروه‌های اجتماعی معتقد باشند، سیستم سیاسی قادر به تأمین حداقل خواسته‌های آنها و حفظ و تداوم روابط متعارف اجتماعی می‌باشد.

حضور قدرت در جامعه به‌خودی‌خود رقابت بر سر قدرت را به دنبال می‌آورد که این‌گونه رقابت‌های سیاسی، می‌تواند با خشونت توأم باشد. نظام ارزشی برخی از این تعارضات را با ایجاد توافق بر سر اینکه چه افرادی باید چه مناصبی را و چگونه تصاحب کنند از میان می‌برد و سعی می‌کند با وضع قواعدی برای رقابت بر سر قدرت، سایر تعارضات را در وضعی متعارف قرار دهد. اگر افرادی که صاحب قدرت سیاسی هستند، با نظام ارزشی جامعه به ستیز برخیزند، کسانی

که در مسند قدرت اجتماعی هستند، با استفاده از قدرت معنوی خویش به مقابله و تنبیه آنها خواهند پرداخت و اگر این ستیز اصلاح‌پذیر نباشد، آنگاه بروز شورش و انقلاب محتمل است.

وجود ارزش‌های مشترک، احتمال بروز تعارض بین گروه‌های اجتماعی و قدرت سیاسی را شدیداً کاهش می‌دهد. براین اساس مهم‌ترین عاملی که بروز شرایط انقلابی را تشدید می‌کند و تحولات سیاسی- اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، تضاد میان ارزش‌های مسلط بر سیستم سیاسی و ارزش‌های حاکم بر گروه‌های اجتماعی است. ویلبرت مور، نویسنده آمریکایی، این عامل را فاصله میان ایده‌آل‌های جامعه و واقعیت‌های موجود می‌داند،^۱ چراکه ارزش‌های اجتماعی در حقیقت همان انگیزه‌های آگاهانه و مشترک افراد یک جامعه است که نخستین شرط ضروری دوام و استواری جامعه می‌باشد. ارزش‌های مشترک شامل مسایلی است از قبیل عقاید مذهبی، اسطوره‌ای، اجتماعی، نظام‌های اخلاقی، آداب و سنن ملی، موجودات و تخیلات فوق‌طبیعی و ایده‌آل‌ها و بسیاری اعتقادات دیگر.

وجود ارزش‌ها برای سامان‌دادن و تقسیم‌کار در جامعه ضرورت دارد، زیرا با بهره‌گیری از آنها، نیاز به استفاده از زور برای گماشتن افراد به وظایف مشخص رفع می‌گردد. نظام ارزشی نقش و موقعیت افراد را در یک جامعه معین می‌کند و به آنها مشروعیت می‌بخشد و هرگاه در چنین نظامی، حکومت در شرایط بحرانی، از قدرتی که قبلاً به طور مشروع تعیین و پذیرفته شده است استفاده کند، این اعمال قدرت نیز مشروع و مقبول تلقی می‌گردد.

مهم‌ترین ویژگی شرایط اجتماعی قبل از انقلاب، از دست رفتن اعتبار و مقبولیت سیستم سیاسی در میان گروه‌های اجتماعی است. به بیان هانا آرنت «در زمانی که اعتبار هیئت سیاسی جامعه پابرجا و کامل است، هیچ انقلابی حتی احتمال موفقیت نیز ندارد.»^۲

زمانی که اعتبار و اعتماد به رژیم چنان کاهش یابد که استفاده از قدرت سیاسی بی‌فایده به نظر برسد و اقتدار افرادی که اداره و فرمانروایی جامعه را در دست دارند، تنها متکی به زور باشد و علاوه بر آن تحوّل آرام و منظم نیز در تغییر این وضع مفید به نظر نیاید، ایجاد تغییر و تحوّل اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در این شرایط به کارگیری زور تنها ابزار حفظ موجودیت قدرت سیاسی محسوب می‌شود، که احتمالاً می‌تواند زمان بروز تحوّل را به تعویق اندازد، براین اساس به تعداد نیروهای پلیس و ارتش افزوده می‌شود. نظم اجتماعی متکی بر نیروی مسلح، نظامی پایدار نیست و نظامی مبتنی بر اشتراک ارزش‌ها تلقی نمی‌شود. در چنین شرایطی بروز تحولات خشونت‌آمیز حتمی است.

نظریه ارزشی جامعه این عقیده را که همکاری اجتماعی به وسیله اعمال زور قابل تحصیل است، مطلقاً و قویاً مردود می‌شمارد. این نظریه بر این فرض استوار است که در یک نظام متشکل، استفاده مشروع از زور تنها به مواردی محدود می‌شود که امکان توافق عمومی بر ارزش‌ها وجود نداشته باشد و در این شرایط نیز زور تنها به عنوان راه‌حل نهایی مورد توجه قرار می‌گیرد.

^۱ (۱) Wilbert E. Moore, Social Change, P. 91.

^۲ (۲). چالمرز جانسون، تحوّل انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، ص ۴۶.

در بروز شرایط انقلابی عوامل متعدّد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی مؤثر هستند. میل به مالکیت زمین، مالیات‌های سنگین، گرانی بیش از توان تأمین کالاها و خدمات مورد نیاز محرومین و فقر طبقات عظیم اجتماعی، فساد در طبقه حاکم، خفقان و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، بی‌اعتنایی به ارزش‌های مسلط جامعه، شکست‌های نظامی و دیپلماتیک، سلطه و نفوذ مستقیم و یا غیرمستقیم بیگانگان و قحطی را می‌توان از جمله عوامل بروز شرایط انقلابی دانست

طبقه‌بندی عوامل بروز شرایط انقلابی می‌تواند ما را به این جمع‌بندی هدایت کند که انقلاب عموماً بر علیه رژیم‌های سنتی و پادشاهی که با اختیارات مطلق، آن رژیم را کنترل می‌کند و یا بر علیه طبقه آریستوکراتی که حکومت را در دست دارد، صورت می‌گیرد. این نوع رژیم‌ها دارای ویژگی‌های زیر هستند:

۱. حکومت خود را با تکیه بر فشار سیاسی و اختناق روزافزون اداره می‌کنند؛

۲. اقلیتی محدود و در اغلب موارد تنها یک نفر، کلیه اختیارات تصمیم‌گیری و اجرایی را در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دست دارد؛

۳. فساد به طور اعم و به ویژه فساد مالی و رشوه‌خواری در سطحی گسترده در میان گروه حاکم شیوع و رواج دارد؛

۴. اکثرأ بر تأمین منافع طبقه سرمایه‌دار و مرفه تکیه دارند؛

۵. حکام برای حفظ و تداوم حکومت بر نیروی نظامی قوی و وفادار به خود تکیه می‌کنند؛

۶. چون از حمایت مردمی برخوردار نیستند، در مقابل فشارها و اعمال نفوذ قدرت‌های خارجی، تسلیم‌پذیر بوده و بیشتر به آنها تکیه می‌کنند.

۷. رسانه‌های گروهی را در کنترل خود دارد و با تبلیغات وسیع، افکار عمومی را در جهت خواسته‌های خود هدایت کنند.

۸. به رفاه و آسایش و بهبود عمومی وضع جامعه بی‌توجه‌اند و در نتیجه، روز به روز توده‌های محروم فقیرتر و اقلیت حاکم و وابستگان آنها از رفاه بیشتر برخوردار می‌شوند.

۹. به ارزش‌های حاکم بر جامعه از جمله عقاید مذهبی و آداب و رسوم اکثریت مردم بی‌توجه و بی‌اعتنا هستند.

چنین رژیمی، محیط بالقوه مناسبی را برای هدایت جامعه به سوی یک حرکت انقلابی فراهم می‌کند. این نوع رژیم‌ها غالباً در کوتاه مدت قادر خواهند بود به هر طریق ممکن اعم از تهدید، تطمیع، نیرنگ، ترور، شکنجه و اعمال قدرت پلیسی از عهده اداره جامعه بر آیند، ولی زمانی فرا خواهد رسید که دیگر توانایی حل مشکلات را نخواهند داشت و این شرایط، زمینه را به صورت بالفعل برای حرکت انقلابی مساعد خواهد کرد.

شرایط زمینه‌ساز بروز حرکت انقلابی از این قرار است:

۱. رژیم دچار تنگناهای مختلف و به خصوص مشکلات حاد مالی می‌شود.
 ۲. حکومت قادر به جذب نیروهای زبده و ورزیده از میان نخبگان و روشنفکران برای اداره امور جامعه نمی‌گردد.
 ۳. حکام از حل مشکلات پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عاجز و ناتوان می‌شود.
 ۴. قدرت سیاسی در اثر رهبری ضعیف و سازماندهی نامتناسب، اعتماد به نفس و توانایی خود را از دست می‌دهد و به موازات این عدم کارایی از میزان تحمل و بردباری گروه‌های اجتماعی نیز کاسته می‌شود.
 ۵. مقبولیت و مشروعیت رژیم در نظر اکثر گروه‌های اجتماعی از بین می‌رود.
 ۶. رژیم بیش از پیش از طبقات اجتماعی دور می‌شود و حتی کسانی که از سوی رژیم منتفع می‌شدند با بروز ضعف در سیستم حاکم، به تدریج از آن کناره می‌گیرند.
- در چنین شرایطی است که نهادهای سیاسی کارآیی و کفایت خود را برای اداره جامعه از دست می‌دهند و نهادهای اجتماعی غیررسمی جایگزین آنها می‌گردند.
- برای بروز هر انقلابی، دو رشته از علل لازم است؛ اگرچه این علل جنبه مستقیم و بلافاصل ندارند:
- علت اول، فشارهایی است که به وسیله نظام سیاسی غیرمتعادل ایجاد می‌شود. نظام سیاسی در اثر فشارها و رکود قدرت سعی می‌کند برای حفظ وضع موجود به قوه قهریه روی آورد.
- علت دوم، ناتوانایی رهبران سیاسی در ایجاد تحولات سریع و قاطع در شرایط عدم تعادل اجتماعی که جامعه را بیشتر به سوی عدم تعادل سوق می‌دهد.

لوسین پای می‌گوید:

هر حکومتی که با اعتراض خشونت‌آمیز مردم مواجه می‌شود احتمالاً ناسالم است، زیرا گروه‌های نسبتاً بزرگ مسلح تنها زمانی در جامعه امکان ظهور می‌یابند که قاطبه مردم از حکومت ناراضی باشند.^۱

بی‌کفایتی و عدم کارآیی سیاست‌های طبقه حاکم بیشتر ناشی از انزوای آن از بقیه جامعه است. طبقه حاکم به واسطه عواملی؛ نظیر ساخت طبقاتی خشک، فساد و تباهی گروه یا خاندان حاکم، مسدود بودن راه‌های عادی پیشرفت اجتماعی و قرارداد بستگان و وابستگان بی‌لیاقت در مناصب عالی، از بقیه جامعه جدا می‌گردد.

^۱ (۱). چالمرز جانسون، تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، ص ۹۸.

هر گاه منابع و عوامل تغییر بر یک نظام اجتماعی تأثیر بگذارد بروز یکی از این دو حالت قطعی است: یا هماهنگی و تطابق عناصر مختلف با هم، علی‌رغم فشارهای جدید، در حفظ حالت تعادلی موفق خواهد شد و یا ظرفیت سازگاری نظام موجود، گنجایش ایجاد هماهنگی‌های لازم را نخواهد داشت که در چنین صورتی بین ارزش‌ها و شرایط محیط فاصله ایجاد شده و ناهماهنگی بین آنها به برهم خوردن حالت تعادل منجر خواهد گردید. این حالت زمانی بروز می‌کند که فشار وارده آن قدر ناگهانی و شدید باشد که امکان به جریان انداختن روند معمول در صیانت از نظم اجتماعی از نهادهای مسئول سلب شود.

این امر که آیا سازگاری مجدداً برقرار خواهد شد و یا اینکه انقلاب بروز خواهد کرد، به توانایی و درایت رهبران نظام سیاسی، از جمله به استعداد آنان در درک این واقعیت که آیا تعادل اجتماعی برهم خورده است یا نه، بستگی دارد. تا زمانی که رهبران سیاسی دست به اقدامات اساسی بزنند و در طول مدتی که نتیجه اقدامات آنان ظاهر می‌گردد، نظام اجتماعی در گونه‌ای از عدم تعادل نسبی، نوسان خواهد داشت.

چنانچه قدرت سیاسی نخواهد و یا نتواند با درک این واقعیت، انعطاف لازم را در برابر تغییرات مورد درخواست گروه‌های اجتماعی به عمل آورد، برخورد میان قدرت سیاسی و گروه‌های اجتماعی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. این برخورد قهراً حالتی خشونت‌آمیز خواهد داشت. اعمال خشونت برای ایجاد تحول در جامعه اگرچه فی نفسه مذموم و ناراحت‌کننده است، لکن در صورتی که سیستم سیاسی به آرامی و از طرق مسالمت‌آمیز، حاضر به قبول و تمکین خواسته‌های جامعه نباشد، امری اجتناب‌ناپذیر می‌گردد.

بنابه گفته خوزه ارتگایی: «بشر همواره دست به خشونت زده است. گاه استفاده از خشونت تنها نوعی جنایت تلقی شده، گاهی نیز خشونت وسیله‌ای در دست کسانی بوده است که تمام طرق دیگر را برای دفاع از حقوق حقه خویش به کار گرفته و ناکام مانده‌اند. شاید این واقعیت که گاه بشر تمایلات فطری خویش را از طریق اعمال خشونت‌آمیز بروز می‌دهد، تأسف آور باشد، اما از طرف دیگر بروز چنین رفتاری در جامعه نشان‌دهنده وجود منطق و تعقلی نیز هست که بیش از حد تحمل تحت فشار قرار گرفته است.» به اعتقاد وی استفاده از زور در شرایط انقلابی تنها حربه مؤثر به‌شمار می‌آید.^۱

عوامل شتاب‌زای در تحولات انقلاب

عوامل شتاب‌زای آنهایی هستند که با ظاهر ساختن ناتوانی نظام سیاسی و تزلزل در انحصار آن بر قوه قهریه، بروز انقلاب را ممکن می‌سازند. به عبارت دیگر، عوامل شتاب‌زای همواره بر انحصار و سلطه قدرت سیاسی بر قوای مسلح تأثیر می‌گذارند. به طوری که گروه‌های انقلابی سازمان‌یافته را ترغیب می‌کنند که علیه نظام منفور قیام کرده، دست به سلاح ببرند.

عوامل شتاب‌زای را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد:

^۱ (۱). همان، ص ۲۸.

۱. عواملی که مستقیماً بر قوای مسلح تأثیر می‌گذارند و موجب تضعیف آنها می‌شوند، مانند تأثیر بر انضباط، اطاعت از فرماندهی، سازماندهی، ترکیب و یا وفاداری نیروهای نظامی.

۲. عواملی که موجب تقویت روحی نیروهای انقلابی می‌شوند به طوری که اگر باور داشته باشند می‌توانند بر قوای مسلح حکومتی فایز آیند.

۳. عملیات موفقیت‌آمیز گروه‌های انقلابی بر علیه قدرت سیاسی که موجب تقویت روحیه و تشدید و افزایش فعالیت آنها می‌گردد.

از دیگر عوامل شتاب‌زا می‌توان به ازهم‌پاشیدگی قوای نظامی در اثر شکست در جنگ خارجی، شورش در میان نفرات ارتش یا اختلاف در میان نخبگان حکومتی، و عوامل روانی و ایدئولوژیک اشاره کرد. مثلاً اعتقاد و اطمینان به اینکه قوای حکومتی توان رویارویی با حملات نظامی انقلابیون را ندارند ممکن است ناشی از اعتقاد به امدادهای غیربشری و تقویت روحیه شهادت‌طلبی، امید به کمک خارجی به هنگام آشکارشدن اراده انقلابی، یا این باور که توده‌ها شکست‌ناپذیرند، باشد.

نوع دیگر عوامل شتاب‌زا دارای ماهیت استراتژیک هستند به این معنا که انقلابیون نقشه‌هایی را برای مغلوب‌ساختن نیروهای مسلح حاکم که موقعیت محکمی دارند و در برابر تغییر مقاومت می‌نمایند، طراحی و اجرا کنند. استراتژی‌های انقلابی در هر مورد می‌تواند متفاوت باشد و کیفیت آن نیز به تعداد نفرات و کارآیی نیروهای مسلح حکومتی و همچنین قوت استدلال و ابتکار انقلابیان بستگی دارد.

از جمله استراتژی‌های انقلابی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- نفوذ و رخنه مؤثر در دستگاه حکومتی توسط عوامل انقلابی و ضربه‌زدن به سیستم سیاسی از داخل؛

- قیام چریکی توسط گروهی محدود، اما مسلح؛

- فراهم آوردن زمینه قیام عمومی مردم و حرکت همگانی توده‌ها از طریق اعتصابات و تظاهرات و مبارزه منفی برای فلج کردن ماشین بوروکراسی قدرت سیاسی.

مرحله دوم: شکل‌گیری قدرت اجتماعی و بروز انقلاب

باید در نظر داشت که عدم رضایت عمومی از قدرت سیاسی و دوقطبی شدن جامعه، لزوماً منجر به انقلاب نمی‌گردد. در چنین شرایطی، هر نوع تحول و تغییر سیاسی- اجتماعی از قبیل کودتا، شورش، فرم و نیز انقلاب ممکن است صورت گیرد. پیشرفت یا عدم پیشرفت حرکت انقلابی و پیروزی آن، به حضور و نقش‌آفرینی سه رکن اساسی انقلاب؛ یعنی مردم، رهبری و ایدئولوژی، بستگی دارد.

الف) مشارکت مردم

مرحله مقدماتی هر انقلابی، همانا مشارکت عموم مردم است که به صورت انفجاری حاد در داخل جامعه صورت می‌گیرد. چنانچه مشارکت و حضور مردم، از رهبری قوی برخوردار نباشد، و رهبری نتواند این حرکت را به نحو مطلوب هدایت کند و یا تحرک لازم را برای تشکیل نهادهای ضروری سیاسی-اجتماعی، ایجاد نماید، به پیروزی انقلاب نمی‌توان امیدوار بود.

بنابراین انقلاب زمانی موفق خواهد شد که تحرک و تحول سیاسی-اجتماعی ایجادشده، با رهبری و تشکیلات جدید برای شکل دادن خواسته‌ها و حرکت‌های اجتماعی همراه باشد. در واقع سرنوشت شکست و یا پیروزی هر انقلابی در این مرحله رقم زده می‌شود و استقامت یا انحراف و دوام یا زوال را در پی خواهد داشت.

یک انقلاب جامع و کامل با اقدامات زیر شکل می‌گیرد:

- نابودی و تخریب سریع و خشونت‌آمیز سریع نهادهای سیاسی موجود؛

- تشکیل گروه‌های جدید اجتماعی و تأمین مشارکت آنها در فعالیت‌های سیاسی؛

- تأسیس نهادهای سیاسی جدید.

براین اساس تنها از هم پاشیدگی درونی رژیم حاکم، تحولات انقلابی بعدی را به وجود نخواهد آورد.

معمولاً انقلاب با حمله نیروی جدید آغاز نمی‌شود، بلکه با مطرح شدن ناگهانی همه نیروهای فعال و غیرفعال جامعه، که اعتقاد خود را به نظام حاکم از دست داده‌اند و مشروعیت آن را زیر سؤال می‌برند، آغاز می‌شود.

در چنین حالتی پیشرفت یا عدم پیشرفت انقلاب، بستگی به گروه‌هایی دارد که در انقلاب مشارکت دارند. بدیهی است که با سقوط رژیم، در جامعه خلأ قدرت به وجود خواهد آمد و چنانچه از میان گروه‌های اجتماعی، قوی‌ترین گروه‌ها و یا ترکیبی از آنها خلأ قدرت را پر کنند، پیروزی و تداوم انقلاب تضمین می‌گردد. معمولاً نیروهای اجتماعی جدید سعی می‌کنند، کنترل دولت و ابزار قدرت آن، یعنی ارتش را سریعاً به دست گیرند و تلاش می‌کنند، با کنترل عوامل قدرت، از حرکت نیروهای دیگر جلوگیری کرده و از ظهور یک موقعیت آنارشستی پیش‌گیری نمایند. اگر هیچ‌یک از گروه‌های اجتماع در اثر اختلاف میان خود، قادر به دست گرفتن زمام امور نباشند، نزاع میان گروه‌ها موجب ورود گروه‌های بیشتری به میدان قدرت می‌شود و در نهایت هر گروهی که قادر باشد مقبولیت لازم را به دست آورد، حاکمیت خواهد یافت.

در تئوری، هر طبقه اجتماعی که به سیستم سیاسی جذب نشده باشد، انقلابی بالقوه محسوب می‌شود. بدین معنا که طبیعتاً هر گروه اجتماعی باید از مراحل کوتاه یا بلندی عبور کند تا به مرحله آمادگی انقلابی برسد. در چنین حالتی، سرعت انقلاب بستگی به ترکیب و تعداد گروه‌هایی دارد که از بطن جامعه بر آمده‌اند و در انقلاب شرکت دارند. از آنجا که

واژگونی هر رژیم کهنه‌ای همواره با تظاهرات و شورش همراه است، قدرت اجتماعی جدید باید بتواند این تظاهرات را هدایت و جهت‌دهی نماید. در هنگام روب-رو شدن با مراحل معینی از پروسه انقلاب، هر گروه به پرورش آمل و آرزوهای موردنظر خود می‌پردازد و از سیستم سیاسی تحقق تقاضاهای مادی و معنوی خود را طلب می‌کند. در این پ-روسه، سه گروه اجتماعی ظاهر می‌شوند که عبارتند از انقلابیون رادیکال، میانه‌روها و محافظه‌کاران.

*انقلابیون رادیکال

اینان که اکثراً از قشر جوان و عموماً محروم جامعه می‌باشند، هسته اصلی حرکت‌های انقلابی را تشکیل می‌دهند. هدف اصلی آنها گسترش انقلاب و شرکت هر چه بیشتر مردم در آن است که برای آن دلایل تاکتیکی و ایدئولوژیک نیز ارائه می‌دهند. آنها بدین طریق قدرت خود را افزایش داده، با اعمال روش‌هایی، برای ایجاد مشارکت هر چه بیشتر گروه‌های مردم در قدرت و حاکمیت اجتماعی، زمینه را برای نظم سیاسی جدیدی فراهم می‌کنند.

نیروهای رادیکال با کشاندن همه گروه‌های اجتماعی به صحنه سیاست، بر سرعت حرکت انقلابی می‌افزایند. از آنجا که در کشورهای جهان سوم، روستاییان قشر عظیمی از نیروهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند، رادیکال‌ها سعی می‌کنند علاوه بر مردم شهر، روستاییان را هم به حرکت در آورند. ایجاد این حرکت ممکن است با وسایل و انگیزه‌های مختلفی صورت گیرد. در برخی موارد انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی می‌تواند در مورد طبقات فقیر و روستاییان مؤثر باشد و در موارد دیگر انگیزه‌های مشترک مذهبی و ناسیونالیستی نقش مهم‌تری به دست می‌آورند.

*میانه‌روها

میانه‌روها اصولاً با براندازی حرکت‌های تند انقلابی موافق نیستند. آنها نه وابستگی نزدیک به سیستم سیاسی دارند و نه با اتخاذ روش‌های تند و خشن خود را رودرروی سیستم قرار می‌دهند. این گروه اجتماعی معمولاً از طبقات متوسط و مرفه شهری و تحصیلکرده که از نظر سنی نیز جاافتاده و میان‌سال می‌باشند تشکیل می‌شود. این قشر سعی می‌کنند، با در دست گرفتن قدرت، راه میانه‌ای برگزینند و در تلاش برای ایجاد نوعی از دولت قانونی لیبرال و به اصطلاح دموکراتیک هستند. آنها به کارگیری این شیوه را با عنوان لزوم تأمین یک نظم قانونی فوری و ضروری توجیه می‌کنند و خواستار آن هستند.^۱

*محافظه‌کاران

محافظه‌کاران اصولاً با هر نوع تغییر و تحولی به مخالفت برمی‌خیزند. اینان خود، دو گروه‌اند: گروه اول به علت وابستگی به نظام سیاسی حاکم، هر نوع تغییر و تحول را مخالف منافع خود می‌دانند و گروه دوم نیز به دلیل روشن نبودن تصویر نظام جایگزین، از تغییر و تحول وحشت دارند و حفظ وضع موجود را بر تغییرات مبهم ترجیح می‌دهند.

^۱ (۱). مانند ترک‌های جوان که تمایل به برقراری قانون اساسی ۱۸۷۶ داشتند یا حتی کاسترو که در دوره کوتاه میانه‌روی خود، هدف خود را برقراری قانون اساسی ۱۹۴۰ اعلام کرد و یا لیبرال‌های ایران که از اعاده قانون اساسی ۱۹۰۶ دفاع می‌کردند.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، انقلاب زمانی قابلیت تحقق می‌یابد که شکاف بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی غیرقابل تحمل شده باشد. با قطع امید از سیستم سیاسی و افزایش اعتماد به نفس گروه‌های اجتماعی، جامعه به سوی حالت انقلابی سوق داده خواهد شد و تدریجاً گروه‌های اجتماعی بیشتری وفاداری خود را از قدرت سیاسی سلب خواهند کرد و به طرف قدرت اجتماعی جلب خواهند شد. در چنین شرایطی رهبری انقلاب نقش فوق‌العاده مهم و شگرفی را به عهده دارد.^۱

ب) رهبری انقلاب

سه چهره متفاوت از رهبر انقلاب قابل تصور است و می‌توان ویژگی‌ها و مشخصات وی را در این سه حالت بررسی کرد:

۱. ایدئولوگ انقلاب یا بنیانگذار مکتب فکری و طراح ایدئولوژی انقلاب؛

۲. رهبر انقلاب یا قهرمان و فرمانده کل عملیات انقلاب؛

۳. زمامدار حکومت انقلابی یا سیاستمدار و معمار جامعه بعد از پیروزی انقلاب.

ایدئولوگ یا راه‌گشای فکری انقلاب نه انتخابی و نه انتصابی است؛ یعنی مردم به خاطر انتصاب وی به این مقام از وی تبعیت نمی‌کنند، بلکه بر پایه مقبولیت نظریاتش به او معتقد می‌شوند و دعوت او را به خاطر اصالت پیام و حقیقت اندیشه‌اش می‌پذیرند. برخورد افراد با ایدئولوگ و یا رهبر فکری انقلاب، همانند برخورد با صاحب یک نظریه علمی یا مکتب فلسفی و یا مذهبی می‌باشد. آشنایی و آگاهی مردم نسبت به مکتب و حقانیت آن و تعهد عملی رهبر به ارزش‌های علمی و اخلاقی منجر به ایمان و اعتقاد به وی می‌شود که متعاقباً نوعی ارادت، تعصب، تعهد، همگامی و فداکاری را به دنبال خواهد داشت.

چهره دیگر رهبر، قهرمان یا فرمانده انقلاب است؛ شخصیتی که در یک جامعه انقلابی، بر اساس ایدئولوژی انقلابی نحوه تحقق و پیروزی سریع انقلاب را طراحی می‌کند. چنین رهبری معمولاً دارای پایگاه اجتماعی ارزشمند و معتبری است. او غالباً شخصی است که دارای نبوغ و استعداد و خلاقیت ویژه‌ای می‌باشد و شرایط اجتماعی او را نیز مانند اکثر افراد جامعه از نظام سیاسی حاکم منزجر کرده است. چنین فردی با کسب مقبولیت کافی در میان گروه‌های انقلابی به مقام رهبری دست می‌یابد و از آن به بعد نقش مهم و تأثیرگذاری در روند تحولات ایفا می‌نماید.

چهره فرماندهی انقلاب، چهره نیرومندی است که پس از چهره ایدئولوگ، و پیش از چهره معمار ظهور می‌کند. او به کلمات مکتب با توانایی و درایت خود جان می‌بخشد و با فکر و اندیشه خود، حرکت‌های انقلابی را شکل می‌دهد. ایدئولوژی انقلاب با وجود او عجین شده است و ایمان و عقیده‌ای که در ایدئولوژی انقلاب، به صورت «کتاب» بوده است، در وجود او به عنوان یک «انسان» تبلور می‌شود. او «کتاب ناطق انقلاب» و تجسم انسانی یک فکر، و واقعیت‌عینی آن معنویت ذهنی و «آنچه که باید باشد» می‌گردد. او استراتژی انقلاب و تاکتیک مبارزه، بسیج نیروها، جبهه‌گیری‌ها و

^۱ (۲). علی شریعتی، امت و امامت، ص ۵۷۹-۵۷۱.

شعارهای عملی را تعیین می‌نماید و به ارزیابی دقیق نیروها، زمینه‌ها، امکانات، شرایط و جناح‌های درگیر می‌پردازد. او همچنین انقلاب را از بن‌بست‌ها، مهلکه‌ها، پرتگاه‌ها و خطرهای نجات می‌دهد و با نبوغ عملی و استعداد ویژه خود، سکان هدایت کشتی جامعه انقلابی را به دست می‌گیرد و با کشف عوامل شکست و تحمل ضربه‌ها و دشواری‌ها، بر جامعه خویش و بر تقدیر تاریخی ملت خویش چیره می‌شود و نهایتاً بر خصم فائق آمده و انقلاب را به سوی پیروزی هدایت می‌نماید. در نتیجه اوست که انقلاب را از قوه به فعل درمی‌آورد و به مردم حق حکومت، و به چهره سیاستمدار رژیم پس از انقلاب، حق حاکمیت می‌بخشد.

اما تعیین زمامدار یا معمار حکومت پس از انقلاب، همچون هر زمامدار سیاسی، به نظام سیاسی خاصی که انقلاب برپا می‌نماید بستگی دارد. یعنی ممکن است زمامدار از طرف رهبر انقلاب یا کمیته و یا حزب انقلابی حاکم، نصب شود و یا از طرف آنها پیشنهاد شده، از سوی مردم انتخاب گردد. نباید فراموش کرد که در اینجا نه از آنچه باید باشد سخن گفته می‌شود و نه حتی از آنچه معمولاً هست، بلکه آنچه ایجادش ممکن باشد، مطرح می‌گردد. در این مرحله رهبری انقلاب باید در صدد تحقق جامعه آرمانی‌ای باشد که به مردم وعده داده است. او باید بر ویرانه‌های سیستم سیاسی مطرود و ساقطشده، نظامی را که در تئوری‌های زمان انقلاب مطرح و تبلیغ شده است بنیان نهد؛ نظامی که بتواند ارزش‌های اساسی جامعه را که نادیده گرفته شده، مجدداً احیا و قدرت خود را بر پایه مقبولیت و مشروعیت اجتماعی، استوار کند.

این سه چهره رهبری می‌تواند در یک نفر جمع باشد. این ایده‌آل‌ترین و موفق‌ترین نوع رهبری انقلاب است. برای کسب چنین موقعیتی، رهبر باید از نبوغ و ویژگی‌های فوق‌العاده استثنایی برخوردار باشد تا نه تنها بتواند رقبای خود را از صحنه بیرون کند، بلکه بتواند مقبولیت و محبوبیت وسیعی در میان اکثر گروه‌های اجتماعی کسب نماید. در غیر این صورت، شورای رهبری به وجود خواهد آمد؛ یعنی جمعی از رهبران وظایف و مسئولیت‌های سه چهره رهبری را بر عهده خواهند گرفت. رشد، آگاهی و بلوغ، نظم و دقت و سازمان‌مندی توأم با آگاهی یک ملت، کار رهبران را آسان می‌کند. میزان آگاهی ایدئولوژیک پایه‌پای گسترش مبارزه و مانورهای قدرت سیاسی و پیروزی‌ها و ناکامی‌ها تعالی می‌یابد. درک اشتباهات و مراجعه به گذشته برای پندآموزی از آن و تأمین شرایط تازه برای پیروزی از مهم‌ترین کارهای رهبری است. هر شکست موضعی را باید برای طرح مسئله‌ای در مقیاس عمومی مغتنم شمرد. هر بار که توضیحی درباره یک مورد، آگاهی مردم را تعالی بخشد، می‌توان فهمید که بنای قیام، بر عقل و درایت بوده است و قیام پا به مرحله بلوغ و پختگی گذاشته است.

به‌رغم نظر جمعی از اطرافیان رهبر که گاه، آگاه کردن مردم را از چند و چون‌ها، خطرناک و موجب شکاف در صف اجتماع می‌پندارند، او باید به اصولی که ره‌آورد مبارزه ملی و مبارزه عمومی در راه تحصیل آزادی است، وفادار بماند. نوعی خشونت و تحقیر نسبت به هوشیاری‌ها و اعمال فردی وجود دارد که خصلتاً انقلابی است. اما نوع دیگری از خشونت وجود دارد که در عین شباهت شگفت‌آورش با نوع اول، خصلتی کاملاً ضدانقلابی، ماجراجویانه و

هرج و مرج طلبانه دارد. اگر رهبری بی‌درنگ با این خشونت مبارزه نکند، بلاتردید ظرف مدت کوتاهی، موجبات شکست نهضت فراهم خواهد شد.^۱

از نظر رهبران انقلابی، انقلاب میدان بروز توانایی بشر می‌باشد و بر این اساس سعی در تفهیم این امر به توده‌های اجتماعی دارند که در جامعه انقلابی ناممکن‌ها، ممکن خواهد بود و انسان نه تنها توانایی انقلاب را دارد، بلکه دارای حق و حقوق و تکالیفی در این خصوص می‌باشد. بذر انقلاب از سوی مردانی که خواستار دگرگونی هستند، افشاندن می‌شود. رهبران، این کار را با یک باغبانی ماهرانه انجام می‌دهند؛ باغبان‌ها خلاف نیروهای طبیعت کار نمی‌کنند. بر روی خاک، آب و هوای مساعد کار می‌کنند و میوه نهایی کارشان در حقیقت ثمره همکاری میان انسان و طبیعت است.

رهبران به این امر پی می‌برند که موفقیت آنها منوط به روشن بودن هدف‌ها و دقت در انتخاب شیوه‌ها و به‌ویژه آگاهی توده‌هاست. ممکن است تنها با تکیه بر کینه توده‌ها نسبت به سیستم سیاسی بتوان مدت کوتاهی به مبارزه ادامه داد. اما بدون بالا بردن میزان آگاهی توده‌ها، انقلاب به پیروزی واقعی نخواهد رسید و این آگاهی از طریق تبیین و آموزش ایدئولوژی انقلاب که رکن سوم پیروزی انقلاب است، عملی خواهد شد.

ج) ایدئولوژی

اصطلاح «ایدئولوژی» در زبان فارسی گاهی مترادف با «مکتب» آورده می‌شود ولی اغلب در مفهوم خاص ایدئولوژی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ایدئولوژی در معنای عام آن تحلیلی از قوانین رفتاری بنیانی است که کل روابط انسانی را دربرمی‌گیرد. عنصر متغیری که به جدایی بین گروه‌های اجتماعی منجر می‌گردد، ایدئولوژی آنان یا به عبارت دیگر ساخت ارزشی هر یک از این گروه‌ها می‌باشد. بدون وجود ایدئولوژی مشترک، گروه‌های پراکنده اجتماعی هرگز قادر به اتحاد با یکدیگر نیستند و در نتیجه تنش‌های موجود در جامعه، بدون تأثیرگذاری بر ساخت اجتماعی مضمحل و ناپدید خواهند شد. آن دسته از افراد که علایق خفته‌شان آشکار شده است و به سلاح ایدئولوژی نیز مسلح گردیده‌اند هنگامی که آن ایدئولوژی ماهیت همگانی‌تر و مقبولیت و درک وسیع‌تری پیدا کند می‌توانند از محدوده میدان خود فراتر رفته و سایر گروه‌های اجتماعی را نیز به خود جلب نمایند و در نهایت ایدئولوژی‌های، رقیب را از صحنه خارج کنند. در این هنگام جامعه به دو گروه مشخص و متقابل تقسیم می‌شود: گروهی وسیع که با پیروی از ایدئولوژی مسلط انقلاب، معتقد به تغییر نظام سیاسی - اجتماعی حاکم و درصدد واژگونی ارزش‌های مسلط می‌باشند و گروهی دیگر که در مقابل حرکت جدید، مقاومت کرده برای حفظ نظام و ارزش‌های حاکم فعلی تلاش می‌کنند.

ایدئولوژی، نیازهای روحی افراد آشفته و ناراضی جامعه را با دو برنامه پاسخ می‌دهد:

الف) چگونه باید نظام سیاسی موجود را تغییر داد (تخریب)؛

ب) چه چیزی را باید جایگزین آن نظام کرد (سازندگی).

^۱ (۱). بنگرید به: فرانتس فانون، دوزخیان روی زمین، ص ۶۴.

نیاز به رهایی از سلطه قدرت سیاسی حاکم، شاید شرطی لازم برای انقلاب باشد، اما یک انقلاب باید ایدئولوژی‌ای معطوف به آینده با چارچوبی مطلوب برای تعویض ارکان ارزشی جامعه داشته باشد. برخی از محققین، اصطلاح ایدئولوژی را به مفهوم ساخت ارزشی به کار می‌برند، درحالی‌که ایدئولوژی با ساخت ارزشی تفاوت خاصی دارد. ایدئولوژی زمانی ممکن است به یک ساخت ارزشی تبدیل گردد که قادر به برقرار کردن هماهنگی در نظام اجتماعی باشد. ایدئولوژی فقط ساخت ارزشی موجود را به مبارزه طلبیده و جانشینی برای آن ارائه می‌دهد.

ایدئولوژی‌ها به عنوان رقیبانی در برابر ساخت ارزشی کهنه، قدرمی‌افرازند و ساخت ارزشی جامعه‌ای را که از ماهیت یک نظام متعادل و فعال برخوردار است، توصیف و تبیین می‌کنند. هر زمان ارزش‌های فرهنگی در یک جامعه قادر به توجیه فعالیت‌های سیاسی نباشد، ایدئولوژی‌ها به منابعی مهم برای عرضه ارزش‌ها و گرایش‌های جدید تبدیل می‌شوند. برخی ایدئولوژی‌ها شامل اعتقاداتی محدود هستند و کاربرد روانی آنها فقط در کاستن از ناراحتی وجدان عمومی، با مقصر جلوه دادن موضوعی به عنوان عامل تمام نارسایی‌هاست. هر چند این ایدئولوژی‌های ساده، عواملی برای رفع تنش‌های اجتماعی تلقی می‌شوند، اما معمولاً چنان وسعتی نمی‌یابند که تعداد کثیری از معترضان اجتماعی را به خود جلب نمایند. بعضی اوقات یک ایدئولوژی به مرور زمان چنان تکامل و عمومیت می‌یابد که نه تنها تبدیل به روشی برای فعالیت سیاسی می‌گردد، بلکه گزینشی قابل قبول برای جایگزینی ساخت ارزشی موجود نیز تلقی می‌شود. ایدئولوژی‌ای که هدف آن ارائه الگویی برای نحوه تقسیم کار اجتماعی باشد که صراحتاً با وضع موجود و اوضاع گذشته آن متفاوت است، را ایدئولوژی انقلابی می‌نامند. بعضی از ایدئولوژی‌های انقلابی صرفاً در پی ایجاد تحولات اساسی در چند ارزش اجتماعی هستند؛ ارزش‌های مربوط به نحوه دستیابی به برخی از پایگاه‌های اعتبار، یا روابط اقتصادی و یا حل و فصل اهداف متعارض. این نوع تحولات به ارزش‌های حاکم بر باورهای دینی، ساخت سیاسی یا تفاوت پایگاه‌ها بر مبنای جنس یا سن توجهی ندارند؛ اما برخی از ایدئولوژی‌های انقلابی متوجه تحولاتی عمیق‌تر در ساخت ارزشی می‌باشند. هنگامی که یک ایدئولوژی به چنان درجه‌ای از تکامل دست یابد که بتواند به یک ایدئولوژی انقلابی تبدیل شود، سه عنصر را که عبارتند از هدف، وسیله و روش شامل خواهد شد. یک ایدئولوژی انقلابی هرگز نمی‌پذیرد دسترسی به هدف خود را به تعویق اندازد و یا آن را به زمانی دیگر موکول کند. ایدئولوژی انقلابی؛ یعنی برنامه‌ای برای تحول فوری در وضع فعلی.

گاهی ایدئولوژی انقلابی دارای ماهیت مذهبی است و حامیان خود را برخوردار از امدادهای الهی می‌داند و در حقیقت بر مجموعه‌ای از ارزش‌های دینی استوار است. اما حتی چنین ایدئولوژی‌هایی نیز بر حرکت و تلاش انقلابیون تکیه دارند و معتقدند، تنها با تلاش آنها امدادهای الهی یاریگر خواهد شد.^۱

^۱ (۱) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ E در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.» (رعد ۱۳): (۱۱)

ایدئولوژی‌های انقلابی بر سه نوع اند:

۱. ایدئولوژی‌هایی که در صدد هستند تا نظام ارزشی و فرهنگ سنتی را - که دیگر متداول نیست ولی در تاریخ و در اذهان جامعه به عنوان یک نظام ایده‌آل و مجموعه ارزش‌های مطلوب شناخته شده است - احیا و برقرار کنند.
۲. ایدئولوژی‌هایی که در جوامع دیگر تجربه موفقیت‌آمیز داشته‌اند و انقلابیان آن را به عنوان الگو انتخاب کرده‌اند و در پی تحقق و دنباله‌روی آن می‌باشند.
۳. ایدئولوژی‌هایی که جامعه‌ای نوین و آرمانی را که قبلاً در هیچ کجا به وجود نیامده و شناخته شده و آشنا نیست، تبلیغ می‌کنند.

جمع بندی

در یک جامعه ناآرام و متشنج و دوقطبی شده که در یک قطب آن گروه‌های اجتماعی و در قطب دیگر حاکمیت سیاسی قرار دارد، تنها زمانی یک انقلاب - با تعریفی که قبلاً بیان شد - پیروز خواهد گردید که سه رکن اساسی آن (مردم، رهبری و ایدئولوژی) هماهنگ، متناسب و با کارایی مؤثر عمل کنند. هر اندازه که حضور فعال گروه‌های اجتماعی گسترده‌تر باشد و قدرت ایدئولوژی در توجیه و تبیین خواسته‌ها و ارزش‌های ایده‌آل جامعه بیشتر باشد و مقبولیت و وسیع‌تری پیدا کند و هر مقدار رهبری، با چهره‌های سه‌گانه خود، با سلاح ایدئولوژی و با حمایت نیروی مردمی، استراتژی‌های مناسب‌تری اعمال نماید، امکان موفقیت سریع‌تر انقلاب با ضایعات کمتر، افزایش می‌یابد.

مرحله سوم: دوران بعد از پیروزی انقلاب (مرحله ساخت نظام جایگزین)

برای رهبران و گروه‌های انقلابی مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مراحل انقلاب، دوران بعد از پیروزی و غلبه بر قدرت سیاسی حاکم می‌باشد. اصطلاح معروف «تخریب به مراتب ساده‌تر از ساختن است» در مورد انقلاب‌ها نیز صادق است. انقلابیان در این مرحله با بغرنج‌ترین مسایل، مشکلات و فشارها مواجه می‌گردند و هر انقلابی که بتواند بدون آنکه آرمان‌ها و نهادهای انقلابی آن دستخوش خسارات اساسی و بنیانی شود، این مرحله را پشت سر بگذارد، موفقیت نهایی و تداوم خود را برای سالیان متمادی تضمین کرده است.

مهم‌ترین مسایلی که انقلابیان در این مرحله با آن مواجه‌اند از این قرار است:

الف) بعد از شکست قدرت سیاسی حاکم، قدرت اجتماعی جایگزین آن شده و بر خلاف دوران قبل از انقلاب، دیگر نمی‌تواند بدون احساس مسئولیت به عنوان منتقد و نیروی مخالف، قدرت سیاسی را مورد حمله قرار دهد. در این مرحله با زوال و سقوط سیستم سیاسی گذشته، انقلابیون ناچارند سریعاً وظایف و مسئولیت‌های قدرت سیاسی را بر عهده گیرند و از عهده اجرای آنها برآیند. در حالی که به دلایلی از جمله عدم آشنایی با ماشین اجرایی دولت، فقدان تجربه کافی و

نداشتن نیروی متخصص و مجرب، با گرفتاری‌های زیادی مواجه خواهند بود. در عین حال توقعات بیش از پیش گروه‌های اجتماعی از سیستم جدید مشکلات و معضلات افزون‌تری را به وجود خواهد آورد.

از دیگر سو، سقوط رژیم سیاسی قدیم به معنای نابودی کامل ماشین اجرایی دولت نیست و مدت زمانی طول خواهد کشید تا کلیه ارزش‌ها، نهادها، ساخت‌ها و افراد وابسته به رژیم سیاسی گذشته از صحنه خارج شوند و جای خود را به نظام جدید دهند. لذا قدرت سیاسی جدید در عین سازندگی، باید بخشی از نیروی خود را صرف از بین بردن آثار مزبور نماید.

ب) با سقوط رژیم سیاسی، مبارزه و درگیری انقلابیان پایان نمی‌پذیرد، بلکه به صورتی دیگر و احتمالاً با شدتی بیشتر از گذشته ادامه خواهد یافت. این مبارزه در دو جبهه داخلی و خارجی واقع خواهد شد.

۱. جبهه داخلی:

آنها در داخل جامعه باید با دو گروه از مخالفین به مبارزه و درگیری پردازند:

گروه اول کسانی هستند که به رژیم سیاسی گذشته وابستگی داشته و از آن منتفع می‌شده‌اند و اینک با سقوط رژیم مزبور منافع و ارزش‌های خود را در خطر می‌بینند و به مخالفت با رژیم انقلابی جدید می‌پردازند. سلطنت‌طلبان را می‌توان از جمله این مخالفان نام برد که در انقلاب‌های فرانسه، روسیه و ایران حضور داشتند.

گروه دوم آنهایی هستند که در مورد سقوط رژیم سیاسی قبلی با سایر انقلابیون توافق و تفاهم کلی داشته و حتی با آنها همکاری می‌کرده‌اند و در بعضی موارد ائتلاف رسمی هم میان آنها وجود داشته است اما در مورد رژیم بعدی و نوع سیستم جایگزین با یکدیگر توافقی ندارند و هر یک تلاش می‌کنند سیستمی مطابق با خواسته و ایده‌آل‌های خود ایجاد کنند. طبیعی است اینان نیز هرگاه از پیروزی نسبی و یا حداقل تفاهم و توافق با انقلابیان حاکم مأیوس شوند به جناح مخالف می‌پیوندند و مبارزه‌ای جدی را علیه آنان، آغاز می‌کنند.

۲. جبهه خارجی:

در خارج از حوزه قلمرو حاکمیت سیاسی نیز انقلابیان با دو

نوع مخالفت، مواجه می‌گردند:

نوع اول، مخالفت‌های نظام‌هایی است که از لحاظ نوع حاکمیت، سبب‌ها و ارزش‌های مسلط، وجوه و تشابه زیادی با قدرت سیاسی ساقط‌شده دارند و با شکست سیستم مزبور، بیم آن دارند که پیروزی انقلابیون موجب تشویق گروه‌های اجتماعی جامعه آنها به انقلاب رافراهم سازد و این گروه‌ها در صدد برآیند از آنچه، در جامعه‌ای مشابه با موفقیت رخداده‌است، تقلید نمایند. به خاطر چنین ترس‌هایی است که این نظام‌ها با انقلابیون مخالفت می‌نمایند و می‌کوشند به جامعه انقلابی نوپا ضربه زنند و از تداوم، استحکام و شکل‌گیری آن جلوگیری نمایند.

نوع دیگر، مخالفت سیستم‌های سیاسی‌ای است که رابطه بسیار نزدیک و یا حتی منافع و نفوذی در سیستم سیاسی ساقطشده داشته‌اند و به خاطر چنین منافع‌ی از جمله حامیان این رژیم گذشته محسوب می‌شده‌اند و اینک با سقوط سیستم سیاسی مزبور منافع آنها توسط حاکمان جدید در معرض خطر اساسی قرار گرفته است. طبیعی است که اینان نیز در مخالفت با انقلابیون دست به هر تلاشی بزنند.

شیوه‌ها و تاکتیک‌های مخالفت گروه‌های مزبور، تفاوت چندانی با هم ندارد و عمدتاً با تمرکز بر سه رکن اصلی پیروزی انقلاب عمل می‌کند. آنان با ایجاد اختلاف و تفرقه در رهبری و گروه‌های اجتماعی معتقد به انقلاب و همچنین با مسخ و یا ایجاد التقاط و تضعیف ایدئولوژی در رابطه با کارآیی و تلاش در ممانعت از تحقق ابعاد مختلف آن ایدئولوژی، سعی می‌کنند آن انقلاب از محتوا خالی شود و موجبات یأس و بدبینی معتقدان و پیروان آن فراهم گردد. در اکثر انقلاب‌های بزرگ و موفق دنیا زمانی که مخالفین خارجی از انحراف و یا شکست انقلاب از طریق ایجاد تفرقه و حمایت و یا هدایت ضدانقلابیون داخلی مأیوس شده‌اند به برخورد نظامی مستقیم دست زده‌اند؛ که البته از اکثر این برخوردها نتیجه معکوس به دست آمده است، چراکه جنگ خارجی موجبات انسجام جامعه و حمایت بیشتر از قدرت سیاسی جدید را فراهم می‌آورد و فشار بر سیستم سیاسی را از درون کاهش می‌دهد.

در اغلب انقلاب‌ها علی‌رغم اینکه گروه‌های اجتماعی رادیکال، که انقلاب بر اساس افکار و نظریات آنها تحقق می‌یابد، در کانون اصلی مبارزه قرار دارند، اما بلافاصله پس از پیروزی، قدرت را تسخیر نمی‌کنند. در بیشتر انقلاب‌ها زمینه موفقیت و کسب حاکمیت سیاسی برای نیروهای میانه‌رو فراهم‌تر است، چراکه:

۱. میانه‌روها از آن گروه‌های اجتماعی کمتر وابسته به رژیم گذشته هستند که سهم عمده‌ای نیز در دوام و پاسداری از آن نداشته‌اند و براین اساس در مظان اتهام و طرد فوری نیستند.

۲. میانه‌روها با خصلت‌ها و خصیصه‌های محافظه‌کارانه‌ای که داشته‌اند در عین عدم وابستگی نزدیک با سیستم سیاسی گذشته، به معارضة جدی با آن نیز نپرداخته‌اند و به همین علت تحت تعقیب و فشار نبوده‌اند و بالعکس با موقعیت‌های اجتماعی معین امکان کسب تجربه و تخصص را داشته‌اند. این در حالی است که گروه‌های رادیکال که اغلب جوان می‌باشند و دورانی کم و بیش طولانی را در مبارزه با رژیم سیاسی به سر برده‌اند، کمتر امکان کسب تجربه و تخصص کافی را که لازمه عهده‌دار شدن مسئولیت‌های اجرایی است، داشته‌اند.

۳. رادیکال‌ها در شرایط اولیه پیروزی، ترجیح می‌دهند برای یک دوره انتقالی، مدیریت دولت را به میانه‌روها بسپارند تا هم از گسیختگی نظام سیاسی-اجتماعی و احتمال هرج و مرج جلوگیری کنند و هم خود بتوانند به تعقیب باقیمانده ضدانقلابیون بپردازند و فرصت کافی برای برنامه‌ریزی و شناسایی نیروهای توانا و وفادار را برای کسب قدرت در دوره بعد داشته باشند.

با این همه از آنجا که اکثر میانه‌روها همواره میانه‌رو باقی خواهند ماند، امکان موفقیت در اداره جامعه بعد از انقلاب را ندارند و دیری نخواهد پایید که در این تلاش شکست خورده، از

اریکه قدرت به زیر کشیده شوند. علل عمده شکست عبارت است از:

۱. عدم توانایی کافی در درک و حل مسائل و مشکلات پس از انقلاب.
 ۲. ناتوانی از تأمین توقعات، خواسته‌ها و فشارهای اجتماعی که در اثر توسعه آگاهی و تحرک سیاسی توده‌های وسیع جامعه انقلابی افزایش یافته است.
 ۳. ناتوانی در هدایت و رهبری و همچنین جذب گروه‌های جدید اجتماعی؛ چرا که این امر احتیاج به تمرکز قدرت از طریق کسب مقبولیت و یا اعمال زور دارد و میانه‌روها فاقد هر دو ویژگی هستند.
 ۴. ناتوانی در جلوگیری از رشد و تداوم حرکت‌های سیاسی گروه‌های اجتماعی معارض.
 ۵. ناتوانی از اتخاذ تصمیمات انقلابی مقتضی در مواقع و موارد حساس و خطیر، به دلیل نداشتن مشروعیت و مقبولیت سیاسی و اجتماعی کافی.
- مجموعه این مسائل باعث می‌گردد که میانه‌روها به تعلل و سهل‌انگاری در کارها پردازند و به نوعی سازشکاری متهم شوند و بالأخره توسط عناصر انقلابی‌تر که از حمایت وسیع‌تر توده‌ها برخوردارند، کنار گذاشته شوند.
- هم‌زمان با کنار گذاشته شدن میانه‌روها و قدرت گرفتن نیروهای اتق-لابی رادیکال بر شدت مخالفت ضدانقلاب نیز افزوده می‌شود و شکل این مخالفت از حالت سیاسی به برخوردهای خشن و بعضاً نظامی تبدیل می‌گردد.
- توطئه‌های براندازی، شورش‌های داخلی و ایجاد محیط ترور و وحشت از جمله اقداماتی است که نیروهای مخالف انقلاب برای شکست انقلابیون و به دست گرفتن قدرت ترتیب می‌دهند. زمانی که این اقدامات، ثمربخش نباشد، تحمیل جنگ خارجی بر رژیم انقلابی نوپا عموماً اجتناب‌ناپذیر است. این جنگ که در حقیقت آخرین تلاش برای سرنگونی و شکست انقلاب است، خود زمینه انسجام و تشکل و جلب پشتیبانی عموم مردم از حکومت را فراهم می‌آورد؛ چرا که مردم خود را در مقابل دشمن خارجی می‌بینند و برخورد فرض می‌دانند که اختلاف نظرهای داخلی را کنار بگذارند و به دفع تجاوز دشمن خارجی پردازند.
- پیروزی انقلابیان و شکست ضدانقلاب در این مرحله از رویارویی، موجبات تثبیت نظام سیاسی و انقلابی حاکم را فراهم می‌آورد. شرط اصلی و اساسی پیروزی انقلابیون بر همه مشکلات سیاسی-اجتماعی و مخالفت‌های داخلی و خارجی، تنها حفظ وحدت و یکپارچگی در سه رکن اصلی و اساسی انقلاب (رهبری، مردم و ایدئولوژی) می‌باشد. هر اندازه که رهبری انقلاب مقبولیت وسیع‌تر و کفایت بیشتری به خرج دهد و مشروعیت بیشتری داشته باشد و هر اندازه گروه‌های اجتماعی، که در پیروزی انقلاب شرکت داشته‌اند، در تداوم آن متحدانه تلاش کنند و حتی گروه‌های بیشتری را جذب نمایند و هر اندازه که ایدئولوژی انقلاب فراگیرتر و پاسخگوی ابعاد وسیع‌تری از زندگی اجتماعی جامعه انقلابی باشد، موفقیت و تداوم انقلاب نیز بیشتر تضمین می‌گردد.

تا زمانی که نهضت انقلابی در حال حرکت و تلاش^۱ در جهت رسیدن به مقصود معینی باشد، مانند آب روانی است که طراوت و شفافیت خود را حفظ نموده و در اثر برخورد با موانع و سنگ‌ها و صخره‌ها زلال‌تر و شاداب‌تر می‌شود. ولی زمانی که در اثر پیروزی و حصول موفقیت، حالت ایستا و نهادی^۲ پیدا کند، همانند آب ساکن رو به فساد و زوال می‌گذارد.^۳

از جمله مواردی که یک انقلاب نوپا را به نهادی ایستا تبدیل می‌کند، محدود بودن اهداف انقلاب به سقوط رژیم حاکم در محدوده مرزهای یک کشور و بازگشت سریع به حاکمیت قانون (اعم از قانون قدیم و یا قوانین جدید) می‌باشد. اگر چه تأسیس نهادهای قانونی می‌تواند به تثبیت نظام انقلابی کمک نماید و طول دوران بی‌ثباتی را کاهش دهد اما این خطر وجود دارد که از رشد و تداوم انقلاب که نیازمند به برخورد‌های انقلابی است، جلوگیری کند. به‌ویژه آنکه مبارزه با عوامل ضد ارزشی رواج ارزش‌ها در زمینه‌های اخلاقی، فرهنگی، اداری و اجتماعی نیازمند گذشت زمان است، مگر اینکه رهبری بتواند با نبوغ و خلاقیت خاص خود، میان حرکت‌های انقلابی که به حضور فعال مردم نیازمند است و برقراری نظم و قانون که عامل ثبات جامعه انقلابی و انقلاب است، نوعی آشتی و هماهنگی به‌وجود آورد.

گفتار سوم:

آفات انقلاب‌ها

شرط اصلی جلوگیری از شکست و زوال انقلاب، تداوم و حرکت دائمی آن و تلاش در پیاده کردن تمام آرمان‌های انقلاب در همه زمینه‌ها، به ویژه صدور پیام و گسترش انقلاب به خارج از مرزهای کشور می‌باشد. هر اندازه هدف عالی‌تر و از دسترس دورتر باشد، امکان اضمحلال و فساد انقلاب کمتر خواهد بود. در مسیر این حرکت مبارزه با آفات انقلاب از اهم مسایلی است که انقلابیان باید آنها را شناسایی کنند و پیگیرانه درصدد دفع آنها برآیند.

آفات انقلاب با آنچه به‌عنوان شیوه‌های ضدانقلاب برای مبارزه با انقلابیون مطرح می‌شود، متفاوت است. آفات انقلاب ناشی از عواملی فطری، روانی و اجتماعی است که به صورت بسیار نامحسوس و خزنده، جامعه انقلابی را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌دهد و با سهم‌ترین خالی کردن انقلاب از محتوای اصلی و درونی خود آسیب، وارد می‌آورد.

^۱ (۱) Movement.

^۲ (۲) Institution.

^۳ (۳) Arnold Toynbee, A Study of History.

آفات انقلاب‌ها عبارتند از:

الف) نفوذ فرصت‌طلب‌ها:

در همه انقلاب‌ها، این گروه با تغییر ظاهر خود و فریب انقلابیون واقعی، در ارگان‌ها و نهادهای مختلف جامعه حتی در دستگاه رهبری نفوذ می‌کنند و اگر چه ظاهراً انقلابی‌تر از انقلابیون اصیل هستند، چون اعتقادی به آرمان‌های انقلاب ندارند موجبات انحراف و قلب ماهیت آن را فراهم می‌کنند.

فرصت‌طلب‌ها خود دو گروه هستند:

گروه اول آنهایی که ایده و عقیده خاصی جز جاه‌طلبی و کسب موقعیت‌ها و امتیازات اجتماعی ندارند و خود را با هر نوع سیستم سیاسی سازش و تطبیق می‌دهند و مهارت ویژه‌ای در تغییر موضع خود برای جلب نظر گروه حاکم دارند.

گروه دوم کسانی هستند که دارای ایده و عقیده‌ای متضاد با نظریه حاکم هستند و زمانی که از مواجهه مستقیم با انقلابیون مأیوس می‌شوند با تغییر ظاهر خود و نفوذ در سیستم سیاسی، ضربه خود را در موقعیت مناسب از درون بر انقلاب وارد می‌آورند.

ب) بازگشت تدریجی به ارزش‌های فرهنگی طردشده:

بدیهی است که در هر جامعه انقلابی با سقوط سیستم سیاسی، ارزش‌های مسلط بر آن بلافاصله محو نمی‌گردد. دوام این ارزش‌های به طول مدت سلطه آنها بر جامعه و نفوذ بر مسایل فرهنگی، اجتماعی و تربیتی بستگی دارد. هر چه طول مدت مبارزه برای پیروزی انقلاب کمتر باشد، آثار ارزش‌های نظام پیشین دوام بیشتری می‌یابند.

از جمله ارزش‌های مذموم از نظر انقلابیان، تجمل پرستی، راحت‌طلبی، فساد اخلاقی، تبعیض، بی‌عدالتی و رشوه‌خواری است. در صورت عدم مبارزه مستمر و طولانی با ارزش‌های فرهنگی گذشته، تدریجاً با رشد مجدد این ارزش‌ها موجبات انحراف و آلوده شدن ارزش‌های اصیل انقلابی، فراهم می‌شود.

ج) خستگی نیروهای انقلابی و از دست دادن روحیه انقلابی:

ویژگی دیگر از آفات انقلاب سستی در جناح انقلابیون است. کناره‌گیری از صحنه به دلیل موفقیت انقلاب و به ثمر رسیدن اهداف آن، یا خستگی و یأس از انقلاب به دلیل مواجهه با مشکلات و عدم موفقیت در حل آنها و ناامیدی از تحقق معیارهای ایدئولوژیک که به گوشه‌گیری و به انزوا کشیده شدن انقلابیون منجر می‌شود، خود از آفات خطرناک انقلاب است.

فساد در ارکان سه‌گانه انقلاب از قبیل ضعف و انحراف در رهبری و یا قدرت‌طلبی و عدول از آرمان‌های انقلاب، تفسیر و تأویل‌های انحرافی و احیاناً التقاطی از ایدئولوژی و یا ناتوانی ایدئولوژی در حصول خواسته‌های انقلابیان و نهایتاً

خروج گروه‌های اجتماعی معتقد به انقلاب از صحنه مبارزه نیز از جمله آفات انقلاب محسوب می‌شوند. اگر نیروهای انقلابی در مبارزه با مشکلات، فشارها، مخالفت‌ها و آفات انقلاب موفق نشوند، خطر ظهور دیکتاتوری، که در چنین شرایطی خواسته اکثر گروه‌های اجتماعی خواهد بود، وجود دارد.

(د) ناتوانی از انتقال ارزش‌های انقلابی به نسل‌های بعدی:

نسل اول یا عاملین انقلاب به خاطر حضور در صحنه (چه در دوران قبل از پیروزی و چه در دوران بعد از آن) برداشت و درک متناسبی از شرایط و اوضاع و احوال جامعه انقلابی دارند و به خاطر همین درک و به خاطر بهای سنگینی که برای پیروزی انقلاب پرداخته‌اند آماده ایثار و فداکاری در راه حفظ آرمان‌های آن می‌باشند. در حالی که فرزندان ایشان طبیعتاً نمی‌توانند از چنین موقعیت و روحیه‌ای برخوردار باشند.

چنانچه نسل اول انقلاب نتواند به نحو مطلوب نسل بعدی را آموزش انقلابی دهد و آنان را برای استمرار انقلاب آماده نماید، موجبات جدایی و بروز شکاف میان دو نسل و بروز مشکلات جدی و اساسی برای انقلاب فراهم خواهد شد.

گفتار چهارم:

انقلاب اسلامی ایران

یکی از وقایع مهم و شگفت‌انگیز تاریخ معاصر ایران که نقش گسترده‌ای در تغییر مناسبات سیاسی جهان داشت، پدیده انقلاب اسلامی ایران در نیمه دوم قرن بیستم، بود. اهمیت انقلاب اسلامی در سطح جهان باعث شد تا پژوهشگران و نظریه پردازان عالم سیاست، متفکران علوم سیاسی، متخصصان تحولات اجتماعی، فرهنگ‌شناسان، دین‌شناسان، جامعه‌شناسان و بازیگران صحنه‌های سیاست جهانی، هر یک به تحلیل و تفسیر این پدیده پردازند و عوامل پیدایش و نتایج آن را مورد بررسی قرار دهند. انتشار صدها کتب و مقاله در زمینه انقلاب اسلامی ایران گویای همین واقعیت است.

انقلاب اسلامی ایران هم از نظر پیدایش، هم از نظر انگیزه و هم در کیفیت مبارزه در مقایسه با دیگر انقلاب‌های جهان تمایز اساسی دارد. تمایزی که آگاهی از آن کمک مؤثری در شناخت توانایی‌های فرهنگی و سیاسی جامعه ایران تلاش در جهت اصلاحات اساسی کشور می‌تواند نماید. اینک به برخی از ویژگی‌های مهم انقلاب اسلامی ایران اشاره می‌کنیم:

۱: مذهبی بودن: این انقلاب هنگامی اتفاق افتاد که انجام انقلاب با ماهیت مذهبی به دلیل فرهنگ سیاسی حاکم بر جهان ناممکن می نمود. اندیشه های لائیک^۱ و سکولار^۲ اندیشه های فراگیر جهان سیاست بود. جهان در این عصر با وجود اینکه تقابل ایدئولوژی نامیده می شد، اما این توافق و وحدت نظر وجود داشت که مذهب نمی تواند و نباید در سیاست دخالت نماید. این تفکر محصول نوگرایی اروپا بود که بعدها به کشورهای جهان سوم نیز سرایت کرد. در ابتدا، اکثر حرکت های اصلاح طلبانه در جهان قبل و بعد از جنگ جهانی اول تحت تأثیر ناسیونالیسم^۳ و لیبرالیسم^۴ غربی بود. جنبش های سیاسی در آمریکای جنوبی، شاخ آفریقا و آفریقای مرکزی و خاورمیانه همه از این دست بودند.

مطرح شدن اندیشه مارکسیسم^۵ و گستره جنایات استعمارگران غربی و استثمار صنعتی امپریالیسم^۶ غرب در کشورهای جهان سوم از یک سو و پیروزی انقلاب بلشویکی^۷ در روسیه و به دنبال آن انقلاب سرخ چین^۸ از سوی دیگر باعث شد تا بسیاری از ملت ها برای رهایی خود متوجه مارکسیسم، مارکسیسم لنینیسم^۹ و مائوئیسم^{۱۰} شوند با این تفاوت که جریان نو با مذهب ضدیت داشت و با شعار «دین افیون توده هاست» به میدان آمده و ماتریالیسم^{۱۱} و مادی گرایی را شعار خود ساخته بود. این چنین جهان به دو قطب شرق و غرب تقسیم شد. نظام های محافظه کار، خواستار حفظ

^۱ (معنای بی اعتنایی به مذهب و جدا سازی سیاست از انگاره ها و آموزه های دینی است

^۲ (سکولار یعنی دنیوی یا آنچه مربوط به جهان خاکی است و از کلمه سکولوم به معنای امور دنیوی مشتق شده است. سکولاریسم یعنی دنیاپرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیوی. مترادف های آن عبارتند از عرفی شدن، دنیاپرستی، جدا انگاری دین و دنیا، غیرمقدس و فرد و جامعه سکولار به امر مقدس اعتقاد و اعتنا ندارد

^۳ (ملت باوری، ملی گرایی. آگاهی ملی و احساس تعلق به یک ملت مشخص که با ویژگی های خاص (مانند نژاد، زبان، نمادها، سنتها و ارزش های اجتماعی و اخلاقی) از سایر ملتها متمایز شده است. وفاداری به خاک و دولت و فداکاری برای آن از ارکان ناسیونالیسم است

^۴ (آزادی خواهی، هوادار آزادی. لیبرالیسم یکی از کهن ترین مکاتب فلسفی - سیاسی - اخلاقی دوران مدرن است به گونه ای که عمده ویژگی ها و مؤلفه های فکری حاکم بر تمدن مدرن را می توان در آن خلاصه کرد. لیبرالیسم مجموعه روشها، نگرشها و سیاست ها و ایدئولوژی هایی است که هدف عمده آنها فراهم آوردن آزادی هر چه بیشتر برای فرد است.

^۵ (واگونی نظام سرمایه داری از طریق انقلاب کارگران و لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و لغو کار مزدی و ایجاد جامعه ای بی طبقه با مردمی آزاد و برابر و در نتیجه، پایان از خود بیگانگی انسان» است

^۶ (عنوانی است برای قدرتی یا دولتی که بیرون از حوزه ملی خود به تصرف سرزمینهای دیگر پردازد و مردم آن سرزمین ها را به زور وادار به فرمانبرداری از خود کند و از منابع اقتصادی و مالی و انسانی آنها به سود خود بهره برداری نماید

^۷ (انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، جنبش سیاسی در روسیه بود که در سال ۱۹۱۷ با سرنگونی دولت موقت که بعد از حکومت تزارها به روی کار آمده بود به اوج خود رسید و به برپایی اتحاد شوروی (که تا سال ۱۹۹۱ برقرار بود) انجامید. این انقلاب در دو مرحله صورت گرفت:

ابتدا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود که نیکولای دوم، آخرین تزار روسیه را از سلطنت خلع کرد. این انقلاب پس از کمی کش و قوس، دولت موقت به رهبری الکساندر کرنسکی را به قدرت رساند.

دومین مرحله، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است. انقلاب اکتبر که تحت نظارت حزب بلشویک (منشعب از حزب سوسیال-دموکرات کارگری روسیه) و به رهبری ولادیمیر لنین به پیش رفت، قدرت را طی یک یورش نظامی همه جانبه به کاخ زمستانی سن پترزبورگ و سایر اماکن مهم از دولت موقت گرفت. در این انقلاب افراد بسیار کمی کشته شدند.

^۸ (مائو در سال ۱۹۶۶ انقلاب فرهنگی چین را که بزرگ ترین و اساسی ترین کشمکش قدرت در حزب کمونیست چین بود، به رهبری همسرش جیانگ چین برپا کرد و ارتشی به نام گاردهای سرخ را برای حمایت از مائو از دانشجویان و دانش آموزان بر پا کرد. چهره های میانه روی حزب اخراج شدند. در سال ۱۹۶۸ مائو نام مرد برتر چین را از آن خود کرد. گاردهای سرخ در سال ۱۹۶۹ به دست ارتش چین سرکوب شد. انقلاب فرهنگی چین اشتباهی استراتژیک محسوب می شود

^۹ (لنینیسم در فلسفه مارکسیستی، بدنه ی نظریه سیاسی برای سازمان سیاسی حزب پیشتاز انقلابی و دستیابی به دیکتاتوری پرولتاریا، به عنوان پیش درآمد سیاسی تأسیس سوسیالیسم است. لنینیسم که توسط ولادیمیر لنین انقلابی روس و رهبر شوروی توسعه داده شد و به نام وی نیز نامیده شد، تئوری های سیاسی و اقتصاد سوسیالیستی را شامل می شود که از مارکسیسم و نیز تفاسیر لنین از تئوری مارکسیستی برای کاربرد عملی آن با شرایط اجتماعی-سیاسی روسیه دهقانی در اوایل سده بیستم بسط پیدا کرد

^{۱۰} (مائوئیسم برداشت سیاست مدار انقلابی و تئوریسین حزب کمونیست چین مائو تسه تونگ (زاده ۱۸۹۳-درگذشته ۱۹۷۶) از مارکسیسم بود که جمهوری خلق چین را در سال ۱۹۴۹ با شکست دادن نیروهای چیانگ کای شک رئیس جمهور وقت چین بنیان گذاشت مائوئیسم به نقش برجسته دهقانان و روستائیان در انقلاب کارگری و بر اهمیت فرهنگ به عنوان عنصری که می تواند بر اقتصاد سوسیالیستی تأثیر گذار تأکید می کرد

^{۱۱} (ماتریالیسم یا ماده گرایی به دیدگاهی گفته می شود که بر این باور است که هر آنچه در هستی وجود دارد ماده یا انرژی است و همه چیزها از ماده تشکیل شده اند و همه پدیده ها (از جمله آگاهی) نتیجه برهم کنش های مادی است. به عبارت دیگر، ماده تنها چیز است و واقعیت عملاً همان کیفیت های در حال رخ دادن ماده و انرژی است. ماتریالیسم یک مکتب فلسفی می باشد که در مقابل مکتب ایده آلیسم مطرح شده است. شاخه های مهم آن ماده باوری مکانیکی و ماده باوری دیالکتیکی می باشند. ماتریالیسم مکانیک را فویرباخ بنیان گذاری کرد و ماده باوری دیالکتیک را مارکس .

وضع موجود، متمایل به بلوک غرب و کشورها و نهضت های ترقی خواه و تحت ستم، به بلوک شرق گرایش پیدا کردند.

اما در جهان اسلام، ظلم و ستم دولت عثمانی و ناتوانی شیوه ها و دسیسه های استعمار غرب، دست به دست هم داد و اندیشه سیاسی و قدیمی خلافت اسلامی^۱ را از کار انداخت. تلاش های نوگرایانه و اصلاح طلبانه سید جمال الدین اسدآبادی^۲ در جهت مبارزه با استعمار انگلیس و طرح بازگرداندن وحدت به مسلمانان و تلاش شاگردان او چون محمد عبده، رشید رضا، عبدالرحمن کواکبی، و عبدالرزاق کم کم بی فروغ می گشت. مخالفت با حضور مذهب در جریان های سیاسی - اجتماعی منحصر به تفکرات حاکم در غرب نبود بلکه این روند به جهان اسلام نیز سرایت کرد. همان بلایی که سقوط کلیسا بر دیانت مسیحی وارد کرد، سقوط حکومت عثمانی در جهان اسلام بر مسلمانان اهل سنت وارد نمود. یاس و ناامیدی از اصلاحات به طریق مذهبی باعث شد تا گرایش های سیاسی ناسیونالیستی و مارکسیستی در بین مسلمانان رشد کند. شکست اعراب از اسرائیل جدایی نیروها از حرکت اسلامی را تشدید کرد. جنبش مذهبی اهل سنت که روزگاری الهام بخش حرکت های مذهبی - سیاسی شیعه بود، در زمان انقلاب اسلامی ایران به ضعیف ترین حد خود رسیده بود.

در ایران تفکر سیاسی مغرب زمین نقش مهمی در تحولات قبل و بعد از نهضت مشروطه داشت. بسیاری از روشنفکران به دلیل فقدان فکر بومی متحول، در این دوران متأثر از فرهنگ غرب بودند. اساس مبارزات سیاسی پس از مشروطه در ایران، غالباً مبتنی بر این فرهنگ بود اما کم کم یاس از کارایی جنبش ناسیونالیستی و لیبرالی، بخش زیادی از نیروهای جوان مبارز را به مارکسیسم متمایل ساخت. بخشی از گروه های مسلمان مبارز نیز علی رغم تضاد شدید ایدئولوژیک میان اسلام و مارکسیسم به جریان های چپ مارکسیستی روی آوردند. برای مثال در سال ۵۴ کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق^۳ رسماً تغییر ایدئولوژی داد و آیه قرآن را از آرم سازمان حذف نمود. مادی گرایی در بسیاری از نوشته ها و سخنرانی ها حتی تفاسیر قرآن موج می زد. نشریات گروه فرقان نمودی کامل از این مادی گرایی بود. شهید مطهری در کتاب «علل گرایش به مادی گرایی» به بررسی علل و دلایل این نوع گرایشها پرداخته و می نویسد:

امروز کم و بیش این چنین در مغز جوانان فرو رفته است که یا باید خدا پرست بود و مسالمت جو و یا عافیت طلب و ساکت و ساکن و بی تفاوت و یا باید ماتریالیست بود و پرخاشگر و دشمن استعمار و استعمار و استبداد.

شهید مطهری پس از اظهار تعجب از این وضعیت، یکی از عوامل مهم را پیشوایان دروغین دین می داند: «این سنگر از طرف خداپرستان آنگاه خالی شد که در مدعیان پیشوایی دینی روح عافیت طلبی پدید آمده و به عبارت صحیح تر، این پدیده از آن وقت رخ داد که مردمی عافیت طلب و اهل زندگی روزمره و به تعبیر خود دین،

(۷) خلافت در معنای عام اطلاق به جانشینی دارد و جانشین (خلیفه) بعد از یک فرد، برای اداره امور جامعه یک امت باید کلیه خواص مربوط به اصول حکومت رداشته باشد خلافت در اسلام میان اهل سنت و شیعه مورد اختلاف است. شیعیان خلافت را یک امر الهی و از جانب خدا و برگزیده از طریق وحی می دانند ولی سنیان خلیفه را فقط فردی از میان افراد جامعه می دانند که اکثریت افراد متفق القولند.

(۲) سید جمال الدین اسدآبادی (۱۲۱۷ خورشیدی در روستای اسدآباد استان همدان ایران - ۱۲۷۵ خورشیدی استانبول) که از او با نام های جمال الدین افغانی و سید محمد بن صفدر الحسین نیز نام برده می شود. اندیشمند سیاسی و مبلغ اندیشه اتحاد اسلام بود. وی همچنین از اولین نظریه پردازان بنیادگرایی اسلامی محسوب می شود. سید جمال الدین اسدآبادی اولین متفکر مدرن و فعال اجتماعی بود که نسبت به بیماریهای اجتماعی جوامع مسلمان و ضعف های موجود در آن هشدار داد؛ و در مقابل قدرتهای غربی اسلام گرائی را تبلیغ نمود. تأثیر او بر کشورهای اسلامی، مخصوصاً ایران و مصر شایان توجه است.

اهل دنیا به جای پیامبران و پیشوایان دینی نشستند و مردم به غلط اینها را که روحیه ای بر ضد روحیه پیامبران و امامان و تربیت شدگان واقعی آنها داشتند و اگر تشابهی در کار بود اندکی در قیافه و لباس بود، نماینده و مظهر و جانشین آنها دانستند. « اینها مفاهیم دینی را آن چنان توجیه کرده و می کنند که تکلیفی برای خودشان ایجاد و ایجاد نکند و با عافیت طلبی کوچک ترین تضاد و تصادمی نداشته باشد، دانسته یا ندانسته مفاهیمی را تغییر دادند و علیه خود دین بکار بردند.

ایشان عامل دوم را تفسیر غلط از اسلام و خالی شدن مفاهیم دینی از حماسه و مبارزه دانسته و بی توجهی جوانان به اسلام را ناشی از همین تفسیر غلط از اسلام می داند و می نویسد:

(فکر دینی ما باید اصلاح شود. تفکر ما درباره دین غلط است، غلط. به جرات می گویم از چند مساله فرعی، ان هم در عبادت، چند تایی هم در معاملات، از اینها که بگذریم دیگر فکر درستی درباره اسلام نداریم... ما مسلمان هایی هستیم که فکرمان درباره اسلام غلط است... دین تریاک اجتماع است اما کدام دین؟ ان معجونی که ما امروز ساخته ایم. باید اعتراف کنم که مفاهیم دینی در عصر ما از هر گونه حماسه ای تهی گشته است)

بنابراین اوضاع جهانی، منطقه ای و کشوری که شرایط ناشایست عینی از حرکت مذهبی را فراهم نموده بود از یک سو، و از سوی دیگر، ذهنیت نادرست بسیاری از جوانان انقلابی که دین را فاقد گزاره های پرشور و انقلابی می دانست، احتمال انجام یک انقلاب مذهبی را در کشور ما بعید می نمایاند.

۲: رهبری کار آمد: یکی دیگر از ویژگی های شگفت انقلاب اسلامی ایران رهبری مؤثر و کارآمد آن بود. امام خمینی رهبری با اخلاص، متقی، قاطع و مردم دوست بود. او سیاستمداری آگاه و مردم شناسی بی نظیر بود که صراحت بیان و شجاعتی فوق العاده داشت. ساده زیستی و سازش ناپذیری از دیگر ویژگی های ایشان بود. امام با احیای اسلام اصلی و نشان دادن روح عدالت طلبی و حماسی آن، جانی تازه در جسم بی رمق اسلام و مسلمانان دمید. او بر خلاف دیگر انقلاب ها بدون داشتن سازمان سیاسی و نیروهای نظامی و پارتیزانی، تنها با اتکاء به خدا و نیروهای مردمی بزرگ ترین قدرت نظامی و تسلیحاتی منطقه پیروز شد. امام خمینی ایدئولوگ انقلاب بود و با طرد ارزش های ناصواب به ارائه ارزش های جدید پرداخت. او با طرح استراتژی و تبیین تاکتیک های لازم، انقلاب را تا پیروزی و سرنگونی نظام شاهنشاهی هدایت نمود. امام نه تنها رهبری دوران انقلاب را بر عهده داشت بلکه در تکوین ساختار نظام اسلامی نیز نقش برجسته ای بر عهده داشت.

شیوه مبارزه امام ساده و دور از پیچیدگی و سیاسی کاری های معمول بود. او تنها با استفاده از نبوغ و جاذبیت خویش و تکیه بر شعارها و معیارهای روشن اسلامی و قاطعیت خاص خود انقلاب را رهبری نمود. امام ابتدا موانعی را که بر سر راه مبارزه بود مرتفع نمود و با توجه به ناخرسندی مشترک عمومی مردم، وحدت لازم را برای مبارزات همگانی فراهم ساخت. او هدف اصلی را مبارزه و حمله بی امان به کانون فساد یعنی سنت قرار داد و با طرح عدم مشروعیت نظام شاهنشاهی آن را بی اعتبار نمود. امام با اعلام هدف نهایی که بر قراری حکومت دین سالار مردمی بود به بسیج ملت پرداخت و علی رغم فشارها و تلاش ها برای به سازش کشاندن مبارزه، به کمک توده های مردم انقلاب را به پیروزی رسانید. او در دورانی که شاه توانسته بود رهبران مخالف سیاسی را سرکوب یا مطیع سازد، یک تنه قد برافراشت و همه را به حرکت در آورد و زبان گویای مردم، احزاب و گروههای سیاسی شد.

شهید مطهری در بازگشت از دیدار امام در پاریس، درباره شخصیت امام می گوید: ایشان را شخصیتی دیدم که به هدفش ایمان دارد. دنیا اگر جمع بشود نمی تواند او را از هدفش منصرف کند... به راهی که انتخاب کرده ایمان دارد. امکان ندارد بتوان او را از این راه منصرف کرد... احدی مثل ایشان به روحیه مردم ایران ایمان ندارد... بالاخره بالاتر از همه او برای خدا قیام کرده و خدای متعال هم قلبی قوی به او عنایت کرده است که اصلا تزلزل و ترس در آن ندارد....

یرواند ابراهامیان در مورد شخصیت امام می نویسد:

«در دهه ای که به داشتن سیاستمدارانی بدگمان، سست عنصر، فاسد، بدبین و ناسازگار معروف بود، وی همچون فردی درستکار، مبارز، پویا، ثابت قدم و مهم تر از همه فساد ناپذیر پای به میدان گذاشت. در جامعه ای که رهبران سیاسی آن هزار چهره و اهل زد و بند و خویشاوند پرستی های اصلاح ناپذیر بودند همچون مردان خدا که نه در جستجوی قدرت ظاهری بلکه در پی اقتدار معنوی هستند عمل می کرد.»

در همین مورد «میشل فوکو» فیلسوف مشهور فرانسوی و یکی از نظریه پردازان پست مدرنیسم^۱ می نویسد:

«شخصیت آیت ا... خمینی پهلو به پهلو می زند. هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی، حتی به پشتیبانی همه رسانه های کشورش نمی تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند.»

۳: مشارکت مردمی: یکی از مشخصه های انقلاب اسلامی که اکثر تحلیل گران و متخصصین تحولات اجتماعی را متحیر نمود این واقعیت بود که چگونه در ایران به ناگهان تقریباً تمامی مردم همزمان و هماهنگ قیام نموده و هم صدا خواستار تحول و تغییر رژیم شاهنشاهی شدند. چنین امری در انقلاب های دیگری سابقه بود. برای مثال در انقلاب کبیر فرانسه که در سال ۱۷۸۹ به پیروزی رسید مردم نقش قطعی در سقوط رژیم «بوربونها»^۲ نداشتند. گروهی از محققین مانند «گیزو» و «ژوره» انقلاب فرانسه را به بورژوازی منتسب می کنند که در آن زمان حدود ۱/۵٪ جمعیت کشور فرانسه بودند. برخی دیگر مانند «ماتیز» این انقلاب را نتیجه شورش طبقه اشراف و نجبا می دانند که حدود ۱٪ جمعیت فرانسه را تشکیل می دادند. در سقوط رژیم «بوربونها» در انقلاب فرانسه حتی یک نفر هم کشته نشد.

در روسیه نظام سیاسی «رومانوفا»^۳ در اثر شکست های پی در پی در جنگ جهانی اول و مشکلات و بحران های اقتصادی آن چنان ضعیف و شکننده شده بود که با اولین حرکت کارگران کارخانه ها در شهر «پتروگراد» و عدم تمکین سربازان پادگان این شهر برای سرکوبی قیام کارگران و پیوستن سربازان به کارگران معترض، رژیم ۳۰۰ ساله

^۱ (به سیر تحولات گسترده ای در نگرش انتقادی، فلسفه، معماری، هنر، ادبیات و فرهنگ می گویند که از بطن نوگرایی (مدرنیسم) و در واکنش به آن، و یا به عنوان جانشین آن پدید آمد. پست مدرنیته مفهومی تاریخی-جامعه شناختی است که به دوران تاریخی بعد از مدرنیته اطلاق می شود. اصطلاح پست مدرن و پست مدرنیته گذشته از همه دشواریها و اختلافاتی که در مفهوم آن هست، کسانی آن را در مورد دوره و عصر حاضر به کار می برند که خصوصیت بارز این دوره این است که در آن، مدرنیته و مولفه ها و آرمانهای جهان مدرن به نقد و چالش و تردید جدی دچار شده است.)

^۲ (پس از بیرون راندن ناپلئون بناپارت در سال ۱۸۱۴ همپیمانان در جنگ با ناپلئون دودمان بوربونها را بر تخت پادشاهی فرانسه بازنشاندند. این دوره را که بازگشت بوربونها می خوانند به راستی بازگشتن شیوه کهن فرمانروایی در فرانسه و نیز بازگشت کلیسای کاتولیک روم به نیروی سیاسی این کشور بود با بازگشت بوربونها به سلطنت فرانسه و به قدرت رسیدن لویی هجدهم (برادرلویی شانزدهم)، جسد لویی شانزدهم و همسرش ماری آنتوانتت به کلیسای سلطنتی سن دئی منتقل و پس از طی مراسم تشریفاتی، در آنجا دفن شد.)

^۳ (رومانفها خاندانی اشرافی و قدرتمند در مسکو بودند. نخستین تزار روسیه، ایوان مخوف (۸۴ - ۱۵۳۰م) با خاندان رومانف وصلت نمود. رومن زاخارین جد اعلای رومانفها برادر آناستازیا همسر ایوان مخوف تزار روسیه بود و پسری نیز به نام نیکیتا داشت که پدر بزرگ اولین تزار رومانف یعنی میخائیل فئودورویچ رمانف است. این خانواده به دلیل هم زمانی با ایوان مخوف (ایوان چهارم) و نیز به این دلیل که در دسیسه ها و توطئه های درباریان در حوادث پس از مرگ ایوان مخوف شرکت نداشتند در میان مردم روسیه محبوب بودند. ضمن اینکه فئودور نیکتایویچ رومانف پدر میخائیل رومانف اولین تزار روسیه مورد تأیید یک مقام مورد احترام روحانی در روسیه بود که حین جنگ با لهستانیها در دوران هرج و مرج رهبری مردم روسیه را بر عهده داشت. پس از شکست لهستانیها، مردم میخائیل یکم روسیه را به سلطنت برگزیدند. این خانواده تا ۳۰۰ سال و تا انتهای جنگ جهانی اول و زمان ظهور کمونیسم در روسیه با اقتدار حکومت می کردند)

«رومانوفها» با استعفای نیکلای دوم سقوط کرد. تروتسکی از رهبران انقلاب روسیه در این مورد می گوید: اغراق نیست اگر بگوییم که انقلاب فوریه^۱ توسط پتروگراد نبود... انقلاب با حرکت و ابتکار و قدرت یک شهر صورت گرفت که حد اکثر ۱/۷۵ جمعیت کشور را تشکیل می داد. تمام کشور در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت. تعداد کشته شدگان در این دگرگونی و انقلاب ۱۴۰۰ نفر بود. اما در ایران بجز عده معدودی که وابستگی نزدیک به رژیم شاه داشتند و یا منافع آنان با موجودیت رژیم به هم گره خورده بود دیگر اقشار و طبقات جامعه از فقیر و غنی، شهری و روستائی، فارس، ترک، کرد و لر، مسلمان و غیر مسلمان زن و مرد، پیر و جوان، گوئی روحی واحد یافته بودند. تبلور عینی این همبستگی را می توان در روزهای عید فطر، تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ در تهران و دیگر شهرهای ایران سراغ گرفت. این اراده جمعی برای مفسران و تحلیل گران سیاسی قابل هضم نبود و به قول «میشل فوکو» چنین اراده ای «مانند خدا یا روح، شاید هرگز به چشم دیده نشود اما در تهران و در تمام ایران چنین اراده ای جمعی مشاهده شد.»

۴: سرعت پیروزی: انقلاب اسلامی ایران با چنان سرعتی تحقق یافت که برای هیچ یک از دست اندرکاران و تحلیل گران سیاسی قابل پیش بینی نبود. شاه در آذرماه سال ۱۳۵۶ یعنی حدود یک سال قبل از پیروزی انقلاب در مراسم فارغ التحصیلی دانشگاه افسری با اطمینان و غرور اعلام نمود:

کسی نمی تواند مرا سرنگون کند. من از حمایت کارگران، کشاورزان، و بخش وسیعی از مردم عادی و روشنفکران، به علاوه از پشتیبانی بی چون و چرای نیروهای مسلح هفتصد هزار نفری ایران برخوردارم.
یک ماه بعد «کارتر» در سفر خود به تهران، از ایران به عنوان «جایزه ثبات» یاد کرد و در این امر به شاه ایران تبریک گفت. سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) در شهریور ۵۷ گزارش داد:
«ایران نه تنها در یک موقعیت انقلابی قرار ندارد بلکه حتی آثار و علائمی از نزدیک بودن انقلاب هم در آن به چشم نمی خورد.»

سازمان تحلیل اطلاعات دفاعی آمریکا یک ماه بعد اعلام می کند:

«انتظار می رود شاه در ده سال آینده نیز همچنان به صورت فعال در قدرت بماند.»

برژینسکی مشاور امنیتی کارتر بعد از پیروزی انقلاب می گوید: بحران ایران در سراسر سال در حال رشد و نمو کردن بود. اما آمریکا آن را آن طور که بود نشناخت. سازمان اطلاعاتی آمریکا تا سقوط ۱۹۷۸ تداوم حیات سیاسی را در ایران پیش بینی می کرد. این اعتقاد که شاه در داخل مملکت با قدرت حکومت می کند و مخالف جدی ندارد، در محفل سیاسی بین المللی مسلم بود و این باور نسبت به مخالفین مذهبی حادث بود. بسیاری از ایرانیان حتی کسانی که به مسائل سیاسی آشنا بودند در محافل خصوصی می گفتند: یک روحانی مسن که نه تشکیلاتی دارد و نه ارتش و سازمان نظامی و هیچ قدرت خارجی نیز او را حمایت نمی کند، چگونه می تواند با رژیمی تا دندان مسلح و دارای سازمان های

^۱ انقلاب فوریه، نخستین گام از دو انقلاب در ۱۹۱۷ با محوریت پتروگراد (سن پترزبورگ کنونی) بود که در ماه مارس (اواخر فوریه در گاه شماری ژولینی) در روسیه اتفاق افتاد. از نتایج اولیه و اصلی این انقلاب، کناره گیری تزار نیکلای دوم و پایان یافتن حکومت سلسله رومانو و امپراتوری روسیه بود. پس از آن، دولتی موقت تحت تسلط گورگی لئو تشکیل شد. این دولت، حاصل اتحاد لیبرالها و سوسیالیستهایی بود که خواهان اصلاحات سیاسی بودند و با برگزاری انتخابات دموکراتیک، قوه مجریه و مجلس موکلان را تشکیل دادند. در عین حال، سوسیالیستها شورای پتروگراد را ایجاد کردند که به موازات دولت موقت در روسیه حکومت می کرد.

شیوع این انقلاب در روسیه ظاهری خودجوش دارد و بدون تبعیت از رهبری فرد یا گروه و تفکری خاص بروز کرد. روسیه در دوران انقلاب فوریه از مشکلات اقتصادی و اجتماعی بسیاری رنج می برد که با فشار جنگ جهانی اول آمیخته بود. «شورشیان نان» و اعتصاب کنندگان مراکز صنعتی یا ملحق شدن به سربازان ناراضی از شرایط پادگانها به خیابانها ریختند. با هرچه بیشتر گریختن سربازان و کمبود نیروهای نظامی وفادارتر به امپراطوری و حضور آنها در جبهه، پتروگراد به مرور در آناشوی فرورفت و حکومت تزاری روسیه را به سمت سرنگونی سوق داد

متعدد نظامی همچون ارتش، ژاندارمری، شهربانی، گارد جاویدان و ساواک مخوف با شبکه وسیع تبلیغاتی چون رادیو و تلویزیون و مطبوعات مقابله کند؟!

حتی رهبران انقلاب نیز تحقق پیروزی انقلاب را با چنین سرعتی پیش بینی نمی کردند. عدم آمادگی رهبران انقلاب برای اداره حکومت و عدم پیش بینی نهادهای جدید انقلاب و بیان عباراتی چون «انقلاب زودرس» یا «انقلاب سزارین شده» در سخنرانی ها، گویای این واقعیت است که آنها هم فکر نمی کردند که رژیم شاه تا این حد پوشالی و پوسیده باشد

گفتار پنجم :

رهیافت های گوناگون در تحلیل انقلاب اسلامی

در مطالعات مربوط به انقلاب اسلامی رهیافت های زیر قابل بررسی است :

الف) رهیافت فرهنگی - ایدئولوژی :

در این رهیافت انقلاب اسلامی ایران ، بیشتر از دیدگاه فرهنگ مسائل ارزشی - ایدئولوژی مورد مطالعه قرار می گیرد . برخی از تحلیلگران داخلی با این نگاه ، انقلاب اسلامی را نتیجه اعمال سیاست اسلام زدایی شاه دانسته^۱ و برخی هم بر نقش عوامل فرهنگی - ارزشی (ایدئولوژی) و نیز رهبری امام خمینی (ره) تاکید ورزیده اند^۲ . نویسنده کتاب " نهضت روحانیون ایران " ، انقلاب اسلامی را ادامه مبارزات روحانیون شیعه در طول تاریخ گذشته ایران تلقی کرده ، علت سقوط رژیم پهلوی را در جدایی آن از اسلام و عدم توجه به مناسک و شعائر دینی از یک سو و قدرت روحانیون در بسیج مردم بر مبنای شعارهای اسلامی از سوی دیگر می داند^۳ . برخی پژوهشگران خارجی نیز از همین دیدگاه پیروی کرده ، بر نقش کلیدی فرهنگ شیعی تاکید نموده اند . " حامد الگار " در کتاب " انقلاب اسلامی در ایران " ، سه عامل " تشیع " ، " رهبری حضرت امام خمینی " و " اسلام به مثابه ایدئولوژی " را به عنوان ریشه های انقلاب مطرح می کند^۴ . " حمید عنایت " نیز در مقاله خود بر نقش عوامل فرهنگی از جمله غرب گرایی و اسلام ستیزی رژیم ، رهبری روحانیت و نفوذ آن ها در میان مردم ، رهبری امام خمینی

^۱ عباسعلی عمید زنجانی ، انقلاب اسلامی و ریشه های آن ، (تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۷۵) ، صص ۳۳۹-۳۴۲ .

^۲ منوچهر محمدی ، تحلیلی بر انقلاب اسلامی ، (تهران : امیر کبیر ، ۱۳۷۷) ، فصل سوم .

^۳ علی دوانی ، نهضت روحانیون ایران ، ۱۰ جلد (تهران : مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، ۱۳۷۷) ، بویژه جلد دهم .

^۴ حامد الگار ، انقلاب اسلامی در ایران ، ترجمه مرتضی اسعدی و حسین چیدری ، (تهران ، قلم ، ۱۳۶۰) .

و فلسفه سیاسی شیعه مانند انتظار فرج، غیر شرعی خواندن حکومت غیر معصوم، شهادت طلبی، قیام کربلا و... در بروز انقلاب اسلامی، تاکید کرده است.^۱ "افسانه نجم آبادی" در مقاله "بازگشت به اسلام: از مدرنیسم به نظم اخلاقی" معتقد است که نگرش و قضاوت مردم درباره اخلاقیات موجود در جامعه قبل از انقلاب و متمایل بودن آنها به ایجاد یک نظم اخلاقی، علت اصلی روی آوردن آنها به انقلاب و اسلام بوده است.^۲

در مجموع به نظر می رسد دیدگاه فرهنگی به تنهایی نمی تواند تبیین کننده انقلاب باشد، زیرا بسیاری از مسائل مهم را توضیح نمی دهد. از جمله اینکه چرا نهضت ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که از نظر فرهنگی ماهیتی مشابه با حرکت انقلابی سالهای ۵۷-۱۳۵۶ داشت، به پیروزی منتهی نشد اما انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.^۳ این امر نشان می دهد که در تبیین انقلاب اسلامی باید به سایر عوامل نیز توجه داشت. مضافاً اینکه، این دیدگاه با تاکید بر نقش عوامل فرهنگی، تشیع روحانیون، نقش سایر نیروهای اجتماعی و طبقات را مورد توجه قرار نمی دهد.

(ب) رهیافت روانشناسانه:

برخی آثار بر اساس روانشناسی شخصیت، زوال حکومت پهلوی را در ویژگیهای شخصیتی شاه جستجو کرده اند. یکی از مهمترین آنها، کتاب "شکست شاهانه" اثر "ماروین زونیس" می باشد. زونیس معتقد است که ساختار شخصیتی شاه بر چهار پایه اصلی استوار بود:

الف) احساس پشتیبانی مردم از وی، ب) وجود جفت های روانی، ج) احساس حمایت نیروهای ماوراء الطبیعی، د) حمایت سیاسی امریکا.

وی سپس توضیح می دهد که چگونه این منابع قدرت روانشناختی شاه از بین رفت و او در نهایت نتوانست در مقابل موج انقلاب دست به عمل بزند.^۴

در همین رهیافت، به تبیینهای دیگری می توان اشاره کرد که مطالعه انقلاب اسلامی ایران را در چهارچوب روانشناسی اجتماعی ["جیمز دیویس"، "ند رابرت گار"، "آلکسی دوتو کویل"] مورد بررسی قرار داده اند. مطابق چنین نظریه ای رکود اقتصادی سالهای ۵۷-۱۳۵۶ در پی دوره ترقی روز افزون اقتصادی در ایران پیش آمد و با پیدایی شکاف غیر قابل تحمل بین انتظارات و امکانات و نزول منحنی بهره نارضایتی و سرانجام بحران انقلاب منجر گردید. "فرخ مشیری"، "حسین بشریه" و "ناریس هرینگتون" از چنین تبیین هایی بهره گرفته اند. برای مثال "حسین بشریه" و "ناریس هرینگتون" از چنین تبیین هایی بهره گرفته اند. برای مثال "حسین بشریه" معتقد است که وضعیت ایران طی دهه ۱۹۷۰ میلادی با نظریه دیویس همخوانی و مطابقت دارد. وی نشان می دهد که چگونه

^۱ حمید عنایت، ((انقلاب در ایران سال ۱۹۷۹: مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی))، ترجمه مینا منتظر لطف، "فرهنگ توسعه"، سال اول، شماره ۴، (بهمن و اسفند ۱۳۷۱)، صص ۴-۶.

^۲ افسانه نجم آبادی، ((بازگشت به اسلام: از مدرنیسم به نظم اخلاقی))، ترجمه عباس کشاورز شکری، "پژوهشنامه متین"، شماره اول، سال اول، (زمستان ۱۳۷۷).

^۳ حمیره مشیر زاده، ((نگاهی به رهیافت های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی))، "فصلنامه راهبرد"، شماره ۹، (بهار ۱۳۷۵)، ص ۳۴.

^۴ ماروین زونیس، "شکست شاهانه"، ترجمه عباس مخبر، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۰).

افزایش منابع اقتصادی طی مدتی کوتاه انتظارات طبقات فرودست را افزایش داد و چگونگی طی دوران بحران که پس از آن آمد، انتظارات کماکان رو به افزایش بود، اما توان رژیم در پاسخگویی به آنها رو به افول نهاد.^۱ در تطبیق نظریات روانشناختی اجتماعی با انقلاب اسلامی ایران در می یابیم که در دوره ی محمد رضا شاه نارضایتی ها صرفاً ناشی از تعارض بین انتظارات ایجاد شده بین مردم و برآورده نشدن آن انتظارات نبوده است، زیرا مبنای شکل آن نارضایتی ها تنها در مسایل مادی نظیر نابرابری توزیع سرمایه و مصرف در مناطق مختلف کشور، شکاف غنی و فقیر، افزایش درآمد بعضی گروه های اجتماعی و محدودیت های سرمایه گذاری و... خلاصه نمی شده، بلکه باید به سایر عوامل نیز توجه نمود.

ج) رهیافت سیاسی: دیدگاه کارکرد گرایانه و دیدگاه بسیج نیروها

رهیافت سیاسی کارکرد گرایانه بر این نظریه استوار است که وقوع نا آرامیهای سیاسی به دلیل هجوم گسترده ی توده ها به سیاست بر اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی و فقدان نهادینگی نهادهای سیاسی (فقدان خود مختاری، انعطاف پذیری، یکپارچگی و پیچیدگی) موجب می شود که مشارکت توده ها در سیاست، در نظام هضم نشده به صورت بی ثباتی سیاسی بروز کند.^۲

این رهیافت بیشتر متکی به روایت (version) "هانتینگتون" از کارکردگرایی است که بر سرعت نوسازی در ایران تاکید دارد. "آبراهامیان" - که متأثر از این رویکرد است - علت اصلی وقوع انقلاب و سقوط رژیم شاه را ناتوانی وی در انجام اصلاحات سیاسی متناسب با اصلاحات اقتصادی و نوسازی اجتماعی می داند. به عبارت دیگر، "شاه در حوزه ی اقتصادی - اجتماعی نوسازی کرد و در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در حوزه دیگر - حوزه سیاسی - نوسازی نماید، و این ناتوانی حلقه های پیوند دهنده ی حکومت و ساختار اجتماعی رافرسوده کرد، شکاف بین گروه های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد و مهم تر از همه اینکه پلهای ارتباطی اندکی را که در گذشته پیوند دهنده ی نهاد سیاسی بانبروهای اجتماعی سنتی بود، ویران ساخت. بدین ترتیب میان نظام اقتصادی - اجتماعی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته آن چنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می توانست کل رژیم را متلاشی سازد."^۳

"جرالد گرین" نیز با پذیرش رهیافت "هانتینگتون" و پیوند آن با نظریه بسیج منافع به بررسی انقلاب ایران می پردازد. او فرایند مشارکت سیاسی را به دو مرحله بسیج و ضد بسیج، تقسیم می کند. به نظر وی نوسازی مردم را سیاسی می کند و نبود عرصه ای برای مشارکت به نا آرامی سیاسی و سرانجام انقلاب منجر می گردد. وی بر آن است که حکومت شاه در ایران به رغم ایجاد ساز و کارهای مناسب نتوانست این بسیج را کنترل کند. این امر در کنار شکست حزب رستاخیز در بسیج طبقات متوسط و پایین در حمایت از حکومت به بسیج متقابل و دوپاره شدن جامعه به دو بخش

^۱ حسین بشیریه، ((زمینه های اجتماعی و اقتصادی بسیج انقلابی در ایران: مقایسه میان قیام سال ۱۳۴۲ و انقلاب سال ۱۳۵۷))، "جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران"، تهران: موسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۸، صص ۴۹-۴۱.

^۲ ساموئل هانتینگتون، "سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی"، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: علم، ۱۳۷۰)، تلخیص فصل یکم.

^۳ ایراند آبراهامیان، "ایران بین دو انقلاب"، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹)، صص ۵۲۴-۵۲۴.

طرفداران و مخالفان حکومت و سرانجام پیروزی انقلاب انجامید^۱ و پیروزی در هر مرحله از انقلاب، وحدت و یکپارچگی را افزایش داد.

تحلیل کارکردی در کل به این همان گویی (tautology) می انجامد و نمی تواند میان ویژگیهای نظام و ساز و کارهای علی تمایز قایل شود. بنابراین تنها توان وقوع را به سلسله رویدادهایی بعد از تحقق نتایج آن منتسب می کند نه قبل از وقوع آنها. علاوه بر این بسیج توده ای از پایین در انقلاب ایران مستلزم توجه به ایدئولوژی و سازماندهی به عنوان متغیرهای مستقل است. نظریه کارکردی به این متغیرها توجه ندارد و در نتیجه نمی تواند توضیح دهد که چرا و چگونه توده ها از رهبر یا گروه خاصی در انقلاب پیروی می کنند و نه دیگران.

آبراهامیان اغلب گزاره هایی را مطرح می کند که ریشه در چهارچوب مارکسیستی دارند و گاه با تحلیل او هماهنگ نیستند. چهارچوب هانتینگتون متضمن توجه به روابط قدرت میان طبقات و دولت نیست. علاوه بر مشکلات ناشی از عدم یکپارچگی منطقی، شواهد تجربی نیز حاکی از وجود رابطه ای میان نوسازی سریع و پیامدهای انقلابی نیست. در نیمه دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) که برنامه نوسازی شاه در اوج خود بود، هیچ ناظری در محافل آکادمیک با سیاستگذاری، وقوع ناآرامی انقلابی در ایران را پیش بینی نمی کرد. عدم توازن میان توسعه اقتصادی - اجتماعی و توسعه سیاسی به عنوان علت انقلاب بنا بر تعریف، گزاره ای صحیح است که به ما نمی گوید چرا انقلاب زمانی رخ داد که به وقوع پیوست. به این ترتیب استفاده از گونه های مختلف تبیین کارکردی مشکلات جدی تجربی، روش شناختی و نظری به دنبال دارد.^۲

در مقابل دیدگاه فوق [نظریه های سیاسی مبتنی بر رهیافت کارکردی "هانتینگتونی"]، از نظریه های سیاسی مبتنی بر منازعات سیاسی و بسیج نیروهای منابع یعنی نظریه "چارلز تیلی" برای تبیین انقلاب ایران استفاده شده است. طبق این نظریه، تمام انقلابات و خشونت های جمعی به جای اینکه صرفاً ناشی از فشار و ناراحتی در میان مردم باشند، از درون روند سیاسی جامعه نشات می گیرند و انقلاب زمانی صورت می گیرد که رقبای دولت در بسیج حداکثر منابع اجتماعی به نفع خود بیشتر از خود دولت توفیق یابند.^۳

"میثاق پارسا" در کتاب "ریشه های اجتماعی انقلاب ایران"، با تکیه بر این نظریه ظهور ائتلافهای انقلابی مبتنی بر منافع گروهی و طبقاتی، شبکه های ارتباطی، سازمانها، منابع اقتصادی، عوامل سرکوب، ایدئولوژی و رهبری را توضیح می دهد و تحلیل خود را از فعالیتهای گروه های اصلی شرکت کننده در انقلاب مثل روحانیون، بازاریان و کارگران ارائه می دهد. وی بر آن است که بازاریان نخستین گروهی بودند که بسیج شدند و از طریق مساجد مبارزات خود را هدایت کردند. مساجد، شبکه های ملی برای بسیج و محل امنی برای گروه ها و ارتباطات بودند. سیاست باز کردن فضای سیاسی از سوی دولت فرصتی برای سایر گروه های ناراضی خصوصاً در بعد اقتصادی باز کرد، اما خیلی از خواسته های آنها نیز جنبه سیاسی پیدا کرد و ائتلاف وسیعی از طبقات اجتماعی شکل گرفت که همگی رهبری آیت الله... امام خمینی (ره) را پذیرفتند. سرانجام ترکیبی از گسست اجتماعی، ضعف در تشکیلات نظامی و حمله به

^۱ محمد رحیم عبوضی، ((انقلاب اسلامی ایران و تحول در نظریه های انقلاب))، "نامه پژوهش"، سال سوم، شماره ۱۰ و ۱۱، (پائیز و زمستان ۱۳۷۷)، صص ۲۷۶-۲۷۵.

^۲ مشیرزاده، "پیشین" صص ۳۹-۴۰.

نیروهای مسلح حکومت را فلج کرد و حاکمیت دوگانه شکل گرفت که به پیروزی انقلابیون و براندازی سلطنت منجر شد.^۱

علاوه بر مشکل تایید تجربی، عدم توجه به نقش مذهب و مشخص نساختن چگونگی شکل گیری ((بسیج متقابل)) در دیدگاه های فوق مشهود است.

(د) رهیافت جامعه شناسی - اقتصادی (و اقتصاد سیاسی):

این رهیافت شامل آن دسته از آثار و نظریاتی است که بر نقش اقتصاد سیاسی و یا ساختار اجتماعی تاکید بیشتری می کند. آثار "لونی"، "کاتوزیان"، "اسکاچ پل"، "خسرو فاطمی"، "مهدی تهرانیان"، و... در زمره ی این رهیافت قرار می گیرند.

"همایون کاتوزیان" در کتاب "اقتصاد سیاسی ایران"، با بررسی شرایط ایران از قرن ۱۹ تا استقرار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ به این نتیجه می رسد که ترکیبی از "استبداد نفتی" و "شبه تجدد" باعث وقوع انقلاب ایران شده است. وی در نهایت شبه تجدد را بر آمده از استبداد نفتی می داند و بر آن است که به همین دلیل جنبش انقلابی جنبه استبداد و نیز مخالف با شبه تجدد داشت.^۲ کاتوزیان بر آن است که ساختار دولت و جامعه در ایران کاملا متفاوت از غرب بود. در ایران از وجود دولت مطلقه نمی توان سخن گفت بلکه باید گفت که دولت در ایران خود کامه و استبدادی بود و به هیچ قانونی پای بند نبود. در جامعه ایران نیز به دلیل عدم وجود سابقه فئودالیته (نظیر اروپا) و سلطه کامل بر اقتصاد - که بادرآمدهای نفتی هم تشدید شد - طبقات اجتماعی وجود نداشت، دولت از جامعه استقلال داشت زیرا به درآمدهای نفتی متکی بود و به همان میزان که درآمد نفت دولت را از طبقات اجتماعی و جامعه مستقل می کرد، در بسیاری موارد خود این طبقات به دولت وابسته می شدند.^۳

"اسکاچ پل" در مقاله ای تحت عنوان "حکومت تحصیلدار و اسلام شیعه در انقلاب ایران" بر عواملی همچون آسیب پذیری یک حکومت تحصیلدار مستبد، اجتماعات شهری به عنوان بنیان مقاومت سیاسی و نقش روحانیون، فرهنگ شیعه و سازمانهای مذهبی به عنوان علل انقلاب اسلامی ایران تاکید می کند.^۴

یکی دیگر از آثاری که انقلاب ایران را با توجه به عوامل اقتصادی تبیین می کند، اثر "رابرت لونی" تحت عنوان "ریشه های اقتصادی انقلاب ایران" است. لونی استراتژی توسعه پیش گرفته شده توسط رژیم شاه را ناکام توصیف می کند، زیرا با تحولات ساختاری و عمیق و اصلاحات نهادی همراه نبود. این امر سبب افزایش بی عدالتیها و تغییرات سریع در ساخت اجتماعی ولی ناهمگون شده بود و نارضایتی های شدیدی را به دنبال داشت و حکومت قادر به تشخیص و درک این نارضایتی ها نبود، هنگامی متوجه شد دیر بود. از نظر لونی، با وقوع بحران اقتصادی در اواخر دوران شاه، به جای پیگیری یک برنامه رشد منسجم، یکپارچه و فراگیر، رهیافت مدیریتی کوتاه مدت نسبت به آن

۱ Misagh persa/

۲ رجوع کنید به: محمد علی همایون کاتوزیان، "اقتصاد سیاسی ایران"، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، خصوصاً صص ۳۱۱-۲۷۹.

۳ محمد علی همایون کاتوزیان، "دولت و جامعه در ایران"، (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)، ترجمه حسن افشار، (تهران: مرکز، ۱۳۷۹)، فصل اول.

۴ "تدا اسکاچ پل"، "حکومت تحصیلدار"، ترجمه محسن امین زاده، "رهیافت های نظری بر انقلاب اسلامی، عبدالوهاب فراتی، (قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف

اسلامی، ۱۳۷۷)، صص ۲۱۶-۱۸۵.

اتخاذ گردید که اساساً نوعی شک - درمانی بود و تأثیری جز تحریک جامعه نداشت. بیشترین مسأله ای که به چشم میخورد، فاصله طبقاتی عظیم ناشی از توزیع نابرابر ثروت بود و این توزیع نابرابر به ظهور نارضایتی عمومی انجامید.^۱ در ارزیابی نوشته های مذکور می توان گفت برخورد اقتصادی صرف با پدیده انقلاب نمی تواند تبیین کننده آن باشد. درباره اندیشه "لونی" باید گفت که نظریه وی در مورد انقلاب ایران (استراتژی ناهمگون توسعه اقتصادی و برخورد غیر عقلانی در برابر بحران اقتصادی) نظریه ای بدیع و جدید نیست و همان نکاتی که وی مورد تأکید قرار می دهد مورد توجه بسیاری از نظریه پردازان بوده است. همچنین به رغم قوت تحلیل "کاتوزیان"، عدم وقوع انقلاب در کشورهای که حکومت‌هایی شبیه به ایران داشته اند، چالشی بر نظریه او بشمار می رود. هر چند "اسکاچ پل" دست کم به عقاید و نظام های فرهنگی در انقلاب ایران بها می دهد، ولی همچنان تلاش می کند تا به چهارچوب تحلیلی قبلی اش وفادار بماند. با وجود این، نمی تواند اهمیت عقاید و نظام های فرهنگی را در اینجاری کنش انقلابی نادیده بگیرد و به همین دلیل توجه خود را به عناصر فوق الذکر - دولت تحصیلدار، تشیع و تشکیلات محلی - به عنوان ویژگی های منحصر به فرد انقلاب ایران معطوف می کند. به نظر میرسد که این نشانگر جدایی چشمگیری از موضع اولیه اوست.

ه) رهیافت مبتنی بر عوامل خارجی :

گروهی از محققان و پژوهشگران بر نقش عوامل خارجی در وقوع انقلاب اسلامی ایران تأکید دارند.^۲ به طور کلی در این رهیافت دو دیدگاه را می توان مطرح کرد: دیدگاهی که علت وقوع انقلاب را در "توطئه دول غربی برای براندازی حکومت پهلوی"^۳ می داند. به بیان دیگر انقلاب اسلامی را نوعی "توطئه از قبل طراحی شده توسط قدرتهای خارجی برای ساقط کردن رژیم پهلوی"^۴ تصور می کند. این نوع تحلیل "فرضیه توطئه" (conspiracy theory) نامیده می شود. چنین طرز تفکری را نیز برخی از سلطنت طلبان و مقامات ارشد رژیم پیشین و برخی از سران نظامی و انتظامی قبول دارند که از آن جمله می توان به نوشته های "حسین فردوست"، "عباس قره باغی"، "پرویز راجی"، "مینو صمیمی"، "فریدون هویدا" و ... اشاره کرد.^۵ این طرز تفکر را "ویلیام شوکراس" در کتاب "آخرین سفر شاه" آورده است. "شوکراس" استدلالهای این افراد مبنی بر توطئه بودن انقلاب اسلامی ایران را در چند مورد خلاصه کرده است: ۱- انقلاب ایران توطئه انگلیسیها را در ایران به خطر انداخته بود به همین دلیل انگلیسیها انقلاب را به راه انداختند و شاه را سرنگون کردند. ۲- پیشرفت سریع ایران در جهت صنعتی شدن و احتمال تبدیل شدن ایران به ژاپن دوم، غربی ها را به هراس افکنده بود، به همین دلیل قدرتهای خارجی انقلاب را به وجود آوردند تا مانع این کار شوند. ۳- ایران قربانی بده و بستان دو ابر قدرت آمریکا و شوروی شد. آمریکا ایران را داد و

(۱) Robert, Looney, Economic origins of the Iranian Revolution, (New York university press, 1982).

(۲) برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: معاونت پژوهشی و آموزشی، مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی، "پژوهشنامه انقلاب اسلامی"، شماره اول، (آبان و آذر ۱۳۷۷)، صص ۱۴۲-۱۲۳.

(۳) زیباکلام، "مقدمه ای بر انقلاب اسلامی"، صص ۲۳.

(۴) رجوع کنید به: محمد رضا پهلوی، "پاسخ به تاریخ"، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: ناشر نویسنده، ۱۳۷۱).

(۵) مشخصات کامل کتابهای افراد مذکور به شرح زیر است:

- فریدون هویدا، "سقوط شاه"، ترجمه ح. ۱. مهران، (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۵).

- عباس قره باغی، "اعترافات ژنرال"، (تهران: نشر نی، ۱۳۶۶).

- حسین فردوست، "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی"، دو جلد، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰).

- مینو صمیمی، "پشت پرده تخت طاووس"، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲).

- پرویز راجی، "خدمتگزار تخت طاووس"، ترجمه ح. ۱. مهران، (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴).

در جای دیگر از شوروی امتیاز بگیرد. ۴- نقش شاه در افزایش قیمت نفت موجب عصبانیت کشورهای خسارت دیده از این امر شد و همین امر موجبات انقلاب را فراهم کرد.^۱

دیدگاه دوم، علت وقوع انقلاب را نه در توطئه دولتهای غربی، بلکه "در فشارهای اقتصادی و نظامی بین المللی بر حکومت مرکزی می داند که باید برای بقای خود دست به اصلاحات نظامی بین المللی بر حکومت مرکزی می داند که باید برای بقای خود دست به اصلاحات اقتصادی و نظامی بزند".^۲ چنین اصلاحاتی بی تردید با تغییر ساختار قدرت و آرایش طبقاتی ملازمت دارد. طبق این نظر "هیچ یک از نظریه های انقلابی نمی توانند منکر نقش تعیین کننده تحولات بین المللی در روند انقلابهای اجتماعی باشند".^۳

"مصطفی زهرانی"^۴ با استفاده از این دیدگاه، تاثیر نظام بین المللی در شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی را مورد بحث قرار می دهد. وی معتقد است که "اولا مطالعه ساختار صرفا در سطح داخل نیست بلکه در سطح بین الملل نیز هست، ثانيا ساختار داخلی تحت تاثیر نظام بین الملل نیز می باشد"^۵ و به همین دلیل به نقش نظام بین الملل در شکل گیری انقلاب اسلامی توجه می کند.

به هر حال فرضیه توطئه از آنجا که متکی به چهارچوب نظری خاصی نیست، در توضیح پدیده ای چون انقلاب اسلامی داده ها را از سطح مختلف تحلیل جمع آوری می کنند، عوامل بسیار دور تاریخی را در کنار عوامل بسیار قریب مد نظر قرار می دهند، عوامل ساختاری را در کنار عوامل شخصیتی مطرح می کنند و در عین حال ارتباط منطقی ای نیز میان این پدیده های مختلف در سطوح متفاوت برقرار نمی سازند. حال آنکه اتکا به یک چهارچوب نظری است که می تواند ما را به مرحله تبیین علی پدیده ها هدایت کند، امکان مقایسه را فراهم نماید و راه را برای پیش بینی بروز پدیده های مشابه در سایر جوامع باز کند.^۶

از طرف دیگر این نوع تحلیل مبتنی بر پیش فرض های گزینشی است و مستند به متون مربوط به تصمیمات سیاسی توطئه گران نیست.

(و) رهیافت تلفیقی (چند علتی):

پدیده انقلاب همانند بسیاری از پدیده های اجتماعی دیگر در قالب نظریه های ی ک علتی قابل بررسی کامل نمی باشد. بر همین اساس بسیاری از تحلیلگران معتقدند که انقلاب ایران نتیجه ی عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی - اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژی و بین المللی است که تقارن آنها با یکدیگر سبب شکل گیری انقلاب شده است. به بیان دیگر انقلاب ایران همچون سایر پدیده های اجتماعی معلول تقارن مجموعه ای از عوامل بر یکدیگر است.

^۱ نگاه کنید به: ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران: نشر البرز، ۱۳۶۹).

^۲ ناصر هادیان، "نظریه تدا اسکاچ پل و انقلاب اسلامی ایران" فصلنامه راهبرد، شماره ۹، (بهار ۱۳۷۵)، ص ۶.

^۳ تدا اسکاچپول، "دولتها و انقلابات اجتماعی"، ترجمه سید مجید روئین تن، (تهران: سروش، ۱۳۷۶)، ص ۴۲.

^۴ رجوع کنید به: مصطفی زهرانی، "نظام بین الملل و انقلاب اسلامی"، فصلنامه راهبرد، شماره ۹، (بهار ۱۳۷۵).

^۵ همانجا، صص ۱۹۴-۱۹۳.

^۶ حمید رضا اخوان مفرد، "رهیافت های مختلف در تحلیل انقلاب اسلامی ایران"، نامه پژوهش، سال سوم و چهارم، شماره ۱۲ و ۱۳. (بهار و تابستان ۱۳۷۸) ص ۲۴۰،

و همچنین در مورد فرضیه توطئه و انتقادات وارده بر آن رجوع کنید به: زیبا کلام، پیشین، صص ۲۳-۲۳.

"منصور معدل" در مقاله ای، عوامل و فرایندهای انقلاب ایران و نتایج آن را به لحاظ تعامل بین طبقه، سیاست و ایدئولوژی (پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. وی با تمایز قایل شدن بین دو مفهوم انقلاب به عنوان "بستر" و انقلاب به عنوان "شیوه" معتقد است که گفتمان انقلابی شیعه به عنوان شیوه و روش، به نوبه خود مشکلات اقتصادی و نارضایتی های اجتماعی به عنوان بستر را تبدیل به بحران انقلابی ساخت.^۱

"فریده فرهی" به رغم تاکید بیشتر بر نقش ایدئولوژی و نیز ساختار نظام بین الملل، ضمن وفاداری به چهارچوب ساختاری اسکاچ پل و توجه عمده به دولت در ساختار اجتماعی، معتقد است دولت اقتدار طلب و پیرامونی ایران از آن جا که با مداخله خارجی شکل گرفته بود، از یک سو مشروعیت کافی نداشت و از سوی دیگر بهره مندی از درآمد مستمر نفت (رانتیر) آن را از طبقات اجتماعی بی نیاز و مستقل نموده بود. البته آسیب پذیری های قابل توجه در برابر طبقات اجتماعی و نیروهای خارجی رانیز به آن تحمیل کرده بود و در همین بستر، نظام ارزشی کاملاً متفاوتی با نظام ارزشی مسلط شکل گرفت و رهبران مذهبی توانستند با بسیج گروه های مختلف شهری، رهبری انقلاب را در دست گرفته، حکومت را نابود کنند.^۲

"فرد هالیدی" به طور کلی انقلاب اسلامی ایران را نتیجه عوامل متعددی از جمله: توسعه ناموزون اقتصادی و سرمایه داری همراه با واکنش نهادهای اقتصادی - سیاسی و مذهبی - سنتی، بحران اقتصادی و افزایش تورم و بیکاری، فساد مالی رژیم، ضعف سیاسی رژیم شاه، ائتلاف گسترده نیروهای مخالف، نقش اسلام و روحانیت در بسیج نیروها و در نهایت زمینه ی متغیر و مبهم محیط بین المللی می داند.^۳

نویسنده کتاب "ریشه های انقلاب ایران" بر عوامل اجتماعی، سیاسی - اقتصادی و فرهنگی بسیاری همچون: طغیان گروه های مختلف اجتماعی آسیب دیده از رشد اقتصادی، شکاف عظیم بین انتظارات و واقعیتها (منحنی دیویس)، سرکوب سیاسی، فقدان آزادی مدنی، قدرت علما و تشیع، تاثیر شگفت انگیز نیروهای روشنفکر دینی بر تحریک دانشجویان، نقش دینی و سیاسی رهبری، نارضایتی اجتماعی و تاریخی از رژیم شاه، مهاجرت روستاییان به شهرها و مشکلات آنها، آسیب های مالی بازار و طبقات سنتی اقتصادی و بحران اقتصادی، در پیروزی انقلاب ایران تاکید می کند.^۴

تحلیل "جان فوران" در مورد انقلاب ایران، سرآمد رهیافت چند علیتی است. وی کوشیده است تا با ایجاد هم نهادی از رهیافت ها و نظریه های مختلف به چنین تبیینی از انقلاب اسلامی برسد. چشم انداز گسترده ای که او ارائه می دهد عناصر و عوامل زیر را مد نظر قرار میدهد: ساختارهای اجتماعی و تنوعات هر کدام از ساختارها، نقش مهمی که

^۱ منصور معدل، ((نظریه های انقلاب، کوشش برای تطبیق با انقلاب اسلامی))، ترجمه محمد سالار کسرائی، پژوهشنامه متین، شماره اول، سال اول، (زمستان ۱۳۷۷)، صص ۳۱۹-۳۵۹.

^۲ فریده فرهی، ((فروپاشی دولت و انقلاب های شهری: تحلیلی تطبیقی از انقلابهای ایران و نیکاراگوآ))، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۰، (۱۳۷۵).

^۳ (برای آشنایی بیشتر رجوع کنید به: فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آیین، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۸).

Also see: Fred Haliday, ((The Iranian Revolution uneven Development and religious Populism)) , Jornal of International Affairs, vol 26 (Fall - Winter 1982-83)

^۴ رجوع کنید به آثار کدی در این زمینه:

- نیکی کدی، "ریشه های انقلاب ایران"، ترجمه عبد الرحیم گواهی، (تهران: قلم، ۱۳۶۹).

((مطالعه تطبیقی انقلاب های ایران))، ترجمه فردین قریشی، پژوهشنامه متین، شماره اول، سال اول، (زمستان ۱۳۷۷).

فرهنگهای سیاسی ایفا می کنند؛ ماهیت دوگانه بحرانهای انقلابی و فرصتهایی که نظام جهانی برای انقلاب فراهم می سازند و سرانجام تواناییهای ائتلافهای چند طبقه ای در برپا کردن انقلاب و وزنه ی نیروهای اجتماعی شهری در تعارض با نیروهای مشخصا روستایی در این ائتلاف ها.^۱

به نظر می رسد که رهیافت چند علتی می تواند علل مختلفی را در خود بگنجانند و به فهم و تبیین این رویداد مهم تاریخی (انقلاب اسلامی) کمک می کند اما باز هم نقایصی در این رهیافت دیده می شود. یکی از مشکلات عمده در رهیافت فوق ترکیب نظری آن است. این ترکیب گرچه برای در نظر گرفتن جنبه های متفاوت انقلاب اسلامی ایران و عوامل مختلف موثر بر آن در یک دوره ی طولانی مفید می باشد، اما به دلیل اینکه فاقد یک محور و مفهوم مرکزی است، به مثابه انبانی از اطلاعات و تحلیل های متنوع است که همواره قابل توجیه هستند و امکان نقد آنها براساس مدعیات و مفاهیم مطروحه تا حدی از میان می رود. گذشته از این مشکل روش شناختی، مشکل تجربی نیز به چشم می خورد. به بیان دیگر، این رهیافت به نظریات و مفروضه های انتخابی اش اصالت و اولویت می دهد. این رهیافت واقعیت ها و رویدادها را به گونه ای انتخاب یا ارزیابی می کند که حتما موید مفروضه هایش باشند؛ و در این مورد گاه به سادگی از کنار واقعیت متعارض با نظریاتش می گذرد و حتی گاهی به واقعیت تراشی دست می زند.

گفتارششم:

نظام سیاسی و دولت در ایران معاصر

در این گفتار دو سؤال مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- در ایران، از آغاز تاکنون، چند مدل حکومتی وجود داشته است؟

۲- ماهیت دولت در ایران معاصر چیست؟ در خصوص ماهیت دولت در ایران، در میان علمای سیاست، اجماع نظری وجود ندارد. علاوه بر این پرسش اصلی و کلان، می توان پرسش های فرعی دیگری نیز مطرح کرد، مانند ماهیت هر یک از دولت های قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی چیست؟ در اینجا برخی از دیدگاه های مهمی که در این باره ارائه شده، نقد و بررسی می گردد.

پرسش یکم: مدل های دولت در ایران

^۱ جان فوران، ((نظریه ای در خصوص انقلابهای اجتماعی جهان سوم: مقایسه ای بین ایران، نیکاراگوه و السالوادور))، ترجمه مینو آقایی خوزانی، راهبرد، شماره ۹، (بهار ۱۳۷۵)

در ایران چند مدل از نظام‌های سیاسی را می‌توان شناسایی کرد؟ در میان این مدل‌ها، جایگاه نظام سیاسی پهلوی کجاست؟ به طور کلی و با اندکی تسامح می‌توان مدل‌های مختلفی از حکومت را در ایران شناسایی کرد:

۱. مدل سلطنتی (پادشاهی متکی به خود): سلسله مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان (تا پیش از اسلام)، دارای این مدل حکومتی بودند. سلسله ساسانیان به دست مسلمانان ساقط گردید. از قرن دهم تا سیزدهم هجری و هم‌زمان با حکمرانی سلسله‌های صفویه، افشاریه، زندیه و اوایل قاجاریه نیز این مدل حکومتی در ایران برقرار بوده است.

۲. مدل خلافت: نظام خلافت و امارت مختص ایران نبوده، بلکه همه جهان اسلام، از جمله ایران، تحت پوشش آن قرار داشته است. از زمان حکومت مأمون، یعنی اوایل قرن سوم هجری، امیرانی به نیابت از خلفای عباسی، در ایران حکومت می‌کردند. نخستین آنها حکومت طاهریان است. طاهر ذوالیمینین اولین امیری که مأمون پس از رفتن به بغداد، برای مناطق شرقی برگزید.

این امیران در ابتدا به صورت اختیاری انتخاب می‌شدند؛ اما پس از مدتی، این مسئله حالت اجباری نیز به خود گرفت؛ یعنی در ایران، افرادی با زور قدرت را تصاحب و خلیفه را وادار می‌کردند تا به اسم آنان حکم صادر نماید. آل‌بویه، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان، از جمله طایفه‌هایی بودند که خلیفه به نام آنها حکم صادر کرد؛ اما برای برخی دیگر، مانند صفاریان و اسماعیلیان، این کار انجام نشد. مغول‌ها در سال ۶۵۶ ق نظام خلافت را ساقط کردند. آنها همچنین نظام‌های خوارزمشاهیان، سلجوقیان و اسماعیلیان را از میان برداشتند. ایلخانان اصلتاً ایرانی نبودند. آنان یک حکومت شبه ملی در ایران تشکیل دادند و ایران یکی از ایل‌های بزرگ آنان به شمار می‌آمد.

۳. مدل استبدادی و دیکتاتوری متکی به بیگانه: این مدل حکومتی، در دوره پهلوی (۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ ش) بر ایران حاکم بوده است. برخی از تفاوت‌های این مدل با مدل‌های سلطنتی پیش از آن، عبارت است از:

الف) در مدل‌های سلطنتی سابق، پادشاهی به معنای متعارف آن بود؛ یعنی پادشاه در زندگی مردم چندان دخالت نداشت و تنها از مردم خراج و مالیات می‌گرفت؛ اما در مدل حکومتی دوره پهلوی، دولت در کوچک‌ترین امور مردم هم دخالت می‌کرد؛ به گونه‌ای که علاوه بر اخذ مالیات، نحوه زندگی کردن و لباس پوشیدن مردم نیز تحت نظارت بود. این جنبه، مختص دولت مدرن است. دولت مدرن به ابزارهایی مجهز می‌شود که بتواند بر مردم اعمال قدرت کند؛ در حالی که مدل‌های سلطنتی سابق، این ویژگی را نداشتند؛ از باب نمونه، اگر شاه صفوی مایل بود که در زندگی خصوصی مردم دخالت کند، ابزار آن را در اختیار نداشت؛ البته ممکن بود به صورت مقطعی و جزئی در زندگی خصوصی افراد دخالت‌هایی صورت گیرد، ولی این مسئله فراگیر نبود. در آن زمان، حکومت در قبال مردم چندان وظایفی نداشت. تنها انتظار مردم در قبال مالیاتی که به حکومت پرداخت می‌کردند، تأمین امنیت بود. بسیاری از نظام‌های اجتماعی آن دوره، مانند آموزش و پرورش، قضاوت و...، در دست مذهب بود، نه حکومت؛ از این رو هم انتظار مردم از دولت و هم انتظار دولت از مردم، اندک بود. پلیس و ارتش نیز به مفهوم مدرن امروزی وجود نداشت، بلکه تنها یک گروه از نظامیان سنتی در اطراف پادشاه حضور داشتند؛ البته برخی از شاهان صفوی، مانند شاه عباس، به دنبال تشکیل ارتش اختصاصی نیز بودند.

ب) مدل‌های سلطنتی

مدل‌های سلطنتی سابق متکی به خود بود، ولی مدل حکومت استبدادی در دوره پهلوی، به بیگانه وابسته بود. تأسیس، استمرار و سقوط حکومت رضاشاه پهلوی به دست بیگانگان انجام شد. آنان پسر وی را نیز بر سر کار آوردند و دائماً از وی حمایت کردند.

از اوایل دوره قاجاریه، که دوره گذار به شمار می‌آید، مقدمات ورود بیگانگان به عرصه سیاسی ایران فراهم شد. به طور خاص می‌توان نقطه شروع این مرحله را در عهدنامه گلستان و ترکمنچای مشاهده کرد. در این عهدنامه‌ها، ماده واحده‌ای گنجانیده شد مبنی بر آنکه روس‌ها متعهد می‌شوند تا سلطنت در خاندان عباس میرزا استمرار یابد؛ یعنی روس‌ها موظف شدند که از عباس میرزا و خاندان وی حمایت کنند. این اولین سند رسمی است که نشان‌دهنده ورود بیگانگان به عرصه سیاسی ایران و دخالت آنان در انتخاب مهم‌ترین رکن حکومت، یعنی شاه، می‌باشد. از این پس، شاهد دخالت بیگانگان، خصوصاً روسیه و انگلیس، در عرصه سیاسی ایران می‌باشیم، سرانجام مدل استبدادی و دیکتاتوری وابسته به بیگانه، در صحنه سیاسی ایران ظاهر می‌گردد.

۴. مدل سلطنت مشروطه: مدل سلطنتی مشروطه به طور کامل تحقق نیافت. براساس این مدل، پادشاهی جنبه تشریفاتی دارد و روند اداره کشور بر مبنای قانون اساسی و مجلس، که در واقع مظهر قدرت مردم است، صورت می‌گیرد. در سلطنت مشروطه، مردم قدرت را در دست دارند. این مدل حکومتی در برخی مقاطع قانون‌گذاری در ایران، از دوره اول مجلس تا دوره چهارم و تا اندازه‌ای دوره پنجم، اجرا می‌شد. در دوره پنجم، دوره نمایندگی مجلس دوساله شد. همچنین در دهه ۱۳۲۰ و در دوره‌های چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم مجلس، بر طبق این مدل عمل می‌گردید. در واقع، به دلیل آنکه سلطنت مشروطه هیچ‌گاه به طور کامل و صحیح در ایران برقرار نشد، نمی‌توان این الگوی حکومتی را مدلی اجرا شده در ایران به شمار آورد.

۵. مدل جمهوری اسلامی: این مدل حکومتی دارای سه بخش، شامل استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی است. هر بخش از این مدل، به نفع مشکلات و معضلاتی می‌پردازد که در ایران در طی قرن‌ها با آنها رو به رو بود و مدل‌های قبلی حکومتی از این جنبه‌ها ناتوان بودند. مراد از «استقلال»، نفی اتکا به بیگانگان است که این وابستگی، به طور خاص، در حکومت پهلوی وجود داشت. ایران در دوره رضاشاه به روس و انگلیس، و در دوره محمدرضای، به آمریکا وابسته بود؛ «آزادی» نیز به معنای نفی استبداد و دیکتاتوری است. در این خصوص، ایادی رژیم شاه، مانند ساواک، به سرکوب گسترده مردم و اعمال دیکتاتوری روی آورده بودند؛ «جمهوری اسلامی» نیز جامع استقلال و آزادی است.

اما در خصوص سؤال دوم (جایگاه نظام سیاسی پهلوی در میان مدل‌های حکومتی چیست؟)، می‌توان گفت که بهترین مدل، جمهوری اسلامی، و بدترین مدل، مدل پهلوی، یعنی مدل استبدادی و دیکتاتوری وابسته به بیگانه، بوده است، زیرا شکاف بین دولت و ملت، شکافی عمیق و گسترده است و دولت پهلوی، از پشتیبانی مردم، محروم، و به بیگانگان وابسته بود.

پرسش دوم: ماهیت دولت در ایران:

***دیدگاه وبری**

این دیدگاه از نظریه ماکس وبر در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی متأثر است. وبر در بحث آسیب‌شناسی و سنخ‌شناسی خویش، دولت‌ها را دسته‌بندی کرده است که این دسته‌بندی به لحاظ ماهیت‌شناسی به ما کمک می‌کند وبر فرد و محتوای باطنی او را تعیین‌کننده دانسته است؛ از این رو وی نقطه شروع را «فرد» می‌داند. او رفتارهایی را که از فرد سر می‌زند، بر طبق «انگیزه» آنها تقسیم می‌کند؛ بنابراین با استخراج انگیزه رفتارهای انسان می‌توان به راحتی رفتارهای او را دسته‌بندی کرد. به اعتقاد وبر، انگیزه‌های رفتاری فرد، گاهی «عقلی»، گاهی «احساسی» - ارزشی» و گاهی «سنتی» است. او از فرد به سیاست متصل می‌شود، زیرا معتقد است فرد تعیین‌کننده رفتارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است؛ از این رو انگیزه‌های مشروعیت نظام‌های سیاسی نیز متنوع است و سرانجام رفتارهای عقلی به «مشروعیت قانونی»، رفتارهای احساسی - ارزشی به «مشروعیت کاریزماتیک» و رفتارهای سنتی به «مشروعیت سنتی» منجر می‌شود.

مقصود از مشروعیت در جامعه‌شناسی، «مقبولیت» است؛ یعنی دلیلی که مردم براساس آن از حکومت اطاعت می‌کنند؛ از این رو در جامعه‌شناسی سیاسی، مشروعیت از مقبولیت تفکیک نمی‌شود؛ حال آنکه از لحاظ دینی باید میان آن دو تفکیک قائل شد؛ یعنی ممکن است نظامی دارای مقبولیت عمومی باشد، ولی مشروعیت نداشته باشد (یعنی شرعی نباشد).

انواع مشروعیت از دیدگاه وبر

۱. مشروعیت قانونی: در این مشروعیت، «قانون» توجیه‌کننده فرمانروایی است؛ یعنی چون قانون می‌گوید که باید از حاکم اطاعت کرد، مردم از هیئت حاکمه و دولت اطاعت می‌کنند. این نوع برداشت قانونی در نظام‌های مدرن رایج است.

۲. مشروعیت کاریزماتیک: مشروعیتی است که در آن از دین (به لحاظ ارزشی) یا احساس برای توجیه فرمانروایی استفاده می‌شود؛ مثلاً از آنجا که مردم حاکمان را دوست دارند، از آنها اطاعت می‌کنند. کاریزما حاکمی است که مردم از روی ارادت از او اطاعت می‌کنند. ملاک کاریزما، خوب یا بد بودن نیست.

۳. مشروعیت سنتی: این مشروعیت براساس سنت و آداب و رسوم است.

بر این اساس نظام‌های سیاسی بر سه گونه است:

الف) نظام سیاسی قانونی یا برورکراتیک: این نظام‌ها به صورت سازمانی و نهادی اداره می‌شوند؛

ب) نظام سیاسی کاریزماتیک؛

نظام سیاسی سنتی.

از دیدگاه ماکس وبر، نظام سیاسی سنتی دو قسم است:

۱. نظام سیاسی سنتی شرقی (پاتریمونالیسم)؛

۲. نظام سیاسی سنتی غربی (فئودالیسم).

تفاوت نظام سیاسی پاتریمونالیستی با نظام فئودالیستی

پاتریمونالیست اغلب به «پدر سالار» یا نظام‌های سلطانی و پادشاهی ترجمه شده است. مفهوم پاتریمونالیسم غالباً در تضاد با فئودالیسم روشن می‌شود. با وقوع انقلاب فرانسه، انقلابیون سه هدف را پیگیری کردند: آنان در حوزه

مذهب با کلیسا، در عرصه سیاست با نظام پادشاهی و در حوزه اقتصاد با فئودال‌ها درگیر شدند، زیرا مقامات کلیسا، پادشاه و فئودال‌ها، ارکان قدرت محسوب می‌شدند. به اعتقاد وبر، تفاوت‌های غرب و شرق سبب شد تا دو نظام بنا گردد. در غرب آب، زیاد و زمین، کم است؛ برعکس شرق که آب، کم و زمین، بسیار است. این مسئله باعث شد تا در مناطق غرب، استقلال و خودکفایی شکل گیرد. بر این اساس، هر منطقه، حتی با زمین‌های کوچک، استقلال یافت، چون از لحاظ بهره‌برداری از آب مستقل بود و در کنار آن، فئودال‌های مستقل دیگری هم حضور داشتند. مشکل اساسی فئودال‌ها این بود که در صورت وقوع حمله خارجی به آنها نمی‌توانستند از خود دفاع کنند؛ از این رو فئودال‌ها تصمیم گرفتند که برای خود پادشاهی برگزینند تا به نمایندگی از آنها امنیت را برقرار کند. همچنین مقرر گردید که اگر به فئودال‌ها حمله شود، هریک از آنان نیروهایی را در اختیار پادشاه قرار دهند تا او از امنیت آنان دفاع کند؛ البته گرچه مشروعیت پادشاه به تأیید کلیسا نیاز داشت، در مقابل، پادشاه نمی‌توانست موقعیت هیچ فئودالی را به خطر اندازد؛ در حالی که در شرق، پادشاه، منتخب خان‌ها نبود و او می‌توانست به هرکسی قدرت دهد یا قدرت را از او سلب کند؛ از این رو فئودالیسم غربی در شرق وجود ندارد، زیرا در شرق، شاه، نه تنها نماینده کسی نیست؛ بلکه فوق طبقات است. در واقع، حکومت ملک طلق اوست و وی مقید به هیچ قانونی نیست. می‌توان گفت که جامعه، قبل از قانون و دولت است؛ یعنی قانونی وجود ندارد تا شاه را محدود کند.

براساس این برداشت از دولت، نظام پادشاهی قاجاری، «پاتریمونیا» - و نه فئودالی - و نظام پهلوی، «نئوپاتریمونیاستی» بوده است. تفاوت دولت پهلوی با دولت قاجار در این است که دولت قاجار قدرت خود را از آب و تقسیم آن می‌گرفت، حال آنکه در نظام نئوپاتریمونیا، پهلوی علاوه بر داشتن امتیاز آب، به نفت هم دست یافت و این مسئله قدرت نظام پهلوی را افزایش داد. دولت قاجار برای تأمین هزینه‌های خود به مالیات مردم وابسته بود؛ از این رو حال مردم را هم بیشتر مراعات می‌کرد؛ اما دولت پهلوی به دلیل برخورداری از ثروت عظیم نفت، دولتی تحصیل‌دار بود که به مردم اتکا نداشت. بدین سبب این دولت، مدرسه، ارتش و پلیس تأسیس نمود و در همه امور دخالت کرد؛ در حالی که منتخب هیچ‌یک از مردم و طبقات نبود و مردم در این باره هیچ نقشی نداشتند. بر این اساس، ماهیت دولت ایران در دوره قاجاریه، «ستی شرقی پاتریمونیا» و در دوران پهلوی، «ستی شرقی پاتریمونیا» بوده است.

اما در دوره جمهوری اسلامی، مدل دولت به لحاظ نظام سیاسی، براساس کاریزماست؛ در عین حال، رهبر آن برای قانونی کردن امور تلاش می‌کند؛ از این رو قانون اساسی تدوین می‌شود و مردم همه ارکان دولت را انتخاب می‌کنند. براساس تحلیل‌های مختلف، مدل جمهوری اسلامی «ستی و ارزشی» است؛ بنابراین کسانی که جمهوری اسلامی را طبق تقسیم وبر تحلیل می‌کنند. دچار تنگنا می‌شوند، زیرا از طرفی آن را قانونی و عقلی می‌دانند و از طرف دیگر، ارزش‌ها و سنت‌ها هم دیده می‌شود؛ در حالی که در تقسیم وبر در حالت قانونی و عقلی، ارزش‌ها مطرح نیست، چون جامعه آنان سکولار است و برای همین، تحولات بعدی جمهوری اسلامی را مانع الجمع می‌بینند. البته با نگاه وبری می‌توان همه مشروعیت‌ها (قانونی، کاریزماتیک و سنتی) را در یک حکومت جمع کرد یا به گونه‌ای متفاوت به آن نگریست.

***نظریه‌های ساختاری**

الف) تحلیل مارکسیستی

نظریه مارکس بر اقتصاد مبتنی است. به عقیده او، با تغییر در شیوه تولید، نظام روابط اجتماعی نیز تغییر خواهد کرد. وی یک روند پنج مرحله‌ای را در جهان به صورت تاریخی ارائه می‌کرد که عبارت بود از: ۱. کمون اولیه؛ ۲. دوره برده‌داری؛ ۳. دوره فئودالیت و کشاورزی؛ ۴. دوره سرمایه‌داری؛ ۵. کمون ثانویه.

مطابق عقیده مارکس، جهان این دوره‌های تاریخی را طی کرده یا خواهد کرد؛ اما باید به این نکته توجه کرد که در شرق، هیچ دوره‌ای با عنوان برده‌داری سراغ نداریم که برده‌داران در آن دولت تشکیل داده و نظام فرهنگی، سیاسی و حقوقی تأسیس کرده باشند، در حالی که این اتفاق در غرب رخ داده است. در یدنان باستان، دو گروه حضور داشتند: یکی اقلیت (شهروندان) و دیگر اکثریت (بردگان) که شهروند محسوب نمی‌شدند، بلکه موظف بودند به شهروندان خدمت کنند. از آنجا که شهروندان در زمره اقلیت به شمار می‌آمدند، می‌توانستند به شیوه دموکراسی مستقیم، تصمیم‌گیری نمایند. به هر صورت، برده‌داری در این دوران، نظام خاصی ایجاد کرده بود. اسلام زمانی ظهور کرد که نظام برده‌داری، در دنیا شکل گرفته بود؛ دین اسلام با تعریف یک نظام حقوقی، متناسب با آنچه در دنیا وجود داشت، سعی کرد تا در دراز مدت بردگی را از بین ببرد؛ از این رو مشاهده می‌کنیم که به هر بهانه‌ای برده‌ای آزاد شده است؛ بنابراین برده‌داری در شرق، به شکل نظام‌مند وجود نداشت.

به عقیده مارکس، شرق از ابتدا با پدیده استبداد مواجه بوده است. علت این امر را نیز در کم آبی جست‌وجو می‌کند. براساس شیوه تولید آسیایی در شرق، که وی مطرح کرد، وضعیت شرق و غرب با یک‌دیگر متفاوت است؛ در حالی که برخی معتقدند تئوری مارکس برای همه دنیا و بدون هرگونه تفاوتی به کار می‌رود و از این رو تلاش می‌کنند که برای هر چیزی، حتی ظهور اسلام، تاریخی مارکسیستی ارائه کنند.

براساس تحلیل دیگری از نظریه مارکسیستی، دولت قاجار یک نظام فئودالی و دولت پهلوی یک نظام بورژوازی است؛ یعنی دولت پهلوی وارد مرحله سرمایه‌داری شد. برای همین، مارکسیست‌ها به مسئله اصلاحات ارضی به صورت مثبت نگریسته و آن را تدبیر کرده‌اند.

ب) نظریه استبداد ایرانی

یکی دیگر از نظریه‌ها درباره ماهیت دولت در ایران، نظریه استبداد ایرانی است که در اینجا براساس دیدگاه محمدعلی کاتوزیان بررسی می‌شود.

شماری از صاحب‌نظران این نظریه را مطرح کرده‌اند که می‌توان آنها را با کاتوزیان در یک طیف قرار داد. در این میان، «ویتفوگل»، مشهورترین متفکر این دسته با طرح استبداد شرقی، «مونتسکیو» با ارائه نظریه استبداد، «کارل مارکس» با طرح شیوه تولید آسیایی و «ماکس وبر» با تبیین نظام سیاسی سنتی شرقی پاتریمونیا، به تحلیل این نظریه از جنبه‌های مختلف پرداخته‌اند.

نویسندگان دیگری نیز براساس نظریه استبداد ایرانی، تحولات ایران را تحلیل کرده‌اند. صادق زیبا کلام در کتاب ما چگونه ما شدیم؟ با طرح مباحث مربوط به آب و هوا و جغرافیا، از جمله میزان بارندگی در مناطق مختلف ایران، پراکندگی مناطق جمعیتی و عدم انتقال مازاد تولید از یک منطقه به منطقه دیگر، بروز استبداد را نتیجه گرفته است. او در کتاب سنت و مدرنیسم نیز، که مربوط به دوره قاجار است، به همین شیوه استدلال کرده است؛ چنان‌که در

کتاب مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، علت وقوع انقلاب اسلامی ایران را استبداد دانسته است. این در مقابل دیدگاهی است که اسلام زدایی پهلوی را باعث اعتراض مردم و در نتیجه، وقوع انقلاب می‌داند. به عقیده زیبا کلام، اگر وقوع انقلاب اسلامی را ناشی از آموزه‌های دینی و اسلام‌زدایی رژیم پهلوی بدانیم، به نوعی ذهن‌گرایی (در مقابل عین‌گرایی و واقع‌بینی) دچار شده‌ایم.

همچنین علی رضاقلی در آثار خود، از جمله جامعه‌شناسی خودکامگی، همین نظریه را تحلیل کرده است. از آنجا که پیش از این، نظریه وبر و مارکس مطرح شد، اکنون به طور مختصر نظریه کاتوزیان را درباره استبداد ایرانی بررسی می‌کنیم. در این خصوص، وی به نکته‌های مهم زیر توجه کرده است:

۱. فئودالیسم اروپایی، هرگز در ایران پدید نیامد، زیرا بخش بزرگی از زمین‌های زراعی مستقیماً در مالکیت دولت قرار داشت و بخش دیگر به اراده دولت به زمین‌داران واگذار می‌شد؛ در نتیجه، دولت می‌توانست هر لحظه که اراده کند، ملک فرد زمین‌دار را به خود یا دیگری منتقل کند.

۲. هرگز طبقه اریستوکرات مالک، یعنی اشراف زمین‌دار، در ایران پدید نیامده و دولت ایران، نماینده و حامی چنین طبقه‌ای نبوده است؛ در حالی که فئودال‌ها همیشه، به مثابه یک طبقه مشخص، در غرب حضور داشتند و پادشاهان حامی آنان بودند، حتی می‌توان گفت که پادشاهان با خواست طبقه فئودال روی کار می‌آمدند و نماینده آنان محسوب می‌شدند.

۳. دولت در ایران، نه تنها نماینده هیچ طبقه‌ای نبود، بلکه طبقات اجتماعی تحت سلطه دولت بودند. دولت همیشه با زور به قدرت می‌رسید و معمولاً با زور هم برکنار می‌شد.

۴. دولت در اروپا به طبقات متکی بود؛ ولی طبقات در ایران به دولت وابسته بودند؛ از این رو دولت در فوق طبقات، نه در رأس آن، قرار داشت؛ توضیح آنکه فوق مثل سقفی است که بالای سر انسان‌ها قرار دارد و ربطی به خود آنها ندارد؛ اما رأس کاملاً با قسمت پایینی خود مرتبط است، مثل سر در مقایسه با بدن که بالاترین بخش بدن انسان می‌باشد.

دولت‌ها در اروپا، مثل رأس برای طبقات اجتماعی بودند، ولی دولت‌ها در شرق، از جمله ایران، فوق طبقات بودند.

۵. دولت در ایران مشروعیت مستمر و مداومی در خارج نداشت، بلکه مشروعیت آن در گر و قدرتش بود، زیرا دولت نماینده هیچ طبقه‌ای به شمار نمی‌آمد و هیچ پایگاه مردمی نداشت.

۶. در ایران، قانونی که حدود رفتار دولت را مشخص کند، وجود نداشت؛ در نتیجه، پیش‌بینی، نظارت و کنترل رفتار دولت ممکن نبود. در واقع، قانون عبارت از رأی پادشاه بود که هر لحظه احتمال تغییر آن وجود داشت و این همان معنای استبداد است.

۷. از آنجا که همه حقوق در انحصار دولت بود، همه وظایف نیز به عهده دولت قرار می‌گرفت و بالعکس. همچنین از آنجا که اساساً مردم هیچ حقی نداشتند، وظیفه‌ای نیز در برابر دولت برای خود قائل نبودند؛ از این رو طبقات اجتماعی از دولت بیگانه بودند و خصلتاً با آن تضاد داشتند. از این مسئله، به «شکاف میان جامعه و دولت» تعبیر می‌شود.

۸. در چنین نظامی، امکان رشد کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) فراهم نبود و صنعت جدید نمی‌توانست پدید آید، چون انباشت سرمایه در دراز مدت با نبودن حق مالکیت و امنیت ناشی از چارچوب قانونی ممکن نبود.

۹. مجموعه ویژگی‌های نظام استبدادی، تحرک طبقاتی زیادی پدید می‌آورد. به دنبال این واقعیت، ما در تاریخ ایران شاهد پدرکشی، برادرکشی، پسرکشی، وزیرکشی و... بوده‌ایم، زیرا برای به دست گرفتن قدرت، ضابطه‌ای جز خود قدرت وجود نداشت.

۱۰. نتیجه موارد فوق آن است که جامعه ایران را جامعه‌ای پیش از قانون و پیش از سیاست بدانیم، زیرا سیاست در جایی متولد می‌شود که چهار رکن وجود داشته باشد:

الف) قانون؛ ب) قانون‌گذار؛ ج) مجری قانون؛ د) اهداف قانون.

۱۱. به این ترتیب، قدرت متمرکز بود؛ یعنی هیچ طبقه و فردی در قدرت شاه سهیم نبود.

۱۲. استبدادی بودن نظام تاریخی ایران به این معنا نیست که همه پادشاهان از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، بین‌المللی و... یکسان باشند، زیرا اساساً در حکومت‌های استبدادی همه‌چیز به ویژگی‌های شخصیتی حاکم مربوط می‌شود. اگر شاه خصلت‌های فردی مثبتی داشت، کشور به سوی پیشرفت سوق پیدا می‌کرد و در غیر این صورت، در وادی انحطاط و سقوط قرار می‌گرفت.

۱۳. از ویژگی‌های نظام استبدادی، عدم تداوم و استمرار آن است؛ حتی تداوم در ابعاد علمی، ادبی و... به خواست شاه بستگی داشته است. با به قدرت رسیدن هر پادشاه، همه چیز از اول شروع می‌شد.

۱۴. در تاریخ ایران، سقوط یک دولت مستبد، سبب تغییر نظام استبدادی نمی‌شد، زیرا ضابطه و سازوکار مشخصی برای انتقال قدرت به صورت آرام و صحیح وجود نداشت.

۱۵. نظام استبدادی در ایران به این علت پدید آمد که اولاً، به دلیل پهناور بودن این کشور و کم بودن منابع آبی، مازاد تولید چندانی ایجاد نمی‌شد و ثانیاً، به دلیل پراکندگی و دور افتادن آبادی‌ها، ایجاد قدرت‌های فئودالی مستقل براساس مالکیت چندآبادی ممکن نبود. از سوی دیگر، یک نیروی نظامی متحرک می‌توانست مازاد تولید بخش‌های مختلف را در اختیار گیرد و به دولت و قدرت حاکم تبدیل شود. این نیروی نظامی متحرک همان نیروی ایلات بود که اغلب دولت‌های ایران را نیز تشکیل می‌داد.

مطابق دیدگاه کاتوزیان، استبداد ایران در دوره پهلوی با در نظر گرفتن تفاوت‌هایی در مقایسه با دوره ماقبل آن ادامه یافته است. در واقع، نظریه دولت پاتریمونیالیستی مربوط به دولت‌های ایرانی تا پایان قاجار است که تنها وظیفه تقسیم آب را برعهده داشتند؛ اما در عصر پهلوی و با ورود نفت به عرصه اقتصادی ایران و فراهم شدن سرمایه بیشتر برای دولت، استبدادی خشن‌تر و سخت‌تر از قبل بروز کرد. این دولت با استفاده از بودجه نفت، ارتش مجهزی تشکیل داد و سیستم تبلیغاتی مدرنی راه‌اندازی کرد. همچنین این دولت موفق شد تا از طریق رسانه‌ها (خصوصاً رادیو و تلویزیون)، وزارت آموزش و پرورش، وزارت آموزش عالی و...، یک نظام جامعه‌پذیر مناسب با این دولت ایجاد کند. در واقع، دولت با این اقدامات، یک استبداد مدرن را بر جامعه حاکم نمود. این استبداد مدرن با آن استبداد سنتی سابق، که درآمدی جز مالیات نداشت، تفاوت اساسی داشت. از دیدگاه کاتوزیان، استبداد حاکم در زمان پهلوی دوم، استبداد شبه مدرن است، چرا که در این دوران، ضمن استفاده از آموزه‌های

ضدمدرنیت، تلاش‌هایی صورت می‌گرفت تا چنین وانمود شود که کشور در مسیر نوسازی و توسعه است و سلطنت آموزه‌ای ضدمدرن دارد؛ در حالی که این نظام سیاسی با مشارکت عمومی در تضاد است و با این شکل از حکومت نمی‌توان به توسعه و نوسازی مدرن رسید.

در اینجا به اختصار، دو ملاحظه بر نظریه کاتوزیان، شایسته توجه است:

اولاً، این نظریه، یک تحلیل ساختاری ارائه می‌کند و هیچ‌کس را مقصر نمی‌شناسد. بر طبق این نظریه، علت وجود تشکیل حکومت‌های استبدادی در ایران، مربوط به ساختار ایران بوده است.

ثانیاً، در این نظریه، به نقش مذهب و عالمان دینی در کنترل استبداد، هیچ اشاره‌ای نشده است؛ در حالی که بسیاری از دولت‌ها به دلیل ترس از علما کمتر ظلم می‌کردند و بسیاری از علما نیز رسماً به مقابله با سلاطین می‌پرداختند و مردم نیز آنها را پناه خویش می‌دانستند. اگر چنین واقعیتی وجود نداشت، قطعاً ظلم شاهان بیش از این تجلی می‌یافت. در واقع، براساس این نظریه، علما نیز گرفتار ساختار رایج بودند.

چرخه هرج و مرج و استبداد

کاتوزیان در ادامه بحث قبلی می‌گوید: از دیرباز در ایران، چرخه هرج و مرج و استبداد حاکم بوده است که به طور نمونه، می‌توان این مسئله را از زمان قاجاریه به بعد، به وضوح مشاهده کرد: حکومت قاجار تا سال ۱۲۸۵ ش استبدادی بود. در این سال، ایران با انقلاب مشروطه، شاهد یک دوره هرج و مرج حدوداً بیست ساله (۱۲۸۵ - ۱۳۰۵ ش) شد. از سال ۱۳۰۵ ش که حاکمیت رضاشاه استقرار یافت، تا پایان حکومت وی در شهریور ۱۳۲۰، استبداد حاکم گردید. با روی کار آمدن دولت کودتا، مجدداً به مدت ۲۵ سال (۱۳۳۲ - ۱۳۵۷ ش) استبداد بر جامعه ایران مستولی شد.

کتاب کاتوزیان که در سال ۱۳۵۷ ش منتشر شد، دوره انقلاب اسلامی را در بر نمی‌گیرد؛ اما می‌توانیم تا حدی سال‌های بعد از وقوع انقلاب را نیز بر طبق این نظریه تحلیل کنیم، زیرا می‌توان گفت که با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ش، مجدداً یک دوره کوتاهی هرج و مرج پدید آمد؛ اما علی‌رغم هرج و مرجی که به دلیل انقلاب در این دوره پدید آمد، استبداد بر جامعه ایران حاکم نگردید. در این مقطع، برای اولین بار مدلی از حکومت در ایران مستقر شد که با نظام سیاسی پیش از آن تفاوت اساسی داشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی، حکومت مردمی و آزاد تشکیل شد؛ البته در این دوران نیز می‌توان یک لایه هرج و مرج طلبانه را مشاهده کرد که عده‌ای حاضر نشدند خود را به قانون و حفظ نظم مقید نمایند و به طور طبیعی بروز چنین پدیده‌ای نظام سیاسی را ناگزیز می‌کند که تا حدی فضاها را باز را محدود نماید. در سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱ ش چنین هرج و مرجی مشاهده می‌شود. در این سال‌ها عده‌ای احساس کردند که می‌توانند به دلیل وجود آزادی، دست به اسلحه برده، افراد کوچه و بازار را ترور کنند. همچنین در سال‌های پس از جنگ و خصوصاً پس از دوم خرداد، که فضاها را باز بیشتر نمایان گردید، این لایه هرج و مرج مشاهده می‌شود.

در خصوص علت هرج و مرج، تحلیل‌های متفاوتی مطرح شده است: برخی با تحلیل جغرافیایی، بعضی با تحلیل‌های فرهنگ سیاسی، عده‌ای با تحلیل دینی و گروهی با تحلیل سنتی، این موضوع را بررسی کرده‌اند؛ اما از دیدگاه نگارنده، مسائل اجتماعی را نمی‌توان براساس یک تحلیل و علت خاص بررسی کرد، زیرا در مسائل انسانی

و اجتماعی، ما با علل و عوامل متعددی سروکار داریم. در این میان، نکته مهم این است که از لحاظ تاریخی، ذهنیت ایرانی در طی قرن‌های متمادی با استبداد خو گرفته است؛ یعنی خود را در چرخه استبداد و هرج و مرج دیده است؛ از این رو اکنون نیز وقتی فضاهای باز بیشتر می‌شود، با توجه به آن ذهنیت سابق، آزادی را در معنای استبداد درک می‌کند، زیرا استبداد یعنی اوج آزادی یک فرد؛ به بیان روشن‌تر، وقتی یک فرد بی‌محابا آزاد شود، آزادی دیگران را به رسمیت نخواهد شناخت و آنان را در خدمت خویش قرار می‌دهد. در قرآن کریم آمده است: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَعِي ۖ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى ۖ ﴿٧﴾»؛ انسان آن‌گاه طغیان می‌کند که خودش را بی‌نیاز می‌بیند؛ به تعبیر دیگر، وقتی انسان خود سامان شد و احساس بی‌نیازی کرد، همه را به خدمت خواهد گرفت و تلاش خواهد کرد تا دیگران، عوامل تحقق آزادی او گردند. هگل با توجه به این نکته، وجود امپراتوری‌ها را در شرق تحلیل می‌کند؛ بنابراین یک مشکل اساسی آن است که به طور تاریخی با استبداد خو کرده‌ایم و این مشکل، حتی در خانواده، به مثابه یک کانون فرهنگ‌ساز، به چشم می‌خورد.

د) نظریه دولت تحصیلدار

در دیدگاه اسکاچیل که به نظریه «دولت تحصیلدار» معروف است، دولت دوگونه است:

۱. **دولت‌های باز یا پاسخ‌گو:** این دولت‌ها به درآمدهای مالیاتی وابسته‌اند؛ از این رو باید رضایت مردم را هم کسب کنند، زیرا در صورت عدم رضایت مردم، مالیاتی هم پرداخت نمی‌گردد.

۲. **دولت‌های بسته یا غیر پاسخ‌گو:** این دولت‌ها به منابع غیر مالیاتی، مثل نفت، وابسته‌اند؛ از این رو با در دست داشتن سرمایه‌ای عظیم و عدم وابستگی به مردم، روحیه‌ای قدرتمندانه و استبدادی دارند و در قبال عدم رضایت مردم واکنشی نشان نمی‌دهند. اسکاچیل معتقد است دولت پهلوی به اعتراض‌های مردم توجهی نکرد. اعتراض امام خمینی نیز به تبعید ایشان منجر گردید و سرانجام بی‌توجهی رژیم به مردم موجب شد تا آنها فوج فوج به حمایت از امام خمینی برخیزند، تا جایی که این رژیم دیگر حمایت مردم را در اختیار نداشت؛ اما در عین حال، رژیم پهلوی تحصیلدار بود و درآمد مستقلی داشت.

اسکاچیل نظریه‌اش را برای دولت عصر پهلوی ارائه کرده است و براساس آن، فروپاشی این رژیم را تحصیل می‌کند. او با اشاره به نقطه غفلت دولت پهلوی می‌گوید: این دولت یک رژیم تحصیلدار بود که با اتکا به درآمدهای نفتی خود، به اعتراض‌های مردم و علما اهمیتی نداد. او وقتی اعتراض‌های شدید مردمی را متوجه شد که یگر فایه‌ای نداشت؛ البته وی گزینه تشیع را نیز در این پیروزی انقلاب دخیل دانسته است؛ بر این اساس، ایشان تأکید دارد که دولت تحصیلدار پهلوی، متکی بر مالیات مردم و پاسخگو نبود و از سوی دیگر دولت می‌توانست از منابع سرشار به جامعه تزریق کند و آنها را به خود وابسته نماید که این وابستگی توان اعتراض به دولت را از مردم سلب می‌کند؛ ولی قشر روحانی و بازاریان سنتی به دولت وابسته نبودند و توانستند در مقابل دولت تحصیلدار، دست به مبارزه بزنند. به طور خلاصه چون رژیم شاه به درآمد مالیاتی وابسته نبود، در قبال شهروندان خود احساس خود احساس مسئولیت نمی‌کرد و به ارزش‌ها و خواسته‌های مردم پاسخ نمی‌داد. مردم نیز با استفاده از ایدئولوژی تشیع و الهام از امام حسین(ع) در کربلا، به رهبری مذهبی پیوستند و انقلاب ایران به وقوع پیوست.

توجه اسکاچیل به عامل تشیع به این دلیل است که دولت‌های دیگری، مانند عربستان و کویت، هم هستند که به درآمد مالیاتی وابسته نیستند، اما در عین حال، مردم آنها انقلاب نمی‌کنند، زیرا در این کشورها ایدئولوژی انقلابی وجود ندارد.

برخی رگه‌های ساختاری در این نظریه هم مشاهده می‌شود. تشیع اصلی‌ترین باور مذهبی اغلب مردم است. این مسئله تاریخی و فرازمانی، در دوره‌هایی از تاریخ ایران دچار تغییر و تحولاتی شده است. این دیدگاه با توجه به برخی از حقایق موجود در انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، از جمله نظریه‌هایی به شمار می‌آید که علاوه بر جنبه اقتصادی انقلاب ایران، بر جنبه فرهنگی و مذهبی آن نیز تأکید کرده است.

ج: نظریه مقاومت شکننده

با توجه به ویژگی‌های این نظریه، از جمله استفاده از رهیافت‌های مطالعاتی دیگر، این دیدگاه را در گفتار مستقلی بررسی کرده و به مباحث آن رهیافت‌ها که ارکان این نظریه را تشکیل می‌دهند اشاره خواهیم کرد. جان فوران در تحلیل تحولات دولت و جامعه ایران، پنج نظریه را مطرح نموده و معتقد است که باید برای تحلیل تحولات ایران، این نظریه‌ها را به شکل تلفیقی به خدمت گرفت:

۱. نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین؛

۲. نظریه وجوه تولید مارکسیستی؛

۳. نظریه توسعه وابسته، براساس دیدگاه‌های کاردوسو و فالتو؛

۴. نظریه دولت سرکوبگر؛

۵. نظریه فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و مشروعیت.

از دیدگاه فوران، نباید انتظار داشت که یک نظریه به تنهایی مسائل ایران را تحلیل نماید، بلکه هر نظریه ممکن است به یک بعد از مسائل توجه کند؛ از این رو ما نیز در همان جنبه، از آن نظریه استفاده می‌کنیم و سایر ابعاد را با کمک نظریه‌های دیگر بررسی خواهیم کرد. وی پس از طرح پنج نظریه فوق برای بررسی تحولات ایران، سرانجام نظریه خود را با عنوان «مقاومت شکننده» مطرح می‌کند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

فوران نخست براساس نظریه نظام جهانی والرشتاین، قرن شانزدهم را به مثابه نقطه شروع تحولات در نظر می‌گیرد. به نظر وی، از سال ۱۵۰۰ م به بعد، تحولات جدید امروزی و تقسیم جهان به کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده شروع شد. نکته درخور توجه آنکه در سال ۱۵۰۰ م (۹۰۷ ق) سلسله صفویه در ایران به قدرت رسیدند. کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده

والرشتاین علت این رخداد را براساس تحولات اقتصادی و گذار از نظام فئودالیسم به سرمایه‌داری توضیح می‌دهد. در شیوه تولید فئودالیه، اقتصاد درون‌گراست؛ در حالی که در شیوه تولید سرمایه‌داری، اقتصاد برون‌گرا و مرزگشا می‌شود. اقتصاد سرمایه‌داری برای بقا مجبور است به دنبال مناطق جدید تولیدکننده مواد اولیه و نیز بازارهای جدید مصرف بگردد. ابزار تولید در اقتصاد فئودالی، زمین، و شیوه تولید، کشاورزی است، همچنین مبادله به صورت پایاپای می‌باشد؛ در حالی که ابزار تولید در نظام سرمایه‌داری، ماشین و کارخانه است و شیوه تولید به صورت صنعتی و پیشرفته انجام می‌گیرد. ابزار مبادله نیز پول است. وضعیت شیوه تولید کشاورزی در نظام فئودالی ثبات

داشتهو در طی قرن‌ها دست‌خوش تغییرات چندانی نشده است؛ در حالی که تحولات در جامعه صنعتی، بسیار سریع و به روز است. با اختراع ماشین در غرب، تولید افزایش یافت؛ از باب نمونه در انگلستان پس از انقلاب صنعتی و اختراع ماشین و تغییر بافندگی از حالت دستی به ماشینی، تولید به یک‌باره افزایش یافت. **افزایش تولید دو پیامد** داشت:

۱. نیاز به مواد خام و اولیه را افزایش داد؛

۲. افزایش تولید نیازمند فروش بیشتر و دستیابی به بازارهای مصرف جدیدتر بود، چون بازارهای داخلی به سرعت اشباع شدند.

بنابراین اگر مواد خام یا بازارهای مصرفی جدید پیدا نشده بود، سرمایه‌داری با بحران و شکست مواجه می‌شد. بر این اساس، ذات سرمایه‌داری نیازمند توسعه است. به تعبیر مارکسیست‌ها، در ذات سرمایه‌داری تجاوزطلبی وجود دارد و نمی‌تواند در یک‌جا ثابت بماند. از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که بحث جهانی شدن اقتصاد، که امروزه مطرح می‌شود، ناشی از ذات سرمایه‌داری است.

کشورهای اروپایی پس از اشباع بازارهای داخلی، به بازارهای خارجی روی آوردند؛ به این ترتیب، تجاوز به کشورهای دیگر آغاز و راه‌ها و مناطق جدید کشف شد. اکتشاف‌های جغرافیایی، مانند کشف قاره آمریکا، محصول سرمایه‌داری جدید و انقلاب صنعتی بود. آمریکا، شبه قاره هند و مناطق دیگر، یکی پس از دیگری در اختیار گرفته شد و نزاع‌های مختلف در مناطق گوناگون جهان روی داد.

در آغاز، گسترش‌طلبی سرمایه‌داری به صورت غارت مستقیم بود. در این نوع غارت، استعمارگران با تجاوز و تسخیر کشورها، به شکل آشکار، مواد اولیه و بازار آنان را تصاحب می‌کردند؛ اما نتیجه این عمل، قیام‌های گسترده مردمی و برپایی جنبش‌ها و اعتراض‌های گوناگون بود. پس از مدتی، استعمار از حالت مستقیم به غیر مستقیم تغییر یافت. این وضعیت در هند، بسیاری از کشورهای آفریقایی و مناطق یگر وجود داشته است. استعمارگران در زمان اشغال کشورها، اقتصاد مستعمره‌ها را به گونه‌ای متحول و وابسته به خود کردند که آن کشورها پس از خروج استعمارگران و حتی کسب استقلال ظاهری، باز وابسته باقی‌مانده و مجبور باشند به معاملات خود با آنان ادامه دهند؛ یعنی با دست خود منابع اولیه را در اختیار آنان گذارند و محصولات تولیدی را دریافت نمایند؛ از باب نمونه، در هندوستان پنبه کشت و تولید می‌شد؛ اما با برنامه انگلیسی‌ها، تولید پنبه در این کشور کاهش یافت، زیرا از یک طرف با ورود پارچه‌های بسیار ارزان به هند و از طرف دیگر، تشویق به کشت و تولید تریاک، کشاورزان هندی به جای پنبه، به کشت خشخاش تمایل پیدا کردند و تجار پارچه نیز به خرید و فروش پارچه‌های ارزان انگلیسی روی آوردند. به هر حال، هندوستان که خود تولیدکننده پنبه و پارچه بود، با غارت مستقیم به گونه‌ای تخریب شد که بازار آن در اختیار پارچه‌های انگلیس قرار گرفت.

در غارت غیر مستقیم، مناطق مستعمره تا آنجا به کالاهای استعمارگران وابسته شده بودند که با دست خود به آنان مواد اولیه می‌دادند و در مقابل، محصولات آنان را وارد می‌کردند. پس از مدتی، این کشورهای عقب‌مانده، خواستار تولید کالا در کشور خود شدند؛ در حالی که علاوه بر فشار کشورهای عقب‌مانده برای تولید برخی کالاها، برای کشورهای صنعتی نیز مقرون به صرفه نبود که تمام کالاها را در کشور خود تولید کنند؛ در واقع، مشکلاتی، همچون

آلودگی محیط زیست و بالا بودن هزینه تولید، کشورهای صنعتی را وادار کرد تا برخی از تکنولوژی‌های سطح پایین را صادر کنند؛ البته آنان هیچ‌گاه تکنولوژی‌های درجه اول را به کشورهای پیرامون صادر نکردند. علاوه بر این، با پرداخت وام به کشورها عقب‌مانده برای خرید این تکنولوژی‌ها، آنان را به نوع دیگری به خود وابسته نمودند.

رهیافت نظام جهانی

به عقیده والرشتاین، آغاز تحولات جدید در سطح جهانی به ابتدای قرن شانزدهم میلادی باز می‌گردد و از آن زمان به بعد، کشورها به پیشرفته و عقب‌مانده تقسیم شدند.

وی برای توضیح این وضعیت، کشورهای جهان را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. کشورهای نیمه حاشیه؛

۲. کشورها حاشیه؛

۳. کشورهای مرکز.

انتقال سرمایه، از کشورهای حاشیه به نیمه حاشیه و از نیمه حاشیه به مرکز صورت می‌گیرد. کشورهای حاشیه فقط استعمار می‌شوند و به لحاظ تولید و انباشت سرمایه، در بدترین وضعیت قرار دارند. این کشورها به کشورهای نیمه حاشیه و مرکز، کاملاً وابسته‌اند.

کشورهای نیمه حاشیه از یک سو تحت استثمار کشورهای مرکز قرار می‌گیرند و از سوی دیگر، کشورهای حاشیه را استثمار می‌کنند. وضعیت اقتصادی این کشورها، بالاتر از کشورهای حاشیه و پایین‌تر از کشورها مرکز است. کشورهای مرکز توان اقتصادی و نظامی بالایی دارند. این کشورها استعمارگرند و تحت استثمار واقع نمی‌شوند. نکته دیگر آنکه در میان کشورهای مرکز، نیمه حاشیه و حاشیه، مراتب مختلفی وجود دارد.

ایران در زمان صفویه، در زمره هیچ‌یک از سه نوع کشورهای یاد شده قرار نمی‌گرفت و می‌توان گفت که تقریباً خودکفا بود و هنوز وارد شبکه اقتصاد جهانی نشده بود؛ بنابراین نمی‌توان آن را جزء کشورهای مرکز، نیمه حاشیه یا حاشیه قرار داد. ایران تا قرن هجدهم میلادی همچنان جزء کشورهای مستقل بود و در عرصه خارجی (خارج از عرصه اقتصاد جهانی) قرار داشت.

اما در خصوص چرایی تبدیلی ایران به کشوری محتاج در قرن نوزدهم، فوران معتقد است که نظریه والرشتاین به صورت کامل، تبیین‌کننده وضعیت ایران نیست و باید از دیدگاه‌های دیگر نیز استفاده کرد. در زمان فتحعلی‌شاه، جنگ‌های ایران و روس اتفاق افتاد. از دیدگاه فوران، علت این جنگ‌ها تلاش روسیه برای رسیدن به آب‌های گرم بود، چرا که روسیه علی‌رغم وسعت زیاد، برای دسترسی به آب‌های گرم همواره دچار مشکل بود. به هر صورت، جنگ‌ها ایران و روس، فتحعلی‌شاه را ناگزیر ساخت تا دست به دامان ناپلئون، حاکم وقت فرانسه، گردد. فرانسویان از این فرصت به خوبی بهره‌برداری کردند. آنان با هدف دسترسی به هند و فشار بر انگلستان از طریق ایران، از دعوت فتحعلی‌شاه استقبال کردند و وارد ایران شدند. از طرف دیگر، ناپلئون با روس‌ها به تعامل پرداخت و ایران به ناچار به سراغ انگلیسی‌ها رفت؛ اما این کشور به سبب توافق پنهانی با روسیه، زمینه امضای معاهده ننگین گلستان و ترکمنچای را فراهم کرد. همه فعالیت‌های انگلستان در قرن نوزدهم، با هدف حفظ سیطره خود بر شبه

قاره هند در برابر حمله سایر کشورها به ویژه روسیه و فرانسه، صورت می‌گرفت؛ بنابراین از قرن نوزدهم میلادی، ایران در جرگه کشورهای نیمه حاشیه درآمد و این وضعیت تا دوره پهلوی اول ادامه یافت. با روی کار آمدن رضاشاه، قدرت‌های استعمارگر، ایران را به کشوری حاشیه‌ای و استثمار شونده محض تبدیل کردند.

ایران در دوره قاجار دچار استبداد حاکمان بود، ولی هنوز به طور کامل وابسته به قدرت‌ها نبود؛ اما در دوران پهلوی که دست‌نشانده انگلیسی‌ها بود، استقلال ایران از بین رفت و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، حکومت ایران دست‌نشانده و وابسته بود.

در هر صورت، در آغاز دوره قاجار، فشار جهانی بر ایران افزایش یافت. فشارهای جهانی این عصر را به چهار بخش می‌توان تقسیم کرد

۱. فشار روسیه با جنگ‌های خونین بر ضد ایران؛

۲. ورود فرانسه به صحنه سیاسی ایران؛

۳. ورود انگلستان به صحنه سیاسی ایران؛

۴. امتیازات خفت‌بار دولتمردان ایران به بیگانگان، مانند معاهده‌های ننگین گلستان و ترکمنچای.

در قراردادهای گلستان و ترکمنچای، روس‌ها ضمن تحمیل هزینه‌های سنگین بر ایران، متعهد شدند که از ولایتعهدی عباس‌میرزا حمایت کنند و از اینجا بذر اتکای ایران به نیروی بیگانه و دخالت آنان در امور داخلی کشورمان کاشته شد. علت این امر را می‌توان اختلاف‌های داخلی در خاندان سلطنت و اتکای آنان به نیروهای بیگانه برای حذف رقیب و تصاحب قدرت دانست. عباس‌میرزا قبل از رسیدن به مقام سلطنت از دنیا رفت و فرزندش محمد میرزا، با حمایت روسیه، به مقام ولیعهدی برگزیده شد، بدین ترتیب، جای پای روسیه در ایران محکم‌تر شد.

پس از انعقاد معاهده ترکمنچای، که امتیازات زیادی در اختیار روس‌ها قرار می‌داد، گریبایدف برای نظارت بر اجرای مفاد معاهده به ایران آمد. یکی از کارهای وی، دستگیری زنان مسلمان گرجی و بردن آنان به سفارتخانه بود؛ اما مقامات سلطنت به دلیل وابستگی شدید به روسیه، در مقابل این کار واکنشی نشان ندادند؛ اما از آنجا که دستگیری زنان مسلمان به طور آشکار با فرهنگ عمومی مردم ایران در تضاد بود، آنان به مقاومت پرداختند. دولت ایران در قالب توسعه وابسته در داخل چرخه نظام جهانی مجبور شد تصمیماتی بگیرد که با فرهنگ عمومی مردم مغایرت داشت؛ از این رو مردم مطابق فرهنگ دینی و شیعی خود، به سراغ علما رفتند. میرزا مسیح مجتهد نیز فرمان آزادی زنان را صادر کرد و در پی آن، مردم به سفارت روسیه حمله کردند و با قتل گریبایدف و همراهانش زنان را آزاد کردند. در اینجا چهره دولت سرکوب‌گر ظاهر گردید. دولت با حمایت نیروی بیگانه به سرکوب داخلی پرداخت و میرزا مسیح مجتهد را به عراق تبعید کرد.

پس از دوره فتحعلی‌شاه و آغاز سلطنت محمدشاه، مسئله هرات مطرح شد. در آن زمان، انگلستان که به دنبال جداسازی هرات از ایران بود، با فشار نیروهای خود از جنوب ایران، محمدشاه را به عقب‌نشینی از هرات مجبور کرد. این ضعف و ذلت دولت قاجار در برابر قدرت‌ها در حالی است که در داخل به سرکوب شدید نیروهای مردمی اقدام می‌کرد؛ برای مثال عالم برجسته، سید محمدباقر شفتی مورد توهین محمدشاه قرار گرفت.

در دوره ناصرالدین شاه، امتیازات زیادی به بیگانگان، خصوصاً دو کشور روسیه و انگلستان واگذار گردید و از همین رو این دوره، به عصر بی خبری معروف شده است. براساس امتیاز رویترا، همه سرمایه‌های مملکت، به جز معادن طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی، به شخصی انگلیسی به نام رویترا واگذار شد. این امتیاز به اندازه‌ای گسترده بود که لردگرن، یکی از مقامات انگلیستان، اعتراف کرد که دنیا به خاطر ندارد که یک کشور برای مدتی طولانی (هفتاد سال) این‌گونه مملکت خود را حراج کرده باشد. رویترا با همه امکاناتی که در اختیار داشت، می‌توانست هر نوع شرکتی که در ایران لازم می‌دانست، تأسیس و بدون هیچ محدودیتی از منابع ایران، مانند جنگل‌ها و... بهره‌برداری کند. علما از جمله ملاعلی کنی (ره) در مقابل این قرارداد به شدت موضع‌گیری کردند و باز فرهنگ سیاسی مقاومت شکل گرفت.

امتیاز معروف بعدی، امتیاز تالبوت یا تنباکو بود که باز هم عالمان دینی و در رأس آنان، میرزای شیرازی، به مخالفت با آن برخاستند.

رهیافت وجوه تولید

در بررسی علت واگذاری گسترده این امتیازها به بیگانگان، می‌توان از نظریه وجوه تولید استفاده کرد.

در گذشته، شیوه‌های تولید در ایران عبارت بود از:

- شیوه تولید دامداری و عشایری؛
- شیوه تولید کشاورزی و دهقانی؛
- شیوه تولید پیشه‌وری و مشاغل موجود در شهرها.

اما در قرن نوزدهم، شیوه تولید دیگری در ایران مطرح شد، با عنوان:

- شیوه تولید صنعتی.

در قرن نوزدهم، کارخانه‌های جدید در تداوم انقلاب صنعتی غرب به ایران آورده شد. این نکته حائز اهمیت است که شیوه‌های تولید سنتی، پاسخ‌گوی تقاضاهای موجود آن زمان نبود. شاهان و شاهزادگان هر از گاهی تصمیم می‌گرفتند که برای تفریح یا به دلایل دیگر، به کشورهای خارجی سفر کنند؛ در حالی که منبع درآمد ایران در این قرن، صرفاً از مالیات تأمین می‌شد، زیرا نفت ایران در قرن بیستم کشف، و منبع درآمد کشور محسوب گردید. بنابراین برای افزایش هزینه‌ها به افزایش مالیات نیاز بود و این مسئله، در گرو افزایش تولید بود؛ اما با وجود شیوه‌های تولید سنتی و محدودیت آنها و خصوصاً در معرض نابودی قرار گرفتن آنها به دلیل بروز شیوه تولید صنعتی غرب، افزایش تولید و بالا بردن نرخ مالیات امکان نداشت.

با سلطه کشورهای بیگانه و ورود کالاهای صنعتی به ایران، تولیدات ایران که توان رقابت با تولیدات صنعتی را نداشت در مسیر نابودی قرار گرفت؛ بنابراین منبع درآمد کافی برای هزینه‌های دولتی فراهم نبود و دولت می‌بایست به ایجاد منابع جدید درآمدی فکر می‌کرد. واگذاری امتیازات به کشورهای خارجی، از جمله این منابع جدید محسوب می‌شد که در عین حال، آثار زیان‌باری بر جامعه ایران وارد می‌کرد؛ از باب نمونه واگذاری امتیاز توتون و

تباکو، به ظاهر و در کوتاه مدت، بر درآمدهای دولت می‌افزود؛ اما به دلیل آنکه صدها هزار ایرانی، از این راه به کسب معاش می‌پرداختند، اقتصاد داخلی را دچار مشکل جدی می‌کرد.

راه دیگر کسب درآمد برای تأمین هزینه‌های دولتی، فروش مناصب دولتی و حکومتی بود که فشارهای مضاعفی بر مردم تحمیل می‌کرد. هر ساله و در زمان معین، پست‌های حکومتی به حراج گذاشته می‌شد و هرکس رقم بالاتری پیشنهاد می‌کرد، برنده این مزایده بود. صاحب این منصب سعی می‌کرد در مدت کوتاهی هزینه‌های پرداختی خود را از طریق مالیات‌های مضاعف از مردم بگیرد و در ضمن، مبلغ بیشتری به شاه بپردازد تا پست خود را از دست ندهد.

منبع دیگر کسب درآمد دولت ایران در قرن نوزدهم، وام‌های خارجی بود که غالباً در سفرهای خارجی صرف می‌شد و فشار دیگری بر مردم تحمیل می‌کرد.

بنابراین می‌توانیم از چهار منبع درآمدی برای دولت ایران در قرن نوزدهم نام ببریم که عبارت بود از:

۱. مالیات؛

۲. اعطای امتیازات به بیگانگان؛

۳. فروش مناصب حکومتی؛

۴. اخذ وام از دولت‌های خارجی، از جمله روسیه و انگلستان.

مشکل اساسی این بود که وام‌ها و درآمدهای فوق برای سرمایه‌گذاری صحیح داخلی و توسعه و آبادانی ایران استفاده نمی‌شد و جز در مقاطعی کوتاه، درآمدها در راه‌های نادرست هزینه می‌گردید. عباس میرزا، قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار، هرکدام در دوره‌ای خاص تلاش کردند تا اقدامات و اصلاحات مفیدی برای جامعه ایران انجام دهند، هرچند سپهسالار، با وجود خدمات زیاد، به دلیل موافقت با رویترا، چهره نامطلوبی از خود به جا گذاشت.

حال این پرسش مطرح است که آیا نمی‌توان واگذاری امتیازهای فوق را در قالب سرمایه‌گذاری خارجی، که امروزه مطرح است، ارزیابی کرد؟ در پاسخ به این سؤال باید میان سرمایه‌گذاری صحیح خارجی با امتیازهایی که استقلال و حاکمیت یک کشور را با خطر مواجه می‌سازد، تمایز قائل شد. امتیازی که از طریق رشوه و اعمال نفوذ بیگانگان واگذار گردد و به حاکمیت و استقلال کشور آسیب بزند، مانند امتیازات عصر قاجار، با هدف تأمین منافع یک کشور صورت نمی‌گیرد. بدیهی است که برای توسعه اقتصادی به سرمایه‌گذاری انبوه نیاز است. در ایران، این وضعیت در قالب توسعه وابسته شکل گرفت. دولت ایران که فاقد سرمایه بود، برای جذب سرمایه به نیروهای بیگانه متسول شد و به اقداماتی دست زد که نارضایتی‌ها را تشدید کرد. راه‌های تأمین درآمد از جمله عوامل تشدید فرهنگ سیاسی مقاومت در ایران و کاهش مشروعیت دولت قاجار بود. در این دوره، تشدید فشارها بر قشرهای مختلف مردم، نارضایتی‌ها را گسترده‌تر ساخت و کم‌کم مردم خواهان تأسیس عدالت‌خانه شدند. آنان برای نیل به این هدف سراغ علما رفتند و بدین ترتیب، نهضت عدالت‌خواهی شکل گرفت. انگلستان نیز به دلیل رقابت با روسیه، که در دربار نفوذ داشت، در صف طرفداران نهضت عدالت‌خانه قرار گرفت. در ادامه نهضت احساس شد که مشکلات کشور، تنها با برپایی عدالت‌خانه حل نمی‌شود، بلکه نظام سلطنت باید محدود گردد؛ بنابراین به تدریج

نهضت عدالت‌خواهی به نهضت مشروطه‌خواهی تبدیل شد. نهضت مشروطه، استبداد، بی‌قانونی و عدم آزادی را دلیل مشکلات می‌دانست و از این رو خواهان محدود شدن اختیارات شاه و سلطنت بود. تأثیر انقلاب فرانسه را بر این نهضت نمی‌توان انکار کرد، حتی شعارهای انقلاب فرانسه نیز در مشروطه تکرار گردید. اخوت، حریت و مساوات از جمله آن شعارها بود که می‌توانست ظاهر و محتوای اسلامی نیز داشته باشد.

در این واقعه، دو نوع تفکر با هم ائتلاف کردند:

۱. فرهنگ سیاسی شیعه؛

۲. فرهنگ سیاسی روشنفکران.

در نهضت مشروطه، ائتلاف گسترده‌ای از نیروهای مذهبی و روشنفکر تشکیل شد که انگلستان نیز در کنار آنان قرار گرفت و به پیروزی رسید. فوران بر این نکته تأکید می‌کند که ایرانیان به راحتی در برابر دشمن متحد می‌شوند؛ اما پس از پیروزی، اتحاد آنان از هم می‌پاشد و مقاومت آنان از بین می‌رود.

مظفرالدین شاه، در روز پس از موافقت با مشروطه و امضای آن، از دنیا رفت و پسرش، محمدعلی شاه، به سلطنت رسید. او سعی کرد نظام مشروطه را در هم بشکند؛ وی با کمک روس‌ها مجلس را به توپ بست، بسیاری از رهبران و عوامل مشروطه‌خواه را دستگیر یا تبعید کرد و برخی را به قتل رساند و دوره استبداد صغیر شکل گرفت. پس از آن، بار دیگر نهضت مشروطه‌خواهی از تبریز، شمال و شهرهای دیگر ایران پا گرفت. مشروطه‌خواهان تهران را فتح و محمدعلی شاه را به روسیه تبعید کردند؛ بنابراین مشروطه‌خواهان با یک ائتلاف جدید پیروز شدند، ولی سرانجام نتوانستند به اهداف مشروطه در ایران برسند. دلیل این مسئله، حضور نیروهای خارجی در ایران بود که می‌توان آن را با نظریه نظام جهانی تحلیل کرد. به دلیل حضور و نفوذ نیروهای بیگانه و حمایت آنان از شاهان مستبد، و نیز متحد نبودن نیروهای مشروطه‌خواه و عدم وحدت بر سر هدف نهایی نهضت، مشروطه از مسیر خود منحرف شد. نیروهای دینی خواستار مشروطه دینی و اسلامی بودند؛ در حالی که روشنفکرانی، همچون تقی زاده، خواستار مشروطه غربی بودند. در پی بروز اختلاف‌های گسترده بر سر نوع مشروطه و اهداف آن، نزاع و درگیری میان مشروطه‌خواهان بالا گرفت و نیروهای مذهبی و روشنفکر در مقابل هم قرار گرفتند. آیه الله بهبهانی به دست طرفداران تقی‌زاده ترور شد. ستارخان، باقرخان و برخی دیگر از سران مشروطه‌خواهان نیز یکی پس از دیگری متواری یا به قتل رسیدند. در این میان، جنگ جهانی اول نیز در گرفت. روس‌ها دائماً مشروطه‌خواهان و مجلس را تهدید می‌کردند. آخوند خراسانی نیز که با تدارک یک لشکر در صدد مقابله با تهدیدهای روس‌ها برآمده بود، به طرز نامعلومی از دنیا رفت.

بنابراین مشروطه به دلیل نفوذ خارجی‌ها و بروز اختلاف‌های گسترده در میان رهبران آن، به بی‌راهه کشانده شد و مقاومت آن در هم شکست. از دلایل عمده شکست مشروطه، تغییر رویکرد انگلستان بود که طی معاهده‌ای با روس‌ها به اهداف خویش نائل شد؛ از این رو دیگر دلیلی برای حمایت از مشروطه نمی‌دید و حتی نظام مظلوم را مخالف منافع خود می‌دانست.

در سال ۱۹۰۷م، روسیه و انگلستان طی قراردادی، ایران را به سه منطقه تقسیم کردند:

۱. منطقه جنوب که تحت سلطه و نفوذ انگلیسی‌ها قرار می‌گرفت؛

۲. منطقه شمال که تحت نفوذ روس‌ها واقع می‌شد؛

۳. منطقه بی‌طرف مرکز که از آن دولت ایران به حساب می‌آمد.

در واقع، این نظام جهانی بود که برای ایران تصمیم می‌گرفت؛ تا آنجا که بیگانگان به طور آشکار ایران را بین خود تقسیم کردند و عوامل خود را در بین صفوف مشروطه‌خواهان قرار دادند تا مطابق با میل خویش این موج را کنترل کنند. در این ایام، نیروی دیگری نیز وارد تحولات ایران شد که از رهبران ایران به دلیل سرخوردگی تزدو کشور روسیه و انگلستان، خواستار حضور این نیروی سوم، یعنی آمریکا، شدند.

در سال ۱۹۱۵ م و اندکی پس از آغاز جنگ جهانی اول، ایران به دو منطقه تحت نفوذ انگلستان و روسیه تبدیل شد؛ یعنی با از بین رفتن منطقه بی‌طرف وسط، عملاً دو دولت خارجی در ایران حکومت می‌کردند؛ در حالی که با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ م، آلمان و عثمانی بخش‌هایی از خاک ایران را به تصرف خود درآورده بودند؛ بنابراین یک دولت طرفدار لمان و عثمانی در کرمانشاه تشکیل شد. احمدشاه نیز تصمیم گرفت به اصفهان برود؛ اما سفیران روس و انگلیس اجازه این سفر را به او ندادند.

با آغاز جنگ جهانی اول، نیاز ناوگان‌های انگلستان و دیگر کشورها به نفت افزایش یافت و این در حالی بود که با اکتشاف نفت در ایران، این کشور برای قدرت‌های بیگانه، به ویژه انگلستان، اهمیت بیشتری پیدا کرده بود.

برای نخستین بار، نفت ایران در سال ۱۹۰۸ م در مسجد سلیمان کشف گردید. به دنبال این رویداد، پالایشگاه آبادان - که اولین پالایشگاه خاورمیانه بود - در سال ۱۹۱۲ م آغاز به کار کرد. در کشاکش جنگ جهانی اول و در پی وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه در سال ۱۹۱۷ م - که با شعار عدالت‌خواهی و مبارزه با استعمار و امپریالیسم انجام گرفت - نفوذ روسیه در ایران از بین رفت و روسیه دستور خروج نیروهای خود را از ایران صادر و قراردادهای استعماری خود را با کشور ما لغو کرد. پس از خروج روسیه، انگلستان در صدد برآمد که جای خالی این کشور را در ایران پر کند؛ از این رو اعمال نفوذ خود را در اداره امور کشور ما گسترش داد که در تحولات بعدی ایران می‌توان به وضوح آن را مشاهده کرد.

در سال ۱۹۱۹ م، انگلیسی‌ها قرارداد استعماری دیگری را مطرح و در زمان تعطیلی مجلس، بر کشور ما تحمیل کردند. براساس این قرارداد که وثوق الدوله، نخست وزیر وقت ایران، آن را امضا کرد، ایران تحت الحمایه انگلستان می‌گردید. این قرارداد با مخالفت گسترده‌ای رو به روشد؛ از جمله آیت الله مدرس به شدت با آن مخالفت کرد. احمدشاه نیز آن را نپذیرفت. به دنبال این مسئله، انگلیسی‌ها تلاش کردند تا با خلع ید از خاندان قاجاریه، یک دولت مرکزی قوی، ولی دست‌نشانده، در ایران ایجاد کنند. در راستای سیاست جدید انگلستان در ایران، در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۱ م) کودتای سیدضیا و رضاخان در ایران صورت گرفت. از زمان پیروزی نهضت مشروطه در سال ۱۲۸۵ تا کودتای رضاخان در ۱۲۹۹، چهارده سال تخریب و ناامنی و قحطی و خشکسالی بر ایران حاکم شد و در طی آن، دو میلیون نفر از جمعیت ده میلیونی ایران از بین رفت. در چنین وضعیتی، زمینه برای حضور یک دولت مقتدر فراهم گردید. بر این اساس، رضاخان، که مهره دست‌نشانده انگلستان بود، برای تأمین منابع و اهداف این کشور در ایران و خلع ید از سلسله قاجار برگزیده شد. روس‌ها نیز به رضاخان خوش‌بین بودند، زیرا وی از نیروهای قزاق محسوب می‌شد؛ ضمن آنکه حکومت رضاخان را اولین حکومت غیر قبیله‌ای در

ایران می‌دانستند. از سوی دیگر، وی با ارئه وجهه‌ای به ظاهر مذهبی از خود، علاوه بر جلب حمایت‌های مردمی، تا حد مطلوبی امنیت را در ایران برقرار ساخت و با حمایت انگلیسی‌ها، شورش‌ها و نهضت‌های مختلف را در کشور، مانند کلنل پسین، میرزا کوچک‌خان، خیابانی، شیخ خزعل، اسماعیل آقا سمیتقو و... را سرکوب کرد.

انگلستان در این دوره با توجه به ناکامی قرارداد ۱۹۱۹ م تصمیم گرفت که در همه کشورهای تحت نفوذ خود، دولت‌های مرکزی مقتدر را بر سر کار ارد؛ بنابراین «رضاخان» در ایران، «کمال آتاتورک» در ترکیه، «ملک فیصل» در عراق و «امان الله خان» در افغانستان به قدرت رسیدند. رضاخان پس از کسب قدرت تلاش کرد با شعار مدرن کردن ایران و جمهوری‌خواهی نشان دهد که به دنبال توسعه و پیشرفت ایران است. وی با توجه به تجربه آتاتورک در استقرار جمهوری در ترکیه، کوشید با اجرای جمهوری در ایران، دین را در حاشیه قرار دهد. پیشنهاد جمهوری که رضاخان اعلام کرد، با توجه به تجربه آن در ترکیه، به طور طبیعی با استقبال علما مواجه نشد و اساساً منتفی شد.

به دنبال خلع ید از سلسله قاجاریه و به سلطنت رسیدن پهلوی در ایران، انگلستان اهداف متعددی را در ایران تعقیب و اجرای آنها را از دولت دست‌نشانده خویش طلب کرد که شامل این موارد بود:

۱. انگلستان با تقویت رضاشاه در ایران، خواهان ایجاد یک رز امنیتی پر قدرت در برابر روسیه بود؛

۲. امنیت نفت و منابع انگلستان در این خصوص، می‌بایست تأمین می‌گردید؛

۳. برای تحقق اهداف انگلستان می‌بایست قیام‌های اسلامی در ایران سرکوب می‌شد.

رضاخان برای اجرای این سیاست‌ها به مقابله با قیام‌های اسلامی در ایران پرداخت؛ با مظاهر دینی، از جمله حوزه‌های علمیه، لباس روحانیت، مراسم مذهبی، حجاب زنان و...، به شدت مخالفت ورزید و به صورت یک دولت سرکوب‌گر ظاهر شد. همچنین وی با تجدیدنظر در قرارداد نفت داری، حدود ۳۲ سال بر مدت آن افزود و به این ترتیب، نفت ایران نیز برای مدت بیشتری به انگلستان سپرده شد.

بسیاری از روشنفکران، همچون تقی زاده، تیمورتاش و فروغی نیز معتقد بودند که برای نیل به توسعه باید یک دولت مقتدر و سرکوبگر حاکم گردد؛ از این رو استبداد بر ایران مستولی شد. در مقابل، نیروهای مذهبی با این وضعیت مخالفت کردند. آیت الله مدرس، حاج آقا نورالله اصفهانی، شیخ محمدتقی بافقی، مرحوم انگجی و میرزا حسین قمی، با قیام‌های متعدد و از جمله قیام مسجد گوهرشاد، مخالفت خود را با این جریان نشان دادند. با بروز جنگ جهانی دوم، ایران گرفتار بحران تازه‌ای گردید و مجدداً به اشتغال نیروهای بیگانه درآمد. شوروی و انگلستان علی‌رغم اختلاف شدید در مبانی اعتقادی و ایدئولوژیکی، و همچنین منافع مادی و مسائل سیاسی، پس از حضور دشمن جدید و مشترک، یعنی آلمان نازی، با هم متحد گردیدند. در این جنگ، سه کشور شوروی، انگلستان و آمریکا ایران را اشغال کردند.

در پی سقوط دولت رضاخان و اشغال ایران به دست بیگانگان، در دهه ۱۳۲۰، هرج و مرج بر ایران مستولی شد. در این دهه، حکومت و قدرت اصلی ایران در دست مجلس قرار گرفت. مجلس شعار توسعه سر داد و آمریکایی‌ها اولین نسخه توسعه را مبنی بر خلع ید انگلیسی‌ها از نفت ایران نوشتند. با شعار ملی کردن نفت ایران، ائتلاف محدودی بین نیروهای مختلف در ایران پدید آمد. آیت الله کاشانی، فدائیان اسلام، نیروهای ملی و دیگر گروه‌های

اجتماعی، از اعضای ائتلاف جدید بودند و آمریکا نیز حمایت می‌کرد. این نهضت نیز همچون قیام مشروطه، با ائتلاف نیروهای مذهبی و روشنفکر به پیروزی رسید. در پی این حوادث، انگلستان به آمریکا متوسل شد و پیشنهاد کرد که آمریکا چهل درصد، انگلستان چهل درصد و شرکت‌های نفتی فرانسوی و هلندی بیست درصد از نفت ایران را در اختیار گیرند.

مصدق پس از به قدرت رسیدن، اقداماتی کرد که نتیجه آن انزوای نیروهای مذهبی بود؛ از جمله زندانی کردن نواب صفوی، انزوای آیت الله کاشانی و انحلال مجلس. شاه نیز با حمایت آمریکا تلاش می‌کرد که نهضت را سرکوب و دولت مصدق را برکنار کند. این امر با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تحقق یافت و نهضت بدون مقاومت چندانی از پا درآمد.

این نهضت، همانند نهضت مشروطه، به دلیل بروز اختلاف در بین رهبران آن و نفوذ نیروهای بیگانه شکست خورد و مقاومت‌ها در هم شکست؛ در نتیجه، دولت مستبد و سرکوبگر مجدداً بر سر کار آمد. با مقایسه تحولات و نهضت‌های مختلف ایران، از زمان مشروطه به بعد، متوجه می‌شویم که عامل خارجی و اختلاف داخلی، نقش عمده‌ای در شکست نهضت‌ها داشته‌اند. در واقع، در نهضت مشروطه اختلاف بر سر این بود که آیا مشروطه مشروع، حاکم باشد یا مشروطه از نوع غربی؟ در نهضت ملی شدن نفت نیز بحث مذهب و شریعت برای عالمی، چون آیت الله کاشانی و نواب صفوی مهم بود، ولی این موضوع، دست‌کم برای مصدق اولویت نداشت؛ وی در اداره مملکت به دیانت و مذهب اعتقادی نداشت.

در کودتای رضاخان نیز انگلیس دخالت کرد؛ همچنان که در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نیز آمریکا و انگلستان دخالت کردند.

بر این اساس، از دیدگاه فوران، مقاومت شکننده شکل گرفت و مجدداً دیکتاتوری خشن به قدرت رسید؛ اما از آنجا که دولت کودتا از حمایت داخلی بهره‌مند نبود، از همان ابتدا سرکوبگر شد. به دنبال حاکمیت دولت سرکوبگر و مستبد، مقاومت‌ها دوباره شکل گرفت. در پایان دهه ۱۳۳۰، مخالفت‌ها پس از چند سال وقفه شروع شد. آمریکایی‌ها که در ایران نفوذ گسترده‌ای یافته بودند، به دنبال تصویب لایحه کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳ برآمدند و این مسئله با مخالفت شدید مردم ایران به رهبری امام خمینی مواجه گردید. در این واقعه نیز ائتلاف جدیدی با حضور طیف‌های گوناگون، مانند نیروهای مذهبی، ملی و حتی مارکسیستی، شکل گرفت. این گروه‌ها به رهبری امام خمینی بر ضد استعمار و استبداد موضع‌گیری کردند. در ادامه این رویدادها انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. جان فوران در تحلیل خود درباره انقلاب اسلامی می‌گوید: پس از پیروزی این انقلاب نیز مجدداً نیروهای خارجی دست به دست هم داده‌اند تا این مقاومت را نیز در هم شکنند؛ اما تاکنون (سال ۱۳۷۰) که کتاب مقاومت شکننده منتشر شد، موفق نشده‌اند؛ بنابراین آنان به بروز و تشدید اختلاف‌های داخلی دل‌بسته‌اند تا همچون نهضت‌های گذشته، بدین طریق، این مقاومت را نیز درهم شکنند. وی تأکید می‌کند که سابقه حرکت‌های ایرانیان در گذشته نشان می‌دهد که می‌توان بین آنها اختلاف ایجاد کرد؛ از این رو اگر نیروهای بیگانه موفق به ایجاد شکاف در درون نیروهای انقلاب گردند، مقاومت درهم شکسته خواهد شد.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که هر دولتی برای ادامه حیات خود به سه کار ویژه نیاز دارد:

۱. ایجاد اتحاد درونی میان بلوک قدرت حاکم؛
۲. ایجاد تفرقه در میان مخالفان و دشمنان خود؛
۳. بسیج مردم برای حمایت از قدرت حاکم.

دولت ایران هنوز از سه گزینه فوق برخوردار است، ولی اگر قدرت‌های خارجی موفق به ایجاد اختلاف و شکاف در بین بلوک قدرت در ایران شوند، ممکن است که برخی از نیروها برای تقویت خود با نیروهای بیگانه ائتلاف کنند و این مسئله مقاومت انقلاب را در هم بشکنند؛ اما با توجه کرد که انقلاب اسلامی اولین نظامی است که قدرتمندانه در مقابل نظام جهانی و نیروهای خارجی ایستاده و آرایش نظام جهانی را در منطقه بر هم زد ه است

گفتار هفتم :

اندیشه سیاسی در ایران

جهت بررسی عوامل بلند مدت و چگونگی انقلاب اسلامی ایران باید به پایه های فرهنگ سیاسی جامعه ایران که ساختارهای اساسی جامعه را شکل داده است پرداخت. باید آن را شناسایی ، تحلیل و بررسی نمود تا علل نارضایتی به وجود آمده و شکل گیری ذهنیت جدید و آرمانی که انگیزه اصلی تحقق انقلاب اسلامی ایران بود ، تبیین شود. فرهنگ سیاسی ایران ترکیبی از سه فرهنگ سیاسی - تاریخی شاهنشاهی ، فرهنگ سیاسی اسلامی - شیعی و فرهنگ سیاسی مدرن بوده است. این سه فرهنگ جامعه ما را تا به امروز کم و بیش تحت تاثیر خود قرار داد و زیر بنای تحولات سیاسی ، اجتماعی دوران معاصر بوده است . مهم ترین چیزی که در این انقلاب رخ داد نفی فرهنگ سیاسی شاهنشاهی بود . فرهنگی که در طی سالها مبارزه ، ناکارآمدی و مرمت ناپذیری آن به اثبات رسیده بود و هزینه سنگین تحمل آن روز به روز افزون تر می گشت .

در مورد طرح و نظام جایگزین ، تقابل و منازعه ی دیرینه میان منادیان دو فرهنگ دیگر وجود داشت . عده ای خواهان جایگزینی ارزش های سیاسی اسلام و عده ای خواستار فرهنگ سیاسی غرب بودند . به مرور واقعیت هر دو فرهنگ برای همه کسانی که در متن فعالیت های سیاسی قرار داشتند پذیرفته شد و تلفیقی از دو فرهنگ با طیفی گسترده از آن

قبول عام یافت. در واقع رخدادهای جمهوری اسلامی ایران، از قالبی بعضاً غربی ولی محتوایی بازسازی شده، از اسلام سیاسی شیعی شکل گرفت. با این وجود همواره در میزان و نوع گرایشها، در شکل و محتوا اظهار نظرهای مختلف و متفاوت وجود داشته است. در هر حال هر گونه سخن گفتن از این مقوله و اظهار جانب دارانه نسبت به یک موضع نیازمند بررسی عمیق تر این سه فرهنگ است. ما در اینجا با بررسی و تحلیل این نظام ها در طول تاریخ معاصر سعی داریم ابعاد گسترده ی آن را شفاف سازیم.

جامعه شناسی شاهنشاهی ایران

جامعه ایران بیش از دو هزار و پانصد سال دارای یک فرهنگ سیاسی خاص بود که حاکمیت استبدادی سلاطین یکی از اصول اساسی آن بود. افزایش آگاهی مردم به تاثیرات منفی این نظام خواه ناخواه ملت ایران را تحت تاثیر قرار داد و باعث شد به مرور نگرش منفی نسبت به نظام ایجاد گردد. تا اینکه بلاخره ایدئولوژی انقلاب، فتوا به نفی استبداد سلطنتی و لوازم اجتناب ناپذیر آن داد. گفتن ندارد که بیان ما از موارد نقد نظام سیاسی حاکم بر کشور ایران به معنای نفی تمدن و پیشینه علمی و فرهنگ با شکوه این سرزمین نیست.^۱

در اینجا ابتدا به موارد نقد و دلایل جامعه شناسانه رویگردانی مردم از سیستم شاهنشاهی و سپس تاثیرات روان شناختی آن می پردازیم:

۱- **زور مداری:** قدرت سیاسی الزامی است که تحت تاثیر آن یک اکثریت بزرگ از یک اقلیت کوچک اطاعت می کند. عامل اطاعت و مشروعیت می تواند اعتقاد و ایمان مردم ه هیات حاکم و یا زور و اجبار و یا مجموعه ای طیف گونه از هر دو باشد. مردم اگر برای مشروعیت نظام سیاسی توجیه عقلی یا شرعی یا سنتی داشته باشند از سر باور، از آن نظام اطاعت می کنند در صورتی که چنان توجیهی برای مشروعیت وجود نداشته باشد، اطاعت و پیروی از روی ترس و اجبار انجام خواهد گرفت.

در گذشته به دلیل عدم مشارکت مردم در شکل گیری قدرت سیاسی، حکومت ها بر مبنای معیار عقلی یا شرعی قابل قبولی نبودند لذا نشستن بر تخت شاهی به ویژه در ایران ملاک مشخصی نداشت و هر سرباز و سردار، خان، رئیس قبیله، عیار، غلام و... به راحتی می توانست با زور حکومت را قبضه کند و بر تخت سلطنت تکیه زند. مبنای مشروعیت برای حاکمیت او همان اصل "الحق لمن غلب" بود و قرار گرفتن در این جایگاه برای اطاعت مردم کافی بود.^۲

هنگامی که برای استقرار در راس حکومت نیاز به شرایط و صلاحیت خاصی جز زور نباشد، هر زورگو و جائری می تواند مدعی سیاست و اداره جامعه گردد. یعقوب لیث هنگامی که در تصرف نیشابور مردم از او حکم خلیفه بغداد را خواستند در جمع مردم گفت: مگر امیر المومنین جز به حکم شمشیر بر شما حکومت می کند؟ سپس اشاره به شمشیر کرد و گفت: این هم حکم من.^۳

)'

ر.ک، مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲ و ۱، دفتر انتشارات اسلامی.

خاندان صفاریان (۲۴۷-۳۹۳ ه ق) رویگرزاده و خاندان غزنویان، اتابکان، خوارزمشاهیان (۳۵۱-۶۲۸ ه ق) غلام بودند.^۲
 علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۰، ص ۸۱. سرسلسله صفاریان، یعقوب لیث در نامه خود به خلیفه می نویسد:
 این پادشاهی و گنج و خواسته از سر عیاری و شیر مردی بدست آورده ام نه از پدر به میراث برده ام و نه از تو یافته ام. علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۷۹.^۳

پادشاهی در این مملکت مسئولیت اجتماعی نیست که در روابط متقابل به کسی واگذار شود و مواخذه گردد، بلکه " شکار" است. باید زد و گرفت. دقیقی پادشاهی را شکاری می داند که ابزار صید آن شیر ژیان و باز شکاری است: دو چیز است کورا به بند اندر آرد / یکی تیغ هندی دگر زرکانی به شمشیر باید گرفتن مر او را / به دینار بستنش پای ارتوانی^۱

استحکام و ثبات یک نظام مقتدر مرهون حمایت سیاسی مردم، قدرت اقتصادی و استعداد و توان ملت است. تجربه نشان داده است که پادشاهان نالایق همواره با تکیه بر نیروهای نظامی خود بدترین نوع حکومت را تشکیل داده اند. همان عامل غالب که باعث به وجود آمدن حاکمیت آنان است، موجب دوام این حاکمیت نیز بود. به همین جهت نظامیگری وجه شاخص چنین نظام هایی است.

کجا شیر مردان جنگاورند فروزنده لشگر و کشورند
کز یشان بود تخت شاهی پبای وزیشان بود نام مردی بجای

حکومت های گذشته ایران اکثرا با همین سلطه گری و زور آمده و رفته اند. جنگ ها و رقابت ها بر سر تصاحب قدرت به گونه ای اجتناب ناپذیر اتکاء سلاطین و حکام ایران را بر ارتش افزایش داد. به نوشته " هارتوگ" ارتش یگانه پایگاه قدرت و تنها حافظ تاج و تخت سلطان بود.

فرماندهی بر ارتش، سازماندهی و تدبیر جنگی، همواره متکی بر تصمیم گیری های شخص شاه بود. افرادی همچون سلطان محمود غزنوی، طغرل بیگ، تیمور لنگ، اوزون حسن، شاه اسماعیل، نادر شاه، آقا محمد خان قاجار از جمله فرماندهان نظامی شاخص در تاریخ ایران بوده اند. تا هنگامی که سلطنت پر هیمنه، با فرّشاهی و استبداد و قدرت نظامی همراه بود نظام نیز برقرار ماند ولی به مجرد اینکه در ارکان این مجموعه خللی وارد می شد و زور و قدرت او کاهش می یافتاز داخل و خارج بر آن می تاختند و قدرت جدید، زمام امور را به دست می گرفت.

۲- **خاستگاه قبیله ای**: بجز چهار سلسله ی ساسانیان (۶۴۲-۲۲۶ م)، علویان (۳۱۶-۲۵۰، ه ق)، سامانیان (۳۸۹-۲۷۹ ه ق) و صفویان (۱۱۴۸-۹۰۵ ه ق) که خاستگاه مذهبی قبیله ای داشتند، دیگر سلسله ها که طولانی ترین حکومت را در حیات سیاسی ایران تشکیل می دادند^۲ دارای منشاء عشائری و قبیله ای بوده اند. مادها، هخامنشیان و اشکانیان، قبل از اسلام، آل زیار و آل بویه، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانیان، قراقویونلو، آق قویونلو، افشاریه، زندیه و قاجاریه بعد از اسلام، همه متکی بر قبایل خود بودند. می توان گفت نزدیک به ۸۰ درصد ادوار حکمرانی کشور در اختیار نظام قبیلگی بوده است.^۳

پادشاهها در ایران سمبل قبیله خود بودند. حکومت از نظر آنان، قبیله ی وسعت یافته بود. لذا سعی می کردند تمام مناسبات قبیله ای همچون تمرکز قدرت، نظامی گری و خشونت، اطاعت مطلق از بزرگ قبیله را در حکومت خویش نهادینه سازند.

^۱ علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۳۸۱ - صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم؟، ص ۱۶۷.

^۲ فرهنگ رجائی، معرکه جهان بینی ها، تهران، انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۷۳، ص ۱۶۸

^۳ رضا شعبانی، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران، نشر قوس، ۱۳۶۹، ص ۶۸

۳- استبداد فردی :

قدرت فرد در جوامع سنتی به علل زیر بنایی از جمله ضعف کارکردی نهادهای مدنی و وجود جامعه ای پدر سالار، بیش از نهادهای رسمی و قانونی است. در جوامع پیشرفته در اثر تحولات علمی و انقلاب صنعتی و تقسیم کار، نهادهای متناسب گسترش می یابد و نقش فرد، جای خود را به سازمانهای نوین اجتماعی نظیر انجمن ها، اتحادیه ها و احزاب می دهد. در واقع نهادهای نوین حق و جایگاه شهروند را مشخص می کند و جهت استیفای حقوق آنها را هدایت می کند و باعث گسترش مردم سالاری، مشارکت و همدلی و نظم عاطفی می شود و افراد در برابر بزرگان و روسای کشورها از قدرت نسبتاً وسیعی برخوردار می شوند.^۱

در نظام سیاسی ایران فرد همواره نقش برجسته ای داشته است. اول، وسط و آخر قدرت به شخص حاکمان ختم می شده است. نه تجار و بازرگانان و نه اصناف و پیشه وران در داخل شهرها، نه ملاکین و نه رعیت در خارج شهرها، و نه هیچ قشر اجتماعی دیگری از حقوق اجتماعی مشخص و معینی که مورد قبول و احترام حکومت باشد برخوردار نبوده است. حکومت به میل خود و بنا بر مقتضایات سیاسی، منافع اقتصادی و یا اعتقادات مذهبی خود هر آن گونه که می خواست عمل می نمود. این تمرکز قدرت در درجات پایین تر تا استانداران، فرماندهان و بخشداران و کدخداهای نیز ادامه پیدا می کرد. آن ها نیز هر کدام در محدوده ی جغرافیایی خویش همچون سرحلقه ی اصلی قدرت عمل می کردند. این تعبیر جالبی است که: گذشته اندیشه سیاسی ایران مبتنی بر جهان بینی خیمه ای است.^۲

بنابراین در ایران قانون؛ یعنی چارچوبی که تصمیمت دولت را به حدودی محدود کند وجود نداشت. قانون همان رای حاکمان بود که می توانست هر لحظه تغییر نماید. معنای دقیق استبداد همین است. آنچه برای صاحب قدرت اهمیت دارد، قدرت مطلقه است. مستبد می خواهد همه ی قدرت ها منحصر در دست او باشد. لذت او در قبضه کردن قدرت و ترس و نفرت او از واگذاری قدرت و شرکت دیگران در آن است.

نظام عروضی در چهارمقاله ی خویش می نویسد: ابوریحان بیرونی عالم و دانشمند، منجم و متخصص متعهد مسلمان به علت رای که مخالف طبع سلطان محمود غزنوی که در زمینه تخصصی خود داده بود زندانی شد. پس از آزادی، سلطان محمود غزنوی به ابوریحان گفت: یا ابوریحان اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی نه برسلطنت علم خویش. ابوریحان از آن پس سیرت بگردانید. یکی از شرایط پادشاهان در حق و باطل، با او بودن و بر وفق کار او تقریر کردن است.^۳

^۱ دکتر ابراهیم فیوضات، دولت در عصر پهلوی، نشر چاپخش، ۱۳۵۷، ص ۱۱.

^۲ فرهنگ رجایی، معرکه جهان بینی ها، ص ۱۵.

"لرد کرزن" محقق انگلیسی درباره ی حاکمان ایران می نویسد: در حاکمان ایران سه قوه ی مقننه، قضائیه و اجرائیه متمرکز است و هیچگونه قید و تعهدی به او قابل تحمیل نیست. وی محوری است که تمام اساس زندگانی عمومی کشور بر آن مبتنی است. وی شاه شاهان، شاهنشاه، ظلّ الله، قبله ی عالم، جم جاه، انجم سپاه، قدر قدرت و فلک صولت است. هنوز ایرانیان سخن سعدی را آویز گوش دارند؛ هر عیب که سلطان پسندد هنر است و هر که جز این طالب باشد دست به خون خویش آغشته می سازد.^۱

۴- خشونت و قساوت:

خشونت و قساوت از شاخصه های اصلی زندگی سلاطین و لوازم حاکمیت سلاطین ایران بوده است. به ندرت می توان شخص موفق را یافت که بدون کشتارهای وحشتناک و ریختن خون های بسیار توانسته باشد پایه های تخت خویش را مستحکم نموده و بی دغدغه خاطر حکومت کند. کلماتی چون غارت کردن، کشتن، تاراج کردن در ادبیات گذشته ایران مثل رفتن، آمدن و خوردن به سادگی به کار گرفته می شده است. قساوت و خشونت از لوازم حاکمیت سلاطین بوده است. ساختن مناره از سر مردمان و تلی از چشم انسان ها، بارها در کشور ما تکرار شد. سر در سینی قرار دادن، برادر، فرزند و پدر کسی، کور و مثله کردن از حوادث رایج در تاریخ گذشته ی کشور ماست. ضحاک برای از بین بردن جمشید ظالم و ستمگر او را با اره به دو نیم می کند^۲ و پس از دستیابی به قدرت، خود جوانان کشور را به قتل رسانیده مغز سر آنها را خورش ماران قرار می دهد. شاه اسماعیل صفوی، مادرش را می کشد و شاه عباس از ترس تسلط فرزندانش بر تاج و تخت فرزندان خود را کور نموده یا می کشد. وزرا و نزدیکان شاه نیز هیچ گاه از خشم او ایمن نبودند و از میان برداشتن یاران نزدیک امری رایج بود. این قساوت و خشونت در رده های پایین نظام شاهنشاهی نیز تکرار می شد.

۵- فقدان امنیت:

در نظامی که بر پایه زور و خشونت استقرار یافته است، مقامات و مناصب از صدر تا ذیل بازیچه قدرت، هوس، غضب، حسادت و سخن چینی است. در چنین شرایطی هیچ فردی از شریف تا وضعی سر به بالین نمی گذارد مگر اینکه از فردای خود مطمئن نیست. ملت نیز هیچگاه نمی تواند تصویر روشنی از آینده در ذهن خود ترسیم نماید. عدم امنیت همه جانبه است. از امنیت جانی، مالی، قضایی و شغلی در سراسر قدرت خبری نیست^۳ حتی برای خود شاهان. با وجودی که اغلب شاهان چادر نشین بوده اند ولی از ترس جان خود و احساس ترس و عدم امنیت دست به ساختن کاخ های بزرگ می زدند. غزالی در "نصیحه الملوک" به پادشاهان توصیه می کند: هر شبی بر آن جایگاه که او خسبد

۱. به اژه ش سراسر به دو نیم کرد جهان را از او پاک بی بیم کرد

۲

۲. ظلّ السلطان در پاسخ تاجری که مطالبه ی طلب خود می کرد می گوید: معلوم می شود این آقای محترم مرد پر دل و رشیدی است. سپس جلاد را میخواند تا دل تاجر را در سینی قرار داده به او نشان دهد. (باستانی پاریزی، در تلاش آزادی، تهران انتشارات علمی، ۱۳۴۷، ص ۲۱۲.)

مردم را بخواباند و خود بجای دیگر رود. اگر دشمنی قصد جان او کند. به جای او کس دیگری را یابد و دستش بدو نرسد.

حاکمیت سیاسی مبتنی بر زور باعث می شود هر لحظه قدرت و زور دیگری از بیرون یا درون بر علیه شاه و عوامل قدرت توطئه نماید.^۱

از شش وزیر که در طول قریب به چهل سال به حکومت غزنویان خدمت کردند، چهار تن به قتل رسیدند و اموالشان مصادره گردید، پنجمی به زندان افتاد و اموالش مصادره شد و شمی به نحو معجزه آسایی توانست متواری شود. آمار وزرای ترکمن (سلاجق) هم چندان درخشان نیست. در طی حدود ۴۵ سال یازده وزیر بدست حکام مختلف سلجوقی کشته شدند. طبق بر آورد "اشپرلر"، از وزرای مغولان به استثنای یک تن تمامی آنها به قتل رسیدند.^۲

عدم امنیت مالی نیز کمتر از فقدان امنیت جانی نبود. قرار گرفتن در راس حاکمیت سیاسی، مساوی با مالکیت همه ی ایران بود لذا حاکم، اموال عمومی را همچون ملک طلق خویش می پنداشت و به آن نیز بسنده نکرده به دنبال غارت اموال شخصی مردم بود. پادشاهی که تاج شاهی بر سر می گذاشت مقادیر چشمگیری از دارایی های در دسترس را بین اطرافیان به صورت های مختلف تقسیم می کرد. اگر پولی در کار نبود حواله می فرستاد تا جایی را غارت کنند.

ملکشاه سلجوقی میان ۴۶ هزار اعضاء لشکر و بزرگان قبیله خود اقطاع^۳ تقسیم نمود.^۴

البتکین، غلامی ترک بود که به امیری خراسان رسید. او در فاصله کوتاهی ۵۰۰ دهکده را به تصرف در آورد و صاحب یک میلیون راس گوسفند و قریب یکصد هزار اسب و قاطر و شتر شد.^۵

حاجی سیاح درباره ی نحوه ثروتمند شدن حکام می نویسد: حکام در هر ولایت به وسایلی مال مردم را غارت کرده، خزانه و نقود فراهم می کردند. هر ملک خوب که در دست کسی در آن ولایت می دیدند به وسیله، اجبار، حبس و زنجیر تملک می نمودند.^۶

۶- اختناق:

آزادی و مشورت از لوازم نظام های مردم سالار است ولی حکومت هایی که قدرت سیاسی خود را از طریق زور و قهر کسب کرده اند سعی در نگهداری آن از همان طریق دارند. آنها روحیه ی تحمل مخالف را نداشته و با کوچک ترین مخالفت یا حرکتی که بوی تضعیف حاکمیت آنها را می دهد، به شدت برخورد می کنند. کسی را یارای مخالفت با

۱ امیر جعفر صفاری به دست چاکران خویش از پای در آمد. ابو نصر احمد بن اسماعیل هم به دست چاکرانش در شکارگاه کشته شد. مرداویدج، اسفار را کشت و به حکومت رسید. در حالی که خود به دست غلامانش کشته شد. بعد از یعقوب لیث بین دو برادرش علی و عمر بر سر حکومت اختلاف افتاد. بعد از فوت سبکتین در بین فرزندان او محمود و سلیمان بر سر تصرف تخت شاهی اختلاف افتاد و محمود به تخت نشست. بعد از مرگ او مسعود و محمد برای سلطنت معارضه کردند با اینکه محمد ولیعهد رسمی بود مسعود وی را زندانی و قدرت را تصرف کرد. در همان زمان در میان سلجوقیان، بین دو برادر اختلاف افتاد و در نهایت طغرل بیک، ابراهیم را کشت. (جامعه شناسی خود کامگی)، ص ۸۵.

۲ صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم؟، ص ۱۸۱.

۳ ملک یا قطعه زمینی که در قدیم از طرف پادشاه به کسی واگذار می شد که از درآمد آن زندگی کند. و ملکی که عبادات آن برای هزینه ی قسمتی از سپاه اختصاص داده می شد. (فرهنگ عمید، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)

۴ صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم؟، ص ۱۰۶.

۵ علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۵۸.

۶ خاطرات حاج سیاح در دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، ص ۷۱.

شاه نیست. ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: وقتی به ناصر الدین شاه خبر دادند عده ای شب ها در یک خانه اجتماع کرده و درباره ی مملکت و اصلاح آن گفتگو می کنند، شبانه دستور دستگیری آنان را داده و همگی را در چاه انداخت و به قتل رسانید.^۱

ادبیات ایران پر از نکاتی است که گویای عمق اختناق در این کشور است. به نمونه هایی از آن توجه کنید!

زبان در دهان پاسبان سراست / چه گویم که ناگفتم بهتر است

اگر طوطی زبان می بست در کام / نه خود را در قفس می دید نه دام

آدمی از زبان خود به بلاست / مرد خاموش در امان خداست

زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد / اگر گفتن سیم است خاموشی زر است

کسانی که بازور آمدند، هیچ لزومی نداشت که درباره ی اعمال حکومت پاسخگوی مردم باشند. اگر هم موقعیتی

ایجاب می کرد می گفتند که در مقابل خداوند پاسخگو خواهد بود. امیر اسماعیل وقتی بر یعقوب لیث پیروز شد می

گوید: این نصرت مرا خدای عزوجل داد و هیچکس را بدین نعمت بر من منت نیست جز خدای عزاسمه.^۲

بدین ترتیب تکلیف ملت یکباره و برای همیشه روشن است زیرا هیچ حاکمی از طرف مردم مورد سوال قرار نمی گیرد و هیچ صاحب قدرتی نیز خود و اعمالش را مستوجب پاسخگویی نمی داند.

یکی از بهترین راه های جلوگیری از سوء استفاده از قدرت سیاسی، اعمال کنترل قانونی و مردمی بر قدرت است. نظر

مردم، مرکزیت دینی، اعیان و اشراف، خانواده های سلطنتی و پای بندی به سنت های ممدوح و عرف که جملگی

وسیله تلطیف قدرت سیاسی و تعدیل آن است در نظام سیاسی ایران چندان به چشم نمی خورد.^۳

جامعه ای که بر نصب پادشاه به صورت واقعی و عینی دخالتی ندارد. از اهرم های سیاسی لازم برای کنترل و در نتیجه

خلع حاکم نیز برخوردار نیست. پادشاه نیز در مقابل اختیارات خود، مسولیتی در مقابل ملت احساس نمی کند.

بنابراین نظام متگی بر اختناق با شایستگان قرابت و ارتباط چندانی ندارد. کسانی را بیشتر می پذیرد که فرومایه هستند،

شخصیت مستقل ندارند. سیستم را بدون چون و چرا تایید می کنند و ارباب قدرت را ستایش می نمایند. به قول حافظ

:

فلک بر مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

۷- هوسبازی و تجمل گرایی:

کاخ سازی، تجمل گرایی، هوسبازی، عیش و نوش و خوشگذرانی وضع رایج پادشاهی ایران بوده است. گویی

حکومت برای هوس بازی و خوشگذرانی شکل می گیرد. فردی انقلابی چون فریدون هم پس از پیروی همان شیوه

ضحاک گونه را دنبال می کند:

بفرمود شاه دلاور بدوی
که رو آلت تخت شاهی بشوی

نیز آرزو و رامشگران را بخوان
پیمای جام و بیارای خوان

^۱ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه نوید، ۱۳۶۲، ص ۲۵۲.

^۲ علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۸۰.

^۳ علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۸۰.

می روشن آورد ورامشگران/ همان پر خرد با گهر مهتران

فریدون چو می دید رامش گزید / شبی کرد و جشنی چنان چون سزید

برون آورد از شبستان اوی /بتان سیه موی خورشید روی

سلطان محمود پس از تصرف ری از خانه پادشاه شیعی آل بویه هفتاد زن عقدی بیرون کشید و به کاخ خود برد. بعدها که علت این کار را از پادشاه پرسیدند، گفت: این رسم پدران ماست.^۱ عیش و نوش و شرابخواری خاندان صفوی را بسیار نقل کرده اند و نقاشی های کاخ های آنان در اصفهان شاهد روشنی از هوسرانی آنهاست "ناسخ التواریخ" تعداد زنان فتحعلیشاه را بیش از هزار می داند. حضور دلکک ها در دربار از جمله نمودهای خوشگذرانی پادشاهان ایران بوده است. دلکک فردی بود شوخ، هرزه، یاهو گو با قیافه خنده دار که به این ترتیب می توانست خاطر ملوکانه یا امرای دربار را از غم کشور داری آسوده نماید.^۲

۸ - اشراف سازی:

در کشورهای اروپایی اشراف محدودکننده قدرت شاهان محسوب می شدند و گاه عامل فروپاشی نظام سیاسی بودند. آنها با سرمایه گذاری خود به رونق اقتصادی، گستره فرهنگ و ادبیات و هنر همت می گماردند. اشراف در ایران به اراده پادشاه به وجود می آمده اند و هر گاه شاه اراده می کرد می توانست آنها را با اتهامی واهی و اندک بهانه ای نابود سازد.^۳

به همین جهت در کشور ما هیچگاه فئودالیسم به معنای دقیق آن پا نگرفت چون در نظام سیاسی ایران شاه مالک کل کشور محسوب می شد^۴ و بخش عمده زمین های زراعی مستقیماً در مالکیت دولت بود و بخش دیگر به اراده دولت به زمین داران واگذار می شد.^۵ طبیعی است که در چنین شرایطی نباید انتظار داشت که مالکیت و سرمایه عنصر اصلی توسعه ۹۲۰۰ اقتصادی است، حرمت داشته باشد. اشراف و زمین دار در ایران نه تنها از پایگاه اقتصادی خود بلکه از جان خود نیز نمی توانست محافظت کند و برای حفظ موقعیت خود چاره ای جز نزدیکی به حاکمان و باج دادن برای راضی نگه داشتن سلسله مراتب قدرت نداشتند.

۱ علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۲۰۵

۲ فقیر دربار، حاجی اره، شنبه غوره، عزیز آقا، شیخ عیسی مقلد، شیخ شیلیور، حبیب دیوانه، کریم شیره ای، شغال الدوله و... از جمله این افرادند. جامعه و حکومت در ایران، علی باقری، ص ۲۷.

۳ یکی از شیوه های اخذ مال از ثروتمندان وارد کردن اتهام های مختلف به آنان بود. یکی از تجار نیشابور سر و کارش با دستگاه حکومت سلطان محمود غزنوی می افتد. هنگامی که سلطان به او می گوید شنیده ام قرمطی شده ای، اظهار می دارد: قرمطی نیستم بلکه گناه آن است که ثروت فراوان دارم. هر چه هست از من بگیر و بد نام نکن. محمود نیز چنین کرد و پس از ضبط دارایی او، صفای ایمانش را تصدیق نمود.

۴ "سانسون" سیاح اروپایی رابطه ی حکومت و مالکیت را در یک جمله خلاصه می نماید و می گوید: تمام ایران ملک مطلق شاه است. تمام املاک به دلخواه او ضبط می شود و هر وقت بخواهد می تواند همه آنها را ضبط کند. (صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم؟ ص ۱۰۶)

محمد علی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، اسفند ۷۲، ص ۷. - اشپولر تخمین می زند که در زمان ایلخانیان مغول یک سوم کل املاک زراعی ایران جزو املاک حکومت بوده است. شاردن سیاح فرانسوی که در زمان شاه عباس دوم به ایران آمده بود می نویسد که سر تا سر مناطق قزوین، گیلان، مازندران، یزد، کرمان، خراسان، و آذربایجان جزو املاک خاصه متعلق به شاه بود (صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم؟، ص ۱۰۶)

۹- تکیه بر مشروعیت دینی

حکومت در ایران، از آغاز با مذهب توأم بوده و نهادهای مذهبی و سیاسی معمولاً سعی در تقویت یکدیگر داشتند. حکومت از مذهب قبیلگی و نیابرسی قبیله ای الهام می گرفته است. فرهنگ قبیله ای بطور سنتی، دینی بوده است. به قول فردوسی:

چنان دین و دولت به یکدیگرند / تو گویی که از بن ز یک مادرند
چو دین را بود پادشه پاسبان / تو این هر دو را جز برادر معخوان

در حکومت های قبل از اسلام همچون ساسانیان پیوند محکمی میان تفکر دینی و تفکر سیاسی برقرار بود.^۱ شاه باید ابتدا از طرف خدا و بعد از آن توسط علمای دین مورد تایید قرار گیرد. حاکمیت سیاسی بدون حمایت عناصر دینی، قدرت اعمال نفوذ بر مردم نداشت و لذا آنها غالباً رنگ و لعابی مذهبی به خود می گرفتند.^۲ با این وجود همواره پادشاهان سعی داشتند از قدرت، نفوذ و مزاحمت های ارباب مذاهب در حد امکان خود را رها سازند و گاه خود را جامع دین و سیاست بخوانند.

منم گفت با فره ایزدی / همم شهریاری همم موبدی

بدان را ز بد دست کوتاه کنم / بدان را سوی روشنی ره کنم

تا قبل از مغول مرجع تایید بلامعارض حکومت ترکان، خلفای بغداد و علمای اهل سنت بوده اند. با حاکمیت پادشاهان شیعه صفوی برایان، روحانیون و مراجع شیعه نه تنها از احترام زیادی برخوردار شدند بلکه بخشی از مناصب اجرائی مثل شیخ الاسلام، صدر. قاضی و ... را نیز بر عهده گرفتند. از آن تاریخ به بعد حاکمیت ایران همواره سعی در کمک به اشاعه مکتب تشیع و حمایت از تاسیسات مذهبی داشته اند البته در حدودی که تعارض با قدرت سیاسی آنها نداشته باشد و بر مشروعیت سیاسی آنها بیفزاید.

روانشناسی نظام شاهنشاهی ایران

فرهنگ^۳ شاهنشاهی پایدارترین فرهنگ اجتماعی بوده است که مردم ایران با آن زیسته اند. به همین دلیل ویژگی های سیاسی این نظام خواه ناخواه تاثیرات منفی خود را بر حاد جامعه گذاشت و مانع اصلی رشد، تحول و توسعه اجتماعی و سیاسی مردم شد. از نظر صاحب نظران، مهم ترین عوامل عقب ماندگی تاریخی جامعه ایران روحیات ناشی از همین فرهنگ بوده است.^۴

۱. صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم، ص ۹۳.

۲. فردوسی در باب انحراف مذهبی جمشید می گوید:
چنین تا بر آمد بر بن سالیان همی تافت از شاه فرکیان
یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشتن را ندید
ز کشتی سر شاه یزدان شناس یزدان بیچید و شد ناسپاس
خور و خواب و آرامتان از من است همان پوشش و کامتان از من است
چو این گفته شد، فر یزدان از او بگشت و جهان شد پر از گفت و گو

۳. فرهنگ به مجموعه ای از افکار، باورها، علوم، اخلاق، رفتار، هنر و ادبیات و ... یک جامعه گفته می شود که محصول پیشینه تاریخی و تمدن آن جامعه است و از طریق خانواده و محیط (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و...) از یک نسل به نسل دیگر منتقل می گردد.

در جامعه ای که انسان حق انتخاب ندارد، خود را حاکم بر سرنوشت خویش نمی داند و مجبور است در سیستمی کار کند که ابتکار عملش در دست دیگران است. ترقی او در این سیستم نه با میزان تخصص و تلاش و صلاحیت او که با دغلبازی و فریبکاری و اطاعت بی چون و چرا رابطه دارد. در حقیقت او به کار اجباری تن در داده است و این همان مفهوم دقیق "بیگاری" است... مردم در یک جامعه استبدادی به افرادی بی تفاوت، وظیفه شناس، خود بین و بدبین تبدیل می شوند. حس تعاون و روح همکاری در این جامعه معنی ندارد... روح ابتکار و خلاقیت کشته می شود و اطاعت کورکورانه رواج می یابد و مردم به افرادی وظیفه شناس، بی تفاوت و تک رو تبدیل می شوند... در این نظام که مقتدرترین نخست وزیرش خود را چاکر جان نثار و غلام خانه زاد می دانست و در برابر شخصیت های دولتی و دوربین خبرنگاران، دست کودک نابالغ شاه مخلوع را می بوسد.^۱

در جامعه ای که تحت سلطه ی استبداد رشد کرده و تربیت شده، مردم به طور طبیعی، کم و بیش خصلت مستبدانه پیدا می کنند و به یک دیکتاتور کوچک تبدیل می شوند. در چنین جامعه ای وقتی دیکتاتور بزرگ سقوط می کند. جامعه گرفتار هزاران و بلکه میلیون ها دیکتاتور کوچک می شود که بر اثر سقوط سلطه گر قدرت یافته اند، به این ترتیب جامعه به سوی هرج و مرج پیش می رود.^۲

مهم ترین روحیاتی که تحت تاثیر نظام شاهنشاهی نقش بازدارنده در رشد و توسعه کشور داشت و موجب همراهی مردم با شرایط سیاسی حاکم بر کشور می شد را می توان این امور دانست:

۱- مشروعیت زور:

نظامی که مبتنی بر زور است، زور را نه تنها در نظام سیاسی بلکه در تمام سطوح جامعه مشروع می سازد. در این نظام عقیده ای رسوخ یافته است مبتنی بر اینکه در دنیا یگانه عامل موثر، اجبار، تحمیل و زور است. می گویند دین خدا هم اگر شمشیر نبود پیش نمی رفت.^۳

در خانواده پدر بر زن و بچه حکومت مطلقه دارد و رفتار خانم با کلفت و نوکر اگر روی انصاف و قانون باشد، اوضاع خانه زار است. کار مکتب تا زهر چشم معلم و ضرب و فلک و شلاق نباشد پیش می رود. روابط استاد و شاگرد هم در دکان و کارگاه بر مبنای زور و ترس و دعواست و رابطه ی ارباب و رعیت در ده تکلیفش معلوم است.

۲- فرهنگ تخلف:

تخلفات هنگامی به طور نسبی ریشه کن می شود که اقتدار کافی یا قدرت سیاسی به صورت خود جوش از دل توده های مردم برخیزد و مجریان صالح از حمایت مردم برخوردار باشند. وقتی حاکم در یک نظام، مقید به قیود نبود و قوانین دولتی، عرفی و دینی و اجرای آن تنها به سطوح پایین جامعه اختصاص یافت و جامعه نظام سیاسی را از خود ندانست بلکه آن را تحمیل شده تلقی کرد، تا قدرت بالای سر اوست تخلف نمی کند. به محض اینکه فرصتی پیدا کند و چشم حاکمیت را دور دید تخلف می کند و سعی خواهد کرد خود را از آن سیستم تحمیلی آزاد سازد. این مسئله به

ر.ک: صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم؟ علی رضا قلی، جامعه شناسی نخبه کشی، آندره زیگفرد، روح ملتها، احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۴، مقاله مهدی بازرگان، سازگاری ایرانی.

۱ سخنان شهید بهشتی به نقل از: جلال الدین فارسی، فرهنگ واژه های انقلاب اسلامی، بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)، ص ۴۹.

۲ جلال الدین فارسی، فرهنگ واژه های انقلاب اسلامی، ص ۵۰.

۳ آندره زیگفرد، روح ملتها، (روحیه ایرانی)، ص ۲۹۹.

مردم اختصاص نداشت بلکه فرهنگی فراگیری بود که در تمامی سطوح خود را نشان می داد. دزدی، غارتگری^۱ شرابخواری، انجام منکرات^۲، نزاع، بی بند و باری، تهمت، دروغ، حسادت، خیانت، جهل، خرافات و برهم زدن سلسله مراتب اداری، از عناصری هستند که می توان در بافت زندگی گذشته ایرانی دید.^۳

۳- چاپلوسی و سعایت :

در جامعه ای که همه امکانات مادی در یک جا متمرکز است، هر کس بخواهد از این امکانات استفاده کند یا موقعیت خود را حفظ کند، چاره ای جز نزدیک شدن به کانون های قدرت برتر از طریق چاپلوسی، رشوه و از میان بدر کردن رقیبان از راه سعادت و بدگویی و تفرقه اندازی ندارد.^۴ بی جهت نیست که بیشتر ادبیات ما را رسواترین مداحی از شاهان و درباریان تشکیل داده است. تعابیری چون: آن پشه که پرواز دهی سیمرخ است یا:

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه/ تو دانی که از دین و آیین و راه

۴- پنهان کاری :

نا امنی و بی قانونی گسترده در کشور، خوی پنهان کاری را در همه اقشار جامعه ایجاد می کند. مردم به هیچ وجه حاضر نیستند اموال واقعی خود را به دولت اظهار کنند یا سرمایه گذاری وسیع نماید. حتی پدر خانواده معمولاً دارایی خود را از فرزندان و افراد خانواده خود پنهان می کند، مذهب، فکرو اندیشه و نظریات معمولاً مخفی نگه داشته می شود. به قول سعدی:

اگر جز تو داند که رای تو چیست/ بر آن رای و دانش بیاید گریست

مردم بر اساس توصیه ی خردمندان که: «أَسْتُرُ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ»، همواره اموال، مسیر حرکت و مذهب خود را پنهان می سازند.

۵- فرهنگ خرافه :

لازمه ی فرهنگ خردمندانه، مشاهده، محاسبه، اصلاح بینش و تجدید نظر در روش های غلط پیش بینی و برنامه ریزی برای آینده است. در نظام سیاسی ایران به دلیل اوضاع جغرافیایی و نا امنی های سیاسی چیزی قابل پیش بینی نبود. برداشت های ناصواب از امور دینی نیز بر این معضل می افزود. مردم به جای فکر، اندیشه و محاسبه، به جادو، نجوم

^۱ قافله حج را غارت می کرد و زن و بچه حجاج را چون بردگان در بازارها می فروختند... دزدی چنان پر رونق بود که ناصر خسرو وقتی به محله ای از ولایت دیلمان می رسد که روز جمعه مردم جرات می کند کفش های خود را بیرون مسجد بگذارند متعجب می شود. احساس نیاز باعث کشت نا کتابی بنام " حیل اللصوص" (حيله های دزدان) تدوین شود. (علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۲۲۱)

^۲ در شدیدترین دوران تقدس و تشیع، در دربار صفویه و قاجاریه به حد اکثر شرابخواری و شهوترانی و عیاشی برمی خوریم. سفاکی شاه عباس صفوی بی سابقه بود و هم او بارها پیاده از اصفهان تا مشهد می رفت و گنبد و بارگاه های ائمه (ع) را تعمیر می کرد و... ولی در مجالسشان به نوشته سیاحان اروپایی و به شهادت نقاشی ها و گچ بری های موجود بجای گیلاس، قدح شراب خورانده می شد و شب های جشن یک بازار را مثل بازار قیصریه با چراغانی و شراب و شیرینی و زن های مطرب و غیر مطرب طنز، اختصاصاً برای شاه قرق می کردند. (روح ملتها، سازگاری ایرانی، ص ۲۷۸)

^۳ علی رضا قلی، جامعه شناسی خود کامگی، ص ۲۲۰.

^۴ لرد کرزن در مورد چاپلوسی ایرانیان می نویسد: طرز رفتار حتی متعمدترین وزیران که در پیشگاه شاه معمول می دارند، ابراز اطاعتی بنده وار و ستایشی تملق آمیز است. رسم عمومی خطاب که حتی صاحب عالیترین مقامات به کار می برند " تصدق قبله عالم گردم " است. در پیرامون شهریار احدی نیست که حقیقت را بازگوید و یا اندرز بی غرضانه ای عرض کند. (لرد کرزن، ج ۱، ایران و قضیه ایران، ص ۵۲۶-۵۲۷).

۱، فال بینی و خوابگزاری^۲ رو می آورند و همواره سرآمدان این حرفه جزو ندیمان و نزدیکان شاه محسوب می شدند .

گویی نیروی مرموز و نامرئی در همه شئون زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه ایران خود را مخفی ساخته است که با تفسیر نادرستی از قضا و قدر به مشیت الهی مرتبط سازد و هم حاکمیت سیاسی و هم آفات و بلاهای طبیعی را براساس آن توجیه کند . در این نظام همه دست بسته تسلیم قضا و قدرند^۳ و تنبلی همواره خوشایند و طبع نواز است .

هم پیروزی سلطان محمود بر خراسان خواست خداوند تلقی می شود و هم شکست مسعود غزنوی در مرو از سلجوقیان به خواست خداوند مربوط می شود .^۴ در پس هر حادثه دردناک زمزمه می شود که :

روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازی گر از این بازیچه ها بسیار دارد

لازمه چنین بینشی ترک مسولیت و پرداختن به سرنوشت و تقدیر محتوم است و گریز از مسولیت پذیری و فکر و تعقل را مطلوب می سازد .^۵

۶- اصلاحات از بالا :

"دستی از غیب برون آید و کاری بکند" اساس تفکر ایرانیان بوده است . وقتی همه حقوق در انحصار دولت است ، همه وظایف نیز اساسا بر عهده دولت خواهد بود . مردم حقی در حاکمیت سیاسی ندارند لذا وظیفه ای نیز در انجام اصلاحات برای خود قائل نیستند . اینگونه مردم هنگام ضعف و تزلزل دولت یا آن را می کوبیدند یا از آن دفاع نمی کنند .^۶

۷- مبارزه با رژیم :

در رژیم های مبتنی بر قدرت و خشونت ، فضای بازی برای مبارزه سیاسی وجود ندارد و مکانیسم اصلاحات داخلی در هر زمینه عقیم است . چنین ساختاری ، این ذهنیت را در منتقدین رژیم ایجاد می کند که نظام اصلاح پذیر نیست و در این ساختار امکان رسیدن به اهداف نیست و به ناچار فقط مبارزه با رژیم و آن هم به طریق قهر آمیز و انقلابی چاره ساز است و نه مبارزه در درون رژیم و اصلاح آن از درون .

حکومت میداند اگر قلع و قمع نکند دچار فروپاشی می شود لذا اگر کسی با رژیم مبارزه کند و به چنگ حاکمان گرفتار شود ، مغزش خورش خورشخانه شاهی است .

۱ رشد نجوم برای اطلاع از کیفیت حرکت ستارگان و پیش بینی رخدادهای اجتماعی و خوشبختی و بدبختی افراد و شکست و پیروزی در جنگ بود .

۲ پدر برادران بویه خوب حکومت می بیند . سبکتکین حضرت خضر را در خواب می بیند که وعده ولایت به او می دهد . شاه اسماعیل شبی خواب می بیند که از طرف حضرت علی (ع) و مهدی (عج) برای گسترش شیعہ تأیید شده است . (علی رضا قلی ، جامعه شناسی خود کامگی ، ص ۱۳۶) .

۳ آنچه در این تفسیر مهم است " فرهنگ قضا و قدری ، سیر جریان امور اجتماعی را از حد تصرف بشر خارج می بیند و معمولا افراد از کل مسولیت فردی و اجتماعی دست می کشند و اداره ی امور اجتماعی را به دست عوامل ماورائی وا می گذارد ... و تلاشی در جهت تغییر امور انجام نمی دهند . طبیعت ، فلک ، قسمت ، تقدیر ، مشیت ، به معنی غلط آن بی اطلاعی جامعه کشاورزی ما را نسبت به پدیده های طبیعی می رساند . (آندره زیگفرد ، روح ملتها ، احمد آرام ، ضمیمه روحیه ایرانی ، مهدی بازرگان ، ص ۲۶۵) .

۴ علی رضا قلی ، جامعه شناسی خود کامگی ص ۲۷ .

۵ علی رضا قلی ، جامعه شناسی خود کامگی ، ص ۲۸ .

۶ محمد علی همایون کاتوزیان ، اقتصاد سیاسی ایران ، ص ۷ و ۸

کسانی که با رژیم مبارزه می کنند و حتی به خاطر ظلم و ستم حاکمان بر آنها می شورند غالباً مبارزه با خود کامه می کنند نه خود کامگی. در واقع با علل و عوامل مبارزه نمی کنند بلکه شخص خود کامه، مد نظر است. آنها هر گاه به حکومت برسند جز ادامه کار گذشتگان و شاید بدتر از آن کاری از پیش نمی بردند زیرا الگوی دیگری را نمی شناسند. کسانی که با خود کامگی مبارزه می کنند جرم را یک پدیده اجتماعی می دانند و باور کرده اند که این پدیده با هزاران پدیده ی دیگر در ارتباط است لذا سعی می کنند آن را بشناسند و عوامل پدید آورنده ی آن را یافته و از بین ببرند. در این صورت هم از تکرار جرم به طور نسبی جلوگیری می شود و هم مجرم اصلاح می شود.^۱

گفتار هشتم:

تحلیلی بر ساختار دولت پهلوی دوم

در این فصل ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رژیم شاه را بررسی خواهیم کرد.

ساختار سیاسی دولت پهلوی پس از کودتا

ضعفها و مشکلات ساختار سیاسی و ماهیت آن نقش زیادی در شکل گیری انقلاب و گسترش نارضایتی عمومی دارد. ساختارهای کارآمد و منعطف قادر به حل بحرانها و پاسخگویی به خواسته های مردم به شمار می روند و در این صورت نیازی به انقلاب برای رسیدن به اهداف نیست. اما ساختارهای ضعیف، نامنعطف و استبدادی با ناتوانی در جذب و پاسخگویی به تقاضاهای اجتماعی مخالفان را به انقلاب و شورش سوق می دهند. ماهیت ساختار سیاسی همچنین در نوع و شکل مخالفتها تأثیر می گذارد. ساختارهای دموکراتیک مخالفتها را قانونمند و مسالمت آمیز سامان می دهند و ساختارهای استبدادی مخالفتها را خشن و انقلابی می سازند. در این قسمت ابتدا پایه ها و بنیان های نظام پهلوی را تحلیل می کنیم و از این منظر آسیب های آن را بر می شماریم و سپس به ارزیابی نیروهای مخالف آن می پردازیم:

۱- شاه و دربار

نظام سیاسی پهلوی، چونان نظام های سلطنتی قبل از خود، نظامی کاملاً فردی و بر محور شخص شاه استوار بود؛ بدان سان که هیچ نهاد یا فرد دیگری نمی توانست بدون نظر شاه کاری انجام دهد. در واقع این میل، اراده و شخصیت فردی شاهان ایزانی بود که خط مشی سیاسی کشور را مشخص می کرد، این ساختار سیاسی خود محور، در طول تاریخ آسیب های زیادی به ایران وارد کرده است. رشد، زوال و انحطاط سلسله و دوره های تاریخی در واقع تابع اقتدار، هوش و زیرکی شاهان بوده است. برای مثال، اگر فردی چون شاه اسماعیل یا شاه عباس در رأس هرم سیاسی قرار می

گرفت، با تکیه بر استعداد فردی خود می توانست تحولات مثبتی را ایجاد کند، اما اگر پادشاهی ضعیف و بی اراده به قدرت می رسید، کشور و نظام سیاسی رو به انحطاط می رفت و از هر سو در معرض هجوم و فرو پاشی قرار می گرفت. امپراطوری صفویه که زمانی یکی از بزرگ ترین قدرت های نظامی زمان بود، به دلیل بی تدبیری و بی لیاقتی آخرین شاهانش به جایی رسید که در مقابل سپاه کوچک اشرف افغان تسلیم گردید. فرد محوری افراطی و نبود نهادینگی از مشکلات دیرین ساختار سیاسی ایران بوده است. اما در انقلاب مشروطه کوشیده شد تا به جای فرد و شخص شاه، نهادهای سیاسی مدرنی چون مجلس و کابینه، هدایت ساختار سیاسی ایران به در دست گیرند. در واقع انقلاب مشروطه کوششی بود برای اصلاح ساختار سیاسی و کاهش نقش شاه در فرایندهای کلان سیاست گذاری. ساختار مشروطه برای مدتی کوتاه دوام آورد و مجلس نیز به کانون اصلی جدال های سیاسی و تصمیم گیری مهم تبدیل شد. اما با آغاز سلطنت رضا خان، سیاست کشور به همان روال پیشین بازگشت. رضا خان خود همه کاره کشور بود؛ تا آن حد که او ابتدا نمایندگان مجلس را انتخاب می کرد و سپس به وزارت کشور دستور می داد که از صندوق های رأی نام آنان را بیرون آورد. در حقیقت وزرا و نخست وزیر بدون اجازه رضاخان هیچ هویتی نداشتند.

روند فرد محوری در دولت محمد رضا به طور مشخص بعد از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد. دولتمردان متملق بعد از کودتا به تعریف و تمجید از شاه پرداختند: علم، شاه را به سایه خدا و مأمور انجام خواسته های او تشبیه می کرد و خود را چاکر و نوکر محمد رضا می دانست؛ اقبال خود را غلام خانه زاد اعلی حضرت لقب داد؛ آموزگار ثروت و قدرت کشور را ناشی از نبوغ شخص شاه تلقی می کرد، و مطبوعات نیز در ترویج و تبلیغ "شخصیت استثنایی شاه و نبوغ منحصر به فردش" قلم می زدند. پس از آن، لقب آریا مهر برای شاه برگزیده شد تا در کنار القاب دیگری چون اعلی حضرت همایونی و بزرگ ارتش داران و شاهنشاه آریا مهر... عظمت شاه را بنمایانند. شاه که علاقه عجیبی به تملق داشت، همه این بزرگ نمایی ها را باور می کرد، تا اینکه به تدریج به خود بزرگ بینی و توهم دچار شد. او که خود را بر خوردار از نبوغ می دانست، حتی مدعی شد که رسالتی الهی برای نجات کشور بر دوش دارد و هیچ کس به اندازه او به خداوند نزدیک نیست. او همچنین ادعا کرد که مورد عنایت الهی است. شاه چنان نبوغ خود را باور داشت که بارها در تلویزیون های مشهور دنیا ظاهر می شد و در مورد همه چیز - از ذخایر نفتی تا پرورش کودکان - جهانیان را پند و اندرز می داد. او از تکنولوژی های نظامی، اقتصادی، انرژی و علوم هسته ای سخن می گفت و آمریکا و انگلیس - و به طور کلی غربیان - را موعظه می کرد و اخلاق آنان را نکوهش می نمود. او انتظار داشت مردم همه سخنانش را باور کنند و او را نه تنها به نوان رئیس کشور، بلکه در مقام مرشد، معلم و مربی معنوی بپذیرند.

شاه پس از کودتا به تدریج علما و سپس تمام شخصیت هایی را که استقلال نسبی از خود نشان می دادند، حذف کرد و بدین ترتیب اطرافیان و کارگزاران شاه به افرادی نوکر مآب و چاکر صفت تبدیل شدند. در واقع تمام مسئولان و دولتمردان جز اجرای نیات و اوامر ملوکانه، هدف نداشتند و هر کس می کوشید تا خواسته های شاه را به بهترین گونه انجام دهد. هویدا نخست وزیر شاه می گفت، او چیزی بیش از یک منشی مخصوص نیست. خلعتبری وزیر خارجه شاه می گفت، او فقط پیام آور است و در تمام موارد مهم و غالباً امور کم اهمیت، این شخص اعلی حضرت است که تصمیم می گیرد. شاه در تصمیم گیری های مهم معمولاً با کسی مشورت نمی کرد و اگر هم فردی در مواردی مورد مشورت قرار می گرفت، باید نظر شاه را تأیید می کرد؛ حتی سفیران کشورهای بزرگ نیز چرئت نداشتند از او انتقاد کنند. به همین دلیل، هیچ کس او را از نفرت رو به رشد مردم از مظالم سلطنتی و شخص وی آگاه نکرد. بدین ترتیب به

تدریج نظام سلطنتی و تمام ساختار سیاسی کشور به شخص شاه متکی شد. این روند تا آنجا پیش رفت که گویا دولت ملک اوست. او بارها این کلمات را تکرار می کرد: نفت من، ارتش من، پول من، و در آمدهای من. بهر حال چنان شاه و دولت یکی شده بودند، که ضعف و سستی شاه ضعف دولت و اعتراض علیه شاه، اعتراض علیه کل نظام سیاسی تلقی می گردید.

اما این شخصیت به ظاهر مقتدر، به لحاظ روحی متزلزل و نامطمئن بود و حتی در مراحل حساس حیات سیاسی خود قادر به تصمیم گیری نبود. وی در ۲۵ مرداد، زمانی که خبر شکست کودتای نصیری را شنید، به سرعت با هواپیمای اختصاصی خود را از رامسر به عراق فرار کرد و در حالی که مسئولان به دنبالش بودند، خبر ورود او را به بغداد و سپس ایتالیا دریافت کردند. در اواخر عمر رژیم زمانی که شاه از مشکلات آگاه شد، ناتوانی، تردید و تزلزل وی بیش از پیش آشکار گشت. کسانی که در آن ماهها او را می دیدند، در چهره او ناامیدی و ترس را مشاهده می کردند. شاه در آن روزها می کوشید دیگران را باعث اعتراض وسیع مردمی بداند. او گاه شوروی، گاه غرب و آمریکا به دلیل گران شدن نفت - و گاه انگلستان و رادیو بی بی سی و حتی کارگزاران وفادار خود را مقصر معرفی میکرد ناامیدی او به همه ارکان نظام سرایت کرد، آن گونه که سردمداران دولت پهلوی نیز در روزهای آخر عملاً درمانده و ناتوان بودند، از همین روی هیچ تصمیم واحدی در مقابل جریان انقلاب اتخاذ نگردید. ساختار سیاسی پهلوی به گونه ای بنا شده بود که با ضعف و فتور شاه رو به انحطاط می رفت و با نابودی او به کلی مضمحل می شد. زمانی که این شخصیت پوشالی در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ از ایران خارج شد، عمر نظام پهلوی نیز به سر آمد.

۲- ارتش

محمد رضا همچون پدرش به ارتش به عنوان مهمترین رکن قدرت خود می نگریست. وی بر این پایه، و در چارچوب دکتترین جدید آمریکا عملاً حدود یک سوم بودجه کشور را به نیروهای نظامی و خرید تسلیحات اختصاص داد. شاه به خرید آخرین تجهیزات مدرن و گران قیمت علاقه عجیبی داشت. از آنجا که نگهداری و تعمیر این تجهیزات در ایران میسر نبود، هزاران مستشار آمریکایی برای این منظور به ایران آمدند. بدین ترتیب از یک سو هزینه های دولت افزایش یافت، و از سوی دیگر موجبات نارضایتی مردم فراهم شد.

شاه در حالی این بودجه عظیم را صرف تقویت بنیه نظامی کشور می کرد که در این زمان کشور با هیچ تهدید امنیتی روبرو نبود. دولت ایران با تمام کشورهای منطقه به توافق رسیده بود؛ با شوروی و بلوک شرق رابطه ای گرم و صمیمانه داشت و از حمایت آمریکا و غرب نیز برخوردار بود. بنابراین تقویت نیروهای نظامی نمی توانست برای مقابله با تهدید خارجی باشد.

به نظر می رسد تمایل شاه به تقویت ارتش ریشه در دکتترین دوستونی نیکسون - که در آن ایران ستون نظامی و عربستان ستون اقتصادی ژاندارمری آمریکا در منطقه را تشکیل می دادند - و ویژگی های شخصیتی وی داشته باشد. شاه به لحاظ روانشناختی شخصیتی متزلزل و سرشار از عدم اعتماد به نفس داشت از این رو می کوشید تا ضعف های روانی و روحی خود را در پناه ارتشی قدرتمند فراموش کند. از سوی دیگر، نظامهایی که از پایگاه اجتماعی و مقبولیت مردمی برخوردار نیستند معمولاً می کوشند تا با تکیه بر ارتش چنین نقشی ایفا می کرد و تکیه گاهی بود که هرگاه نظام دچار بحران می شد به آن پناه می بردند. بنابراین ارتش ضامن حفظ نظام و جاننشین حمایت مردمی است که در مرداد ۱۳۳۲ و خرداد ۱۳۴۲ این ارتش بود که سلطنت پهلوی را نجات داد و مخالفان را سرکوب کرد.

مهمترین ضعف ارتش بزرگ و مدرن دولت پهلوی وابستگی آن به شخصی محمد رضا شاه بود. تمام فرماندهان ارتش مستقیماً زیر نظر شاه انتخاب می شدند و او خود تمام دستورهای مهم و گاه جزئی را صادر می کرد و فرماندهان نیز مجری اوامر او بودند. از این رو، در نبود شاه و یا بیماری و تزلزل وی ارتش عملاً فرو می پاشید؛ همچنان که در اواخر عمر رژیم زمانی که شاه متزلزل و ناتوان نشان میداد، ارتش نیز ناتوان و درمانده شد، آن سان که عملاً با خروج شاه از ایران ارتش نیز عملاً فرو پاشید. از سویی دیگر بر اساس دکتترین آمریکا در دهه ۵۰ دولت ایران به عنوان ژاندرم منطقه ای حافظ منافع و امنیت آمریکا در منطقه بود از این رو نیازمند ارتشی مجهز و مدرن برای انجام مأموریت تعیین شده همانند مقابله چریک های آزادی بخش خلق در عمان بود.

به هر حال تجربه نظام پهلوی ثابت کرد که نیروهای نظامی نمی تواند دوام بلند مدت نظام سیاسی را تضمین کند و بحران مشروعیت نظام سیاسی را نمی توان با تکیه بر نیروهای نظامی بر طرف کرد. همچنین به کارگیری نیروی نظامی علیه مردم - با اینکه هدف اصلی آن مقابله با دشمن خارجی است - تنفر از شاه و دولتش را افزایش داد و خرید تجهیزات مدرن و گران قیمت با وجود فقر و گرسنگی مردم نیز کینه ها را عمیق تر کرد.

۳- ساواک:

این سازمان در سال های میانی دهه ۳۰ با کمک سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)، انگلیس و اسرائیل (موساد) تأسیس شد. شاه از همان ابتدا تیمور بختیار را که به خشونت مشهور بود، به ریاست آن منصوب کرد. از این رو، ساواک از همان ابتدا به سازمانی مخوف تبدیل شد که با شکنجه، اعدام و ترور، مخالفان دولت پهلوی را مرعوب می کرد. نام ساواک در سال های دهه ۴۰ و ۵۰ لرزه بر اندام مخالفان می انداخت. این سازمان در برخورد با گروههای سازمان یافته بسیار موفق بود، به گونه ای که اغلب احزاب و سازمانها در همان ابتدای راه، کشف و منهدم می شدند. ساواک تقریباً تمامی گروههای چریکی را درهم کوبید، از این رو این گروهها نتوانستند آسیب چندانی به دولت پهلوی وارد سازند. حوزه نفوذ ساواک محدود به مخالفان مسلح نبود. مأموران ساواک در ادارات، روزنامه ها، ارتش و حتی در محافل خصوصی حضور داشتند و اوضاع را کنترل می کردند. ساواک چنان رعبی در دلها افکنده بود که مردم حتی در محافل خصوصی نیز جرئت اظهار مخالفت با شاه را نداشتند.

این سازمان در دهه ۴۰ و ۵۰ موفق شد با سرکوب گروههای مخالف و دستگیری های گسترده، نوعی سکوت ترس آلود را بر جامعه حاکم سازد و مخالفتها را خاموش نماید. اما در سال های پایانی، افشای شکنجه ها و شیوه های وحشیانه ساواک نظام پهلوی را بی اعتبار کرد و حتی اعتراض محافل حقوق بشر را نیز برانگیخت. ساواک با گسترش اعتراضات و تظاهرات خیابانی و مخالفت های غیر سازمانی، رفته رفته توان خود را از دست داد. به هر روی، ساواک گرچه توانست برای مدتی کوتاه با ایجاد ترسی عمومی عمر رژیم را افزایش دهد، هرگز موجبات بقای نظام را فراهم نیاورد. در واقع این ترس، به کینه ها و تنفر عمومی از شاه و سلطنت افزود و سرانجام طومار نظام سلطنتی را درهم پیچید.

۴- احزاب وابسته

محمد رضا شاه در دهه ۳۰ ظاهراً بر طبق الگوی نظام سیاسی آمریکا دو حزب، میلیون و مردم را تأسیس کرد تا رژیم پهلوی به ظاهر دموکرات شود. در رأس حزب میلیون منوچهر اقبال، و در رأس حزب مردم اسد... علم، از نزدیک

ترین دوستان و یاران صمیمی شاه قرار داشتند. تأسیس این احزاب - بنا به اساسنامه آنها - به پیروی از منویات و افکار محمد رضا شاه صورت گرفته بود. از این رو، از ابتدا آشکار بود که این احزاب نمی توانند سیاست مستقلی در پیش گیرند. تقلب حزب ملیون در انتخابات مجلس بیستم این حزب را بی اعتبار کرد؛ به گونه ای که چندی بعد حزب ایران نوین جایگزین این حزب شد. امیر عباس هویدا و حسنعلی منصور از اعضای اصلی حزب جدید محسوب می شدند. سرانجام شاه در سال ۱۳۵۴ تصمیم گرفت این دو حزب را در حزبی واحد که رستاخیز نامیده شد، ادغام کند. اهداف این حزب عبارت بود از:

۱- جلب رضایت مردم با مشارکت کنترل شده و محدود در حزب، و ایجاد امکان حداقل فعالیت سیاسی بدون اینکه به تغییرات عمده ای بینجامد؛

۲- سازماندهی و بسیج سیاسی توده های متوسط به پایین جامعه با اعطای امتیازات حزبی؛

۳- اعمال کنترل اجتماعی و برخورد با هر گونه فعالیت سیاسی خارج از حزب؛

۴- کوشش برای آموزش سیاسی مردم در راستای منافع و آرمانهای سلطنت پهلوی.

به واقع هدف حزب، تبدیل نظام پهلوی به دولت فراگیر حزبی بود تا بین دولت و مردم نوعی پیوند ایجاد کند و نظام را از نبود مشروعیت مردمی رهایی بخشد. در اساس نامه حزب اعلام شده بود که حزب مهم ترین جنبه های سوسیالیسم و سرمایه داری را درهم می آمیزد و میان حکومت و مردم پیوندی متقابل برقرار می نماید، و «شاه» را برای پایان رساندن انقلاب سفید و نیز گشودن دروازه های تمدن بزرگ به سوی ایران یاری خواهد کرد. به نظر بنیانگران حزب، شاهنشاه رهبر سیاسی و معنوی جامعه محسوب می شد.

شاه که می خواست به سرعت همه مردم را به زور به عضویت این حزب درآورد، بارها کسانی را که به حزب نمی پیوستند، تهدید و یا تحقیر کرد. او می گفت کسانی که به حزب نمی پیوندند، خائن اند؛ از این رو یا باید به زندان بروند و یا ایران را ترک کنند. بدین ترتیب عضویت عملاً برای مردم اجباری شد. در واقع حزب واسطه ای بود برای استفاده از امکانات و امتیازات دولتی و یا به سخن دیگر، استفاده از هر گونه خدمات دولتی منوط به عضویت افراد در حزب بود.

اما هرگز به حزب اجازه داده نشد که جدا از دولت و مستقل از آن گسترش یابد. دولت، حزب را پیوسته کنترل می کرد، دبیرکل حزب از سوی شاه انتخاب می شد و معمولاً شخص نخست وزیر این سمت را بر عهده داشت. اغلب رهبران حزب با ساواک در ارتباط بودند و همین امر به بدبینی عمومی نسبت به حزب دامن می زد. به هر حال این حزب به رغم صرف هزینه ها و امکانات بسیار، موفقیتی به دست نیاورد. ناکامی این حزب و احزاب مشابه ریشه در ساختار استبدادی دولت پهلوی داشت؛ ساختاری که هیچ نیرو و نهاد مستقلی را بر نمی تابد و همه را مطیع خود می خواست. اصولاً حزب سیاسی زمانی می تواند کار ویژه های خود را به خوبی انجام دهد که مستقل از دولت و با تکیه بر پایگاه مردمی و طبقاتی خود توسعه یابد. اما احزاب مذکور بدون پایگاه اجتماعی و ملزم به اطاعت محض از شاه بودند. اعضای این احزاب نه برای فعالیت سالم سیاسی، بلکه برای بهره گیری از امتیازات کلان و سوء استفاده به عضویت آنها در می آمدند.

عامل دیگر در ناکامی این احزاب عدم مشروعیت شخص شاه و سلطنت پهلوی است. در واقع وقتی رهبران احزاب به شاه دوستی و پیروی از افکار و نیات ملوکانه افتخار می کردند، به تنفر مردم از خود دامن می زدند و از همین رو بود که مردم هیچ گاه از این احزاب استقبال نکردند.

۲- نقش نفت در اقتصاد سیاسی

از اوایل قرن بیستم نفت یکی از مهم ترین عوامل تأثیر گذار بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بوده است. از یک سو اهمیت نفت حساسیت قدرت های بین المللی را نسبت به ایران افزایش داد که به استثمار و دخالت های بیجای آنان در امور داخلی انجامید و واکنشهایی چون نهضت ملی را برانگیخت، از سوی دیگر درآمد نفت تأثیری شگرف بر تحولات و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بر جای نهاد.

در دوران رضا شاه نقش نفت در درآمد دولت هنوز اهمیتی اساسی نیافته بود، اما با این حال انگلستان برای تثبیت امتیازات خود رضا شاه را وادار ساخت تا با یک جنجال تبلیغاتی برای کسب وجهه و پیش گیری از حساسیت نخبگان دینی و سیاسی برای کسب درآمد بیشتر، قرارداد داری را لغو و قرارداد ۱۳۱۲ را امضا کند که به موجب آن در کنار افزایش سی سال به مدت قرارداد داری، و افزایش اندک سهم ایران از درآمد نفت، سلطه انگلستان بر صنعت نفت تثبیت و طولانی گردد. سقوط رضا شاه مسائل پشت پرده نفت را آشکار کرد. منافع عظیم دولت انگلیس در کنار بهره اندک دولت ایران دخالت آشکار شرکت نفت در سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور و دهها امتیاز دیگر، خشم مردم و سیاستمداران ملی و علمای دینی را برانگیخت که در نتیجه، نهضت ملی شدن نفت را در پی آورد. در طی دوران نهضت ملی به دلیل مخالفت سرسختانه انگلیس او همراهی دولتهای غربی، فروش نفت ایران کاملاً متوقف شد و دولت به ناچار استراتژی اقتصاد بدون نفت را در پیش گرفت. که توفیقی نداشت و نتوانست کاهش درآمد نفت را جبران کند اما در صورت تداوم این برنامه شالوده های یک اقتصاد قدرتمند بدون تکیه بر درآمد نفت پی ریزی می شد.

نفت مهم ترین مسئله دهه بیست در ایران به شمار می رفت بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نفت ایران به کنسرسیومی از شرکت های آمریکایی و انگلیسی و چند شرکت اروپایی واگذار شد که در پی آن درآمد دولت از محل فروش نفت افزایش یافت؛ تا جایی که به تدریج نفت به مهم ترین منبع تأمین بودجه دولت تبدیل شد و به ظهور دولتی متکی بر درآمد نفت انجامید. نفت در سال های ۴۲-۵۷ نقش مهمی را در تجدید بنای استبداد و ظهور دیکتاتوری نظامی محمد رضا شاه ایفا کرد. پاره ای از نویسندگان با توجه به همین امر، دولت پهلوی را در این سال ها استبداد نفتی و یا دولت تحصیلدار (رانتیر) تلقی کرده اند. چنین تحلیل، بر اندیشه ای خاص از رابطه دولت و نیروهای اجتماعی استوار است که بر اساس آن هر چه استقلال سیاسی و اقتصادی دولتها از طبقات و نیروهای اجتماعی بیشتر باشد، امکان استبدادی شدن آنها بیشتر است. به سخن دیگر، میزان استقلال دولت از جامعه نیروهای اجتماعی، در تعیین گرایش دولتها به استبداد اهمیت ویژه ای دارد. بر این بنیاد، اگر دولتها به لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته به جامعه باشند، نمی توانند در مقابل آن مستبدانه عمل کنند. بنابراین دولتی که به مالیاتها و حمایت مردم نیازمند است، قادر نیست در مقابل آنان شیوه ای خشونت بار و سرکوب گرانه در پیش گیرد. از این منظر، یکی از عوامل اصلی استبداد در ایران جنبه فرا طبقاتی و فرا اجتماعی دولتها و از دیگر سو ناوابستگی آنها از نظر مالی و سیاسی به جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی است.

آنچه در این میان در خور توجه است، بررسی نقش نفت در استقلال دولتها از جامعه و تجدید حیات استبدادی است که به خصوص در سال های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ به اوج خود رسیده بود. در این سال ها درآمد نفت به سرعت افزایش یافت

دولت را به کلی از مالیات و سایر منابع بی نیاز کرد. از سویی هرچه بر میزان درآمد نفت افزوده می شد، غرور و خود بزرگی بینی حاکمان، به خصوص شخص شاه و به همراه آن استقلال عمل دولت و شدت استبداد نیز افزایش می یافت. باید توجه داشت که تولید و صدور نفت نیازمند به سرمایه گذاری کلان و نیروی کار زیاد نیست. از این رو درآمد نفت درآمندی است که تقریباً آسان به دست می آید و مهم تر اینکه کل مراحل تولید و صادرات در اختیار دولت قرار دارد و درآمد آن نیز مستقیماً به دولت می رسد. به عبارت دیگر، دولتهای نفتی بدون اینکه به برنامه ریزی دقیق و بلند مدت و سرمایه گذاری های کلان نیازی داشته باشند، درآمد نسبتاً هنگفتی به دست می آورند، درآمندی که چون مالیات، مستقیماً از مردم دریافت نمی شود، دولتها خود را در مقابل آن چندان پاسخگو نمی بینند. شاید از همین روست که دولتهای نفتی نتوانسته اند از درآمدهای خود برای ایجاد اقتصادی سالم بهره گیرند و عملاً بخش عمده ای از این درآمدها به هدر می رود.

تأثیر نفت در دولت پهلوی از جهات گوناگون قابل بررسی است. به لحاظ مشروعیت، دولت پهلوی بخش عمده ای از مشروعیت داخلی و خارجی خود را مرهون درآمد نفت بود. نظام پهلوی در این سال ها نه تنها از نظر اقتصادی و سیاسی به مردم وابسته نبود، بلکه در واقع این مردم و نیروهای اجتماعی بودند که به حمایت ها و سرمایه های دولت نیاز داشتند. همچنین دولت با تکیه بر درآمد نفت هزینه های کلان تبلیغاتی خود و نیز بودجه احزاب دولتی وابسته را تأمین می کرد. در نبود درآمدهای باد آورده نفتی نمی توان تصور کرد که هزینه جشن های بزرگ و مراسم تشریفاتی و پر زرق و برق شاهنشاهی چگونه تأمین می شد. در بعد خارجی نیز ایران از کشورهای تعیین کننده قیمت نفت در جهان به شمار می رفت، از این رو بخش عمده ای از اعتبار بین المللی دولت پهلوی ناشی از درآمد نفت بود.

همچنین درآمد نفت، بودجه ارتش، ساواک و هزینه های نظامی سرسام آور رژیم را تأمین می کرد. خرید میلیاردها دلار تجهیزات پیشرفته و گرانقیمت نظامی و نیز اداره ارتش بزرگ، بدون درآمدهای نفتی ممکن نبود. به هر حال درآمد نفت سبب شده بود که ناکارآمدی واقعی نظام پهلوی و ضعفها و آسیبهای آن پنهان بماند و آن دولت را به ظاهر کارآمد و قدرتمند نشان دهد و دوام آن را برای مدتی تضمین کند. طرح اصلاحات روستو که از سال ۱۳۴۰ در ایران به منظور تغییر ساختار مالکیت به اجرا در آمد و بر اساس برنامه های توسعه سوم، چهارم و پنجم تدوین و به اجرا گذاشته شد تغییرات اساسی را به دنبال داشت این برنامه به دلیل تغییر استراتژی آمریکا در قبال کشورهای توسعه نیافته در دهه ۵۰ نیمه تمام به کنار نهاده شد که ایجاد زمینه کسب درآمد بالای نفتی از سوی این کشورها نیز از زمینه های این تغییر بوده است.

باید توجه داشت که نمی توان همه آسیبها و معضلات نظام پهلوی و ماهیت استبدادی آن را به مسئله نفت نسبت داد. ریشه های استبداد در ایران عمیق تر از آن است که بتوان آن را فقط ناشی از تکیه دولت بر درآمد نفت دانست اما به هر حال در این دوره درآمدهای بادآورده نفت در ایجاد غروری کاذب برای سردمداران رژیم و جدا کردن آنها از جامعه و نیروهای اجتماعی تأثیر زیادی بر جای گذاشت.

یکی از آسیبهای تکیه بر درآمد نفت تأثیر نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد و سیاست کشورهای نفتی است. دولت پهلوی نیز با اتکا به درآمد نفت، خود را تابع نوسانات قیمت این کالا در بازار جهانی قرار داد و به این ترتیب موقعیت خود را متزلزل نمود. هر بحرانی که در قیمت نفت روی می داد، موجب بحران و بی ثباتی در حکومت پهلوی می شد؛ چنان که در سال ۱۳۵۵ با کاهش قیمت و تقاضای جهانی نفت معضلات و مسایل دولت پهلوی نیز افزایش یافت.

۳- باستانگرایی ناسیونالیستی شاهنشاهی

محمد رضا نیز چون پدرش ناسیونالیستی شاهنشاهی را به عنوان ایدئولوژی مشروعیت بخش نظام خود برگزیده بود. یکی از ویژگی های این ایدئولوژی تاکید بر فرهنگ و تاریخ باستانی ایران به خصوص دوره هخامنشی و بی اعتنایی به فرهنگ و تاریخ اسلامی ایران بود که همین امر موجب بی اعتنایی مردم به این ایدئولوژی و بیگانگی بیشتر دولت ملت گردید. در واقع ناسیونالیسم شاهنشاهی به واقعیت های جامعه ایران سازگار نبود و نمی توانست پیوند مستحکمی میان دولت و ملت ایجاد کند. در این ایدئولوژی دو نکته بارز وجود داشت: اول تاکید بر سلطنت و شخص شاه - به عنوان موجودی مقدس - می شد، دوم تحقیر ارزش ها و نهادهای مذهبی جامعه.

دولت پهلوی می کوشید تا بر اساس این دو ویژگی فرهنگ باستانی ایران را بازسازی کند.

در این ایدئولوژی شاه تنها حافظ بقا و دوام دولت، تکیه گاه قلبی مردم و سایه خدا تلقی می گردید.

اوج ظهور این ناسیونالیسم را می توان در جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران مشاهده کرد. این جشنها در نهایت تشریفات و ابتذال، پوشش گسترده خبری جهانی و با حضور بسیاری از سران کشورهای جهان و با صرف صدها میلیون دلار هزینه، در زمانی برگزار می شد که قحطی و گرسنگی بخشهایی از کشور را فرا گرفته بود و در بسیاری از مناطق، مردم از تأمین احتیاجات اولیه خود ناتوان بودند.

آخرین بروز رسمی ایدئولوژی شاهنشاهی تغییر تقویم ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی بود. در اواخر سال ۱۳۵۴ اعلام شد که از سال بعد تقویم شاهنشاهی جایگزین تقویم موجود خواهد شد. تقویم جدید بر اساس تاریخ فرضی دو هزار و پانصد سال سلطنت در ایران و با احتساب سال های سلطنت محمد رضا شاه ساخته شده بود. بنابراین سال ۱۳۵۵ سال ۲۵۳۵ اعلام شد، اما مردم هیچ گاه از آن استقبال نکردند و عملاً آن را به تمسخر گرفتند؛ تا آنجا که پس از کمتر از دو سال شاه مجبور شد این تقویم ساختگی را کنار بگذارد. در هر حال ایدئولوژی شاهنشاهی نه تنها نتوانست خلأ مشروعیت نظام پهلوی را پر کند، بلکه بر بحران مشروعیت افزود و از دیگر سو بیگانگی میان مردم و دولت را نیز عمیق تر ساخت.

۴- وابستگی به آمریکا:

یکی دیگر از پایه های رژیم پهلوی وابستگی به آمریکا بود. محمد رضا شاه که در شهریور ۱۳۲۰ به لطف کشورهای اشغالگر به خصوص انگلستان به قدرت رسیده بود، از همان سال های آغازین سلطنت درصدد جلب حمایت آمریکا برآمد، اما دولتمردان آمریکا چندان تمایل به دخالت در امور داخلی ایران نداشتند؛ زیرا عمده توجه آنها به ژاپن و اروپای غربی بود و ایران حوزه سنتی نفوذ بریتانیا تلقی می گردید. در اواخر دهه ۲۰ با آغاز جنگ سرد بین شوروی و آمریکا و با توجه به موقعیت استراتژیک ایران در همسایگی شوروی و منطقه خاورمیانه، به تدریج ایران به یکی از کانون های اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. در جنبش ملی شدن نفت، آمریکا ابتدا موضعی بی طرفانه و حتی گاه جانبدارانه داشت، اما سرانجام به مخالفت با دولت ملی پرداخت. آمریکا اصولاً با ملی شدن نفت ایران و استقلال عملی این کشور در تولید و فروش نفت موافق نبود؛ زیرا تحقق این امر می توانست الگویی برای سایر کشورهای جهان سوم فراهم آورده، منافع شرکت های نفتی آمریکایی را به خطر اندازد ترس آمریکا از نفوذ شوروی عامل دیگری بود که این کشور را به مخالفت با مصدق سوق داد، تا اینکه سرانجام آمریکا با دخالت مستقیم و طراحی کودتای ۲۸ مرداد،

مصدق و دولت ملی را برانداخت و شاه را که از ترس فراری شده بود، به قدرت بازگرداند. پس از کودتا افزون بر اینکه شرکت های نفتی آمریکایی در قرارداد کنسرسیوم ۴۰٪ از سهم تولید نفت ایران را به دست آوردند، دولت ایران نیز در حوزه نفوذ آمریکا قرار گرفت.

در تمامی سال های پس از کودتا تا انقلاب اسلامی، آمریکایی ها برای تقویت دولت پهلوی از هیچ کمکی فروگذار نکردند. کمک های آمریکا از همان ماههای اول حکومت زاهدی به ایران سرازیر شد. آنها شاه را در ایجاد ساواک و تقویت ارتش و شهربانی یاری دادند. در سال ۱۳۳۷ طبق پیمان دو جانبه ای که بین ایران و آمریکا به امضا رسید، آمریکا دفاع از ایران را در مقابل تجاوز کشورهای سوسیالیستی برعهده گرفت. با پیوستن ایران به پیمان سنتو، دولت ایران عملاً به جرگه کشورهای بلوک غرب پیوست. انتخاب امینی طبق خواست آنها و برای اصلاح ساختار سیاسی کشور صورت گرفت، اما اصلاحات بر اساس دکترین جدید آمریکا در مورد کشورهای اقماری بود با ناکامی امینی و تعهد شاه برای انجام اصلاحات موردنظر آمریکایی ها، امینی بر کنار شد و شاه از آن پس با حمایت آمریکا قدرت مطلق را در دست گرفت و افراد مطیع خود را به مناصب حساس سیاسی گمارد.

طی سال های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ رابطه شاه و دولتمردان آمریکا در بهترین حد ممکن بود. شاه به اتکای حمایت آمریکا دیکتاتوری سلطنتی خود را بنا نهاد و برنامه های بلند پروازانه اش را به اجرا در آورد. در اواخر دهه چهل با روی کار آمدن نیکسون در آمریکا، شاه به ژاندارمری منطقه خلیج فارس برگزیده شد و مسئولیت یافت منافع آمریکا را در این منطقه تضمین کند. از این پس تسلیحات نظامی آمریکا به ایران با پول نفت ایران سرازیر شد و هزاران مستشار نظامی آمریکایی به ایران آمدند تا ارتش ایران را در انجام تعهدات جدیدش یاری دهند. ایران در این سالها مهمترین مشتری سلاحهای آمریکایی بود؛ تا جایی که بیش از نصف صادرات اسلحه آمریکا را دریافت می کرد و از این طریق میلیارد ها دلار از سرمایه های ایران نصیب آمریکا می شد.

در طی سال های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ شاه به اتکای حمایت آمریکا و درآمدهای نفت، دولت خودکامه ای را به وجود آورد که کاملاً مستقل از جامعه و طبقات اجتماعی بود و به حمایت خارجی بیش از مردم خود چشم امید داشت. بی تردید اگر آمریکایی های از شاه حمایت نمی کردند، پرونده پادشاهی وی در همان سال های نهضت ملی بسته می شد و یا به عنوان پادشاهی ضعیف به حیات سیاسی خود ادامه می داد. شاه در سال های حکومت خود به خواست و حمایت دولتمردان آمریکا بیش از مردم خود چشم دوخته بود. رابطه شاه و دولت آمریکا فراتر از رابطه دو دولت دوست بود. شاه در پیوند با دولتمردان آمریکا اعتماد به نفس لازم را به دست می آورد و سلطنت خود را در پیوند با این کشور، تضمین شده می دید. او می گفت تا هنگامی که آمریکایی ها از وی حمایت کنند، می تواند هر چه بخواهد، بگوید و هر کاری که بخواهد، انجام دهد، از این رو چنین دولتی را نمی توان سرنگون کرد. شاه حتی رهنمودها و خط مشی های کلی حکومت را نیز از آمریکایی گرفت و از همین رو همواره در بحرانها چشم به تصمیم دولتمردان آمریکا داشت. به هر حال شاه نقش بک متحد کاملاً وفادار به آمریکا را ایفا می کرد، آن سان که از دیدگاه مردم، او از عوامل وابسته به آمریکا محسوب می شد. تمام بخش های آگاه سیاسی در ایران، شاه را از ابزارهای سیاسی آمریکا می دانستند و این در حالی بود که او هرگز نکوشید به گونه ای حرکت کند تا از این اتهام برکنار ماند. وابستگی شاه به آمریکا از عوامل اصلی تنفر مردم از دولت او بود. خواست استقلال که از شعارهای عمده مردم در انقلاب بود، در واکنش به وابستگی دولت پهلوی مطرح می شد.

در واپسین سال های عمر رژیم پهلوی حوادثی روی داد که ضعف های این رژیم وابسته را بیش از پیش آشکار کرد: پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری شاه را نسبت به ادامه حمایت آمریکا نگران کرد. کارتر در تبلیغات خود از حقوق بشر و محدود کردن فروش تسلیحات و حمایت نکردن از رژیم های دیکتاتوری سخن گفته بود و شاه احساس می کرد که روی سخن رئیس جمهور جدید با اوست. ظاهراً شاه سیاست فضای باز را برای خوشنودی سیاستمداران جدید آمریکا آغاز کرد، اما پس از اینکه متوجه شد آمریکا همچنان به حمایت از او ادامه می دهد، آن را کنار گذاشت. در اوج بحران و انقلاب در ایران، تردید و تزلزل آمریکا در حمایت صریح از شاه او را بیش از پیش ناامید کرد و اعتماد به نفس وی را از بین برد و در مواجهه با بحران او را ناتوان ساخت. شاه می پنداشت غرب و آمریکا دیگر او را نمی خواهند، از این رو هر کوششی را برای حفظ قدرت خود بی فایده می دانست. به هر روی، وابستگی به آمریکا حمایت روانی و بین المللی لازم را برای شاه و دولت مردانش پدید آورد اما آنان را در نزد مردم بی اعتبار ساخت و مشروعیت مردمی رژیم را از بین برد. به یقین اگر دولت پهلوی می کوشید تا به جای جلب حمایت آمریکا پشتیبانی مردم خود را به دست آورد، استحکام بیشتری می یافت.

۵- اوضاع اقتصادی ایران در سال های ۱۳۳۲-۱۳۵۷

پس از کودتای ۲۸ مرداد، برداشته شدن تحریم خرید نفت ایران از سوی شرکت های آمریکایی و انگلیسی - که خرید نفت در جهان را در انحصار خود داشتند- و استرداد ۱۱ تن طلای مورد مطالبه ایران از سوی شوروی، اقتصاد ایران را از رکود خارج کرد. در سال ۱۳۳۴ برنامه هفت ساله دوم که در سازمان برنامه و بودجه، و با مشاوره متخصصان خارجی تدوین شده بود، به اجرا درآمد. و این در حالی بود که نفت منبع اصلی درآمد و سرمایه گذاری کشور به شمار می آمد. اما در حالی که بیشتر مردم در بخش کشاورزی شاغل بودند، به این بخش چندان توجهی نشد. از دیگر سوی، فساد مدیران و افزایش بی رویه واردات، بخش عظیمی از سرمایه های موجود را هدر می داد، به گونه ای که میزان کل هزینه های واقعی برنامه دوم از میزان کمک های خارجی کمتر بود؛ گویی اصلاً درآمد نفت در کار نبوده است. فساد و سوء مدیریت، آفت اصلی اقتصاد ایران در این دوره بود که در نهایت در اواخر دهه ۳۰ موجبات بحران را فراهم آورد. علت اصلی تن دادن امینی به اجرای دکترین روستو در جلوگیری از انقلاب کمونیستی بود که می بایست اصلاحاتی انجام می گرفت - که در ذیل به توضیح آن خواهیم پرداخت - از همین روی، شاه به ناچار به حکومت امینی تن داد تا شاید اصلاحات او بتواند این اوضاع را بهبود بخشد.

برنامه ها و اصلاحاتی که در این دوره در ایران آغاز شد با خواست و هدایت آمریکائی ها صورت می گرفت. در این زمان به دلیل جنگ سرد و رقابت شدید بین شرق و غرب دولت آمریکا می کوشید تا از پیوستن کشورهای جهان سوم به سوسیالیسم تلقی می شد بنابراین این کشورها باید از فقر رها می شدند تا به دام تبلیغات بلوک شرق نیفتند. در ایران نیز همین سیاست دنبال شد به خصوص که موقعیت استراتژیک ایران بسیار حیاتی بود و آمریکا هرگز نمی خواست ایران را در زمره کشورهای بلوک شرق ببیند. به لحاظ نظری سیاست های توسعه در این دوره تحت تأثیر اندیشه های روستو نظریه پرداز توسعه و سیاستمدار آمریکایی قرار داشت. وی معتقد بود برای رسیدن به توسعه باید ساختار سنتی جامعه را دگرگون کرد. در ایران به این نتیجه رسیدند که ساختار شیوه تولید و مالکیت کشاورزی روستایی ایران باید متحول شود به همین دلیل، هدف اصلی اصلاحات ارضی تغییر شیوه مالکیت سنتی بود. درهم شکستن ساختارهای سنتی جامعه ایران بدون توجه به پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن از ویژگی های برنامه توسعه این دوره بود.

به هر حال در دوره امینی اصلاحات ارضی به منظور تغییر ساختار مالکیت و احیانا جلب رضایت کشاورزان آغاز شد، اما در عمل چندان موفقیتی در پی نداشت. این برنامه نتوانست از بی عدالتی ها و ازدیاد فاصله طبقاتی در روستاها جلوگیری کند و حتی موجب رکود بخش کشاورزی نیز شد. از سال ۱۳۴۲ با تبلیغات پر هیاهوی رژیم، سلسله برنامه های پنج ساله اقتصادی آغاز شد. در سال ۱۳۵۲ قیمت های جهانی نفت به چهار برابر افزایش یافت و این امر سرمایه های عظیم را در اختیار ایران قرار داد. به طوری که در این سال ها درآمد از نفت به حدود بیست میلیارد دلار می رسید.

از این رو برنامه پنجم با اهدافی بسیار بلند پروازانه و با پیش بینی رشدی ۲۵٪ تدوین شد. افزایش سرمایه گذاری دولتی و خصوصی، رشد مصرف دولتی و خصوصی برای بالا بردن سطح زندگی، افزایش هزینه های نظامی، سرمایه گذاری در خارج از کشور به صورت خرید سهام شرکتها و نیز ایجاد طرحهای عظیمی چون نیروگاه هسته ای، از برنامه های دولت در این سال ها بود. در این زمان شاه، مغرورانه رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ را در آینده ای نزدیک نوید می داد. واردات نیز به شدت افزایش یافته بود؛ به گونه ای که هزاران کامیون و کشتی در بنادر و گمرکات ورودی کشور منتظر تخلیه بار یا ورود به داخل کشور بودند. اما از سال ۱۳۵۴ با کاهش قیمت نفت، اقتصاد ایران با بحران روبه رو گردید. دولت برای تأمین بودجه برنامه ها و طرحهای اقتصادی که بر اساس قیمت های سال ۱۳۵۲ تنظیم شده بود، دچار مشکلات زیادی شد. در واقع وابسته شدن اقتصاد ایران به درآمد نفت، آن را تابع نوسانات شدید قیمت نفت کرده بود. هر بحران در قیمت های جهانی نفت، اقتصاد و دولت ایران را با بحران روبه رو می کرد.

تورم و افزایش قیمتها از تبعات بحران اقتصادی بود. دولت برای مهار تورم، سیاستهایی اتخاذ کرد. از جمله مبارزه با گران فروشی در دستور کار قرار گرفت، اما این امر نارضایتی بخش های متوسط بازار را برانگیخت. بسیاری از کسبه خرد و تجار، از اقدامات دولت - که آن را پوششی برای فساد موجود می دانستند - ناراضی شدند. رشد بی رویه قیمت مسکن، اجاره بها و زمین نیز که از پیامدهای تمرکز توسعه در شهرها و مهاجرت بی رویه بود، موجبات نارضایتی بخشهایی از جامعه را فراهم آورد. اما این در حالی بود که دولتمردان پهلوی همچنان امیدوار بودند که به دروازه های تمدن بزرگ برسند. در سال های ۱۳۵۷ شاه کتاب به سوی تمدن بزرگ را در سطح وسیعی منتشر کرد، غافل از اینکه در سطح جامعه طوفانی بنیان افکن در حال حرکت بود.

بحران اقتصاد ایران و وابستگی آن به غرب در طول سال های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷ پیامدهای مهمی داشت و سقوط نظام پهلوی را تسریع کرد. از این رو، باید ویژگی ها و مشکلات این رشد را تحلیل کرد.

۱-۵-۱۰: اولین مشکل، اولویت دادن به رشد و نادیده گرفتن توزیع بود که به گسترش نابرابری دامن زد. تنها بخش هایی از جامعه از رشد اقتصادی بهره مند شدند و بیشتر جامعه تنها نظاره گر صعود رؤیایی ثروتمندان بودند. همچنین در طول این سال ها بی توجهی دولت به روستا و روستائینی و تمرکز سرمایه گذاری در برخی از شهرها دامنه فقر در مناطق روستایی و شهری کم جمعیت را گسترش داده بود.

۲-۵-۱۰-و این امر، مهاجرت روستاییان به شهر و ایجاد حلی آبادها در کنار شهرها را در پی داشت. افزون بر این، در شهرها نیز فاصله طبقاتی زیادی به چشم می خورد. معمولاً در اغلب شهرهای بزرگ مناطق شهری به شمال ثروتمند نشین و جنوب فقیر نشین تقسیم می شدند.

۳-۵-۱۱: مسئله دیگری که در ایجاد نارضایتی تأثیر داشت، فساد گسترده در میان مدیران و مسئولان برجسته رژیم بود. فساد که از رأس هرم سیاسی کشور آغاز می شد؛ و تمام سطوح مدیریت را فرا می گرفت، فضایی از بی اعتمادی و

بدینی نسبت به رژیم ایجاد کرد. فساد یکی از عواملی بود که باعث می شد هزینه نهایی طرح‌های اقتصادی بسیار فراتر از برآورد اولیه تمام شود. عامل اصلی گسترش فساد، خاندان پهلوی و وابستگان به دربار بودند و لذا مبارزه با فساد عملاً امکانپذیر نبود و همواره در حد شعار باقی می ماند.

۴-۵-۱۱: مسئله بعد اینکه به رغم سرمایه گذاری در صنعت، بازده این بخش بسیار ناچیز بود؛ آن گونه که بخش صنعتی در آخرین سال های عمر نظام پهلوی هرگز نتوانست بیش از ۱/۵ درصد ارزش کل صادرات غیر نفتی کشور را به خود اختصاص دهد. شایان ذکر است که صادرات غیر نفتی کشور دو درصد کل صادرات را تشکیل می داد. بنابر این صنعت نتوانست جایگزین مناسب برای درآمد نفت باشد و اقتصاد ایران را از تک محصولی بودن برهاند. بخشی از این مسئله ناشی از ماهیت صنایع وارداتی و وابسته بود و بخش دیگر به سوء مدیریت و نبود نیروی کار ماهر و مدیریت علمی و کارآمد بازمی گشت.

۵-۵-۱۱: استفاده از صنایع سرمایه بر نیز یکی دیگر از مسائل اقتصاد ایران در این دوره به شمار می رفت. معمولاً در آن دوران، آخرین و گران ترین تکنولوژی ها بدون در نظر گرفتن اوضاع جامعه و اقتصاد ایران وارد می شد، اما به دلیل نبود نیروی کار ماهر اغلب، بازده درخور توجهی نداشت. این صنایع در ایجاد اشتغال نیز نقش چندانی نداشت. دولت برای استفاده از این صنایع به رغم گسترش بیکاری در داخل کشور مجبور به پذیرش کارگران و متخصصان خارجی می شد که این امر هم هزینه های زیادی در برداشت و هم به لحاظ فرهنگی نارضایتی اجتماعی را دامن می زد.

۶-۵-۱۱: اما از منظر جامعه شناختی، مهم ترین اشکال سیاست های اقتصادی در دوره محمد رضا شاه، به تأکید صرف بر رشد اقتصادی و نادیده گرفتن سایر بخشها و به خصوص ساختار سیاسی باز می گردد. رشد و توسعه مطلوب، رشد و توسعه ای است که جامعیت داشته و همه ساختارها و بخش های مختلف جامعه را در بر گیرد. آنچه زمینه ساز سقوط نظام پهلوی شد، شکاف ساختاری عمیقی بود که میان ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه به وجود آمد. با وجود رشد نسبی اقتصاد در طول سال های اجرای برنامه های اقتصادی، سیاست و ساخت سیاسی هم چنان توسعه نیافته و سنتی باقی مانده بود. چنان که برخی از اندیشمندان سیاسی اشاره کرده اند، توسعه اقتصادی زمانی تداوم خواهد داشت که توسعه ساخت سیاسی را نیز در پی داشته باشد، اما این در حالی بود که ساخت سیاسی دولت پهلوی در طول این سال ها نه تنها هیچ پیشرفتی نکرده بود، بلکه چهره ای استبدادی تر و ارتجاعی تر از پیش یافته بود. نظام پهلوی انعطاف لازم را برای توسعه سیاسی از خود نشان نمی داد. بنابراین ماهیت استبدادی دولت پهلوی مانع اصلی توسعه همه جانبه و پایدار در جامعه ایران محسوب می شد.

۶- بحرانها و آسیب های دولت پهلوی:

همانگونه که اشاره شد، دولت پهلوی بر بنیادهای سست و لرزانی استوار بود که هیچ کدام نمی توانستند ثبات و بقای بلند مدت رژیم را تضمین کنند، از این رو طبیعی بود که این دولت همواره گرفتار بحران های متعدد سیاسی و اجتماعی باشد.

۱- مهم ترین بحران دولت پهلوی، بحران مشروعیت بود. به طور کلی مشروعیت هر نظام سیاسی به رضایت مردم از دولت، پذیرش آزادانه حکمرانی حاکمان و نیز اعتقاد آنها به حقانیت ساختار سیاسی بستگی دارد. به این معنا، دولت پهلوی مشروعیت سیاسی نداشت؛ چه آنکه هیچ گاه نتوانست رضایت مردم را جلب کند و خود را محبوب قلب های ایرانیان سازد. در واقع اغلب ایرانیان در طول دوره پهلوی نسبت به دولتمردان و شخص شاه بی اعتماد بودند.

از دیگر سوی، مشروعیت هر نظام سیاسی به میزان نفوذ ایدئولوژی های مشروعیت بخش آن نیز بستگی دارد. هر نظام سیاسی بر باورها و اعتقادات خاصی استوار است؛ به گونه ای که هر اندازه میزان نفوذ و مقبولیت این باورها در میان مردم بیشتر باشد، مشروعیت نظام نیز فزونی می یابد، و هر گاه باورهای بنیادینی که مبنای مشروعیت رژیم محسوس می شوند اهمیت و نفوذ خود را از دست بدهند، از مشروعیت رژیم کاسته خواهد شد. نظام پادشاهی در ایران بر اندیشه دیرین سلطنت استوار بود؛ در قرن نوزدهم سلطنت پشتوانه نظری خود را در مواجهه با اندیشه های مدرن از دست داد. به بیان دیگر، با ورود اندیشه های سیاسی جدید، باورهای سنتی ایرانیان به سلطنت و نظام پادشاهی متزلزل شد. قیام مشروطیت به دلیل ساخت شدیداً استبدادی سلطنت و نظام سیاسی در ایران واز سویی فرهنگ استبداد زده حاکمان، به جایی نرسید. مشروطه روح استبدادی سلطنت در ایران را در قالب نهادهای مدرن حفظ کرد و رژیم پهلوی نیز کوشید تا همواره نهادهای مدرن را در سطح ظاهری ساختار سیاسی حفظ کند ولی از تقویت آنها جلوگیری نماید. هم زمان روند مذهب زدایی که از دوره رضا خان آغاز شد، اندک مشروعیت مذهبی را که در مقاطع بحرانی تاریخ به کمک نظام سلطنتی می آمد، از بین برد. پهلوی ها در یک جامعه کاملاً مذهبی به جنگ مذهب و روحانیت رفتند و بدین گونه موجبات تنفر عمومی را از خود فراهم آوردند. رشد فساد و ابتذال در میان دولتمردان و در سطح جامعه و نیز سیاستهای غیر مذهبی رژیم، افراد مذهبی را از این رژیم کاملاً بیگانه کرد. فرهنگ، باورها و شیوه زندگی بسیاری از دولتمردان پهلوی با فرهنگ مذهبی و سنتی جامعه ایرانی در تعارض بود؛ چنان که مردم میان خود و حاکمان هیچ همسانی و نزدیکی احساس نمی کردند و همین امر به جدایی میان دولت و ملت دامن می زد. دولت پهلوی برای حل بحران مشروعیت خود کوشید تا از یک سو ناسیونالیسم شاهنشاهی را به عنوان ایدئولوژی مشروعیت بخش خود مطرح کند، و از سوی دیگر با ایجاد رفاه کاذب مبتنی بر درآمد نفت سکوت و رضایت مردم را جلب نماید. اما ناسیونالیسم به گونه ای که مطرح شد، هیچ گاه نتوانست به مقبولیت مردمی رژیم کمک کند و حتی با توجه به جنبه غیر مذهبی و گاه آشکارا ضد اسلامی آن، بر شدت بحران مشروعیت نیز افزود. از سویی دیگر، سیاست رفاه بخش نیز رژیم را با مشکلات جدیدی روبرو کرد. هم زمان با رشد اقتصادی، تغییرات شگرفی روی داد که رژیم توان مهار آنها را نداشت: رشد نابرابری ها و فاصله طبقاتی بر نارضایتی مردم می افزود و از سویی دیگر شهر نشینی و رشد طبقه متوسط تحصیل کرده به رشد آگاهی های سیاسی و پیدایش نیروهای سیاسی جدید انجامید و تقاضا برای مشارکت سیاسی را بالا برد و رژیم که توان جذب نیروهای جدید را نداشت، با انفجار مشارکت مردمی در انقلاب روبه رو شد و از بین رفت.

به طور کلی دولت های پایدار از متن جامعه بر می خیزند و ارتباط مستحکم آنها با جامعه ثبات و بقای آنان را تضمین می کند. در حالی که سیاسی های دولت پهلوی از بدو تأسیس بدان گونه بود که هر روز فاصله مردم و دولت را بیشتر می کرد و رژیم نیز زمانی در اندیشه جبران افتاد که فاصله ها به تنفر انجامیده بود و دیگر امکان بازگشت به سختی ممکن می نمود. در این اوضاع حتی کوششهایی که برای ترمیم فاصله دولت و ملت انجام می گرفت، با توجه به بد بینی عمیق مردم به نظام سیاسی نتیجه ای به عکس داد. مردم، هر اقدام دولت را منفی ارزیابی می کردند. بنابراین حتی اگر حاکمان واقعا در پی جبران گذشته بر می آمدند و می خواستند با مردم پیوند یابند و به خواسته های عمومی تن دهند، با توجه به بی اعتمادی عمیق مردم موفق نمی شدند.

۲- مشکل دیگر دولت پهلوی، بحران مشارکت سیاسی بود. این رژیم، فاقد ساز و کارهای مؤثر قانونی و نهادی برای

جذب تقاضاهای مشارکت سیاسی بود. به طور کلی نظام سیاسی در ایران تا پیش از مشروطه هیچ مجرای برای

مشارکت مردمی نداشت؛ چه دولت بر فراز جامعه قرار داشت و مردم تنها رعیتی بودند مجبور به اطاعت. از اواخر قرن نوزدهم تقاضای مشارکت سیاسی و ایفای نقش در ساختار قدرت افزایش یافت؛ بدین سان قشرهایی از مردم به خصوص روشنفکران و روحانیون به تدریج نقش بیشتری در سیاست ایفا کردند و در نهایت انقلاب مشروطه را به وجود آوردند. در واقع این انقلاب حاصل مشارکت سیاسی گروهی از نخبگان اجتماعی بود که خواهان مشارکت سیاسی بیشتری بودند. از اهداف انقلاب مشروطه، قانونمند کردن شرکت مردم در فرایندهای سیاسی و یا به عبارت دیگر مردمی کردن سیاست در ایران بود. بدین منظور در قانون اساسی مشروطه، ایجاد نهادهای قانونی چون مجلس و انتخابات - که از ارکان مشارکت سیاسی اند - در نظر گرفته شد، اما تاریخ به گونه ای رقم خورد که مردم به ندرت در دوران پهلوی توانستند خواسته های خود را به صورت مسالمت آمیز بیان کنند و یا نمایندگان خود را آزادانه انتخاب نمایند. در طول دوره پهلوی هیچ گاه انتخابات کاملاً آزاد برگزار نشد؛ چرا که همواره دولت در انتخابات دخالت می کرد و نمایندگان مورد نظر خود را به مجلس می فرستاد. هرگاه به دلیل ضعف دولت و یا عدم دخالت آن انتخابات، نسبتاً آزاد برگزار می شد، مجالس قدرتمندی - مانند مجلس چهاردهم و شانزدهم - شکل می گرفت. به هر روی، در انتخابات معمولاً نمایندگان انتخاب می شدند که دولت می خواست؛ نمایندگان که اغلب در مجلس مطیع شاه و دولت بودند و جرأت ابراز مخالفت نداشتند. بنابراین دولت پهلوی دو رکن اساسی مشارکت سیاسی، یعنی انتخابات و مجلس را عملاً از بین برد.

احزاب و نهادهای مستقل نیز از مهمترین ابزارهای مشارکت سیاسی اند که به عنوان واسطه دولت و ملت عمل می کنند. بدین معنا که تقاضاها و خواسته های مردم را به دولتمردان، و از سویی قوانین و مصوبات و سیاست های دولتی را به مردم منتقل می کنند و از این طریق دولتها همواره در جریان تقاضاهای مردم قرار می گیرند و قوانین حکومتی نیز به سهولت در سطح جامعه مورد پذیرش واقع می شوند. این نهادها با توجه به نیاز به رأی مردم، استقلال از دولت و رقابت آزاد، معمولاً مانع گسترش فساد و نا کارآمدی در سطح دولت و ساختار سیاسی می شوند و از دیگر سو مشارکت مردم را در سیاست به گونه ای مسالمت آمیز و قانونمند سازمان می دهند. این در حالی است که دولت پهلوی تمام احزاب و نهادهای مستقل را از بین برد و اجازه نداد هیچ نهاد مستقلی خارج از دولت ایجاد شود. بدین ترتیب این رژیم حلقه های پیوند خود و جامعه را از هم گسست و راههای قانونی مشارکت مردم در سیاست را مسدود کرد. باید توجه داشت گروهها و انجمنهایی که نام حزب را در این دوران یدک می کشیدند، جملگی وابسته به دولت بودند و تنها خواسته های دولت و شخص شاه را به مردم منتقل می کردند. در واقع آنها هیچ نقشی در انتقال خواسته های جامعه به دولت ایفا نمی نمودند؛ چه آنکه اصولاً اجازه چنین نقشی به آنها داده نمی شد.

رژیم پهلوی با سرکوب احزاب مستقل هم واسطه های ارتباط با مردم را از بین برد و هم امکان بیان مسالمت آمیز تقاضاها و خواسته ها را محدود کرد. بنابر این رژیم فاقد نهادهای واسطه ای بود که بتوانند تقاضاهای مردم را کشف و منتقل کنند و همچنین خواسته های مشارکت سیاسی را سامان دهند. در نبود احزاب و نهادهای مستقل، خواست مشارکت سیاسی به گونه ای خود جوش و توده ای بروز کرد و ناگهان دولت پهلوی را با شورش عمومی مردم مواجه ساخت.

دولت پهلوی در مقاطعی کوشش کرد بحران مشارکت را بر طرف سازد. ایجاد "حزب فراگیر رستاخیز" از جمله اقدامات دولت در این راستا بود. اما همانگونه که اشاره شد این حزب، حزبی کاملاً دولتی و تصنعی بود و در راستای

ترویج اطاع از شاه و تمجید از برنامه های او فعالیت می کرد. فرمان عضویت اجباری همه ایرانیان در حزب نشان از میزان اندک حمایت مردمی از آن داشت و از ساختگی بودن آن حکایت می کرد چرا که حزبی که بر پایگاه اجتماعی محکمی استوار باشد، نیازی به اجبار مردم به عضویت در آن نیست. سیاست آزاد سازی نیز کوششی دیگر در این راستا بود. اما این سیاست به دلیل شروع دیر هنگام خود و نبود ساز و کارهای قانونی و نهادی لازم برای آن و به سبب اشتباهات دولت پهلوی و شخص شاه - نمی توانست خود را بر کنار از قدرت مطلق ببیند - شکست خورد.

۳- مشکل دیگر رژیم نبود مطبوعات مستقل بود. مطبوعات آینه تمام نمای جامعه اند، مشکلات و مسایل اجتماعی را بیان می کنند و آسیبها و بیماری های نظام سیاسی را گوشزد می نمایند. در نبود مطبوعات مستقل، دولتمردان از جریانات اجتماعی غافل می مانند و آسیبها و نارسایی های برنامه های خود را در نمی یابند. در واقع رژیم پهلوی با نابودی مطبوعات مستقل، خود را از حضور چشمان تیزبین و نقاد متفکرین و تحلیلگران مطبوعاتی محروم کرد. مطبوعات این دوره همواره به ستایش از شاه و تمجید از برنامه هایش می پرداختند و جرأت انتقاد نداشتند. انیها با تملقها و ستایش های خود، جنون خود بزرگ بینی شاه را رشد دادند و او را اسیر توهم قدرت ساختند و راه سقوطش را هموار کردند.

۴- دیگر نکته آنکه، دولت پهلوی بیش از حد به شخص شاه وابسته بود و همین امر رژیم را در بحرانها ناتوان می کرد. در واقع قوت و ضعف نظام ساسی به شخص شاهبستگی داشت. از ارتش که مهم ترین پایگاه رژیم تلقی می شد تا سیاستگذاری اقتصادی و سیاست خارجی و همه تصمیم گیری های کلان در اختیار شخص شاه قرار داشت به عبات دیگر همه چیز به شخص محمد رضا شاه ختم می شد. به این ترتیب با توجه به شخصی بودن قدرت، روحیات و ویژگی های محمد رضا شاه تأثیر زیادی در فراز و فرود رژیم بر جای می گذاشت. شاه شخصیتی بود مغرور و در عین حال متزلزل، مستبد ولی فاقد اعتماد به نفس در مواقع ضروری، عاشق قدرت ولی فاقد دانش و توانایی لازم برای مدیریت جامعه. طبیعی است که با تکیه بر چنین شخصیتی نمی توان نظامی پایدار و مستحکم ایجاد کرد. او به خصوص از نیمه دوم حکومتش دچار نوعی خود بزرگ بینی و عظمت طلبی شد به نحوی که نمی توانست ضعفها و آسیب های خود و حکومتش را تشخیص دهد و برای برطرف کردن آنها چاره ای بیندیشد. علاقه او به جشن های پر هزینه، طرحهای بزرگ و بلند پروازانه و آخرین تکنولوژی های نظامی، از همین ویژگی شخصیتی ناشی می شد. او در حالی که بسیاری از افراد جامعه اش دچار فقر و گرسنگی بودند، در اندیشه گسترش قدرت خود در اقیانوسها بود و می خواست به سومین قدرت نظامی جهان تبدیل شود؛ البته با سلاحها و مستشاران نظامی آمریکایی!

همچنین محمد رضا شاه به رغم ضعف هایش چنان دلبسته قدرت بود که حتی در اواخر عمر که از بیماری مهلک خود آگاه بود، حاضر نمی شد با ترک قدرت، آرامش را به عرصه سیاست ایران بازگرداند. شاه در برنامه های اصلاحی و به خصوص در سیاست فضای باز هیچ گاه حاضر نشد از قدرت خود بکاهد و سایر نیروها و نهادها را به رسمیت بشناسد. بنابراین عامل اصلی بحران به شخص شاه باز می گشت که استبداد را پس از کودتای ۲۸ مرداد در ساختار سیاسی ایران بازسازی کرد.

گفتار نهم :

جریان شناسی مخالفان رژیم پهلوی

۱. جریان های روشنفکری

نیاز گسترده حکومت به دیوان سالاران دانش آموخته، قشر جدیدی را به وجود می آورد که باعث گسترش کمی و کیفی طبقه متوسط شد. خیل تحصیل کردگان داخل و خارج کشور به دو دسته تقسیم می شدند. کارمندانی که در دیوانسالاری وسیع دولتی هضم شده بودند و گروه دیگری که اهل بینش، تفکر، نظریه پرداز و اهل تعهد اجتماعی و افرادی ناراضی از رژیم بودند. ما این دردمندانی که از عقب ماندگی جامعه رنج برده اند و استعمار خارجی را مسبب اصلی آن تلقی می کردند و خواستار استقلال، آزادی و حکومتی قانونی در کشور بودند روشنفکر می نامیم. با وجودی که روشنفکران این دهه به دو گروه عمده مذهبی و غیر مذهبی تقسیم می شدند اما آنچه بین هر دو گروه مشترک بود نگرش منفی آنان نسبت به بورژوازی غرب و استبداد شاهی بود غالب آنان رژیم استبدادی شاه را امتداد استعمار غرب و آمریکا و انگلیس را سبب اصلی جوانمرگی دموکراسی در ایران می دانستند. شاه نیز از ترس تکرار تجربه مصدق از دادن قدرت به این گونه روشنفکران پرهیز داشت و با دستگاه مخوف ساواک، سانسور کتاب و مطبوعات و جلوگیری از آزادی احزاب و اجتماعات مانع از اقتدار سیاسی آنان می شد. همین مسائل فاصله بین رژیم و روشنفکران را روز افزون می ساخت. شاه بسیار علاقه مند بود که قشر تحصیل کرده خود را مشغول امور اقتصادی سازد یا حداقل از شرایط فساد، فحشا، رفاه و خوش گذرانی فراهم شده بهره برداری نماید و از سیاست کناره جویی کنند. اما تا حد زیادی از رسیدن به این خواسته باز ماند.

جریان های روشنفکری :

روشنفکران ایرانی سه نظریه یا تلفیقی از آن سه را برای جایگزینی رژیم استبدادی پیشنهاد می کردند. مارکسیسم، لیبرالیسم، و اسلام.

واکنش روشنفکران غیر مذهبی به ویژه جریان چپ، برای ستیزه جویی و تضعیف رژیم، در سه جبهه قابل توجه بود:

۱) شعر معروف زیر در آن زمان حال و هوای آن روز نسبت به آمریکا را به خوبی بیان می کند.

غولی خشن به صورت بانویی معصوم / بر تلی از دلار ستاده است / در دست مشعلش فروزان / غولی خشن به چهره قدیمی / با مشعلی عظیم که با آن، اعماق بیشه «بولیوی» را روشن کند، و آنگاه / با دست دیگرش «چگوارا» را ، خنجر به قلب فرو آورد. / وندر نهان جنگل «کنگو» آتش دمد به جان «لومومبا» / بر تلی از دلار ستاده است، با مشعلی عظیم که با آن آتش پراکند به ویتنام ... (ای غول ! ای مزور قدیسین ، ای مشعل ! ای چراغ شب رهنمان دریایی ! / با با د شرق بر تو سرانجام می وزم. (شعر : مجسمه آزادی، م.آزرم)

اول: جبهه گروه‌های مسلح مخفی که از جانب جوانان پرشور، در گروه‌هایی چون سازمان چریک‌های فدایی خلق^۱، گروه فلسطین^۲، گروه گلسرخ^۳، گروه شاعیان^۴ و توفان بسیج^۵ می شدند و بیشترین اعضای خود را از بین دانشجویان گزینش می کردند. جبهه دوم فعالیتهای ضد رژیم در دانشگاهها بود. دانشگاه مرکز تجمع و هم جایگاه عضو گیری فعالان سیاسی محسوب می شد. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور^۶ نیز در سیاسی کردن دانشجویان و

^۱ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران سازمانی سیاسی و نظامی مارکسیستی بود که در سال ۱۳۵۰ برای مبارزه با رژیم شاه تشکیل شد. این سازمان از اتحاد دو گروه چپ زیرزمینی به وجود آمد و در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰، با اعتقاد به مشی چریکی، به چندین عملیات مسلحانه جهت شعله‌ور ساختن انقلاب در ایران دست زد. اگرچه در رسیدن به هدف ناکام ماند و بسیاری از اعضای خود را از دست داد، تأثیر زیادی در روشنفکران ایرانی هم نسل خود گذاشت. فداییان خلق با به حرکت درآوردن موج انقلاب سال ۱۳۵۷ و آزادی زندانیان سیاسی، در موقعیت بهتری قرار گرفته و به جذب نیروهای جدید به ویژه در بین جوانان و انبارکردن سلاح پرداختند و در ۲۰-۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ (تقریباً در هشتمین سالگرد قیام سیاهکل)، هنگام پایان کار رژیم پهلوی، آخرین تیرهای خلاص خود را به سوی رژیم شلیک کردند. میان سازمانهای گوناگون مارکسیستی پس از انقلاب، فداییان به صورت بزرگترین آنها ظاهر شد. در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ به عنوان بزرگترین سازمان منتقد حکومت جدید (جمهوری اسلامی) محسوب می شد و با اینحال در این سالها به دلیل وجود دو دیدگاه متفاوت در این سازمان در نحوه برخورد با جمهوری اسلامی، انشعابی در آن روی داد و اکثریت اعضا و هواداران، سیاست حمایت از «جناح مترقی» جمهوری اسلامی را که سیاست حزب توده ایران بود، پذیرفتند. جناح مذکور سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) نام گرفت و جناح مقابل که به اقلیت معروف شد در مقابل حکومت وقت به مبارزه مسلحانه روی آورد. در اوایل سال ۱۳۶۲ و تغییر فضای سیاسی و رویکرد جمهوری اسلامی، سازمان اکثریت نیز مانند دیگر احزاب، غیر قانونی اعلام شد.

^۲ گروه فلسطین یک گروه کوچک مارکسیستی بود که برای مبارزه با رژیم پهلوی تشکیل شد. این گروه شامل چند محفل روشنفکری و دانشجویی بود و اعضای آن را عمدتاً دانشجویان تشکیل می دادند که در آغاز دهه ۱۳۴۰ ملی گرا بودند اما در نیمه دهه به مارکسیسم گرویدند. گروه در ابتدا تمایلات مائوئیستی داشت و مبارزه مسلحانه را بر پایه الگوی چینی پذیرفته بود. گروه فلسطین تحت تأثیر جنبش‌های مسلحانه در منطقه بر آن شد که با اعزام افرادی به پایگاه‌های سازمان‌های مبارز فلسطینی در عراق و لبنان برای گذراندن دوره‌های چریکی، خود را برای ایجاد کانون‌های مبارزه مسلحانه در ایران آماده سازد. (از این رو گروه فلسطین نام گرفت). از اعضای برجسته گروه: حسین ریاحی، ناصر کاخساز، شکرالله پاک نژاد

گروه در تظاهرات مربوط به تشییع جنازه تختی فعال بود و مشغول تدارک عمل مسلحانه بود که در سال ۱۳۴۸ توسط ساواک کشف شد. از سویی تلاش گروه برای گرفتن کمک از چین ناکام ماند و کسانی که برای کمک فرستاده شده بودند هنگام عبور از مرز لو رفتند. اعضای دستگیر شده محاکمه و به زندان‌های بلند مدت محکوم شدند و بقیه برای تجدید سازمان از کشور گریختند. در دهه ۱۳۵۰ اعضای این گروه به گروه‌های دیگر با وابستگی‌های تئوریک مختلف پیوستند. در سال ۱۳۵۲ بقایای گروه فلسطین به رهبری حسین ریاحی به سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل) پیوست.

^۳ خسرو گلسرخ (زاده ۲ بهمن ۱۳۲۲ در رشت - درگذشت ۲۹ بهمن ۱۳۵۲) شاعر و نویسنده مارکسیست بود. او در سال ۱۳۴۷ سردبیر بخش هنری روزنامه کیهان بود. گلسرخ از جمله روشنفکران آن دوران بود که از جنبش‌های چریکی حمایت می کرد. گلسرخ به همراه گروهی دیگر در سال ۱۳۵۱ به اتهام طرح ترور ولیعهد بازداشت شدند. گلسرخ در دادگاهی که به صورت زنده پخش شد از عقاید مارکسیستی و انقلابی خود دفاع کرد. با حکم دادگاه او و کرامت‌الله دانشیان اعدام شدند. گلسرخ در قطعه ۳۳ بهشت زهرا دفن شده است. پس از انقلاب مجموعه اشعاری از او با نام «خسته‌تر از همیشه» و «ای سرزمین من» منتشر شد.

^۴ مصطفی شاعیان (زاده ۱۱ اسفند ۱۳۱۴ - درگذشته ۱۶ بهمن ۱۳۵۴) نویسنده، فعال سیاسی چپگرا و دموکرات ایرانی بود. بسیاری از پژوهشگران تاریخ و اندیشه سیاسی او را نه تنها یک چریک که یک متفکر و روشنفکر می دانند. او امروزه به عنوان تنها چپ مستقل دهه ۴۰ شناخته می شود. در ابتدای دهه پنجاه، او با کمک چندتن از همفکرانش گروه «جبهه دموکراتیک خلق» را سازمان داد. نام مستعار او «رفیق سرخ» بود. او در دوره بلوغ فکری خود جمعاً چهار کتاب و بیش از ۳۰ مقاله و بالغ بر ۳ هزار صفحه یادداشت نوشت که هیچگاه در ایران امکان پخش عمومی نیافت. او با تشکیل یک گروه مسلحانه در سال ۱۳۵۰ ناگزیر به ترک تدریس و ورود به زندگی مخفی شد. در سال ۱۳۵۱ با فاش شدن طرح عملیاتی ذوب آهن اصفهان فراری شد. در همین سال با گروه نادر شایگان شام‌اسبی آشنا شد. نادر شایگان که پیش از آن با لنینیسم برخورد انتقادی کرده و آن را مردود دانسته بود، پس از مطالعه و پذیرش خطوط نظری کتاب انقلاب با گروه او مشترکاً «جبهه دموکراتیک خلق» را تشکیل داد که نامی درون سازمانی بود.

^۵ به مجموعه فعالیت‌ها و نقش آفرینی‌هایی گفته می شود که شکل‌ها و گروه‌های مختلف دانشجویی انجام داده‌اند و رویکردهای مختلفی که در بازه‌های زمانی گوناگون به خود گرفته‌اند. این فعالیت‌ها به مدت کمی پس از تأسیس دانشگاه تهران به عنوان اولین دانشگاه در ایران، از اوایل دهه بیست آغاز شد و با فراز و فرودهایی همواره ادامه داشته‌است و حتی در مقاطعی بارزترین نقش را در سرنوشت تاریخی ایران ایفا کرده‌است.

^۶ کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحادیه ملی (معروف به: کنفدراسیون)، سازمانی بود متشکل از دانشجویان ایرانی مقیم خارج (عمدتاً اروپای غربی و ایالات متحده) که گرچه ابتدا به این هدف بنیان گذاشته بود، اما در یکی دو دهه قبل از انقلاب ۵۷ به یکی از سازمان‌های مخالف رژیم سلطنتی ایران بدل شد و جمع کثیری از دانشجویان ایرانی را علیه حکومت بسیج کرد. مهم‌ترین سال‌های فعالیت این کنفدراسیون دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بود که در این سال‌ها مهم‌ترین بلندگوی اعتراض نیروهای مخالف رژیم ایران به حساب می آمد. این سازمان در ضمن در جنبش اعتراضی دانشجویی جهانی نیز فعال بود و از مبارزات «ضد امپریالیستی» مختلفی در سراسر جهان حمایت می کرد. منجمله مبارزات مردم ویتنام علیه جنگ با آمریکا، جنبش رهایی بخش فلسطین، مبارزات کوبا و آمرکای لاتین.

تدارک تظاهرات و افشای رژیم دستی باز تر داشت. بخشی از فارغ التحصیلان دانشگاه‌های داخل و خارج جبهه سوم یعنی جبهه علم و ادب را در بین نویسندگان، مترجمان و نظریه پردازان تدارک می نمود.^۱

جریان نواندیشی دینی: روشنفکران مذهبی بر خلاف روشنفکران لائیک به دین بی اعتنا نبودند و از روی عناد به آن نمی نگریستند بلکه خود درد دین داشته و نمی توانستند نسبت به انتقاداتی که به دین می شود بی اعتنا بمانند. می اندیشند تا دین را سربلند و زیبا نشان دهند و ثابت کنند که دین، توانایی حضور در عصر مدرن را دارد. پاسخهای جدید را از دل دین بیرون می آورند و پیرایه های مضر را از آنها بزدايند. این افراد را می توان به دو گروه عمده تقسیم کرد. گروه اول دست پرورده حوزه های علمیه سنتی بود و گروه دوم محل تربیتش خارج از ایران و یا دانشگاههای داخلی بود. طبعاً گروه اول به اندیشه های دینی بیشتر آگاه بودند و گروه دوم به اندیشه های غربی به دلایل فکری و صنفی هر دو گروه، طرف مقابل را رقیب می دانست و با نفوذ زیاد او موافق نبود. گروه اول را مسلمانان نوگرا و گروه دوم را نوگرایان مسلمان می نامیم.

روشنفکران مذهبی با اینکه از سه پایگاه، گروههای چریکی، دانشجویی و علم و ادب مدرن کمتر از جریان غیر مذهبی برخوردار بود ولی روند سیاست های منفی امپریالیستی آمریکا و گاه بلوک شرق که پایگاه فکری جریان غیر مذهبی تلقی شد، جبهه مستقل سیاسی مذهبیون را تقویت می نمود. علاوه بر آن فرهنگ مذهبی و پایگاهها و سنتهای مذهبی، استقلال مالی، رهبری متمرکز و شبکه ارتباطی گسترده همه نقاط مثبتی بود که روشنفکران غیر مذهبی از آن برخوردار نبودند.

پس از سرنگونی رضاخان در سال ۱۳۲۰ رویکرد نوگرایی دینی که از سید جمال اسد آبادی و محمد اقبال لاهوری^۲ و متفکران چون آیت الله نائینی^۳ در جریان مشروطیت الهام می گرفت، فعالیت خود را دو چندان ساخت. این جریان مخاطب خود را بیشتر در بین ایرانیان تحصیل کرده و آشنا با تفکرات جدید آغاز کرد. روشنفکران مذهبی به خوبی می دانستند بدون یک خانه تکانی مذهبی قادر به مقابله با اندیشمندان پر هیبتی چون مارکس، نیچه، داروین و آگوست کنت نیستند.

در همین راستا استاد محمد تقی شریعتی^۴ در سال ۱۳۲۳ کانون نشر حقایق اسلامی مشهد را تاسیس کرد و توانست همکاران بر جسته ای را جذب نماید. فعالیت های آیت الله طالقانی در مسجد هدایت در سال ۱۳۲۳، همان نقش را ایفا می نمود که در مشهد از طرف کانون انجام می گرفت و با این تفاوت که تهران مرکز دانشگاهی بود و بازتاب فعالیت

^۱ محمد اقبال لاهوری یا علامه اقبال (اردو: علامه محمد اقبال) (۱۸ آبان ۱۲۵۶ سیالکوٹ تا ۱ اردیبهشت ۱۳۱۷ لاهور) شاعر، فیلسوف، سیاستمدار و متفکر مسلمان پاکستانی بود، که اشعار زیادی نیز به زبانهای فارسی و اردو سروده است. اقبال نخستین کسی بود که ایده یک کشور مستقل را برای مسلمانان هند مطرح کرد که در نهایت منجر به ایجاد کشور پاکستان شد. اقبال در این کشور به طور رسمی «شاعر ملی» خوانده می شود

^۲ میرزا حسین نائینی، شیخ الاسلام محمدحسین غروی نائینی منوچهری اصفهانی (زاده ۲۷ ذیقعده ۱۲۷۶ (۲۶ خرداد ماه ۱۲۳۹ ش) در نائین. (درگذشته ۲۶ جمادی الاول ۱۳۵۵ در نجف) مرجع تقلید شیعه بود. پدر او شیخ الاسلام میرزا عبدالرحیم، از خاندان بزرگ منوچهری بود که در شهر اصفهان پدرانش - پشت به پشت - لقب شیخ الاسلامی داشتند. خاندان نائینی در اصفهان به بهره‌مندی از خوبیها شهره عام و خاص و از نظر علم و دینداری زبانه همگان بودند و خانه ایشان در زمان بروز مشکلات پناه مستمندان بود.

^۳ محمدتقی شریعتی (۱۲۸۶ در مزینان سبزوار - ۱۳۶۶ در مشهد) روشنفکر و فعال سیاسی-مذهبی و پدر علی شریعتی است. او از افرادی بود که با رویکرد نوگرایانه و اصلاح طلبانه به دین، فعالیت خود را آغاز نمود و تأثیرات زیادی در این زمینه برجای گذاشت. از مهم‌ترین اقدامات او تاسیس کانون نشر حقایق اسلامی بود که با هدف گسترش روح متعالی و مرفعی اسلام و مقابله با فعالیت‌های حزب توده و کسروست‌ها بنیان گذارده شده بود.

های روشنفکران اشکار تر بود. (انجمن اسلامی حرفه ای) ۱۳۲۰ که متشکل از دانشجویان مهندسی و پزشکان و... بود، (نهضت خدا پرستان سوسیالیست)^۱ ۱۳۲۳، ۱۳۲۵ که در جریان نهضت ملی ۱۳۲۹ به حزب ایران ملحق شد و (جمعیت آزادی مردم ایران) در سال ۱۳۳۲ فعال بودند. «فداییان اسلام»^۲ از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۰ نیز از جمله نمودهای سیاسی فعالیت های اسلامی در تهران بود. با شکست نهضت ملی و سرخوردگی عمومی از فعالیت های سیاسی، لیبرالیستی، توانست نقش عظیمی ایفا نماید.

۲. جریان حوزوی

: «آیت الله العظمی بروجردی» که از سالهای میانی دهه ۱۳۴۰، ۱۳۲۰ والاترین مرجع تقلید جهان تشیع بود. یک جنبش اصلاحی عقلانی ولی غیر سیاسی در صفوف روحانیت ایجاد نمود. انسجام و تنظیم دروس حوزه، گسترش شبکه ارتباطی حوزه با سراسر کشور، تنظیم دخل و خرج حوزه، فرستادن مبلغ به کشورهای غربی، برقراری پیوند بین شیعه و سنی، تأسیس دبستان و دبیرستان های مذهبی، ساختن مسجد و حوزه علمیه در سراسر کشور، تشویق به تخصصی کردن دروس حوزه، کمک به تأسیس بنگاه های انتشاراتی و نشریات مذهبی و... از جمله اقدامات اصلاحی ایشان بود. به دنبال درگذشت آیت الله بروجردی نگرانی بسیاری در بین مردم و اندیشمندان به وجود آمد و بحث های گسترده ای را بر انگیخت. انتشار کتاب (بحثی درباره مرجعیت و روحانیت) در سال ۱۳۴۱ محصول این بحث ها حاوی طرح های جانشین برای تداوم اصلاحات دینی بود. این کتاب مورد استقبال گسترده قرار گرفت و نقش زیادی در اصلاحات مذهبی ایفا کرد.

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اندیشه اصلاحات را وارد فاز جدیدی نمود. گرچه قیام مزبور در بین روحانیونی که دخالت در سیاست را در شأن روحانیت نمی دانستند و گوشه نشینی و عزلت را برگزیده بودند، و روحانیونی که حضور در صحنه های اجتماعی و سیاسی را وظیفه الهی خویش در استمرار رسالت انبیاء و امامان معصوم تلقی می کردند، شکاف و جدایی انداخت؛ اما مردم بیشتر به سمت و سوی روحانیون سیاسی گرایش پیدا کردند.

«امام خمینی» حکومت شاهنشاهی را نامشروع اعلام کرده بودند اما روش مبارزه مسلحانه و ترور عوامل رژیم را کارآمد نمیدانستند و بر یک مبارزه فرهنگی تأکید داشتند. از اینرو انتشار نشریه «مکتب اسلام»، و مجله «مکتب تشیع» در اردیبهشت سال ۳۸ در ۱۵ هزار نسخه، کتاب «حکومت اسلامی» امام خمینی، «اصول فلسفه و روش رئالیسم» علامه طباطبائی، «خدمات متقابل اسلام و ایران» شهید مطهری، «اسلام و مالکیت» آیت الله طالقانی در راستای رویکرد امام به مبارزه فرهنگی باید تلقی گردد. روحانیتی که در دهه ۱۳۱۰ دانشکده را آتشکده می نامیدند در این زمان راهی دانشگاه ها برای تحصیل و تدریس شدند و برخی نیز به تأسیس دبستان ها و دبیرستان ها با رویکردی سیاسی و مذهبی پرداختند. مدارس مذهبی، مهدیه ها، حسینیه ها، انجمن های اسلامی، انجمن های تفسیر قرآن، صندوق های قرض الحسنه، انجمن

^۱ در سال ۱۳۲۲ به رهبری محمد نخب و حسین راضی و مهندس آشتیانی تأسیس شد. این تشکل، با تلفیق نگرش اسلامی مورد نظر رهبران آن با اندیشه های مدرن چپ فعالیت می کرد. در سال ۱۳۲۲ توسط عده ای از جوانان مذهبی که متمایل به خردگرایی غربی، تجدد و سوسیالیسم داشتند، تأسیس شد. این حزب، بر محور فعالیت های فکری، حزبی محمد نخب به همراه حسین راضی تأسیس شد.

^۲ جمعیت فدائیان اسلام تشکیلات اسلام گرای شیعه زیرزمینی در ایران بود که در دهه ۱۳۲۰ خورشیدی، به رهبری طلبة جوانی به نام مجتبی نواب صفوی با هدف برقراری حکومت اسلامی تشکیل شد. فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۴ احمد کسروی، تاریخ دان و منشی اش را با ترور کردند. سپس درباره زمانی بین سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ دو نخست وزیر عبدالحمین هژیر، حاجی علی رزم آرا را به قتل رساندند. آنان همچنین سوء قصد های ناموفقی را به جان وزیر امور خارجه حسین فاطمی و حسین علاء ترتیب دادند

های ایتم، خیریه ها، مدرسه ناینیان، تشکیل دعای کمیل و ابو حمزه، مجالس روضه خوانی، ساخت مساجد، هیئت های عزاداری، تعزیه ها و... همه امکاناتی بود که جریان انقلابیون مذهبی برای نهضت فرهنگی - سیاسی خود مورد استفاده قرار می داد و چهره جدیدی را از نگرش اجتماعی، دینی و سیاسی اسلام به نسل جدیدی که دائما در معرض تبلیغات سوء سکولارهای وطنی قرار داشتند ارائه کرد. کتب منتشره و سخنرانی های متعدد، بسیاری از ذهنیتهای غلط مسلمانان را زدود. رسالت اصلی نو اندیشان دینی، حل تعارضات بین اندیشه های جدید و دین از جمله تعارض علم و دین، دنیا و آخرت، دین و سیاست، آزادی و تعبد، دیانت و تجدد، انسان گرایی و خدا گرایی، و... بود.

مدت ۲۰ سال طول کشید تا طبقه تحصیل کرده جدید فهمید، اسلام با علم و پیشرفت و تکنولوژی و فعالیتهای سیاسی و آزادی و عقلانیت مخالف نیست.

امام در زمانی که بسیاری از مدعیان روشنفکری و لیبرال جرات مبارزه علنی با استبداد را نداشتند، مبارزه با صیهونیسیم را نمی فهمیدند و امپریالیسم آمریکا را به خوبی نمی شناختند، پرچم مبارزه با سلطه گری و استبداد را به عنوان نماینده اسلام به دست گرفت. او تئوری حاکمیت قوانین اسلام توسط فقیه را به عنوان طرح جانشین برای نظام شاهنشاهی ارائه کرد و مردم را با چهره سیاسی اسلام آشنا می ساخت. یاران با وفای و صدیق او بی محابا علیرغم زندان و شکنجه و شهادت، خط وی را ترویج و دنبال نمودند.

گفتار دهم:

طوفان انقلاب

اعتراض های مردم در ایران و در خارج از کشور به سیاست های داخلی و خارجی شاه باعث واکنش مجامع بین المللی نسبت به شیوه های کشورداری شاه گردید. شاه برای نشان دادن دموکراسی و مشارکت مردم در سال ۱۳۵۴ به تاسیس حزب رستاخیز مبادرت ورزید و البته اعلام کرد همه باید در این حزب عضو شوند و هر کس نمی خواهد به او پاسپورت خروج از کشور داده می شود. اگر موافق و مخالفی هست باید در چهار چوب حزب باشد و امام خمینی طی پیامی عضویت در این حزب را حرام اعلام کردند.

از سال ۵۵ شاه و مشاورینش برای کاهش فشارهای بین المللی برنامه فضای باز سیاسی را اعلام می کنند و در سال ۵۶ از سه سازمان جهانی (صلیب سرخ، عفو بین الملل، کمیسیون بین المللی حقوقدانان) برای مشاهده اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران دعوت بعمل آمد.

اعلام سیاست فضای باز سیاسی در کشور، مردم و اندیشمندان را به واکنشهای بیشتر واداشت. نامه های سرگشاده، شبهای شعر سیاسی و فعال شدن کانون های ادبی، کانون وکلا، تاسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و تجدید فعالیت های احزاب نمودی از آن است.

شاه در شهریور ۵۶ پس از قریب به ۱۳ سال هویدا را از نخست وزیری بر کنار کرد و جمشید آموزگار را به جای او منصوب نمود تا به این وسیله معضلات و کاستی ها را متوجه او ساخته باشد و با توجه به سابقه تحصیلات آموزگار در آمریکا، از انتقاد های روزنامه های غربی و آمریکایی از حکومت خود بکاهد.

پس از گذشت سه ماه از زمامداری جیمی کارتر در آمریکا، سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا برای القای سیاستهای جدید آمریکا به شاه وارد ایران گردید. شاه جهت اعلام وفاداری به سیاستهای کارتر در آبان ۵۶ به آمریکا رفت. او به کارتر قول همکاری برای پایین نگه داشتن قیمت نفت را می دهد ولی برای کاهش درخواست های نظامی و رعایت حقوق بشر تعهدی نمیدهد.

در این سفر تظاهرات اعتراض آمیز دانشجویان که ماسک بر چهره داشتند دنیا را هر چه بیشتر متوجه شخصیت ضد انسانی شاه ساخت. بزرگداشت و اظهار وفاداری گسترده مردم در جریان فوت حاج آقا مصطفی خمینی، یک هفته بعد از سفر کارتر، رژیم مغرور از تایید کارتر را واداشت تا، در ۱۷ دی طی مقاله ای در روزنامه اطلاعات به آیت ... خمینی اهانت و او را (مردی ماجراجو و بی اعتقاد و وابسته و سر سپرده به مراکز استعماری و...) معرفی کند.

اعتراض علما و مردم قم نسبت به این مقاله منجر به درگیری با نیروهای امنیتی شد و تعدادی زیادی از مردم و علما کشته و زخمی شدند. سخنرانی امام در نجف، بطور وسیع در ایران منتشر گردید. امام در آن سخنرانی فقط شاه را مسئول کشتار مردم قم معرفی کرد و مردم و ارتش را به ادامه مبارزه با نوکر کارتر تشویق نمودند. در چهلمین روز شهادت مردم قم با اطلاعیه مراجع، بازار و بسیاری از مغازه های شهرها تعطیل گردید و مراسم مختلفی در گوشه و کنار کشور برگزار شد و در چنین روزی (چهلمین روز شهادت مردم قم) حماسه ۲۹ بهمن ۵۶ در شهر تبریز رخ داد. جمشید آموزگار (نخست وزیر وقت) در گردهمایی فرمایشی در تبریز گفت: در این حادثه حتی یک نفر تبریزی وجود نداشت و اینها از خارج مرزها آمده بودند. شاه حادثه قم و تبریز را نتیجه اتحاد نا مقدس سرخ و سیاه اعلام نمود.

چهل شهدای تبریز و بزرگداشت حماسه آنان در شهرهای مختلف باعث شور و حماسه شد. دانشجویان با تظاهرات و زندانیان زندان قزل حصار با اعتصاب غذا و مردم با تحرکات متعدد خیابانی رژیم را سردرگم ساختند.

تحصن یک ماهه مردم در ماه مبارک رمضان در خانه آیت الله خادمی در اصفهان تظاهرات گسترده آنان و حمله به هتل شاه عباس، محل استقرار مستشاران خارجی، رژیم را ناچار ساخت که برای حفظ جان مستشاران آمریکایی و انگلیسی به مقابله با بحران بشتابد و در اصفهان حکومت نظامی اعلام کند. در ۲۹ مرداد سینمای رکس آبادان دچار آتش سوزی شد و ۴۴۷ تماشاگر در آتش سوختند. (بوجود آوردن این فاجعه توسط رژیم، و نسبت دادن آن به انقلابیون به منظور بدبینی مردم آبادان به انقلاب و جدا کردن آنان از سایر انقلابیون بود؛ زیرا یکی از مهمترین نگرانیهای رژیم شاه و دولت آمریکا اعتصاب کارکنان پالایشگاههای نفت و قطع صدور نفت به خارج بود. اما مردم به هیچ وجه در این دام نیفتاده و با هوشیاری تمام توطئه رژیم را خنثی کردند. پس از پیروزی انقلاب کاملا دست داشتن رژیم با مباشرت رئیس شهرداری وقت آبادان (رزمی) و ساواک آبادان آشکار گردید.) بدنبال این فاجعه دولت آموزگار

سقوط کرد و شریف امامی، با چهره ای ریاکارانه بعنوان رئیس دولت انتخاب گردید و دولت خود را دولت آشتی ملی نام نهاد.

او با تبدیل تاریخ شاهنشاهی به هجری شمسی، بستن کازینوها و برچیدن قمارخانه ها و مذاکره برای بازگشت امام خمینی سعی در تحیب قلوب نیروهای مذهبی داشت. اما تظاهرات میلیونی و چند کیلومتری ۱۳ شهریور مردم در تهران و دیگر شهرستانها به مناسبت عید فطر همه را متحیر ساخت و آن را به منزله رفراندوم علیه رژیم شاه تلقی کردند. بعد از سه روز در تهران و ۱۱ شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد و به دنبال آن فاجعه کشتار ۱۷ شهریور بوجود آمد. شاه در این زمان به شدت خود را باخته، افسرده و عصبی بود. در حالی که اعتصابها روز به روز گسترده و سراسری می شد. باز شدن دانشگاه دو روز بیشتر دوام نیاورد و به دنبال آن مدارس نیز تعطیل گردید. اعتصاب کارکنان صنعت نفت ضربه محکمی بر رژیم وارد کرده بود.

شاه در ۱۵ آبان ۵۷ طی نطقی رادیویی به فساد و اختناق حکومت خویش برای اولین بار اعتراف می کند ولی نتوانست دل مردم را به دست آورد و همه سخن امام را تکرار می کردند «که شاه باید برود». تظاهرات سراسری مردم در ماه محرم علیه شاه و دولت نظامی از هاری که پس از شکست دولت آشتی ملی بر سر کار آمده بود در عاشورا و تاسوعا به اوج خود رسید. سران چهار کشور آمریکا، انگلیس و فرانسه و آلمان در «کنفرانس گوادلوپ» کارشاه را تمام شده ارزیابی کردند و با خارج شدن او از ایران موافقت نمودند. نیمه دیماه ۵۷ بختیار نخست وزیر شد و شاه با چشمی گریان ایران را ترک کرد با وجودی که شایع شده بود شاه مقدر زیادی از اموال را همراه خود برده است ولی به خاطر رفتن شاه از ایران جشن وشادی مردم به اوج خود رسیده بود. مجسمه های شاه پایین کشیده شد. امام در پاریس با تشکیل شورای انقلاب، مقدمات انتقال قدرت را فراهم ساختند و تصمیم گرفتند به ایران بیایند. آمریکا در تماس های مکرر به امام توصیه کرد تا در چارچوب قانون اساسی، از بختیار حمایت کند و از ورود به ایران فعلا خودداری کند و ایشان را به کودتا تهدید کرد. امام مواضع خود را تکرار کرده و آمریکا را از دخالت در امور ایران و ارتش بر حذر داشته. بختیار ابتدا مقاومت کرد ولی مقاومت او در هم شکست و امام پیروزمندانه وارد ایران شدند. امام در سخنرانی خود در بهشت زهرا بر سیاست های خود تأکید نمود و رژیم شاهنشاهی را برای ملت ایران غیر قابل قبول اعلام کرد. چهار روز بعد امام، مهندس بازرگان را به نخست وزیری دولت موقت برگزید. روزهای بعد پس از درگیری های لفظی سیاسی و فیزیکی که بین دو دولت، مردم و نظامیان صورت می گیرد به تدریج مقامات حکومتی، نمایندگان مجلس و ارتشیان با استعفا از مقام خود به انقلاب اعلام وفاداری کردند.

به دنبال اعلام حکومت نظامی از ساعت ۴:۳۰ (۲۱ بهمن) از سوی ارتش و اجرای طرح کودتا با فرماندهی ژنرال هایزر و مخالفت امام با حکومت نظامی و توصیه به مردم جهت حضور در صحنه و شکست توطئه کودتا، هیجان سراسری مردم به اوج خود می رسد. در روز ۲۱ بهمن هفت کلانتری در تهران اشغال شد و افراد آن خلع سلاح شدند.

^۱ (کنفرانس گوادلوپ جلسه ای بود که در ژانویه ۱۹۷۹/دی ۱۳۵۷ میان رؤسای دولت ۴ قدرت مهم بلوک غرب (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) در جزیره گوادلوپ برگزار شد و یکی از موضوعات اصلی آن بررسی وضعیت بحرانی ایران در آن دوران -آخرین روزهای پیش از انقلاب ۵۷- بود. این جلسه به میزبانی والری ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه در جزیره گوادلوپ از سرزمین های ماوراء بحر فرانسه در دریای کارائیب با شرکت جیمی کارتر رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، جیمز کالاهان نخست وزیر بریتانیا، هلموت اشمیت صدراعظم جمهوری فدرال آلمان و خود ژیسکار دستن برگزار شد. در این جلسه در مورد فریب الوقوع بودن سرنوشتی محمدرضا پهلوی شاه ایران توافق حاصل شد اما در مورد نتایج و مذاکرات دیگر این نشست روایت های متفاوت و متناقضی مطرح شده است.

زد و خورد انقلابیون با نیروهای مسلح رژیم ۱۷۵ کشته و ۶۶۴ زخمی به جا گذاشت. صبح روز ۲۲ بهمن مردم راه را بر ستون زرهی نظامی بستند و چند اراکه جنگی را آتش زدند، سرلشکر ریاحی، فرمانده ستون کشته شد. دستور بختیار در مورد بمباران تأسیسات نظامی تحت محاصره مردم اجرا نگردید. بیشتر کلانتری ها سقوط کردند و سپهد رحیمی (فرمانده حکومت نظامی تهران) دستگیر شد. علی رغم خواست بختیار ارتش اعلام بی طرفی می کند. هجوم مردم به خیابان ها یعنی پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی مردم قهرمان ایران.

گفتار یازدهم :

تحولات عصر جمهوری اسلامی

تحولات و رخدادهای داخلی و خارجی سه دهه انقلاب اسلامی

جمهوری اسلامی هم اکنون دهه چهارم خود را می گذراند و به حول و قوه الهی و هوشیاری مردم و تدبیر رهبران انقلاب توانسته است بحران ها و مشکلات فراوان و طاقت فرسایی را چه در داخل و چه در سیاست خارجی با موفقیت از سر بگذراند، در این نوشتار برانیم تصویری از رویداد های چهاردهه انقلاب را در دو بعد داخلی و خارجی پیش روی دید شما عزیزان قرار دهیم.

مراحلی که انقلاب در دهه اول و دوم یاد شده پشت سر نهاده است، به سه دوره قابل تفکیک است:

رخدادهای داخلی

دوره انتقال قدرت و مشکلات تثبیت نظام سیاسی جدید.

این دوره که از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ را در بر میگیرد دوره ای است که نظام بر آمده از انقلاب اسلامی طی درگیری های داخلی، منازعات تجزیه طلبانه، عملیات تروریستی، صف بندی میان نیروهای مکتبی و لیبرال های غربگرا^۱

۱ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و از بین رفتن نظام شاهنشاهی، فعالان سیاسی جامعه ایرانی به گروه های زیر تقسیم شدند.

الف) انقلابیون مذهبی و معتقد به ایدئولوژی اسلامی یا مکتبی ها به رهبری روحانیت و در رأس آن ها رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره)، که «نیروهای خط امام نامیده می شدند.

ب) میانه روها و یا لیبرال های ملی گرا که ضمن مخالفت با رژیم شاه، قبل از انقلاب با برخوردهای تند و بعد از انقلاب با برخوردهای انقلابی، مخالف بودند و از طرفی خود را برای اداره جامعه، شایسته تر می دانستند.

ج) گروه های چپ و چپ گرای مخالف رژیم شاه که ضمن مخالفت با رژیم شاه، با ایجاد جمهوری اسلامی مخالف بودند و بعد از سقوط رژیم به صف مخالفان جمهوری اسلامی پیوستند؛ مانند سازمان مجاهدین خلق، چریک های فدایی خلق، پیکاری ها.

و عملیات براندازانه و توطیه های خارجی، موفق به تثبیت اوضاع شد و خود را از خطر سرنگونی رها نمود جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که در همین دوره روی داد و ۸ سال به درازا کشید. از منازعات داخلی ایران بنیان بر افکن تر بود، از این رو این دوره بحرانی ترین دوره ای بود که جمهوری اسلامی پشت سر می نهد و به مرحله جدیدتری از تثبیت و استقرار می رسد. بارز ترین مشخصه این دوران رواج آزادی های گسترده سیاسی بود که در آن نیروهای مختلف توانستند پس از سالها خفقان آزادانه به انتشار روزنامه پردازند و یا اجتماعات سیاسی علنی بر پا کنند اما به دلیل نبود تجربه زندگی در فضای باز سیاسی و نیز نبود روح جمعی در بین کلیه نیروهای سیاسی، فضای مذکور به منازعه ای دامن گیر تبدیل شد و بر تحولات بعدی انقلاب نیز تاثیر بسیاری گذارد.

از جمله رخدادهای مهم این دوره فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ بود در این فراندوم ۹۸/۲٪ رای دهندگان پس از گذشت ۵۰ روز از پیروزی انقلاب به استقرار حکومت جمهوری اسلامی رای مثبت دادند و پس از همه پرسی مزبور انتخابات مجلس خبرگان برگزار شد تا متن قانون اساسی جدید را آماده سازند. که پس از تدوین و رای مثبت مردم به آن به عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته شد.

تسخیر سفارت امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام از مهمترین و تاثیر گذارترین حوادث انقلاب بود که در این دوران رخ داد. و نیز اولین انتخابات ریاست جمهوری در پنجم بهمن ۱۳۵۸ برگزار گردید که در آن ابوالحسن بنی صدر به قدرت دست یافت.

اینک برای آشنایی با مشکلات انتقال قدرت و نیز بحران های داخلی و خارجی به ارزیابی رویدادها و رخدادهای کشور پس از پیروزی انقلاب می پردازیم.

تاسیس شورای انقلاب و تشکیل دولت موقت در راستای ساماندهی به امور انقلاب و تاسیس نظام

امام خمینی در دوران اقامت در فرانسه برای ساماندهی امور انقلاب و تشکیل نظام جدید، اقدام به تأسیس شورای انقلاب نمود که با عضویت آقایان: آیت... طالقانی، آیت... مهدوی کنی، آیت... مرتضی مطهری، آیت... دکتر بهشتی، آیت... خامنه ای، آیت... رفسنجانی، آیت... موسوی اردبیلی و دکتر محمد جواد باهنر و بعدها با پیوستن چند تن از اعضای دولت موقت فعال بود. امام که در اوج انقلاب و گسترش هرج و مرج در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ از فرانسه به ایران بازگشته بود، مصرانه بر استعفای آخرین نخست وزیر شاه، یعنی بختیار اصرار ورزید و سه روز بعد مهندس مهدی بازرگان را به پیشنهاد شورای انقلاب به عنوان نخست وزیر دولت موقت انقلاب برگزید^۱ و او را مأمور تشکیل کابینه

د) گروهایی که با رژیم پیشین موافق بودند و از سوی آن رژیم منتفع می شدند و اکنون باید خطر افتادن منافعشان در صف مخالفین قرار گرفته بودند؛ مانند سلطنت طلبان، ساواکی ها، فراماسون ها و پاکسازی شده های ارتش و سازمان های دولتی.

۱) در بیشتر انقلاب های سیاسی دنیا بعد از به ثمر رسیدن انقلاب، عناصر میانه رو برای دوره ای موقت به قدرت رسیده اند. در ایران نیز چنین اتفاقی افتاد و آن ها به قدرت رسیدند. عللی که موجب روی کار آمدن آنان گردید، عبارتند از:

۱- رهبران انقلاب ایران شناخت درستی از نیروهای جوان انقلابی که قادر به اداره کشور باشند، نداشتند و چهره های شناخته شده در میان انقلابیون کسانی بودند که در دوران کوتاه حکومت دکتر مصدق با قبول مسئولیت های دولتی، نقش کمرنگ در اذهان باقی گذاشته بودند.

۲- رهبر انقلاب تمایل نداشت که روحانیون، مسئولیت های دولتی را مستقیماً بر عهده گیرند و از طرفی آن ها هم آزمایش لازم را برای اثبات توانایی خود در اداره مملکت باز پس نداده بودند.

کرد. وظیفه دولت موقت از نظر امام خمینی انجام مقدمات فراندوم تغییر رژیم سیاسی، برگزاری مجلس مؤسسان و همچنین انجام انتخابات مجلس شورای ملی بود. در واقع مهندس بازرگان وظیفه فراهم ساختن بستری قانونی برای دوره انتقالی را بر عهده داشت. بازرگان پس از انتصاب به نخست وزیری، افراد کابینه خود را معرفی کرد، دولت وی برخلاف مفاد صریح حکم انتصاب امام، ائتلافی از احزاب و گروههای ملی گرا، سکولار و اسلامی بود. نماد گروه اول جبهه ملی بود که اعضای آن ۳۳٪ کابینه را تشکیل می دادند؛ حال آنکه نماد گروه دوم نهضت آزادی و وابستگان آن بودند که کنترل ۵۰٪ از پستهای کابینه را در اختیار داشتند. از تشکیلات این گروه می توان به گروه جاما (جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران) و حزب خداپرستان سوسیالیست اشاره کرد.

در ابتدای کار رابطه بین شورا و دولت موقت، دوستانه و به دور از تنش های سیاسی بود، اما تداخل در امر تصمیم گیری و اجرایی و فاصله گرفتن دولت موقت از انقلاب، ارتباط آنها را تیره ساخت. هدف امام از ایجاد شورای انقلاب بر کردن خلأ مجلس شورای اسلامی بود و طبیعی بود که این شورا به مثابه قوه مقننه باید به تدوین قوانین می پرداخت. از همین روی، شرایط انتقالی و حساس انقلاب و نبود ارتباط تعریف شده سازمانی و تفکیک مناسب قوا، فقدان روح انقلابی در دولت موقت و اختلاف داخلی آنها باعث تضعیف دولت و بی اعتباری آن نزد دانشجویان و انقلابیون گردید.

نگرش دولت موقت و واکنش مردم و انقلابیون

از نظر دولت موقت، انقلاب به ثمر رسیده و پیروزی به دست آمده بود مردم، حتی روحانیان، نقش خود را ایفا نموده بودند و دیگر وظیفه ای نداشتند. اکنون آن ها باید میدان را خالی می کردند و صحنه را برای ورود تکنوکرات ها و دولت مردان باز می گذاشتند تا به زعم خود، بدون مزاحمت و نگرانی به رتق و فتق امور بپردازند و جامعه و کشوری را که در طول یک سال در اثر تظاهرات و اعتصابات، فلج شده بود، مجدداً به حالت عادی باز گردانند. مردم نیز باید به سرکارهایشان باز می گشتند و زندگی عادی و رزومره خود را از سر می گرفتند و روحانیان هم به مساجد و حوزه های علمیه بر می گشتند و به درس و بحث و ارشاد مردم می پرداختند. به قول مایکل فیشر:

برای ملی گرایان و به خصوص اعضای جبهه ملی، انقلاب با سقوط رژیم شاه، به ثمر رسیده است و آنچه که باقی می ماند این است که به بورژواها و متخصصان امکان و فرصت داده شود که کنترل نهادهای دولتی را به دست گیرند. در حالی برای [امام] خمینی اگر بنا بر ادامه همان سیاست ها و روش های گذشته باشد انقلاب هنوز به پایان نرسیده بود. برای ایشان انقلاب صرفاً یک انقلاب سیاسی و یا اقتصادی نبود، بلکه یک انقلاب معنوی هم بود که می بایست ارزش ها و معیارهای حاکم بر دولت و رفتارهای اجتماعی را تغییر دهد.

توقع طبیعی مردم از دولت بعد از انقلاب، این بود که نه تنها انتقام ۲۵۰۰ سال زجر، شکنجه، ظلم و ستمی که بر ملت روا شده بود، گرفته شود، بلکه بی عدالتی ها به همان سرعت پیروزی انقلاب از بین برود و محرومیت طبقه فقیر و مستضعف جامعه درمان شود و حکومت، حکومت محرومان و مستضعفان باشد. در حالیکه دولت موقت نه تنها اعتقادی به برخورد های انقلابی و تند نداشت - و معتقد به یک حرکت تدریجی و آن هم از طریق قانون و نهادهای قانونی باقیمانده

۳- مهندس مهدی بازرگان و یارانش تنها چهره هایی بودند که در میان ملی گرایان و لیبرال ها جنبه مذهبی داشتند و تا حدودی مورد قبول و وثوق جناح های مختلف بودند.

۴- بر اساس فرمان رهبر انقلاب و این که اولین دولت بعد از انقلاب «دولت موقت» خوانده می شد، چنین بر می آید که ماموریت های این دولت، موقت بوده و در حقیقت برای یک دوره انتقالی در نظر گرفته شده بود.

از رژیم گذشته برای رفع و ترمیم محرومیت‌ها بود- بلکه حتی برای این خواسته‌ها در حوزه مسئولیت‌ها و وظایف خود، اولویت نیز قائل نبود. احساس دولت موقت این بود که باید در چارچوب فرمان رهبر انقلاب در اجرای مأموریت‌های خاصی که بر عهده آن گذاشته شده بود، اهتمام ورزد.

مردم انتظار داشتند که با به ثمر رسیدن انقلاب، ادارات و سازمان‌های دولتی تحولی بنیادی کنند و نه تنها از نظر روابط و ضوابط دچار تغییر انقلابی شوند و کاغذ بازی‌های اداری به کنار گذاشته شود؛ بلکه همه کسانی که به نحوی در قوام و دوام رژیم شاه دست داشتند، کنار گذاشته شوند و نیروهای متعهد به انقلاب جایگزین آن‌ها شوند. در حالی که دولت موقت معتقد به گذشت و اغماض بود و در این رابطه آن قدر سعه صدر داشت که کارکنان دستگاه مخوف ساواک هم به خود جرأت داده، به جای گریز و فرار از انتقام و خشم مردم، در مقابل نخست‌وزیری اجتماع، و حق خود را طلب می‌کردند. دولت موقت نیز در مورد انتصاب افراد به سمت‌های حساس دولتی، به گونه‌ای عمل کرد که اعتراض مردم و نیروهای انقلابی را برانگیخت.

مورد اختلاف دیگر میان لیبرال‌ها و انقلابیون در شیوه برخورد با ضدانقلاب بود. بدیهی بود که با سقوط رژیم شاه و از هم پاشیدن نظام سیاسی حاکم - که بر پایه قدرت متمرکز عمل می‌کرد- گروه‌های مخالف با نظام جمهوری اسلامی چه انتهایی که با رژیم پهلوی هم مخالف بودند و چه گروه‌های موافق با نظام سرنگون شده، بر ضد نظام برآمده از انقلاب اسلامی تلاش خواهند کرد، و با استفاده از خلاقیت و قدرت و قبل از آن که دولت جدید بتواند نظم لازم را برقرار کند، در جهت پیش برد اهداف خود، با کمک قدرت‌های خارجی زیان دیده از انقلاب، وارد عمل شوند. اولین حرکت ضد انقلاب در کردستان و به دنبال آن در خوزستان و ترکمن صحرا آغاز شد. انتخاب مناطق مرزی و تکیه بر تفاوت‌های زبانی و مذهبی از سوی ضد انقلاب کاملاً حساب شده بود.

دولت موقت و لیبرال‌ها که اصولاً با برخوردهای قاطع و خشن موافق نبودند، به قول خود آقای بازرگان نه عدالت علی و نه قاطیعت خمینی را داشتند، همان‌طور که در برخورد با نظام شاهنشاهی به روش‌ها و شیوه‌های میانه‌روانه و مسالمت‌جویانه معتقد بودند، در این مرحله نیز در قبال ضد انقلابیون رویه‌ای ملایم و توأم با مسامحه و ممانعت را در پیش گرفتند. اینان سعی کردند تا به زعم خود با دادن امتیازاتی، ضد انقلابیون را از تحریک و اخلال باز دارند و نیز تصور می‌کردند که سازش و مصالحه، آنها را به تسلیم و تمکین وادار خواهد کرد. زمانی که رئیس ستاد ارتش، سرلشکر قرنی، تصمیم به برخوردی قاطع با ضد انقلابیون گرفت، او را مورد مواخذه قرار داده و ادارات به کناره‌گیری کردند. ضعف و ممانعت دولت موقت در قبال مسایل کردستان، به خصوص شهر پاوه آن قدر بود که رهبرانقلاب را وادار به دخالت مستقیم و صدور دستوری خطاب به ارتش نمود که موجبات بسیج نیروها و نجات نیروهای محاصره شده در پاوه را به فرماندهی شهید چمران فراهم کرد.

رهبرانقلاب با درک صحیح و به موقع از خواست‌ها، توقعات و نیازهای به حق مردم انقلابی - که با ایشار و فداکاری موجب پیروزی انقلاب شده بودند- و با علم به این که دولت موقت و سیستم اداری باقی مانده از رژیم سابق، توانایی اجابت این خواسته‌ها و توقعات را ندارد، در موازات تشکیلات رسمی دولت، اقدام به ایجاد نهادهای انقلابی کرد که با شیوه‌ای انقلابی شروع به فعالیت کردند.

دادگاه‌های انقلاب برای مجازات خیانت‌کاران، بنیاد مستضعفان برای مصرف اموال مصادره شده در خدمت محرومین، بنیاد مسکن برای تأمین مسکن افراد محروم، سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی برای تأمین امنیت مردم و مبارزه

با ضد انقلاب، جهادسازندگی برای خدمت به روستاییان و مناطق محروم، از جمله نهادهایی بودند که تدریجاً و با توجه به نیازهای جامعه، از میان نیروهای انقلابی به صورت داوطلبانه و براساس احساس تکلیف شرعی و انقلابی، تشکیل شده، شروع به کار کردند.

دولت موقت و لیبرال‌ها به جای استقبال از این حرکت انقلابی - که بسیاری از ضعف‌های سیستم رسمی دولتی را جبران می‌کرد و فشار را از دوش دولت موقت برمی‌داشت - شروع به مخالفت و سنگ اندازی در کار آن نهادها کرد و بنای گلایه و شکایت را آغاز و از قرار دادن امکانات مادی لازم و مورد نیاز در اختیار آن‌ها، خودداری می‌کرد. دولت موقت اولین ندای مخالفت را با اعدام چهار نفر از سران ارشد نظامی شاه و رئیس ساواک بلند کرد. زمانی که محاکمه و اعدام هویدا مطرح شد، دولت آن چنان دست پاچه شد که به طرق مختلف و توسل‌ات گوناگون توانست چند صباحی اجرای عدالت اسلامی و انقلابی را درباره شخصی که سیزده سال نخست وزیر شاه بود، به تعویق اندازد و آن را پیروزی بزرگی برای خود به شمار آورد. برای آن‌ها اقدامات جهاد سازندگی، هم چون گروه‌های جوان پیشاهنگی بود، که برای کارهای نیک و ولی کم اهمیت اقدام می‌کردند. به همین دلیل بودجه و اعتبار لازم را در اختیار آن‌ها نمی‌گذاشتند.

مهم‌ترین و پُرسر و صداترین مورد اختلاف میان لیبرال‌های حاکم و انقلابیون که در رأس آن‌ها رهبری انقلاب قرار داشت، مسئله اهداف و شیوه‌های اعمال سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی بود؛ مسئله‌ای که در نهایت منجر به سرنگونی دولت موقت گردید که عبارتند از:

الف) برخورد با امریکا: تز قدرت خارق‌العاده امریکا و تصور آن نه تنها مورد قبول لیبرال‌ها بود بلکه مجاهدین خلق و حتی چریک‌های فدایی خلق هم آن را قبول داشتند. از نظر رهبران نهضت آزادی، شاه عروسک بی‌اراده‌ای در دست امریکا بود و تصور می‌رفت که سیاست لیبرالیزه کردن شاه نتیجه فشار مستقیم امریکا باشد. آن‌ها معتقد بودند از قبل از انقلاب هم اعلام کرده بودند که حمله همزمان به استبداد و استعمار، مصلحت نیست و ما نباید با امپریالیسم، امریکا مخالفت کنیم، به خصوص که آن‌ها سد محکمی در مقابل کمونیست‌های بی‌خدا و ملحد هستند. تشابه و اشتراک میان دموکراسی‌های نوع غربی و دموکراسی اسلامی زیاد است و چه بسا این دو معادل یکدیگر باشند. بنابراین ایشان علی‌رغم ضرباتی که اذغان داشتند امریکا به ملت ایران وارد آورده است، مثل فراهم آوردن موجبات کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دکتر مصدق، به حفظ و ادامه ارتباط با امریکا در همه سطوح معتقد بودند، عملاً نیز این ارتباط را در زمینه‌های نظامی و اطلاعاتی برقرار کردند.

از جمله این که دولت موقت بنابه **نوشته ویلیام سولیوان** آخرین سفیر امریکا در ایران، با تعلیق مأموریت هیأت مستشاری نظامی و خروج کلیه اعضای آن از ایران، موافق نبود و خواهان ادامه همکاری نظامی امریکا با ایران بود و ادامه این همکاری را برای حفظ کارآیی نیروهای مسلح ایران به خصوص نیروی هوایی، ضروری می‌دانست.

ب) صدور انقلاب: دولت موقت با استناد به رویه‌ها و مقررات پذیرفته شده بین‌المللی، حمایت از نهضت‌های آزادی بخش را مغایر با اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها می‌دانست. دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت با صراحت اعلام کرد که «ما قصد صادر کردن انقلاب خود را نداریم». این گفته مغایر نظر صریح رهبر انقلاب بود که اعلام می‌کرد، «ما انقلابمان را به تمام دنیا صادر می‌کنیم». در این رابطه معارضه شدیدی میان دولت

موقت و شهید محمد منتظری که در این زمینه فعالانه وارد میدان شده و اولین کنگره نهضت های آزادی بخش را در ایران تشکیل داده بود، به وجود آمد.

ج) برداشت موازنه منفی از سیاست نه شرقی و نه غربی: برداشت دولت موقت وبه طور کلی لیبرال ها از سیاست نه شرقی، نه غربی صرفاً همان موازنه عدمی ویا منفی بودواز این اصل، مبارزه و تهاجم بر علیه استکبار جهانی را برداشت نمی کردند. درحقیقت اینان اصل نه شرقی - نه غربی را همان اصل موازنه منفی می دانستند که دکتر مصدق درپیش گرفته بود. در حالی که اصولاً طرفداران سیاست نه شرقی - نه غربی، اصل موازنه را چه به صورت منفی و چه مثبت، به عنوان یک هدف استراتژیک درسیاست خارجی نمی پذیرفتند و قدرت های شرق و غرب را به عنوان مجموعه واحدی از استکبار جهانی، مطرود و مبارزه با سلطه ظالمانه آن ها را از اهداف اصلی سیاست خود، می دانستند.

اختلاف و تضاد میان لیبرال ها و دولت موقت از یک طرف و رهبر انقلاب و نیروهای انقلابی از طرف دیگر روز به روز شدت بیشتری می یافت. اوج این تضاد در جریان عزیمت شاه به امریکا و برخورد ملایم و مسالمت جویانه دولت موقت با این موضوع وبه دنبال آن ملاقات نخست وزیر دولت موقت با برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری امریکا در الجزایر رخ نمود، که موجبات اشغال سفارت امریکا را که بعداً به نام «لانه جاسوسی» معروف شد، فراهم آورد. از آن جا که این حرکت مورد تأیید وسیع مردم، روحانیت و رهبری انقلاب قرار گرفت، اما با معیارها و سیاست های لیبرال منافات داشت. دولت موقت تنها چاره را دراستعفای و کناره گیری دید و بدین ترتیب عمر نه ماهه دولت موقت پایان یافت.

دولت موقت با توجه به چنین افکاری نمی توانست غیر از این، عمل نماید و توقعی هم از آن نمی رفت که با مسایل کشور برخوردی انقلابی داشته باشد. به هر حال مشکل بزرگ لیبرال ها این بود که درک صحیحی از انقلاب های سیاسی نداشتند وچه بسا از تاریخ انقلاب های بزرگ دنیا اطلاع کافی نداشتند. به همین دلیل دچار سوء تفاهم شده، از یک سری مسایل که به طور طبیعی در هر انقلابی رخ می دهند، متعجب می شدند.

به هر تقدیر، نیروهای لیبرال درحد و اندازه خود در روند حرکت انقلاب نقش خود را بازی کرده و بیش از آن هم از آن ها انتظار نمی رفت.

اشغال سفارت امریکا

اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به عنوان اعتراض به پذیرش شاه در امریکا و ملاقات بازرگان، نخست وزیر، با برژینسکی، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور امریکا یکی دیگر از رویدادهای این دوره است که بازتاب وسیع و گسترده ای را در سطح ایران و جهان به دنبال داشت.

استقبالی که توده های مردم انقلابی ایران از اقدام دانشجویان به عمل آوردند آن قدر وسیع و گسترده بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سابقه نداشت. ناگهان مردم با حضور وسیع و دائمی در جلوی سفارت امریکا و انجام تظاهرات، از قیدوبند همه عقده ها و ناراحتی هایی که در اثر حرکت محافظه کارانه دولت موقت دردل و روح آن ها ایجاد شده بود، گسسته، همچون انفجاری ناگهانی سیر معمولی و روزمره نه ماه گذشته را متوقف کردند و روند تحولات سیاسی - اجتماعی ایران بعد از انقلاب را سرعتی بی سابقه و انقلابی دادند. به همین علت نیز این حرکت مردم، «انقلاب دوم» نامیده شد و به قول رهبر انقلاب، انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول بود.

اشغال سفارت از نظر داخلی به حاکمیت لیبرال ها و میانه رو ها پایان داد. روند حرکتی که در زمان آن ها شروع شده بود، و می رفت تابا کند کردن حرکت انقلاب، به تدریج مردم را از صحنه خارج کند و تلاش ها و مجاهدت های آن هارابه هدر دهد و چیزی نمانده بود تا مانند نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت از مسیر اصلی و اعلام شده خود، منحرف شود که ناگهان این حرکت به صورتی دیگر چرخ انقلاب را بر روی ریل طبیعی خود گذارد و سرعت اولیه را بدان باز گرداند.

از سوی دیگر با افشای اسناد سفارت، ماهیت حقیقی برخی از لیبرال های حاکم، برای مردمی که تا این زمان، چهره واقعی این گروه را نشناخته بودند، برملا شد و برای آن ها روشن گردید که چنانچه لیبرالیسم جای پای محکمی برای خود در حاکمیت بعد از انقلاب کسب می کرد، دیگر امکان نداشت به سادگی بتوان آن ها را از اریکه قدرت به زیر آورد و بار دیگر وحدت برای یک نسل، انقلاب اصیل مردم به عقب می افتاد.

امریکا که به ویژه همه امید خود را به نیروهای لیبرالیسم حاکم بسته بود و امیدوار بود بتواند منافع گذشته خود را، با حکومت آن ها به نحوی دیگر حفظ کند، در اثر این حرکت دانشجویان مایوس و ناامید گردید.

ضد انقلاب داخلی از جمله گروه های چپ و چپ گرا در اثر اشغال سفارت امریکا به حالت انفعال درآمدند. چرا که تنها حربه ای که در اختیار داشتند همان برچسب غربی و امریکایی به انقلاب و انقلابیون بود، و در اثر عملکرد دولت موقت بهانه این کار هم به دست شان افتاده بود، از آن ها گرفته شد. آن ها نمی توانستند تصور کنند که گروه های انقلابی مسلمان، دست به چنین کار بالقوه خطرناکی بزنند؛ آن هم در موقعیت و شرایطی که جامعه بعد از انقلاب، احتیاج به آرامش و عدم درگیری برای تثبیت موقعیت نظام جدید داشت. لذا ایشان تا چند روز از هر نوع اظهار نظر خودداری کردند و چون موقعیت خود را در اذهان عامه در خطر دیدند، جز حمایت از حرکت دانشجویان پیرو خط امام، چاره ای نداشتند.

افشای اسرار سفارت موجب شد که زحمات سی ساله دولت امریکا و سازمان سیا در نفوذ به اعماق جامعه ایرانی و استخدام نیروهای مناسب برای بهره برداری در زمان مطلوب، به هدر رود و جامعه ایران برای چندین سال از خطر عوامل نفوذی بیگانه مصون و محفوظ نگاه داشته شود. از طرف دیگر با این عمل، بسیاری از اسرار و ارتباطات سازمان سیا با سازمان های جاسوسی دیگر و شگردهای خاص این سازمان ها افشا گردید که تقریباً سیستم و نظام اطلاعاتی و جاسوسی امریکا را در منطقه مختل کرد.

سقوط دولت موقت و افشای اسرار سفارت امریکا موجب شد تا نیروهای غیرانقلابی و ضد انقلابی که در دستگاه های دولتی به طریقی نفوذ کرده و یا از گذشته باقی مانده بودند، به سرعت تصفیه شوند و راه را برای حاکمیت افراد متعهد و معتقد هموار گردد. از طرف دیگر اشغال سفارت، موجبات اتحاد و انسجام همه نیروهای متعهد و معتقد را برای مقابله با تهدیدی بزرگ تر و مبارزه ای وسیع تر با همه توان فراهم ساخت، و امریکارا که می رفت تابا کلی فراموش شود به عنوان دشمن شماره یک کشور در اذهان مردم انقلابی مجدداً زنده کرد.

اما از نظر بین المللی، اشغال سفارت یکی از دوا بر قدرت و دست رسی به اسرار حساس و حیاتی آن و عدم توانایی قدرت مزبور در حل بحران، اثرات عمیق تری بر جای گذارد. از یک طرف با این اقدام، قداست و حرمت معیارهای بین المللی که به کلی ساخته و پرداخته جامعه غربی است و در جهت فراهم نمودن امکان نفوذ و تدویم سلطه استعمارگران

قدرتمند غربی می باشد، درهم شکسته شد. واز طرف دیگر از آن پس دیگر اصل مصونیت دیپلماتیک و این فرضیه که مکان سفارت در حکم خاک یک کشور دیگر می باشد، امکان سوءاستفاده برای کارهای تخریبی و جاسوسی و توطئه را نمی داد و دیگر برای آن امنیت فرضی که بر جامعه جهانی و دولت ها تحمیل شده بود، تضمینی وجود نداشت. به طور کلی یک کشور کوچکی مثل کشورهای جهان سوم نمی تواند از این امتیاز در خاک کشوری مانند امریکا و یا شوروی سابق بر علیه دولت میزبان بهره برداری فوق العاده ای کند، در حالی که ابرقدرت ها با استفاده از امتیاز مزبور، سفارت خانه های خود را مقر حکمرانی، سلطه، انجام توطئه و کودتا و دخالت در امور داخلی کشورهای کوچک قرار داده بودند. با اشغال سفارت امریکا مسلماً این نوع بهره برداری در همه کشورها به حداقل رسید و ابرقدرت ها واقفان آن ها دیگر امنیت لازم را برای توطئه، نخواهند داشت.

در پی اشغال سفارت امریکا، انقلاب اسلامی ایران به مبارزه رودررو و مسقیم با امریکا کشیده شد و با مقاومت و ایستادگی و خنثی کردن همه توطئه های امریکا، رسوایی بزرگی برای سیاست بازان امریکا و به خصوص دولت کارتر و متعاقب آن برای دولت ریگان فراهم آورد.

دولتی که هنوز از زیر ضربه ناگهانی و مهلک از سقوط مهره استراتژیک آنها یعنی شاه، بیرون نیامده بود و هنوز برای این سوال که چه کسی ایران را از دست داده است، پاسخی نیافته بود به ناگهان ضربه دیگری مهلک تر از ضربه اول دریافت کرد و آوردن ضربه ای متقابل با همه توان و قدرت مادی و نظامی اش عاجز می ماند. این امر، رسوایی عظیمی برای قدرت افسانه ای امریکا در جهان به بار آورد و برای اولین بار به اثبات رسید که یک قدرت کوچک اما با اراده، امکان رویارویی و ایستادگی در مقابل ابرقدرتی مانند امریکا را دارد و حتی می تواند آن را عاجز و وادار به قبول شکست نماید. به این ترتیب ایران به سایر ملل مستضعف راه مبارزه با قدرت های بزرگ را نشان داد و ثابت کرد که از طریق اتحاد و ایستادگی و مرعوب نشدن می توان بر غول های استکبار جهانی پیروز شد.

ماک فرگوسون و هولبورگ که در دولت جانسون و کارتر پست های حساسی را بر عهده داشتند، در این زمینه می نویسند:

در حقیقت بحران گروگان ها، کشور [امریکا] را که [دراثر انقلاب ایران] گیج شده بود، مانند دیگ آبی به نقطه جوش کامل رساند. هلیکوپترهای در حال سوختن در «صحرای طبس»، سبب عدم توانایی امریکا در به دست آوردن هدف بسیار محدودی شده بود که همانا آزادی شهروندانش از دست یک ملت درجه سه بود.

حادثه طبس

وقتی که امریکا از حل بحران گروگان گیری از طریق مسالمت آمیز و مذاکرات سیاسی ناامید شد، تصمیم به اجرای یک طرح نجات و درپوشش آن، براندازی نظام جمهوری اسلامی گرفت و بایک برنامه دقیق و از پیش تنظیم شده، در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۵۹ با هشت هلیکوپتر و سه هواپیمای ۱۳۰ به خاک ایران تجاوز کرد، اما در همان قدم های اول با از دست دادن هلیکوپترها و یک هواپیما و نه نظامی، شکست مفتضحانه ای را بر شکست های قبلی دولت امریکا افزود.

تردید نیست شکست امریکا در این عملیات، یک معجزه بود و تنها امدادهای الهی بود که در آن تاریکی شب، وقتی نیروهای مسلمان انقلاب در خواب بودند به یاری ملت ایران شتافت و با شن های روان، پیچیده ترین سیستم تکنولوژی را از کار انداخت و بار دیگر داستان عام الفیل را در اذهان مسلمانان زنده کرد.

تنها چیزی که در این رابطه می توان اضافه کرد، اشاره به اقدام خیانت آمیز بنی صدر در مقام ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا است که دستور بمباران هلیکوپترهای باقی مانده و محو اسناد سری و مهمی که برجای مانده بود را صادر کرد و ملت ایران را از دسترسی به آن ها، محروم ساخت.

کودتای نوژه:

از جمله توطئه های براندازی که توسط عده ای از ارتشیان وابسته به رژیم سابق و به کمک جناحی از نیروهای لیبرال و با حمایت سازمان سیا در این مرحله از تاریخ پرماجرای انقلاب اسلامی رخ داد، طرح کودتای نوژه بود، که با هوشیاری نیروهای خط امام به موقع کشف و خنثی گردید.

انقلاب فرهنگی

از چند ماه قبل از انقلاب، دانشگاه ها و به ویژه دانشگاه تهران جولانگاه نیروهای چپ و چپ گرا شده بود و گروه ها و سازمان های چپ از جمله پیکاری ها، چریک های فدایی خلق و مجاهدین خلق، مرکز فعالیت های سیاسی - ظامی خود را در دانشگاه متمرکز کرده بودند و با استفاده از امکانات دولت به فعالیت های ضد دولتی می پرداختند. این امر نه تنها مانع روال عادی فعالیت دانشگاه ها به می شد بلکه از پاکسازی و تصفیه دانشگاه از نیروهای وابسته به رژیم سابق هم، جلوگیری می کرد.

به طور کلی می توان گفت که تازمان انقلاب فرهنگی، دانشگاه در کنترل دولت انقلاب نبود. به همین دلیل با حرکتی که دانشجویان مسلمان در دانشگاه تبریز آغاز کردند و سپس در اردیبهشت ۵۹ در تهران و با حمایت نیروهای انقلابی و مردمی دنبال گردید، دانشگاه از وجود گروه های مختلف پاکسازی و برای انجام انقلاب فرهنگی، تعطیل گردید. سپس ستادی به نام ستاد انقلاب فرهنگی از طرف رهبر انقلاب برای نظارت بر کار دانشگاه ها و اجرای تحولات لازم برای اسلامی کردن دانشگاه ها تعیین شد و شروع به کار کرد. اداره دانشگاه ها از طریق تأسیس نهاد انقلابی به نام جهاد دانشگاهی در اختیار نیروهای خط امام قرار گرفت.

اگرچه حرکت اولیه برای تخلیه دانشگاه ها حرکتی سیاسی بود، ولی این حرکت زمینه را برای انجام تحولی اساسی در دانشگاه ها فراهم کرد. این که انقلاب فرهنگی تاچه اندازه موفق بوده، بحثی است که از عهده این نوشتار خارج است.

چالش میان نیروهای خط امام و لیبرال ها

در این دوران رقابت فشرده ای میان نیروهای خط امام و لیبرال ها برای کسب مسئولیت های حساس و مهم کشوری از جمله ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس شورای اسلامی آغاز گردید.

با توجه به کناره رفتن جلال الدین فارسی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای ریاست جمهوری و عدم تأیید کاندیدا توری شهید دکتر آیت از طرف حزب مزبور و متعاقباً کناره گیری وی، میدان مبارزات انتخاباتی به انحصار کاندیدا های لیبرال درآمد. بنی صدر با توجه به برنامه ریزی دقیق و از پیش تنظیم شده و تاکتیک های وسیعی که به کار گرفت و با این تصور مردم که نامبرده مورد حمایت رهبر انقلاب می باشد، توانست اکثریت قاطع آرا را به خود اختصاص دهد.

به عنوان اولین رئیس جمهور اسلامی ایران انتخاب شود. در نتیجه، جریان لیبرالیستی کماکان در موضع ریاست جمهوری در حاکمیت و نظام سیاسی باقی ماند.

اما نیروهای خط امام - با توجه به پایگاه وسیعی که در میان مردم داشتند - همه انرژی خود را صرف کسب آرای کرسی های نمایندگی مجلس نمودند و در این راه علی رغم مبارزه متقابلی که لیبرال ها و چپ گرایان انجام می دادند، توانستند اکثریت قاطع این کرسی ها را به دست آورند، در نتیجه پایگاه های اصلی قدرت میان دو گروه تقسیم گردید و رقابت و درگیری فشرده ای برای انتخاب دولت، میان رئیس جمهوری و مجلس در گرفت. مجلس با تکیه به رهنمودهای امام (ره) در انتخاب نخست وزیر و متعهد و مکتبی پافشاری می کرد. و علی رغم این که اولین کاندیدای پیشنهادی بنی صدر برای نخست وزیری از حزب جمهوری اسلامی بود، مجلس از پذیرفتن وی خودداری کرد و در نهایت بعد از مدتی تلاش و بررسی و تعیین هیأت مشترک بر روی شهید محمد رجائی توافق شد و او به عنوان دومین نخست وزیر دولت جمهوری اسلامی انتخاب و مشغول به کار شد.

تشکیل دولت شهید رجایی تا حذف لیبرال ها از حاکمیت

با تشکیل دولت شهید رجائی نیروهای خط امام از موضع ضعف بیرون آمدند. اینک اکثریت قاطع نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شورای عالی قضایی و هیات دولت که سه رکن اصلی قوای سه گانه کشور را تشکیل می دادند از میان نیروهای خط امام بودند و لیبرال ها در موضع ضعف قرار داشتند و علی رغم کنترل مقام ریاست جمهوری، نقش اقلیت مخالف (اپوزیسیون) را ایفا می کردند. موقعیت هایی که آنان در این زمان در اختیار داشتند عبارت بودند از اقلیت مجلس شورای اسلامی، مدیریت بانک مرکزی، صدا و سیما و مهم تر از همه ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوای مسلح و نظامی که توسط حضرت امام (ره) به بنی صدر تفویض شده بود.

در این هنگام که میانه روها از کسب اکثریت کرسی های مجلس و وزارت خانه ها ناامید شده بودند هدف برنامه خود را به زانو در آوردن دولت قرار دادند. همه نیروهای مخالف اعم از لیبرال ها، محافظه کاران، چپ گرایان و به ویژه سازمان مجاهدین خلق با یکدیگر به تفاهم تاکتیکی رسیده وزیر چتر حمایت از رئیس جمهور و در دفتر هماهنگی مردم و رئیس جمهور تجمع کرده، فعالیت ها و جوسازی ها و اختلال ها را سازماندهی می کردند.

جالب توجه آن که سازمان مجاهدین خلق که در زمان دولت موقت در مقابل لیبرال ها ایستاده بود و با آنها مخالفت می کرد، اکنون که نیروهای لیبرال در مقابل انقلاب و خط امام ایستاده بودند با آن ها به تفاهم رسیده بود و به ائتلاف آن ها پیوسته بود. لیبرال ها با استفاده از جو و محیط آزادی که بر جامعه حکم فرما بود و با استفاده از امکانات تبلیغاتی به ویژه روزنامه های «میزان» و «انقلاب اسلامی» و با استفاده از صدا و سیما، محیطی پر تشنج و ناآرام به وجود آوردند. این جریان که با سخنرانی بنی صدر در مراسم سالگرد ۱۷ شهریور در سال ۵۹ در میدان شهدا آغاز گردید، تا پایان حکومت وی که اول تیرماه ۶۰ بود، ادامه پیدا کرد. برداشت لیبرال ها این بود که دولت شهید رجایی قادر به اداره مملکت نیست و چنانچه تحت فشار قرار گیرد به زودی سقوط خواهد کرد. مخصوصاً آن که دولت ریگان هم علناً اعلام کرده بود که برای حل اختلافات ایران و آمریکا روی کار آمدن دولتی میانه رو ضروری است.

جنگ ایران و عراق که با تجاوز ناگهانی و از پیش برنامه ریزی شده دولت عراق به رهبری صدام حسین در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد، صحنه رقابت و برخورد نیروهای مخالف داخل کشور را تغییر داد. از یک طرف بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا در رأس نیروهای مسلح قرار داشت و با تکیه بر نیروهای رزمی آموزش دیده ارتش و از طرق شیوه های کلاسیک جنگ تلاش می کرد که مجدداً احیای ارتش و قدرت آن، زمینه را برای بهره برداری داخلی در جهت تقویت موضع خود فراهم نماید.

از طرف دیگر دیگر نیروهای خط امام با اعتقاد به بسیج نیروهای مردمی می خواستند جنگ را از حالت جنگ کلاسیک و ملی - میهنی در آورده و به یک جنگ مردمی - عقیدتی تبدیل نمایند. از آغاز جنگ تا زمان عزل بنی صدر این اختلاف، اصلی ترین عامل تضعیف موقعیت نیروهای مسلح گردید و علت شکست های پی در پی ایشان و از دست دادن اراضی وسیعی از خاک کشور اسلامی بود.

دولت شهید رجایی که تازه مسئولیت قوه مجریه را پذیرفته بود به ناگهان با مشکل عظیم خسارات وارده در اثر تجاوزات دشمن، آواره شدن بیش از دویلیون نفر از شهروندان و لزوم تأمین امکانات مالی، تسلیحاتی و تدارکاتی نیروهای مسلح مواجه گردید، در حالی که در اداره امور جنگ دخالت چندانی نداشت.

تضاد میان دو جناح مخالف در حاکمیت هم چنان ادامه داشت و رهبر انقلاب بدون آن که مستقیماً موضع گیری خاصی به نفع یکی از طرفین نماید، به نصیحت و پند و اندرز می پرداخت و اگرچه هریک از طرفین از بیانات و اظهار نظرهای ایشان برداشت های خاص خود را می کردند. واز یک پیام و سخنرانی ایشان تیرهای متفاوت و بعضاً متضادی رادر روزنامه های تحت کنترل خود چاپ می کردند، ولی آشکار بود که نصیحت و پند و اندرزهای رهبر انقلاب بیشتر معطوف به لیبرال ها است و ایشان حتی گاهی با کنایه و یا با طور مستقیم، آن ها را مورد عتاب و سرزنش قرار می دادند. صفحات روزنامه های یومیه، صحنه مبارزات و درگیری های طرفین شده بود و بر اعصاب مردم مبارزان انقلابی اثر می گذارد و در شرایطی که می بایست همه افکار و توجه به مسئله جنگ به عنوان مسئله اصلی کشور معطوف می شد، بیشتر انرژی انقلابیون و مسئولان کشور در این راه صرف می گردید.

اوج جو سازی لیبرال ها را می توان سخنرانی بنی صدر در میدان آزادی در روز عاشورا و کف زدن نیروهای چپ و غیر مذهبی در روز عزای حسینی دانست که ماهیت واقعی خویش را نشان می داد. مهم تر از آن روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بود که در دانشگاه و در مراسم سالگرد درگذشت دکتر مصدق، زد و خورد و درگیری شدید میان نیروهای خط امام و میلیشیای سازمان مجاهدین خلق که اینک به طور رسمی در جناح لیبرال ها قرار داشتند گرفت. رهبر انقلاب در چنین شرایطی که می رفت کنترل اوضاع کشور از دست همه خارج شود و هرج و مرج و نابسامانی غلبه یابد با اتمام حجت به لیبرال ها، آنان را در موقعیتی قرارداد که ناچار به سرپیچی از دستور مقام رهبری و اتخاذ موضع مخالف شدند.

در روز بیست و پنجم اسفند ماه جلسه ای به منظور رفع اختلاف میان مسئولان و اصحاب دعوی و در حضور امام تشکیل شد. در همان شب رهبر انقلاب در یک بیانیه ده ماده ای رهنمودهایی در زمینه مسایل مملکتی ارائه کردند. از جمله، در ماده شش این بیانیه اعلام شده بود:

برای رسیدگی به شکایات نسبت به مسایل جنگ و سایر موارد اختلاف بین مقامات جمهوری اسلامی، هیأتی تعیین خواهد شد مرکب از یک نماینده از طرف رئیس

جمهور و یکی از طرف (بهشتی، رفسنجانی، رجایی) و یکی از سوی این جانب که کوشش در حل شکایات نمایند و رأی اکثریت هیأت مذکور معتبر است و در صورت تخلف یکی از مقامات، باید متخلف رابه مردم معرفی کنند. مورد مواخذه قراگیرد.

این هیأت مرکب از آیت... مهدوی کنی به عنوان نماینده امام، آیت... یزدی نماینده دولت، قوه قضاییه و قوه مقننه، و مرحوم آیت... اشراقی به عنوان نماینده رئیس جمهور تشکیل شد. تازمان عزل بنی صدر به کار خود ادامه داد. در همین زمان از اصحاب دعوی خواسته شده بود تا زمان رفع تشنج، از انجام مصاحبه و سخنرانی خودداری کنند. بنی صدر در شرایطی نبود، که بتواند سکوت را رعایت نموده، و از تنها حربه خود که دامن زدن به جو متشنج بود، صرف نظر نماید. لذا با انجام سخنرانی و مصاحبه، هیأت داوری را وادار کرد که اورابه عنوان خاطی و مقصر معرفی نماید.

دیگر زمینه برای برکناری بنی صدر کاملاً فراهم شده بود. همه افرادی که به بنی صدر در اثر عدم آشنایی با شخصیت وانگیزه او به وی رأی داده بودند با انجام تظاهرات خیابانی رأی خود را پس گرفته واز او تبری جستند. جبهه ملی نیز با حمله به احکام اسلامی (لایحه قصاص) به میدان آمد و ضمن حمله مستقیم به دولت رجایی در روز ۲۵ خرداد اعلام برگزاری تظاهرات و میتینگ در میدان فردوسی کرد که با موضع گیری قاطع و فوری رهبر انقلاب و اعلام ارتداد جبهه مزبور موجی عظیم در میان توده های مردم به وجود آمد، به طوری که در روز تظاهرات، ملی گرایان و نیروهای متحد آن ها مجبور به فرار شدند

رهبر انقلاب، بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل نمود و به دنبال آن مجلس شورای اسلامی نیز با اکثریت قاطع، رأی به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور داد و با تأیید رهبر انقلاب، بنی صدر از مقام ریاست جمهوری عزل شد. عزل بنی صدر از مقام ریاست جمهوری آخرین سنگر اجرایی را از نیروهای لیبرال گرفت و به حضور آن ها در حاکمیت به طور کامل پایان داد. این امر موجب گردید همه امیدهایی که ضد انقلاب داخلی و قدرت های استکباری برای به دست گرفتن قدرت از طریق سیاسی پیدا کرده بودند به یأس تبدیل شود. از این میان و بیش از همه، این امر برای سازمان مجاهدین خلق غیر منتظره و شگفت آور بود که چگونه به سادگی بتوان رئیس جمهوری را که با قریب یازده میلیون رأی انتخاب شده، مغرول ساخت. این امر نه تنها هیچ گونه اعتراض و عکس العملی را به دنبال نداشت، بلکه موجبات شادی و شغف همان افرادی فراهم آورد که به او رأی داده بودند.

اشتباه عمده لیبرال ها، بنی صدر و همچنین سازمان مجاهدین خلق در این بود که تصور می کردند واقعاً وی از پایگاه مردمی ویژه ای، مستقل از مقام رهبری برخوردار است و با این پشتوانه عظیم مردمی، می تواند در مقابل روحانیت و حتی رهبر انقلاب بایستد و همان طور که دکتر مصدق توانست آیت... کاشانی را از صحنه خارج و منزوی کند. می تواند چنین موقعیتی رابه وجود آورد و روحانیت و رهبری انقلاب را منزوی کنند. غافل از آن که این بار روحانیت، بیدار بود و امام خمینی هم با مرحوم کاشانی خیلی تفاوت داشت.

سازمان مجاهدین خلق با همین اشتباه در محاسبه، برای ضربه زدن به انقلاب و در دست گرفتن قدرت به صورت تاکتیکی، پشت سر رئیس جمهور بنی صدر ایستاد و در حقیقت در این زمان گرداننده بسیاری از معرکه ها، مجاهدین چپ گرا و التقاطی بودند و نه لیبرال ها. سازمان مجاهدین خلق هم که با ایدئولوژی التقاطی و با تاکتیک و روحیه ای منافقانه از مدت ها قبل از انقلاب برای در دست گرفتن قدرت، برنامه ریزی کرده با استفاده از موقعیتی که بعد از انقلاب

دراثر گرفتاری و مشغله نیروهای انقلابی به امور روزمره کشور به دست آمده بود، به کار عضوگیری، سازماندهی و جمع آوری اسلحه پرداخت و با تکیه بر عوامل احساسی، روی نسل جوان در مدارس فعالیت می کردند وعده نسبتاً قابل توجهی را در سازمان مخفی سیاسی - نظامی خود جمع وسازماندهی کرده بود. از طرفی این سازمان با استفاده از موقعیت آشفته بعداز انقلاب توانست عوامل خودرا درحساس ترین ارگان های کشور، نفوذ دهد.

زمانی که سازمان با عزل بنی صدر احساس کرد که دیگر امکان پیشروی و کسب قدرت از طرق سیاسی مقدور نیست، به بهانه ای واهی اعلان جنگ مسلحانه داده، فعالیت های تروریستی خودرا آغاز کرد و اولین ضربه هولناک را، با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و به شهادت رساندن ۷۲ تن از مسئولان طراز اول مملکت، از جمله دکتر بهشتی رئیس دیوانعالی کشور، وارد آورد. دوماه بعد نیز با انفجار ساختمان نخست وزیری، شهیدرجائی، رئیس جمهور ونخست وزیرباهر را به شهادت رساندند. اقدامات تروریستی سازمان، خسارات عمده ای برانقلاب وارد ساخت. جریان انقلابی که بعد از نزدیک به دو سال ونیم گرفتاری و درگیری با نیروهای لیبرال وضدانقلاب توانسته بود تعدادی نیروهای ارزنده، لایق ودرعین حال متعهد به مکتب وایدئولوژی انقلاب را کشف ومورد استفاده قراردهد. به ناگهان با از دست دادن متجاوز از یک صدنفراز دولتمردان ورهبران طرازاول خودمواجه شد. طبیعی است که این ضربه ای سخت به پیکره انقلاب بودوتحمل آن به مراتب از تجاوز عراق به خاک ایران سخت تر بود. تصور طراحان این اعمال، این بود که با از دست دادن این عده، رژیم انقلابی سقوط خواهد کردوزمینه برای کسب قدرت آن ها فراهم می شود. درواقع نیز اگر چنین ضایعه ای درهرکشور باثباتی رخ داده بود، امکان نداشت رژیم آن کشور بتواند به آسانی خودرا از مهلکه نجات دهد. **عواملی** که توانست امید ضد انقلاب را باز هم به یأس تبدیل کندودست آوردهای انقلاب را از گزند حوادث مصون بدارد، **اولاً** هوشیاری و سرعت عمل رهبر انقلاب بود که با به دست گرفتن سریع کنترل اوضاع و پر کردن خلاء شهادی از دست رفته، موجبات تقویت روحیه مردم و مسئولان را فراهم آورد. و **ثانیاً** حضور بی دریغ و گسترده مردم درصحنه بود که امکان هرنوع مانوری را از مخالفان سلب می کرد.

پیامد هاوشرايط کشور پس از برکناری بنی صدر

صرف نظر از هزینه هایی که برانقلاب تحمیل گردید؛ برکناری بنی صدر فرصت ها و موفقیت های قابل توجهی نیز برای انقلاب فراهم آورد که موجب بیمه شدن انقلاب اسلامی برای سال های متمادی گردید:

۱، گروه های ضدانقلاب از موضع نفاق ونفوذ درارکان نظام بیرون آمده وبا اقدام به جنگ مسلحانه رودرروی مردم قرار گرفتند وچهره پنهان خودرا افشا کردند که باهوشیاری مردم وواکنش آنان، و باضرباتی که توسط نیروهای انقلاب برتجهيزات وسازماندهی آنان وارد آمد ازهم پاشیدندوخطر بزرگی که از ناحیه آن ها وبه ویژه گروه های التقاطی، نظام را تهدیدمی کردومی توانست انقلاب را به سقوط بکشاند، برطرف گردید.

۲. نیروهای صدیق ومومن به انقلاب که بعضاً تحت تأثیر جوسازی های لیبرال هاو شایعه پراکنی های منافقان قرار گرفته ودچار شبهه وتردیدشده بودند، دراثر افشای ماهیت واقعی آن ها از تردید بیرون آمده به بقیه انقلابیون پیوستند و با تمام وجود به دفاع از انقلاب پرداختند.

۳. ابرقدرت غرب، امریکا ویا به قول رهبرانقلاب، شیطان بزرگ نیز آمیدی را که برای بازگشت به موقعیت و جایگاه قبلی خود، به لیبرال ها وضدانقلاب داخلی بسته بود، از دست داد.

۴. از مهم ترین و برجسته ترین دست آوردهای جریان یاد شده، آغاز شکست های پی در پی نیروهای متجاوز عراق و پیروزی های شگفت انگیز رزمندگان اسلام بود. از ضایعات مهم دوران ریاست جمهوری بنی صدر که مقام کل قوا را نیز داشت، ایجاد تشتت و اختلاف در میان نیروهای رزمنده و به ویژه ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. او با استفاده از موقعیت و اختیارات خود با میدان دادن به پاره ای از افسران و فرماندهان لیبرال منش، علی رغم عدم آشنایی اش با مسایل نظامی سعی می کرد در میان آنان مقبولیتی به دست آورد. به ویژه با انتقاد و سرزنش از اقدامات واحدهای سیاسی - عقیدتی ارتش و مسئولان آن، که زیر نظر روحانیت و ولی فقیه اداره می شدند و با تأکید بیش از اندازه بر مسئله تخصص، سعی کرد خط سیاسی خود را پیش برد.

از طرف دیگر با استناد و تکیه بر روش اشکالیان در جنگ، می خواست ضعف فرماندهی را پوشانده و علت اغلب شکست ها را دخالت افراد « بی اطلاع و ناوارد» معرفی کند تا این زمان و در اثر حاکمیت چنین جوی، نیروهای ایران متحمل شکست های پی در پی شده و در اغلب حملات خود به قوای دشمن، ناکام و ناموفق مانده بودند.

با عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا، که مهم ترین عامل نفاق بود - نیروهای مسلح اعم از ارتش، سپاه و بسیج تحت فرماندهی رهبر انقلاب قرار گرفتند و نه تنها انسجام و اتحاد غیر قابل تصویری پیدانمودند، بلکه روحیه آن ها که در اثر جوسازی های بنی صدر و اعوان و انصار او تضعیف شده بود آن چنان تقویت یافت که اثرات آن بلافاصله خود را نشان داد. در عملیات هایی که به فاصله چند روز بعد از عزل بنی صدر انجام گرفت از جمله عملیات های، « خمینی روح خدا، فرمانده کل قوا» و « ثامن الائمه» پیروزی های چشمگیر و بی سابقه ای نصیب رزمندگان اسلام شد. با ادامه عملیات های مزبور، پیروزی های شگفت انگیزی در عملیات فتح المبین، بیت المقدس و... به دست آمد، به طوری که یک سال نگذشت که ملت مسلمان ایران آزادی خرمشهر را جشن گرفت و در ادامه عملیات های پیروزمندانه خود، وارد خاک عراق گردید.

این پیروزی ها که از آن پس تافتح شهر حلبچه در اسفند ۱۳۶۶ نصیب رزمندگان اسلام گردید، ناشی از اتحاد و انسجامی بود که نصیب آن ها شد و نیروهای مسلح ایران را در وضعی قرار داد که برای کمتر کسی از دوست و دشمن تردیدی باقی نگذاشته بود که اگر دخالت قدرت های بزرگ نبود، سقوط صدام و حزب بعث عراق حتمی بود.

۵. از جمله پیروزی های شگفت انگیز دیگری که بعد از عزل بنی صدر نصیب نیروهای خط امام گردید، مسئله کشف و خنثی کردن شبکه ها و توطئه های براندازی بود که به بعضی از آن ها اجمالاً اشاره می شود:

کشف و نابودی سازمان نیمه مخفی حزب توده و شبکه جاسوسی کا.گ.ک. ب. و عوامل نفوذی آن ها:

حزب توده ایران، نه تنها از پرسابقه ترین احزاب ایران، بلکه اولین حزب سازمان یافته کمونیستی در خاورمیانه بود. اولین حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی تأسیس گردید و تا سال ۱۳۱۰ که توسط رضاشاه به خاطر تبلیغ ایدئولوژی مارکسیستی غیر قانونی اعلام شد. فعال بود. در سال ۱۳۲۰ بعد از اشغال ایران توسط قوای متفقین و عزل رضاشاه، حزب کمونیست تحت نام حزب توده ایران، دوره جدیدی از فعالیت خود را آغاز کرد. دلیل انتخاب نام توده برای حزب، علی رغم پیروی حزب از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم این بود که جامعه مسلمان ایران، زمینه لازم را برای پذیرش افکار و ایده های کمونیستی نداشت و این اقدام صرفاً برای فریب مردم بود.

مدت چهل سال فعالیت علنی و مخفی حزب توده و استفاده از تجربیات احزاب کمونیست سایر کشورها، به ویژه ارتباط مستمر با حزب کمونیست روسیه شوروی و اوضاع آشفته ایران به این حزب امکان داده بود که بعد از جنگ جهانی دوم

در ایران پایگاهی نسبتاً قوی کسب نماید. ولی از آنجا که این حزب آلت بی اراده سیاست های روسیه شوروی بود و از آنجا دستور می گرفت، نتوانسته بود در قبال مسایل ایران، سیاست روشن، یکنواخت و مستقلی اتخاذ نماید. در نتیجه، عده ای از اعضای صادق حزب سرخورده شدند و کناره گرفتند و انشعاب های متعددی از حزب صورت گرفت.

از طرف دیگر هر زمان که تفاهمی میان دولت مرکزی ایران و قدرت های بزرگ به خصوص روسیه شوروی صورت می گرفت و زمینه بین المللی مساعد می شد، دولت ایران اقدام به قلع و قمع آن ها می کرد.

در دومورد چنین وضعیتی برای حزب توده ایران پیش آمد: **یکی** پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و به دنبال ترورشاه بود که به حزب توده نسبت داده شد. در آن زمان حزب توده منحل اعلام گردید و ضربه سختی را تحمل کرد **مورد دوم**. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و کشف شبکه مخفی افسران حزب توده هم منجر به از هم پاشیدن حزب در داخل کشور گردید و کادر مرکزی حزب مجبور به فرار از ایران شد.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به خاطر تفاهم نزدیکی که بین شاه و دولت روسیه شوروی ایجاد شده بود، حزب توده در دوران قیام مذهبی ملت ایران در سالهای ۴۱ و ۴۲ در پیروی از سیاست های متحده شوروی به تأیید اقدامات شاه پرداخت که این امر موجب از دست رفتن کامل حیثیت و اعتبار حزب توده ایران حتی در میان جوانانی که دارای تمایلات مارکسیستی بودند، از جمله چریک های فدایی، پیکار و رنجبران گردید.

با اوج گیری مبارزات ملت مسلمان ایران در ۱۳۵۷، حزب توده ایران به تدریج از حالت انزوا خارج شد و اعضای آن بعد از سال ها اقامت در کشورهای کمونیستی به تدریج به ایران بازگشته و به فعالیت خود روی آوردند. تا این زمان، حزب توده تشکیلات رسمی و علنی نداشت. به آذین (اعتمادزاده) - که نقش رهبری آن را در داخل ایران بر عهده داشت - در اواخر سال ۵۶ طی انتشار اعلامیه مفصلی ضمن تجزیه و تحلیل اوضاع کشور پیشنهاد ایجاد جبهه ای تحت عنوان (جبهه ضد استبداد) نمود، ولی پاسخی از طرف مردم مبارز و رهبران آن ها دریافت نکرد. هنگامی که انقلاب اسلامی در استانه پیروزی قرار گرفت با تغییر جهت سیاست های روسیه شوروی، حزب توده نیز به تبع آن مبارزات ملت ایران را تأیید کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده بر سر دوراهی قرار گرفت. اگر می خواست در موضع ایدئولوژیک خود ایستاده و گذشته خود را دنبال کند، می بایست علناً در مقابل انقلاب و مردم می ایستاد، عملی که نتیجه آن با توجه به جو مذهبی حاکم بر جامعه انقلابی و به خصوص با توجه به پایگاه بسیار ضعیف حزب در داخل کشور، نمی توانست چیزی جز قلع و قمع نهایی آن ها را دنبال داشته باشد. راه دیگری که برای آن ها وجود داشت رها کردن مواضع ایدئولوژیک و تأیید کامل مواضع جمهوری اسلامی بود. بدین وسیله آن ها می توانستند از فضای باز بعد از انقلاب بهره برداری کنند و به حیات خود ادامه دهند و سازمان حزب را تجدید کنند. این راهی بود که حزب توده و با تأیید روسیه شوروی، انتخاب کرد با این انتخاب این شیوه دوهدف و مقصود برای آن ها تأمین می شد. اول آن که امکان نفوذ نیروهای خود را در ارگان و دستگاه های اجرایی فراهم می آوردند و بدین وسیله در دراز مدت می توانستند در موقع مقتضی و از طریق توطئه براندازی، نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند و کشور را به دامان روسیه شوروی بیاورند. دیگر این که با حضور در کشور به سازمان جاسوسی کا. گ. ب. امکان نفوذ و کسب اطلاعات از اسرار و مسایل مهم و حساس کشور را می دادند.

با انتخاب راه دوم، حزب توده اعلام نمود که در خط امام و جمهوری اسلامی قرار دارد و چیزی را ادعا می کرد که با ماهیت ایدئولوژیک آن حزب، همساز نبود. به هر حال از آن جا که مواضع دولت جمهوری اسلامی را تأیید می کرد و از

امکانات قانون اساسی و سایر قوانین و مقررات جاری کشور بهره برداری می نمود، توانست به حیات نیمه علنی و نیمه مخفی خود ادامه دهد و از گرفتاری های نظام و هرج و مرج بعد از انقلاب، سودجوییدوبه قسمتی از دو هدف خود برسد و آن قدر در نظام نفوذ نماید که حتی یکی از عوامل آن ها [ناخداا فضلی] در رأس نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران، قرار گیرد.

از پیروزی های مهم نیروهای خط امام، کشف سازمان مخفی و عوامل نفوذی حزب توده و متلاشی کردن آن بود. این واقعیت ابعاد وسیعی داشت. از جمله این که دولت توانست نه تنها سازمان مخفی آن ها را کشف کند بلکه کلیه اعضای کمیته مرکزی حزب را نیز دستگیر نماید. آن ها با سابقه طولانی ای که در مبارزات سیاسی داشتند، به اعمال خلاف خود، از جمله جاسوسی برای دولت روسیه شوروی، اعتراف کردند.

اعترافات احسان طبری، ایدئولوژیک معروف حزب و به ویژه توبه او از اعمالی که مرتکب شده بود، در تاریخ کمونیسم بین الملل در حد خود بی سابقه بود. دیگر این که بسیاری از اسرار ناگفته حزب توده و سازمان جاسوسی ابر قدرت شرق فاش گردید و متعافاً هیچده نفر از دیپلمات های روسی از کشور اخراج شدند.

از طرف دیگر، این پیروزی موجب شد که تنها سلاح مورد بهره برداری تبلیغاتی لیبرال ها که ادعا می کردند: (دولت جمهوری اسلامی تحت تأثیر عوامل نفوذی حزب توده است)، از آن ها گرفته شود. جمهوری اسلامی عملاً ثابت کرد که به اجرای سیاست نه شرقی - نه غربی کاملاً وفادار است و در همان شرایطی که با ابر قدرت غرب دست و پنجه نرم می کند، ریشه های فساد و نفوذ ابر قدرت شرق را نیز از بنیان برمی کند.

۲. کشف توطئه کودتای امریکایی قطب زاده با اطلاع آیت الله شریعتمداری نیز از جمله پیروزی های مهم در این دوران بود. آیت الله سید کاظم شریعتمداری از مراجع تقلید شیعه پس از رحلت آیت الله بروجردی به عنوان یکی از مراجع جانشین مطرح شد و پس از درگذشت آیت الله محسن حکیم و با ارسال پیام تسلیت از سوی محمدرضا شاه پهلوی به ایشان به عنوان مرجع تقلید مورد نظر حکومت مشخص گردید.

آیت الله شریعتمداری از جمله روحانیون میانه رو و اصلاح طلب حوزه علمیه قم بود که با روش های انقلابی، مخالفت می ورزید. وی در سال ۴۲ به همراه حضرت امام خمینی (ره) مبارزه بر علیه رژیم پهلوی را آغاز کرد. اماروش ایشان برخلاف امام (ره) روش مسالمت آمیز و صلح جویانه بود. وی در اوج مبارزات انقلابی، خواستار حفظ سلطنت و اجرای کامل قانون اساسی شد که با مخالفت روحانیون طرفدار امام (ره) مواجه گردید.

آیت الله شریعتمداری پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یکی از شخصیت های تراز اول روحانیت مطرح گردید و به تأسیس حزب خلق مسلمان در برابر حزب جمهوری اسلامی مبادرت ورزید. این حزب در تبریز تحرکاتی رابه وجود آورد که به اشغال سه روزه صدا و سیما ی این شهر انجامید. در سال ۶۱ در پی افشای توطئه براندازی، مشخص گردید که آیت الله شریعتمداری در جریان توطئه بوده است. وی در تلویزیون به آگاهی خود از کودتا اعتراف کرد که در پی آن جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در یک عمل بی سابقه در تاریخ شیعه، وی را از مرجعیت خلع نمود. از آن پس آیت الله شریعتمداری تا هنگام مرگ منزوی بود.

۳* از جمله توطئه های ریشه دار و در عین حال خطرناکی که در این دوران کشف گردید، جریان انحرافی سید مهدی هاشمی بود که با سوء استفاده و خویشاوندی با آیت الله منتظری، قائم مقام رهبری، و با توجه به سوابق ماجراجویانه و جاه طلبانه اش چه قبل و چه بعد از انقلاب، در بیت ایشان نفوذ پیدا کرده بود که می توانست در اتخاذ مواضع و جهت

گیری های ایشان تأثیر بگذارد و زمینه لازم را برای به قدرت رسیدن خود و پیاده کردن اهدافش، به ویژه پس از رحلت حضرت امام (ره) فراهم آورد. او در اجرای اهداف خود، به هر توطئه ای، از جمله قتل مخالفین، جمع آوری اسلحه و مهمات، تماس با نیروهای ضدانقلابی داخلی و خارجی و جعل سند و مدرک دست می زد و خود را در پناه بیت قائم مقام رهبری محفوظ نگه می داشت.

دقت نظر و تیزبینی حضرت امام و اطلاعات جمع آوری شده وزارت اطلاعات، موجب گردید تا در مهر ماه ۱۳۶۵ با اقدام و دخالت مستقیم رهبر انقلاب، سید مهدی هاشمی و دستیارانش دستگیر شوند و به گناهان خود اعتراف کنند و به مجازات اعمال خود برسند و باز هم خطری بزرگ از انقلاب دفع گردد. اگر چه این جریان نیز بدون قربانی نبود. بدین ترتیب که رهبر انقلاب برای حفظ سلامت انقلاب نهایتاً ناچار به برکناری حضرت آیت الله منتظری - که ایشان را حاصل عمر خود می دانستند و سابقه سال ها مبارزه، رنج و شکنجه در راه انقلاب را داشته اند - تن در دادند.

۴* پیروزی دیگر انقلاب، رسوایی مجدد دولت امریکا در ماجرای «مک فارلین» بود. دولت ریگان که پس از تحقیرها و شکست های دولت کارتر به قدرت رسیده و وعده داده بود که عظمت و آبروی جهانی امریکا را احیا کند و خصمانه و از موضع قدرت، با جمهوری اسلامی برخورد نماید و در ظاهر ایران را کشوری تروریست و غیرمتمدن خطاب می کرد، در خفا برای برقراری ارتباط با جمهوری اسلامی تلاشی خستگی ناپذیر و در عین حال ناشیانه به کار می برد. این تلاش ها نهایتاً به انجام معاملاتی برای آزادی گروگان های امریکایی در لبنان با استفاده از نفوذ معنوی جمهوری اسلامی در ازاری فروش اسلحه مورد نیاز ایران، منجر شد. مسافرت مخفیانه مک فارلین مشاور امنیت ملی ریگان، با پاسپورت جعلی به تهران و ارسال یک انجیل امضا شده توسط ریگان، بخشی از این تلاش های امریکا بود. افشای این ماجرا یادآور ماجرای واترگیت شد که منجر به استعفای ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا شده بود در اثر افشای این جریان، کمیسیون های تحقیقاتی متعددی در امریکا تشکیل شد و از پیامدهای آن اسعفای تعداد زیادی از مقامات طراز اول امریکا از جمله رئیس کاخ سفید، رئیس شورای امنیت ملی و دادستان کل، اقدام مک فارلین به خودکشی و مرگ رئیس سیا بود. اگر تفاهم دو حزب حاکم در امریکا نبود و موضوع ادامه پیدامی کرد، چه بسا این جریان منجر به کناره گیری ریگان هم می شد.

۵* از جمله پیروزی های دیگری که جمهوری اسلامی به دست آورد، کشف شبکه جاسوسی و اطلاعاتی سازمان سیا ی امریکا در ارتش و سایر ارگان های دولتی بود. این شبکه را سازمان سیا بعد از اشغال سفارت امریکا - یا به تعبیر مردم، «لانه جاسوسی» - با زحمات بسیار و هزینه های گزاف در ایران به وجود آورده بود که البته با اطلاعاتی که در طول جنگ در اختیار دشمن قرار می داد، خسارات جدی به کشور وارد می آورد.

۶* پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط دولت جمهوری اسلامی در مرداد ۱۳۶۷ و پایان جنگ ایران و عراق از جمله حوادث مهم پایان دهه اول انقلاب بود. اگر چه حضرت امام با تلخ کامی و به مثابه نوشیدن جام زهر از آن واقعه یاد می کند، ولی نباید فراموش کرد که حوادث بعدی، به ویژه درگیری عراق در جنگی دیگر، شرایط رابه سود جمهوری اسلامی رقم زد. به طوری که نه تنها ایران حتی یک وجب از خاک خود را از دست نداد، بلکه امروزه به عنوان یکی از قدرتمندترین کشورها از نظر نظامی در منطقه خاورمیانه، محسوب می گردد.

ناگفته نماند که انقلاب اسلامی در قبال آن چه در این دهه به دست آورد، بهای گزافی پرداخت و متحمل ضایعات زیادی شد که هیچ یک از انقلاب های دنیا بعد از پیروزی متحمل چنین ضایعاتی نشدند. شهادت نزدیک به دویست نفر از

روحانیان و دولت مردان انقلابی و همچنین شهادت چند صد هزار نفر از رزمندگان ایثارگر اسلام در جبهه های جنگ، بهای سنگینی بود که انقلاب اسلامی ایران در این دوره پرداخت.

دهه دوم انقلاب

اینک به بررسی تحولات و رویدادهای دهه دوم انقلاب می پردازیم. این دوره که از سال ۱۳۶۸ آغاز می گردد تا انتخاب آقای احمدی نژاد به ریاست جمهوری ادامه می یابد.

گفتمان بازسازی اقتصادی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)

ایران در سال ۱۳۶۸ شاهد رحلت جانگداز بنیانگذار جمهوری اسلامی، انتخاب آیت ا... خامنه ای برای تصدی مقام رهبری از جانب مجلس خبرگان و نیز ریاست جمهوری حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی بود. از سویی بر اساس تجدید نظر صورت گرفته در قانون اساسی، تفکیک مرجعیت از رهبری و حذف سمت نخست وزیری نیز تصویب شد.

از آنجا که دولت جدید به بازسازی دوران پس از جنگ می اندیشید، برنامه های داخلی خود را بر «سیاست تعدیل» (در مقابل سیاست تثبیت)، توسعه صادرات (در مقابل جایگزینی واردات) خصوصی سازی و جذب سرمایه های خارجی بنیان نهاد و سیاست خارجی اش را بر تنش زدایی استوار ساخت.

اتخاذ این سیاست ساختار اقتصادی کشور را تا حد زیادی تغییر داد و بر حوزه های فرهنگی و اجتماعی نیز تأثیر مستقیم نهاد. نخبگانی که سیاست های اقتصادی دولت جدید را سازماندهی و اجرا می کردند، در سال ۱۳۷۴ و در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، با عنوان «کارگزاران سازندگی ایران» به طور رسمی اعلام موجودیت کردند، هر چند پیشینه تشکل آنان به سال ۱۳۶۸ و آغاز فعالیت های دولت جدید باز می گشت. برخی معتقدند ویژگی اصلی مواضع اقتصادی گروه کارگزاران، رشد و توسعه اقتصادی شتابان بود که در محورهای زیر دسته بندی می شود:

۱. خصوصی سازی واحدهای اقتصادی.

۲. تغییر ساختارهای اقتصادی بر اساس اقتصاد رقابتی.

۳. استفاده از تکنولوژی پیشرفته و اهمیت دادن به توسعه همه جانبه.

۴. استفاده از منابع خارجی و استقراض.

مجمع روحانیون مبارز در سال ۱۳۷۰ بعد از انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی، و عدم موفقیت در جلب آرای عمومی فعالیت خود را در عمل برای پنج سال متوقف کرد. به همین جهت به دلیل بی تحرکی گروههای فعال در عرصه سیاسی رقابت جناحهای سیاسی تا دوم خرداد ۱۳۷۶ تا حدی سیری نزولی داشت.

گفتمان توسعه سیاسی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)

این دوره (از سال ۱۳۷۶ به بعد) نقطه عطف دیگری بود که تحولات داخلی انقلاب را وارد مرحله دیگری کرد.

انتخاب حجت الاسلام سید محمد خاتمی به سمت ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ نمود اصلی این دوره به شمار می رود. این واقعه در سطح داخلی موجب تکرار حضور کم سابقه مردم در صحنه، بالا رفتن میزان مشارکت سیاسی، گسترش بیشتر مطبوعات، فعالیت بیشتر نهادهای مدنی و مهمتر از همه شفاف تر شدن مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جناحهای داخلی شد. در این دوره، علاوه بر جامعه روحانیت مبارز و تشکل های هم سوی آن، مجمع

روحانیون مبارز، کارگزاران سازندگی ایران و دیگر احزاب و گروهها نیز به تبیین مواضع خود پرداختند و سرنوشت نوینی را برای جمهوری اسلامی رقم زدند. در این دوران، مردم سالاری دینی، تحزب، قانون مداری، و افزایش مشارکت سیاسی، مهمترین مباحث به حساب می آمدند

دهه سوم انقلاب

اینک به بررسی تحولات و رویدادهای دهه سوم انقلاب می پردازیم. این دوره که از سال ۱۳۸۴ آغاز می گردد تا انتخاب آقای دکتر روحانی به ریاست جمهوری ادامه می یابد.

گفتمان عدالت و پیشرفت (۱۳۸۴-۱۳۹۲)

گفتمان حاکم در این دوره که مصادف با ریاست جمهوری دکتر احمدی نژاد بود بر این باور تاکید داشت که توسعه گرایی هرچند با هدف رسیدن به آرمان های انقلاب اسلامی صورت گرفته باشد، اگر مقتضیات بومی و هویتی در آن کمتر مورد توجه قرار گیرد، نخواهد توانست ما را در دست یابی به آرمان های تعالی خواهانه انقلاب اسلامی موفق گرداند.

بر این بنیاد، گفتمان عدالت و پیشرفت در پی طراحی الگوی جدیدی بر مبنای تعالی خواهی برای رسیدن به پیشرفت طراحی شده بود؛ چنانکه تغییر نام برنامه های " توسعه اقتصادی - اجتماعی " به برنامه " پیشرفت و عدالت " نیز از همین منظر در خور تحلیل است. اما اینکه تا چه اندازه برنامه مذکور توانست به اهداف خود دست یابد، موضوعی است که می باید از سوی دانشجویان و استادان و صاحب نظران مورد بحث و واکاوی قرار گیرد.

گفتمان اعتدال (۱۳۹۲) تاکنون

انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۹۲) و پیروزی دکتر حسن روحانی مفهوم اعتدال را به شعار رایج جامعه سیاسی ایران تبدیل کرد. در سطح نخبگان سیاسی، افرادی به سمت آن گرایش پیدا کردند و برخی هم خواهان آن شدند تا در قالب شعار اعتدال به ادامه حیات سیاسی بپردازند.

از آنجا که پیش از این اعتدال در سطح گفتمان سیاسی مطرح نشده بود تعریف آن نیز در حالت تعلیق قرار داشت. اما تشکیل دولت تدبیر و امید که با شعار اعتدال روی کار آمد ضرورت تعریف مفهوم اعتدال و شخص اعتدالگرا را آشکار نموده است.

مفهوم اعتدال در دو سطح تعریف می شود:

^۱ (محمود احمدی نژاد (۶ آبان ۱۳۳۵) سیاستمدار ایرانی است که ششمین رئیس جمهور ایران از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ بود. وی همچنین از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ اولین استاندار اردبیل و از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴ شهردار تهران بود. او هم اکنون عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران است.

۱. اعتدال در معنای اعم: یک گرایش فکری است که در مقابل افراط گرایی قرار می گیرد. این معنا از اعتدال ناظر بر «آدم اعتدالی» و شخصیت کلی آدمها است. گرایش فکری اعتدالی دارای ویژگیهایی است که بر اساس آن شخصیتهای فردی اعتدالی پدید می آیند. بر مبنای این ویژگیها می توان گفت فلان آدم شخصیتی اعتدالی دارد یا نه.

۲. اعتدال در معنای اخص: یک جریان اجتماعی - سیاسی با استراتژی مشخص توسعه است که در کنار اصلاح طلبی و اصول گرایی قرار می گیرد. اعتدال بعنوان یک جریان سیاسی تحت عنوان «آرمان خواهی واقع بینانه» تعریف می شود که آرمانش تبدیل ایران به یک قدرت منطقه ای فارسی - شیعی و ابزارش بکارگیری استراتژی توسعه اقتصادی - اجتماعی است.

نظام جمهوری اسلامی ایران بر دو پایه «جمهوریت» و «اسلامیت» استوار است. هر پایه این نظام مبتنی بر یک «منطق» است. جمهوریت نظام بر پایه منطق «واقع بینی» و اسلامیت آن بر پایه منطق «آرمان خواهی» مبتنا دارد. در این میان، جریان «اصلاح طلبی» بیشتر به پایه جمهوریت نظام گرایش دارد و جریان «اصول گرایی» به پایه اسلامیت نظام. در حالی که پایداری نظام جمهوری اسلامی بر «تعادل» میان این دو پایه استوار است.

«اعتدال» به مثابه راه سوم می تواند این تعادل را برقرار سازد. دال مرکزی گفتمان اعتدال تعادل می باشد و مهمترین کانون تعادل در گفتمان اعتدال، توازن بین واقع بینی و آرمان خواهی است. لذا اعتدال به معنای «آرمان خواهی واقع بینانه» است.

این تعادل هم از سوی مقام معظم رهبری مورد تاکید قرار گرفته است و هم از سوی دکتر حسن روحانی. رهبر انقلاب در دیدار با دانشجویان می گویند: «ما هم آرمانگرایی را کاملاً تأیید می کنیم و هم دیدن واقعیات را». آرمان خواهی مقابل محافظه کاری است نه واقع گرایی. «نظام اسلامی دارای منظومه ای از آرمانها است که باید برای رسیدن به همه آنها تلاش شود اما این آرمانها دارای رتبه بندی و درجات مختلف هستند». از آن سمت هم «واقعیاتها نباید ما را از آرمانها دور کند، بلکه باید مثل پلکان ما را به آرمانها نزدیک کند».

«آرمانگرایی بدون دیدن واقعیات، به خیالپردازی و توهم منجر خواهد شد... آرمانخواهی که واقعیات را هم می بیند، در هیچ شرایطی، چه هنگام پیروزیهای شیرین و چه هنگام هزیمت های تلخ، دچار احساس انفعال و یأس و بن بست نمی شود زیرا در آرمانخواهی صحیح و واقع بینانه، بن بست وجود ندارد... همواره و در هر شرایطی، با نگاه واقع بینانه به دنبال آرمانها باشند» (۱۳۹۲/۵/۶).

دکتر روحانی هم در نخستین سخنان خود در دیدار با جمعی از روحانیون درباره تبیین گفتمان اعتدال می گوید: «اعتدال بدون... آرمان گرایی در کنار واقع گرایی... امکان پذیر نیست» (۹۲/۴/۱۲). همچنین در همایش افق رسانه می گویند: «در گفتمان اعتدال در سیاست خارجی، واقع بینی یک اصل است، اما با توجه به ارزش ها و آرمان های جمهوری اسلامی ایران؛ و باید اعتدال بین واقع بینی و آرمان خواهی، توازن لازم را برقرار کند» (۹۲/۴/۸).

واقعیت سیاسی جامعه ایرانی پس از انقلاب نشان می دهد که هیچ‌یک از دو گفتمان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی به تنهایی برای پیشبرد اهداف نظام جمهوری اسلامی کفایت نمی‌کند و با موفقیت همراه نبوده‌اند. حرکت از آرمان‌گرایی انقلابی سالهای آغازین نظام به سمت مصلحت‌گرایی دولت‌سازندگی و ادامه آن در قالب صلح‌خواهی دولت اصلاحات به بازگشت آرمان‌گرایی انقلابی در دولت اصول‌گرای عدالت‌محور منتهی شد که نتیجه اش بازگشت سر جای اول بود.

این تجربه سیاسی به ما می‌گوید که آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی لازم و ملزوم یکدیگرند و دو جزء غیر قابل تفکیک گفتمان واحد «آرمان‌خواهی واقع‌بینانه» هستند. اینکه باید در عین تمرکز بر آرمان‌های اسلامی به واقعیت‌های داخلی و بین‌المللی نیز توجه نمود. به گونه‌ای که آرمان‌ها باعث ندیدن واقعیت‌ها و واقعیت‌ها نیز موجب غفلت از آرمان‌ها نگردد.

گفتمان «آرمان‌خواهی واقع‌بینانه» دارای عناصر دوگانه است. از جهت آرمان، می‌توان سه هدف احتمالی را بعنوان آرمان اعتدال در نظر گرفت: قدرت ملی، قدرت منطقه‌ای، و قدرت فرمانطقه‌ای اسلامی. جریان اصلاح طلبی بر محور آرمان قدرت ملی و جریان اصول‌گرایی بر محور آرمان قدرت فرمانطقه‌ای اسلامی استوار هستند. آرمان اصلاح طلبی دموکراسی است و آرمان اصول‌گرایی جهان‌گرایی اسلامی. اصلاح طلبی بدنبال یک نظم سیاسی دموکراتیک در داخل است و اصول‌گرایی بدنبال یک نظم جهانی مطلوب اسلام گرایانه است.

در این میان، «اعتدال‌گرایی» می‌تواند تشکیل "قدرت منطقه‌ای" را بعنوان آرمان خود قرار دهد. برای تعریف این آرمان قدرت منطقه‌ای می‌توان دوباره به همان دو پاره «جمهوریت» و «اسلامیت» نظام بازگشت. بر پاره جمهوریت نظام می‌توان هویت پارسی را مبنا قرار دارد و "هلال پارسی" را در بخش شرقی و شمال شرقی ایران از کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان بعنوان حوزه نفوذ ایران تشکیل داد.

بر پایه اسلامیت نظام می‌توان هویت اسلامی شیعی را مبنا قرار داد و "هلال شیعی" را در بخش غربی ایران از منطقه شمال یمن، ایران و آذربایجان تا عراق، سوریه و لبنان به مثابه مبنای قدرت و حوزه نفوذ ایران در نظر گرفت. بدین ترتیب، قدرت منطقه‌ای بعنوان آرمان اعتدال می‌تواند بر اساس این دو هویت فارسی و شیعی استوار شود و با تشکیل دو هلال شیعی و پارسی حوزه نفوذ ایران را از هند تا کرانه دریای مدیترانه بگستراند.

دستیابی به آرمان "قدرت منطقه‌ای فارسی - شیعی" مستلزم اتخاذ استراتژی توسعه واقع‌بینانه است. از جهت واقع‌بینی، جریان اعتدال از الگوی توسعه زیر تبعیت می‌کند: "توسعه اقتصادی ← توسعه اجتماعی ← توسعه سیاسی". این الگوی توسعه بر گرفته از منطبق تحول تاریخی توسعه در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه است.

در مجموع، اعتدال دو معنا دارد. اعتدال در معنای اعم ناظر بر خصلت اعتدالی آدمهاست که دارای شش ویژگی عقلانی بودن، واقع‌بینی، مصلحت‌اندیشی، جامع‌نگری، تعادل‌گرایی و تغییر تدریجی امور است. افرادی که این شش ویژگی را داشته باشند به آنها «آدمهای اعتدالی» می‌گویند. اعتدال در معنای اخص، به یک جریان اجتماعی - سیاسی گفته می‌شود که تحت عنوان «آرمان‌خواهی واقع‌بینانه» تعریف می‌گردد.

آرمان اعتدال تبدیل شدن ایران به یک «قدرت منطقه ای شیعی - پارسی» است که با دو بال هلال شیعی و هلال پارسی انجام می گردد. اعتدال برای رسیدن به این هدف می تواند از استراتژی توسعه اقتصادی ← توسعه اجتماعی ← توسعه سیاسی بهره بگیرد. استراتژی که با توجه به تجربه تاریخی ۲۵ ساله اخیر ایران طراحی شده است.

ب. تحولات و رخداد های خارجی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی - همانند تحولات داخلی به دوره های زیر تفکیک پذیر است.

در دوره اول، تمایلات گام به گام و ملی گرایانه دولت موقت و بنی صدر از یک سو، و گرایش های انقلابی دیگر شخصیتها از سوی دیگر شکل گرفت. قطع روابط با اسرائیل و آفریقای جنوبی، خروج از پیمان سنتو^۱ - که در پنجم فروردین ۱۳۵۸ به طور رسمی منحل شد - قطع رابطه با مصر - به دلیل خیانت این کشور به اعراب و مسلمانان در سازش با رژیم اشغالگر اسرائیل - و نیز اشغال سفارت آمریکا به گرایشهای انقلابی منتسب است. جنگ تحمیلی در حالی آغاز شد که ارتش ایران انسجام نداشت و از سویی سپاه پاسداران افزون بر نوپا بودن، از سوی رئیس جمهور وقت - ابوالحسن بنی صدر - تحت فشار قرار داشت. عراق به تصور آنکه ایران را چند روزه به خاک خود ملحق می کند، به این اقدام جسورانه دست یازید. ایران برای استیفای حقوق از دست رفته خود، در سال ۶۲ وارد خاک عراق شد. جنگ فرسایشی در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ به رکود گرایید. دولت عراق نیز پس از مشاهده موضع اعتراض آمیز ایران در برابر قطعنامه ۵۹۸، آن را پذیرفت.

آمریکا از یک سو از ماجرای ایران گیت، حمایت ایران از انقلابیون فلسطینی و حزب الله لبنان و آغاز انتفاضه فلسطین به خروش آمده بود و از دیگر رو شاهد آن بود که به تدریج از نیمه سال ۱۳۶۶ ورق جنگ بر علیه ایران بر می گردد و همچنین سیاستهای خود را در سقوط قیمت نفت - از ۴۰ دلار به ۶ دلار - موفق می دید، با گسیل داشتن ناوهایش به خلیج فارس، تعرض به کشتی های نفتی و تجاری و سرانجام، سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرباس در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، کوشید تا ایران را از پی گیری خواسته هایش منصرف سازد.

سرانجام ایران در یک جنگ تحمیلی و نابرابر با توجه به فشارهای خارجی و مشکلات داخلی در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸^۲ شورای امنیت را پذیرفت. در پی آن، عراقی ها که ایران را در موضع ضعف میپنداشتند به کمک منافقین / مجاهدین خلق / یورش جدید در غرب کشور آغاز کردند، و شهر اسلام آباد و کرد غرب را به اشغال در

^۱ سازمان پیمان مرکزی (به انگلیسی: Central Treaty Organization) (سنتو) (به انگلیسی: CENTO) در دوران جنگ سرد و با هدف مبارزه با شوروی و نفوذ

مارکسیسم تشکیل شد. در ۱۹۵۵ ایران و بریتانیا و پاکستان به این پیمان پیوستند. پس از پیروزی انقلاب در ایران، ایران از این پیمان خارج شد و به عضویت کشورهای غیرمتعهد در

آمد (خروج ایران از این سازمان در سال ۱۹۷۹ و سه سال بعد از خروج پاکستان از این سازمان روی داد

^۲ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت یکی از قطعنامه های شورای امنیت است که در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق صادر شد. این قطعنامه از نظر کمی و تعداد واژه های به کار گرفته شده مفصل ترین و از نظر محتوا اساسی ترین و از نظر ضمانت اجرایی قوی ترین قطعنامه شورای امنیت در مورد این جنگ بوده است. این قطعنامه بلافاصله از سوی عراق پذیرفته شد، ولی بعد از گذشت یک سال و هفت روز در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد و سید روح الله خمینی (رهبر وقت ایران) در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ پیامی درباره پذیرش قطعنامه منتشر کرد که به «نوشیدن جام زهر» معروف شد. پذیرش این قطعنامه هرچند به معنای پذیرش آتش بس از سوی ایران بود، ولی عراق به حملات خود ادامه داد و مجدداً داخل خاک ایران شد تا نقاط مهمی از جمله خرمشهر را به دست بیاورد تا با وضع بهتری در مذاکرات حضور داشته باشد، اما موفقیتی بدست نیاورد و نهایتاً جنگ در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت

آوردند ولی با مقاومت ملت سلحشور ایران (در عملیات مرصاد) به سختی شکست خوردند. عراق بعد از پذیرش قطعنامه از سوی ایران با تهاجم گسترده بخشهایی از خاک ایران را مجدداً اشغال کرد که با هجوم سراسری نیروهای ایرانی و مردم مجبور به عقب نشینی شد.

گورباچف^۱ که در سال ۱۹۸۵ به قدرت رسید با اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اتحاد جماهیر شوروی، اندیشه احیای کمونیسم را در سر می پروراند. امام خمینی در ۱۳ دی ماه ۱۳۶۷ طی پیام مبسوطی به وی اعلام داشت که « از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد» پس از چندی، این پیش بینی جامه تحقق پوشید و اصلاحات گورباچف به تخریب دیوار برلین^۲، خروج ارتش سرخ افغانستان، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی^۳ و نیز انحلال رسمی پیمان ورشو^۴ و کومکن^۵ (۱۹۹۱. م) انجامید. امام همچنین به گورباچف تذکر داده بود که « مبدا شوروی را در دام سرمایه داری گرفتار سازد.»

دوره دوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با پایان جنگ و ریاست جمهوری آیت الله هاشمی رفسنجانی شروع می شود. مهمترین اولویت های سیاست خارجی این دوره عبارت است از: تنش زدایی، کاهش د راستای عادی سازی روابط با عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی، همکاری با کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز و نیز گسترش شمار کشورهای عضو اکو^۶ به ده کشور.

یورش عراق به کویت^۷ نیز در بر حق قلمداد شدن مواضع سیاست خارجی ایران و جذب کشورهای عربی نقش مهمی ایفا کرد. روابط ایران و اروپا در این دوره، افت و خیزهای زیادی داشت بویژه در قضیه کتاب « آیات شیطانی»^۸ و واکنش سریع امام خمینی در مرتد خواندن سلمان رشدی روابط مذکور را وارد مرحله جدیدتری کرد. انگلیس رسماً

^۱ (میخائیل سرگیویچ گورباچف (به روسی: Михаил Сергеевич Горбачёв) (زاده ۲ مارس ۱۹۳۱) از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱ آخرین رهبر اتحاد شوروی بود. تلاش‌ها و اصلاحات او باعث پایان جنگ سرد شد اما هم‌زمان یگانگی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی را نیز پایان داد و نهایتاً باعث فروپاشی شوروی شد. [۲] [نیازمند یادکرد دقیق] گورباچف در سال ۱۹۹۰ جایزه صلح نوبل را دریافت کرده است. وی با دکترین دوگانه پرسترویکا (اصلاحات اقتصادی) و گلاسنوست (فضای باز سیاسی) در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی، نقش مهمی در پایان دادن به سلطه کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان گرفتن جنگ سرد داشت.

^۲ دیوار برلین یا دیوار برلن نام دیواری به طول ۱۵۵ کیلومتر و به ارتفاع ۲ متر بود که پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و شکست حزب نازی (حزب حاکم بر آلمان) تأسیس شد. این دیوار در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۹ به مدت ۲۸ سال شهر برلین را به دو منطقه شرقی و غربی تقسیم کرده بود. این دیوار اصلی‌ترین نماد جنگ سرد بود که به پرده آهنین مشهور شد.

^۳ تغییر از جمهوری شورایی به اتحادیه کشور های مشترک المنافع که در فرهنگ عامه از آن با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نام می‌برند، تغییرات عظیم سیاسی و تاریخی بود که در آخرین دهه قرن بیستم اتفاق افتاد و از پیامدهای مهم آن، اتمام جنگ سرد و آغاز یک سلسله جنگهای خونین در شرق اروپا مخصوصاً بالکان و جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی و همچنین جنگهای داخلی و قدرت گرفتن بنیاد گرایی در افغانستان و پیدایش طالبان بود. از مهمترین علل سلب حاکمیت حزب کمونیست بر اتحاد جماهیر شوروی میتوان به علاقه حاکمان جدید حزب به بازار آزاد و افزایش حس ملی گرایانه در جمهوری های مختلف مخصوصاً روسیه (به رهبری بوریس یلتسین) و قزاقستان نام برد.

^۴ (پیمان ورشو یا پیمان دوستی، همکاری، و کمک متقابل نام یک پیمان نظامی است که از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۱ برقرار بود. این پیمان در ۱۴ مه سال ۱۹۵۵ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۴) به امضای هشت کشور آلمانی، آلمان شرقی، بلغارستان، چکسلواکی، شوروی، رومانی، لهستان و مجارستان رسید و در جنگ سرد رقیب پیمان ناتو محسوب می گردید

^۵ (یک سازمان اقتصادی بین‌المللی از کشورهای کمونیست

^۶ (سازمان همکاری اقتصادی (به انگلیسی: Economic Cooperation Organization)، به طور مخفف اکو یک سازمان اقتصادی منطقه‌ای است. سه کشور ایران، پاکستان و ترکیه در سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) نخستین بار این سازمان را پایه‌ریزی کردند.

^۷ (پایان جنگ ایران و عراق هم‌زمان با بروز تشنج عراق و کویت بود. ارتش عراق در زمان حکومت صدام حسین و حزب بعث عراق در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۶۹ (۱۹۹۰. م) به کویت حمله و این کشور را اشغال کرد. عراق با این حمله باعث بروز بحرانی بین‌المللی گردید و اخطار شورای امنیت را نپذیرفت. آمریکا در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۱) با اتلافی از کشورهای دیگر به کویت و سپس به عراق حمله کرد و ارتش عراق را از کویت بیرون راند.

^۸ (آیات شیطانی (به انگلیسی: Satanic Verses) چهارمین ژمان سلمان رشدی است. این کتاب جنجال‌برانگیز، برای نویسنده‌اش، جایزه وایت‌برد را به ارمغان آورد. در همین سال کتاب به فهرست نهایی جایزه بوکر نیز راه یافت، اما موفقیتی کسب نکرد.

در تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ میلادی سید روح‌الله خمینی با صدور فتوایی حکم مرگ رشدی نویسنده این کتاب را صادر کرد. از آن پس رشدی زندگی مخفیانه‌ای را در انگلستان می‌گذراند که تاکنون ادامه داشته است.

روابط خود با ایران را قطع کرد. با این همه سیاست خارجی ایران در این دوره بر تنش زدایی و احترام به دیگر کشورها استوار بود. «پیمان ماستریخت»^۱ در ۷ فوریه ۱۹۹۲ در راستای تشکیل اروپای واحد، «به اجرا گذاردن واحد پول اروپایی» یورو (Euro) از سوم ژانویه ۱۹۹۹ و «تصویب قانون داماتو»^۲ از سوی کنگره آمریکا، اسباب استقلال هرچه بیشتر اروپا از آمریکا را پدید آورد و در نتیجه در سیاست خارجی ایران امکان جایگزینی اروپا و روسیه به جای آمریکا فراهم شد.

دوره سوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با ریاست جمهوری حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی آغاز شد. از مهمترین تحولات سیاست خارجی این دوره عبارت است از: تشکیل اجلاس سران کنفرانس اسلامی در ایران (۱۱ آذر ۱۳۷۶)^۳، ادامه سیاست تنش زدایی در روابط خارجی نیز معرفی چهره ای صلح طلبانه از اسلام و ایران با ارائه نظریه گفتگوی تمدنها. طرح گفتگوی تمدن ها خیلی زود در دستور کار سازمان ملل متحد قرار گرفت و سال ۲۰۰۱، سال گفتگوی تمدنها نامیده شد. گرچه تحولاتی که پس از آن در روابط بین الملل رقم خورد، این آرمان را با چالش های جدی روبه رو ساخت. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و بدنبال آن حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق نشان می داد که گفتگوی تمدنها امری آرمانی است و یا دست کم در شرایط حاضر نمی توان به توفیقات سریع آن امیدوار بود.

حادثه یازدهم سپتامبر^۴ را باید نقطه عطفی در شکل دادن نظام بین الملل در اوایل هزاره سوم تلقی کرد. هم اکنون منافع ملی آمریکا با رویارویی مستقیم با اسلام انقلابی و مسئله خاورمیانه و تسلط بر ذخایر نفتی آن گره خورده است.

^۱ (پیمان اتحادیه اروپا یا به طور غیررسمی پیمان ماستریخت در تاریخ ۷ فوریه ۱۹۹۲ در شهر ماستریخت کشور هلند و پس از مذاکرات صورت گرفته در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۹۱ بین اعضای European Community امضا و در تاریخ ۱ نوامبر ۱۹۹۳ به اجرا گذاشته شد. این پیمان منجر به ایجاد اتحادیه اروپا و خلق یورو شد.

^۲ (قانون داماتو قانونی است که در سال ۱۹۹۶ دولت آمریکا برای تحریم ایران به تصویب رساند. بر اساس این قانون شرکت هایی که در یک سال بیش از چهل میلیون دلار در ایران سرمایه گذاری کنند از دادوستد با دولت آمریکا محروم خواهند شد. این قانون توسط داماتو، سناتور ایتالیایی الاصل کنگره آمریکا و از جمهوری خواهان محافظه کار به کنگره آمریکا ارائه شد. قانون داماتو هر پنج سال یک بار بازمینی می شود.

^۳ (سازمان کنفرانس اسلامی معروف به سازمان همکاری اسلامی، دومین سازمان بین دولتی پس از سازمان ملل متحد است که به عضویت از ۵۷ کشور به گسترش بیش از چهار قاره است. سازمان صدای جمعی جهان اسلام و تضمین برای حفاظت و حمایت از منافع جهان اسلام در روح ترویج صلح بین المللی و هماهنگی میان افراد مختلف جهان است. سازمان بر اساس تصمیم اجلاس تاریخی که در ریاض، پادشاهی مغرب در ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۹ برگزار شد به عنوان یک نتیجه از آتش سوزی جنایی مسجد الاقصی در اشغال بیت المقدس تأسیس شد.

در سال ۱۹۷۰ نشست اولین کنفرانس اسلامی وزیران امور خارجه سازمان همکاری اسلامی در جده برگزار شد که برای ایجاد دبیرخانه دائمی در شهر جده تصمیم گرفته شد. ایاد بن امین مدنی دبیر کل فعلی سازمان همکاری اسلامی از سال ۲۰۱۴ است.

منشور یا قانون اساسی سازمان کنفرانس اسلامی طبق ماده ۱۰۲ منشور سازمان ملل متحد در تاریخ ۱ فوریه ۱۹۷۴ به ثبت رسید. مواد این سند که شامل ۱۴ مورد است، به شرح زیر است:

۵۷ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی هستند.

سال ۱۳۷۶ هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران و با شرکت بیشتر سران کشورهای اسلامی و مقامات عالی رتبه پنجاه و پنج کشور مسلمان در شانزدهم آذرماه ۱۳۷۶ برگزار شد

^۴ (حملات ۱۱ سپتامبر (بیشتر در انگلیسی با ۹/۱۱ نشان داده می شود که «نه، یازده» به انگلیسی «ناین ایلون» خوانده می شود) عبارت است از سلسله ای از حملات انتحاری که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برابر با ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ هجری شمسی به دست گروه تروریستی القاعده در خاک ایالات متحده آمریکا انجام شد. [۱] در صبح آن روز، ۱۹ تن از اعضای القاعده، چهار هواپیمای تجاری - مسافری را ربودند. [۲] هواپیماربابان، دو هواپیمای را در فاصله های زمانی گوناگون عمدتاً به برج های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در شهر نیویورک زدند. در نتیجه این دو برخورد، همه مسافران به همراه عده بسیاری که در ساختمان ها حضور داشتند، کشته شدند. هر دو ساختمان، پس از دو ساعت به طور کامل ویران شدند و آسیب های زیادی به ساختمان های پیرامون زدند. گروه هواپیماربابان، هواپیمای سوم را به پنتاگون، واقع در ارلینگتون در ویرجینیا زدند. هواپیمای چهارم اما در زمینی نزدیک شنکسویل، در ایالت پنسیلوانیا، سرنگون شد. این در حالی بود که شماری از مسافران و خدمه پرواز پیش از سرنگونی هواپیمای، تلاش کرده بودند تا کنترل هواپیمای را که هواپیماربابان آن را به سمت واشینگتن، دی. سی. هدایت می کردند، به دست بگیرند. اما هیچ کدام از مسافران این پرواز و سه پرواز دیگر زنده نماندند. کشته شدگان این حمله ها ۲۹۷۴ تن بودند، که با در نظر

ایالات متحده که در دوران جنگ سرد^۱ به بهانه مقابله با کمونیسم، در سرتاسر جهان دخالت نظامی و غیر نظامی داشت در شرایط جدید توجیه‌های جدیدی - از جمله مقابله با تروریسم و دفاع از حقوق بشر - برای اقدامات خود ارائه می‌کند.

نوآم چامسکی^۲ - فیلسوف و زبان‌شناس معروف آمریکایی - حادثه فرو ریختن برج‌های تجاری نیویورک را از یک سو ضربه‌ای مهلک برای سرویس‌های اطلاعاتی جاسوسی غرب، و از دیگر سو بهانه‌ای برای حملات جدید اسرائیل به شهرهای فلسطین می‌داند.

گرچه سقوط دولت طالبان^۳ در افغانستان و روی کار آمدن دولت حامد کرزای^۴، خطر بنیادگرایی^۵ افراطی و ضد شیعی در همسایگی ایران را از بین برد ولی از سوی دیگر موجب تقویت حضور ایالات متحده در منطقه شد. آمریکا از یک سو به تحکیم پایگاه‌های نظامی خود در افغانستان پرداخت و از سوی دیگر با به راه انداختن جنگ نفت یا به تعبیری جنگ سلطه، سعی کرد به اهداف راهبردی خود در خاورمیانه نزدیک شود. تجاوز آمریکا و انگلستان به عراق که بدون مجوز سازمان ملل متحد صورت گرفت، سه هدف اساسی را دنبال می‌کرد: تسلط بر منابع نفتی، محدود کردن اصول گرایی اسلامی، و حل مسئله فلسطین (تسهیل روند صلح با اسرائیل).

جمهوری اسلامی ایران در قبال حمله آمریکا به افغانستان و عراق مخالفت عملی نکرد، اما نارضایتی شدید خود از حضور ایالات متحده در منطقه و نقض استقلال و کشتار مردم مظلوم این دو کشور را بارها اعلام نمود. از دیگر سوی،

گرفتن ۱۹ هواپیماریا در کل شمار کشته‌های این حمله‌ها به ۲,۹۹۳ تن می‌رسد. بیش‌تر کشته شدگان این حمله‌ها مردم عادی و شهروندان بودند، که ملیت آن‌ها از ۹۰ کشور گوناگون جهان بود. به‌علاوه، مرگ دست‌کم یک تن ناشی از قرارگرفتن در برابر گرد و خاک به‌وجودآمده از ویرانی دو برج نیز گزارش شد. واکنش ایالات متحده به این حملات، شروع جنگ با تروریسم با حمله به افغانستان و از قدرت برکنارکردن طالبان، که تروریست‌های القاعده را پناه می‌داد، و نیز تصویب طرح «قانون میهن‌پرستی آمریکا» بود. کشورهای بسیاری قوانین ضد تروریسم خود را تقویت کردند و اجرای آن‌ها را گسترش دادند. بعضی از پنگاه‌های تجاری در آمریکا، تا آخر هفته فعالیت خود را تعطیل کردند و بعد از بازگشایی، از زیان هنگفتی خبر دادند که به‌خصوص متوجه شرکت‌های هواپیمایی و مؤسسات بیمه بود. خسارتی که به پنتاگون وارد شده بود، ظرف مدت یک سال جبران شد و بعدها بنای «یادبود پنتاگون» در محل ساخته شد. همچنین بازسازی مرکز تجارت جهانی نیز آغاز شد. در ۲۰۰۶، برج اداری جدیدی در محل به بهره‌برداری رسید. مرکز تجارت جهانی ۱ نیز اکنون احداث شده است که با ۵۴۱ متر ارتفاع، در سال ۲۰۱۱ به بهره‌برداری رسید. این برج به یکی از مرتفع‌ترین برج‌های آمریکای شمالی تبدیل شد. سه برج دیگر نیز بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ در منطقه ساخته شد. حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ تاکنون بزرگ‌ترین عملیات تروریستی تاریخ ایالات متحده آمریکا به‌شمار می‌آید و پیامدهای مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی برای این کشور و جامعه جهانی به دنبال داشته‌است. گفته می‌شود که حادثه ۱۱ سپتامبر، همانند حمله ژاپن به بندر پرل هاربر، تاریخ آمریکا را تغییر داده‌است.

^۱ جنگ سرد اصطلاحی است که به دوره‌ای از تنش‌ها، کشمکش‌ها و رقابت‌ها در روابط ایالات متحده، شوروی و هم‌پیمانان آنها در طول دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ اطلاق می‌شود. در طول این دوره رقابت میان این دو ابرقدرت در عرصه‌های گوناگون مانند اتحاد نظامی، ایدئولوژی، روانشناسی، جاسوسی، ورزش، تجهیزات نظامی، صنعت و توسعه فناوری ادامه داشت. این رقابت‌ها پیامدهایی مانند مسابقات فضایی، پرداخت هزینه‌های گزاف دفاعی، مسابقات جنگ‌افزار هسته‌ای و تعدادی جنگ‌های غیرمستقیم به دنبال داشت. گرچه در طول جنگ سرد هرگز درگیری نظامی مستقیمی میان نیروهای ایالات متحده و شوروی به وجود نیامد اما گسترش قدرت نظامی، کشمکش‌های سیاسی و درگیری‌های مهم بین کشورهای پیرو و هم‌پیمانان این ابرقدرت‌ها از پیامدهای آن به‌شمار می‌روند.

^۲ (آورام نوآم چامسکی (به انگلیسی: Noam Chomsky) در ۷ دسامبر ۱۹۲۸ در فیلادلفیا، پنسیلوانیا در خانواده یهودی و روس تبار به دنیا آمد. چامسکی زبان‌شناس، فیلسوف آنارشیزم و نظریه‌پرداز آمریکایی است. از او به عنوان پدر زبان‌شناسی مدرن یاد می‌شود. نظریه معروف وی دستور زایشی-گشتاری است که در دهه ۶۰ میلادی انقلابی در زبان‌شناسی معاصر ایجاد کرد. مقالات و کتاب‌های نوام چامسکی آغازگر پژوهش‌های نوینی در عرصه روانشناسی زبان شد.

^۳ طالبان به معنای طلبه‌ها (جمع: طلاب)، نام گروهی از شبه نظامیان روحانی مخالف دولت افغانستان است که دارای عقاید دگم مذهبی و وابسته به مکاتب حنفی و وهابی در دین اسلام است. رهبر کنونی طالبان پس از مرگ ملا عمر، و کشته شدن ملاختر منصور، هبت الله آخوندزاده است. طالبان در افغانستان و جهان عرب به کسانی گفته می‌شود که در مکاتب و مدارس دینی اهل سنت تعالیم اسلامی را فراموش می‌گیرند (معادل طلبه‌ها).

^۴ حامد کرزی سیاست‌مدار و رئیس‌جمهور سابق کشور افغانستان است. وی از زمان سرنگونی حکومت طالبان بمدت سیزده سال زمام امور این کشور را بر عهده داشت.

^۵ بنیادگرایی بطور جوهری به معنای محور قرار دادن مفاهیم حداکثری دین و یا یک ایدئولوژی در تمام شؤون اندیشه و سبک زندگی است. در مطالعه همسنجشی ادیان، منظور از بنیادگرایی چندین برداشت متفاوت از تفکر و عمل دینی است، از طریق تفسیر تحت‌اللفظی متون دینی همانند انجیل یا قرآن و همینطور گاهی نهضت‌های ضدمدرنیزم در ادیان گوناگون می‌باشد.

ایران در مقابل طرح آمریکایی « نقشه راه »^۱ که برای حل مسئله فلسطین ارائه شده بود، اعلام نمود که تصمیم گیری باید به مردم مظلوم فلسطین واگذار شود. این طرح - که آمریکا آن را در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۸۱ ارائه کرده بود - یک ماه بعد، از سوی کمیسیون چهار جانبه تعدیل شد. و به وسیله دولت اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطین به امضاء رسید؛ در عمل با چالشهایی روبه رو شده است.

دوره چهارم فعال سازی سیاست خارجی ایران و چالش باغرب درموضوع پرونده انرژی هسته ای ایران است. ادامه دارد

^۱ نقشه راه برای صلح نام طرحی است برای رفع مناقشات اسرائیل و فلسطینیان که در سال ۲۰۰۲ از سوی گروه چهارگانه ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل متحد پیشنهاد شد. این طرح که هدف آن تشکیل دو کشور فلسطین و اسرائیل در کنار هم، خلع سلاح گروه‌های فلسطینی و آزادی اسرای فلسطینی و اسرائیلی است در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز تصویب شده است

ضمایم :

پیوست اول :

زندگی ، شخصیت و اندیشه سیاسی امام خمینی

۱. ویژگیهای شخصیتی امام

« تمام شخصیت‌های دنیا وقتی انسان، ازدور، اسم و آوازه اشان را می شنود، در ذهن، عظمت بسیاری را تصویر می کند. ولی وقتی انسان آرام آرام نزدیک می شود و بیشتر با آنان معاشرت می کند، تصور قبلی که در ذهن داشته محو می شود. سرانجام هم آن چیزی که واقعیت دارد در ذهن نقش می بندد. این مطلب درباره امام، درست حالت عکس داشت. هرچه انسان به ایشان نزدیک تر می شد، آن بزرگوار با شخصیت تر و با عظمت تر جلوه می کردند.» (ایت الله خامنه ای)

از این رو پیش از هر نوع گفتگویی درباره اندیشه ، استراتژی و نوع رهبری حضرت امام اندکی به ویژگی های شخصیتی امام می پردازیم

امام خمینی در سال ۱۳۲۰ هـ ق (حدود ۱۲۸۱ هـ ش) در خمین، در خانواده ای روحانی به دنیا آمد. پدرش، آقا مصطفی، وی را به دایه ای سپرد و به او سفارش کرد که تا وقتی به روح الله شیر می دهد، حق ندارد از هیچ غذای دیگر جز آنچه برایش از منزل پدر ایشان فرستاده می شود استفاده کند. دلیل پدر امام برای این سفارش تضمین شرعی بودن و حلالیت مواد غذایی (شیر) مورد استفاده فرزند و دور نگه داشتن وی از محرّمات، از همان سنین کودکی بود. شوهر دایه امام از تفنگداران آقا مصطفی بود که به مهارت در سوار کاری و تیراندازی مشهور بود و همراه بارشد کودک وظیفه آموختن این دو مهارت (ورزشهای مورد تاکید پیامبر معروف است) نیز بر عهده او قرار گرفت.

هنگامی که هنوز پنج ماه از عمر امام نگذشته بود، پدر وی در حین مسافرت از خمین به اراک کشته شد. از آن پس، تحت سرپرستی عمه و مادرش قرار گرفت. در سن پانزده سالگی، عمه که نقش پدر را برای وی ایفا می کرد فوت کرد و مدت کوتاهی پس از آن نیز، مادرش از دنیا رفت. در نتیجه سرپرستی وی، به طور کامل برعهده برادرش، مرتضی پسندیده قرار گرفت.

۲-۴. زندگی شخصی و خانوادگی

ناظرانی که شاهد زندگی شخصی و خانوادگی امام بودند، مردی را توصیف کرده اند که با تصویری که در نقش سیاسی و اجتماعی از ایشان ایجاد شده و اغلب محصول موضع گیریها و سخنرانی های سیاسی اوست، به ظاهر و از برخی جهات تفاوت دارد. بنابراین برای افراد ناآشنا با الگوهای اخلاقی اسلامی، که امام را بیش تر از طریق رسانه ها و در نقش سیاسی وی شناخته اند،

احتمالاً موجب شگفتی خواهد شد. حتی افرادی که نیز با امام نزدیک بوده اند، از این شگفتی بر کنار نبوده اند. یکی از نزدیکان امام، در وصف این شگفتی می گوید: حتی یک بار من به برادرم گفتم من در امام دو چهره می بینم. یکی در داخل منزل که خیلی گرم و صمیمی و یگانه است، و دیگری در بیرون که خیلی جدی است. به طوری که وقتی در بیرون خدمتشان می رسیم واز ایشان سوالی می کنیم و آقا پاسخ می گویند، دیگر جرات نداریم دوباره تکرار کنیم و نمی توانیم خیلی در چشمان امام نگاه کنیم. آن نگاه ثابت و نافذ و آن شعاعی که در چشمانشان است، باعث می شود که بی اختیار سرمان را پایین بیاوریم. اما در داخل منزل که ما این افتخار را داریم که با ایشان سر یک سفره بنشینیم و غذا بخوریم... خیلی شیرین و گرم اند و سوال و جوابشان توام بالبخند است.

باتوجه به رواج عمومی تصویر سیاسی - اجتماعی یاد شده، جالب توجه ترین ویژگی زندگی شخصی امام، صمیمیت و رفتار با اطرافیان از موضعی برابر (در مقابل رابطه خشک و اقتداری) است ایشان نظر حقارت آمیز در بندگان خدا و ناچیز شمردن اعمال مردم را از مظاهر عجب و باعث هلاکت انسان می دانست و خود نیز در عمل، در برخورد با انسانها (حتی کودکان)، حداکثر تلاش را برای رعایت کرامت انسانی آنها به عمل می آورد. این باور انسان شناسانه، در ویژگی رفتاری امام بازتاب می یافت. امام هیچ گاه از کسی تقاضای شخصی نمی کرد و از محول کردن انجام امور خود به دیگران خودداری می کرد. برای مثال، معمولاً از اطرافیان خود (حتی فرزندان) نمی خواست که برایشان آب بیاورند و در صورت نیاز، خود برای آوردن لیوان آب برمی خواستند. و هنگامی که لباسش نیاز به دوختن داشت، از همسرش نمی خواست که آن را بدوزد، بلکه می گفت: (آیا کسی هست که این را بدوزد) یا (می شود این را بدهید بدوزند)

تجلی دیگر این باور انسان شناسانه، در ادب امام و رعایت احترام برای دیگران بود: در تمام مدت تدریس، در برابر شاگردان دو زانو و مودب می نشست؛ افرادی که در کوچه و خیابان با او برخورد می کردند وی را فردی می یافتند که (ضمن آنکه متانت و وقار خاصی دارد، متواضع هم جلوه می کند)، در سلام گفتن به دیگران پیشقدم بود^۱ و کمتر کسی توانست برای سلام گفتن، بر او پیشی بگیرد، هر گاه در مجلسی وارد می شد، به همگان سلام می کرد، قبل از نشستن همسرشان بر سر سفره، دست به غذا نمی برد. رعایت حقوق دیگران صفت بعدی است. این رعایت در همه بر خوردهای امام، از بچه داری گرفته تا پرداخت دیه به فرزند را شامل می شد: به آشپز منزل خود تاکید می کرد که مبادا به دلیل انتساب به ایشان، مردمی که در صف نانوائی ایستاده اند، نوبت خود را هر چند داوطلبانه به او واگذار کنند. حداکثر وسواس را به خرج می داد تا از همه ساکنان خانه هایی که در جماران، به دلیل سکونت ایشان تخلیه شده بود، رضایت بگیرد^۲، به دلیل اصابت ناخواسته چوب به پای فرزندشان، به او دیه پرداخت^۳،

۱- یکی از شاگردان امام در مورد این ویژگی ایشان می گوید: «به جرأت می توانم بگویم که هیچ گاه نشد که من در مسیر رفت و آمدشان، امام را زیارت کنم و ایشان در سلام کردن پیشدستی نکرده باشد. این خصوصیت، از خصوصیتهای اخلاقی حضرت رسول اکرم (ص) نیز گفته شده است. گاهی اوقات در هنگام دیدنشان، فاصله ما حدود ده الی پانزده متر بود و من احتمال می دادم که اگر سلام کنم، نشوند. تصمیم می گرفتم وقتی فاصله کمتر شد سلام کنم. ولی ایشان همیشه قبل از اینکه من اراده کنم، سلام می کردند. با وجود تمام فضیلتهایی که حق تعالی در وجودشان قرار داده بود، این چنین متواضع و فروتن بودند. (خاطرات حجه الاسلام مرتضی تهرانی، امیر رضا ستوده، پا به پای آفتاب: گفته ها و ناگفته ها از زندگی امام خمینی، تهران نشر پنجره، ج ۳، ۱۳۷۳، ص ۷۱)

۲- برای سکونت امام در جماران، حجت الاسلام و المسلمین آقای جمارانی و دو برادرش و یکی از دامادهای آقای جمارانی منزلشان را در اختیار ایشان گذاشتند. امام روزی همه صاحبخانه ها را فرا خواندند و از آنها پرسیدند که آیا رضایت به سکونت وی دارند یا خیر. آنها نیز پاسخ دادند که رضایت کامل دارند. اما امام به این نیز بسنده نکردند و همسران آنها را نیز دعوت کردند و از آنان پرسیدند که برای سکونت

ساعات بچه داری شبانه را باهمسر خود تقسیم می کرد و هر یک به نوبت، مسئولیت نگه داری و مراقبت از فرزندان را به عهده می گرفتند، هنگام برخاستن برای نماز شب، از چراغ قوه استفاده می کردند تا مبادا چراغ اتاق، موجب مزاحمت برای دیگران شود، از این فراتر، حتی حقوق حیوانات و حشرات را رعایت و از کشتن موجودی همچون مگس نیز خودداری می کرد.

شاید لطیف ترین ویژگی در زندگی شخصی و خانوادگی امام، توجه به احوال دیگران و ابراز محبت به آنها باشد. این ابراز محبت، کم و بیش، اغلب طرفهای مورد تعامل ایشان را در بر می گرفت. گرچه سطوحی از این ویژگی وی با سایر افراد معمولی، مشترک است (مانند محبت به همسر و فرزند)، سطوح دیگر آن را کمتر می توان در دیگران مشاهده کرد: خلاف عرف مرسوم حوزه ها، به عیادت طلبه های بیمار می رفت و بر بالین بعضی از آنها (که کسی را برای مراقبت نداشت) دکتر می برد، کارگری که به هنگام ظهر باری را برای خانه امام می برد برای نهارنگه می داشت و با برداشتن از غذای خود و فرزندان، برای وی غذا فراهم می کرد، به فرزندان ونوه هایی که دیر به دیدنش می رفتند، گله می کرد و از آنها می خواست تا به محض رسیدن به منازل خود، به او تلفن بزنند، نیمه شب بر روی میهمان خود پتو می انداخت^۲، و از همراهی با کودکان لذت می برد.^۳

ساده زیستی و قناعت، ویژگی فردی دیگر امام ساده زیستی است که نقش مهمی در ایجاد جاذبه میان طلبه ها و مریدانش داشت. ناظرانی که به این بعد از زندگی امام اشاره داشتند نمونه هایی را ذکر کرده اند که تحمل بعضی از آنها (باتوجه با داشتن امکان مالی برای رفتار به گونه ای دیگر)، از عهده افراد عادی خارج است: در زمان جنگ گاه در خانه اش پودر رختشویی پیدا نمی شد، به این دلیل که پودر کوپنی خریداری شده تمام شده و هنوز کوپن بعدی را اعلام نکرده بودند. زمانی که برای ورود به ایران، ستاد استقبالش از ایشان، برنامه چراغانی کردن و فرش کردن فرودگاه را تنظیم می کرد، به محض اطلاع از برنامه اعتراض می کرد که (به آقایان بگویید مگر می خواهند کوروش را وارد ایران کنند. ابدأ این کار لازم نیست. یک طلبه از ایران خارج شده

ایشان رضایت دارند یا خیر. آنها نیز اعلام کردند که بسیار خوشحال و راضی هستند که امام افتخار داده و در این منزل سکونت کرده اند.)
خاطرات حجت الاسلام علی اکبر آشتیانی، امیر رضا ستوده، همان، ج ۲، ص ۳۲۲

۱ - دختر امام، خانم زهرا مصطفوی می گوید: «... در دوران کودکی، من و دو خواهر بزرگترم که نه و یازده ساله بودند، علی رغم تذکر قبلی امام در مورد نرفتن به خانه همسایه، به آنجا رفته بودیم، خبر به گوش ایشان رسید. ایشان برای تنبیه خواهر بزرگترم، ترکه ای را برداشتند و برای ترساندن او آن را بر دیوار زدند که ترکه شکست و چوب شکسته به پای خواهرم اصابت کرد و بعد از مدت کوتاهی، محل اصابت غیر عمدی ترکه کبود شد. ایشان از ماجرا خبردار شدند و مقدار کبودی را دیدند و در قبال آن دیه لازم را به او دادند.» (مصاحبه با خانم زهرا مصطفوی، ستوده، همان، ج ۱، ص ۱۲۳)

۲- در ایام اقامت در نوفل لوشاتو، برخی از افرادی که همراه امام بودند، شب را در خانه محل سکونت ایشان استراحت می کردند. به گفته یکی از همراهان، «روزهای اول اقامت در آن خانه، هوا خوب بود و از این رو، شبها در هنگام خواب، نیازی به رو انداز نداشتیم. کم کم بعضی از برادرها از روانداز استفاده کردند و البته در ها و پنجره ها بسته شده و بر روی برادرانی که روانداز نداشتند، رو اندازی انداخته شده بود. کسی از علت این ماجرا خبر نداشت. وقتی از حاج احمد آقا نیز که در اتاق پستو می خوابیدند، پرسیدیم، ایشان نیز اظهار بی اطلاعی کردند. در آن لحظه چنین به فکر ما رسید که حضرت امام هنگام نیمه شب که به قصد وضو بیدار شده بودند، به علت سرد شدن هوا، پنجره ها و درها را بسته و بر روی برادران نیز روانداز انداخته بودند. این امر، نشانه دقت و مواظبت حضرت امام، آن هم در گیر و دار رهبری تحولات انقلابی ایران است.» خاطرات حجت الاسلام سید علی اکبر محتشمی، ستوده، همان، ج دوم، ص ۱۴۵.

۳- محبت امام به کودکان مثال زدنی بود. گاه در اعتراض به بستگان خود می فرمودند که اگر می خواهند بدون بچه هایشان به نزدش بروند، خودشان هم نیایند. و در توصیف محبت خود به کودکان فرموده بودند: من به حسینیه می روم، اگر بچه باشد، حواسم دنبال او می رود. این قدر که من بچه هارا دوست دارم. بعضی وقتها که صحبت می کنم، می بینم بچه ای گریه می کند یا دست تکان می دهد و به من اشاره می کند، حواسم پیش او می رود. به نقل از خاطرات خانم زهرا اشراقی، ستوده، همان، ج ۱، ص ۱۲۱

و همان طلبه به ایران بازمی گردد) به رغم گرمای طاقت فرسای نجف، اجازه خرید کولر و پنکه را حتی برای نماز نمی داد، و به اطرافیانش هشدار می داد که چرا در مصرف کاغذ اسراف می کنید؟ همه این صرفه جویی ها در حالی انجام می شد که امام، در مقایسه با مراجع دیگر، بیشترین شهریه را به طلاب پرداخت می کردند و برای نخستین بار در تاریخ حیات حوزه نجف، حقوق طلبه ها را که از ماهی صد تومان تجاوز نمی کرد، به حدود دو هزار تومان در ماه رساندند.

از جمله صفاتی که مطابق اظهار شگفتی های مختلف ارادتمندان ایشان در ایجاد تصویر استثنایی از وی نقش مهمی ایفا کرده، **صبر و خویشتن داری امام** است. فرزند ایشان در این مورد گفته بود (در مجموع امام از مسائلی که خیلی تلخ بود اوقاتشان زیاد تلخ نمی شد و از مسائلی که شیرین بود هم خیلی خوشحال نمی شدند) خود ایشان در پاسخ به پرسش یکی از اطرافیانش در مورد احتمال نگرانی در مورد بحران های سیاسی کشور، فرموده بودند که (من هیچ گاه مضطرب نمی شوم) اهمیت این خصلت امام زمانی بهتر درک می شود که آن رادر پرتو برخورد ایشان با مسائل سیاسی و نظامی ببینیم. برای مثال، هنگامی که به ایشان خبر می دهند خرمشهر در آستانه سقوط است، وی با همه اهمیتی که برای این قضیه قائل است، پاسخ می دهد که: این که ناراحتی ندارد، جنگ است دیگر، یک وقت آنها می برند و یک وقت ما می بریم، و زمانی که به ایشان خبر دادند که نیروهای شاه به فیضیه حمله کرده و آنجا را غارت کرده اند، می گوید: (چیزی نشده، مطمئن باشید شاه با این کارگور خودش را کنده است) اینگونه تاثیر ناپذیری در برابر عوامل محیطی (اعم از خوشایند یا ناخوشایند) از جمله مهم ترین عواملی بود که باعث می شد تا شاگردانش به وجود نفس مطمئنه و توانایی تحمل بسیار بالا در او ایمان آورند. از نظر آنها اوج چنین حالتی رادر برخورد با مصیبت از دست دادن فرزند می شد دید. هنگامی که خبر فوت فرزند را به ایشان دادند، در یک حالتی عرفانی دستشان رابر روی زمین گذاشتند، به دستشان خیره شدند و سه مرتبه (انالله وانا الیه راجعون) را خواندند.... امام هیچ چیز فوق العاده ای در بعد از جریانات شهادت آقا مصطفی قائل نشدند. مثلاً بنای امام براین بود که اگر در تشییع جنازه ای شرکت می کردند، در جایی که جنازه را برای حرکت دادن قرار می دادند، پنج دقیقه می نشست و دیگر آن که جنازه را به مسافت بیست تا پنجاه متر احترام می گذاشتند و تشییع می کردند. بعد هم از جمعیت فاصله می گرفتند و به خانه بر می گشتند. برای فرزندشان هم همین کار را کردند... [شب همان روز طبق معمول به حرم رفتند و پس از اتمام زیارت] از حرم که بیرون آمدند برسر مزار فرزندشان رفتند. مزار در مقبره مرحوم آیت الله کمپانی است. امام خیلی راحت بر سر مزار آمدند و نشستند، درست مثل زمانی که برسر مزار کسی دیگر می رفتند و می نشستند. گفتند: قبر مصطفی کدام است؟ نشان دادند و ایشان فاتحه خواندند. بعد هم به حاضران گفتند که برای

۱- پس از مدتها تحمل گرما، یکی از مردان امام پنکه شخصی خود را به منزل امام آورد. پنکه باید به گونه ای نصب شود که هوا را از سرداب بکشد. بنابراین باید جعبه ای ساخته شود که یک طرف آن به اندازه دایره پنکه بریده شود و پنکه داخل آن قرار گیرد و روی دهانه هواکش گذاشته شود. صندوقی آنجا بود که برای حمل کتاب از آن استفاده می شد. امام فرمودند تا از همین جعبه استفاده شود، اما اطرافیان امام به جای این کار، نجاری به خانه آوردند تا با استفاده از فیبر، جعبه مورد نظر را درست کند. هنگامی که فیبرها به منزل امام آورده شد، امام پرسیدند که اینها چیست؟ جواب داده شد که فیبر است. پس از لحظاتی، ایشان آورنده فیبر را صدا زد و با لحن شدیدی اعتراض کرد که «تو، مصطفی و احمد، همه شما دست به یکی کردید که مرا جهنمی کنید.» پا به پای آفتاب، ج ۲ ص ۱۰۹.

۲- فردی که در این باره مورد خطاب امام قرار گرفته، می گوید: در بین سال، چند روزی که حضرت امام در کربلا تشریف داشتند، من گاهی با ایشان کار داشتم و چون وضع بیرونی منزل طوری بود که من نمی توانستم داخل شوم، گاهی مطالبم را روی کاغذی می نوشتم و می دادم. یک بار که روی کاغذ مطلبی را نوشتم و دادم، امام بیرون تشریف آوردند تا به حرم برویم، در بین راه فرمودند: چرا برای یک مطلب چند خطی، این همه کاغذ اسراف می کنید؟ این را می توانید در یک کاغذ کوچک یا باطله بنویسید. از خاطرات حجت الاسلام عبد العلی قرهی، ستوده، همان، ج ۲، ص ۱۱۲.

مرحوم کمپانی فاتحه بخوانند و خود نیز این کار را انجام دادند... در حالی که تمام جمعیتی که آنجا حضور داشت، بی تابی و گریه می کردند. اما امام با حرکات آرام و راحت خود در واقع به آنها فرمان سکوت و آرامش می دادند. از آنجا برگشته و عوض اینکه به منزل خودشان بروند، به منزل عروسشان رفتند... عروسشان جلو آمد و گفت ببخشید مصطفی نیست تا از شما استقبال کند. سپس اشک ریخت. امام تحمل کردند و رفتند و نشستند و به عروسشان و همسرشان (مادر شهید) فرمودند امانتی خداوند متعال به ماداده بود اینک از ما گرفت شما هم صبر کنید، و صبرتان هم برای خدا باشد « این در حالی است که بنا بر شهادت افراد مختلفی، در زمان درگیریهای انقلاب و جنگ، زمانی که از شهدا نزد امام سخن گفته می شد، اشک در چشمان ایشان حلقه می زد. بسیاری از مریدان امام معتقد بودند که این رفتار، نقطه عطفی در آشکار شدن جنبه های استثنایی شخصیت ایشان بود^۱.

صفتی که شاید بیش از صفات دیگر امام زبازد خاص و عام بود، نظم ایشان است. نمونه هایی که از نظم رفتاری امام نقل شده، به تنهایی برای ایجاد تصویر استثنایی از او کافی است. از جمله آنها برنامه تقریباً ثابت زندگی شبانه روزی امام است. معروف است که ایشان نیز ثانیه هارا رعایت می کردند^۲ و اطرافیان، ساعتی خود را با رفتارهای روزانه خود تنظیم می کردند. یکی از افرادی که مدتی با امام بوده است در مورد نظم زندگی ایشان می گوید: ساعات شبانه روزی امام چنان تقسیم بندی شده بود که بدون اینکه ما امام را ببینیم، می توانیم بگویم ایشان مشغول چه کاری هستند... وی سه ساعت بعد از نیمه شب از خواب بر می خواستند تا به برنامه های عبادی خودپردازند و نیز برخی از اخبار جهان را که از روزنامه های خارجی ترجمه شده بود بخوانند. صبحانه را ساعت ۷ صبح می خوردند و بعد از صبحانه تا ساعت ۹ صبح به کارهای مربوط به مسائل داخلی ایران رسیدگی می کردند. از ساعت نه تا ۱۰ صبح کارهای شخصی خود را انجام میدادند. از ده تا دوازده ظهر نیز مصاحبه و دیدارهای خصوصی داشتند. از دوازده تا دو بعد از ظهر برنامه نماز و نهار بود و بعد از آن یک ساعت استراحت می کردند. از ساعت سه تا پنج بعد از ظهر به کارهای مربوط به انقلاب ایران، از قبیل اخبار و نامه های رسیده می پرداختند. از ساعت پنج بعد از ظهر، نماز مغرب و عشا و رسیدگی مجدد به مسائل داخلی ایران ادامه پیدا می کرد تا ساعت نه شب که موقع شام ایشان بود. بعد از شام تا ساعت یازده به رادیوهای مختلف و اخباری که قبلاً ضبط شده بود گوش می دادند و ساعت یازده می خوابیدند. این برنامه هر روز و بدون توجه به

۱- از جمله نگاه کنید به این گفته از یکی از آنها: «به نظر من اگر این حادثه پیش نمی آمد و این رخداد نبود، ما این بعد از شخصیت امام را که تحمل در مقابل مصیبتهاست و فناء جدی در مشیت و خواست و رضایت الهی است، کشف نمی کردیم. به نظر من این برجسته ترین حالت بود. ستوده، همان، ص ۴۷. ابعاد این خویشتن داری زمانی آشکار می شود که بدانیم امام در آن روز، کارهای عادی روزانه خود، از جمله مطالعه معین همه روزه را انجام دادند. از همه مهمتر اینک روز قبل از حادثه، از امام برای کمک به پیرمردی فلج استمداد می شود. امام به یکی از اطرافیان خود می سپارد که فردا ساعت نه صبح به ایشان یادآوری نماید. وی می گوید که ساعت نه صبح فردا لحظه ای بود که جمعیت عزادار در خانه امام جمع شده و در حال روضه خوانی و عرض تسلیت به ایشان بودند و من به طور طبیعی تصور کردم که حالا وقت مناسبی برای یادآوری نیست. اما امام ساعت نه و ده دقیقه مرا صدا زدند و با گذاشتن مبلغی پول در پاکت، تأکید کردند که همین حالا برای تحویل پول حرکت کنم و در ضمن، از طرف ایشان نیز از او و خانواده اش احوالپرسی نمایم. خاطرات حجت الاسلام محی الدین فرقانی، ستوده، همان، صص ۸۸-۸۵.

۲- داماد امام می گوید که روزی پس از راهپیمایی منظم روزانه ایشان، همسر من از وی پرسید که آیا برایتان جای بیابورم؟ امام به ساعتشان نگاه کردند و جواب دادند که «بیست و سه ثانیه دیگر [به وقت جای] مانده است.» خاطرات محمود بروجرودی، ستوده، همان، ج ۱، ص

هر رویدادی، حتی الامکان تکرار می شد. شاخص ترین نمونه آن ارائه کارهای روزانه معمولی، در روز وفات فرزند بود که پیش از این ذکر شد.^۱

زندگی اجتماعی امام

همچنان در نقل قولی که از نزدیکان امام آمد، زندگی اجتماعی امام (و آنگونه که بعداً خواهیم دید زندگی سیاسی ایشان) بظاهر تداوم طبیعی زندگی فردی و خانوادگی او نیست. در این مقام او انسانی است جدی و با وقار، گریزان از توجه مردم و بسیاری دیگر از مراودات و آداب مرسوم، اهل برخورد های صریح و رک و نگران مردم و دلسوز آنها و همواره یکی از دغدغه هایش را مشکلات مردم تشکیل میداد

احتمالاً شاخص ترین ویژگی امام (از نظر میزان توجه دیگران به او) در این جنبه از زندگی، گریز از توجه دیگران به وی **ومورد اقبال عمومی واقع شدن است.** این ویژگی در عین شاخص بودن، از جمله عجیب ترین ویژگی های ایشان نیز هست.

عجیب از این نظر کسی که می خواهد رهبری یک انقلاب را برعهده گیرد و مورد جاذبه میلیون ها نفر واقع شود، باید اهل روابط عمومی و مراودات اجتماعی گسترده باشد. با این حال، رفتارهای اجتماعی امام، کاملاً عکس این لوازم را بروز می دهد. زمانی یکی از علمای تهران به او پیغام داده بود که (این بی اعتنایی شما به بعضی از روحانیون... موجب شده است که بسیاری از روحانیون تهرانی مردم را بعد از فوت آقای حکیم به کسانی غیر از شما رجوع دهند در امر مرجعیت و تقلید... [امام جواب داد که: سلام ما را به آن آقا برسانید و بگویید شما هر چه مردم را از ما دور کنید، مراحات تر هستیم، وظیفه ما سبکتر است و مسئولیت ما کمتر است) بر این اساس ایشان از مرید پروری به شدت بیزار بودند و هنگامی که طلبه ها مطابق سنت مرسوم حوزه، پس از اتمام کلاس درس یا برای رفتن به زیارت، همراهی اش می کردند بر آنها بانگ می زد که (مگر عروس به خانه می برید) یا (مگر کار دیگری ندارید که دنبال من راه افتاده اید) و به نوه اش که برای او شعر سروده بود محرمانه یادآور می شد که دیگر برای من شعر نگو.

مهم ترین و معما گونه ترین نمونه های جامعه گریزی و اجتناب از مرید پروری را می توان در برخورد ایشان با موضوع مرجعیت، پس از وفات آیت الله بروجردی و آیت الله حکیم مشاهده کرد. ابتدا برای هیچ کدام از آنها مجلس فاتحه برگزار نکرد تا مبدا این تصور در مردم بوجود آید که او می خواهد به عنوان صاحب عزا، ابراز وجود نماید. پس از اصرار بسیار شاگردانش و هشدار آنها مبنی بر اینکه عدم برگزاری مجلس ممکن است حمل بر وجود اختلاف بین ایشان و آن دو مرحوم شود، به برگزاری مجلس رضایت داد و تاکید کرد که به هیچ عنوان از او نامی برده نشود. از چاپ رساله خودداری کرد و سرانجام بر اثر فشار مقلدان، اجازه داد که رساله اش با هزینه طلاب چاپ شود نه از سهم امام و بیت المال، هنگامی که طلبه ها برای جبران بدهی های حاصل از چاپ رساله، به وی مراجعه می کنند می گوید مگر من گفتم با پول بیت المال رساله چاپ کنید که حالا از این پول به شما بدهم^۲، هرگز نیز به خاطر تبلیغ خود به کسی رساله مجانی نداد. امام از شرکت در جلسه ای که پس از فوت آیت الله

۱- امام در همان روز، پس از بازگشت از مراسم تشییع فرزند، مطالعه هر روز را شروع کرد. مرحوم حاج احمد آقا در این مورد گفته است: من از قبل می دانستم که امام کتاب را که در آن ساعت برداشته بودند، چند صفحه ای خوانده اند. روز قبل از شهادت برادرم نگاه کرده بودم. وقتی از سر مزار برگشتند، به اندازه هر روز مطالعه کردند و آن را زمین گذاشتند و به کار دیگری پرداختند. خاطرات سید محمود دعایی، ستوده، همان، ج ۲، ص ۴۷.

۲- یکی از مریدان امام نقل کرده است که پس از وفات آیت الله بروجردی، قرار بود من وجهی شرعی از طرف فردی به قم ببرم. نیمی از آن را به امام و نیمی دیگر را به یکی دیگر از علما تحویل دهم. «من پول را بردم پیش یکی از آقایان قم، این شخص خیلی از ما استقبال کرد و به ما برای گرفتن سهم امام اجازه داد و مقداری از پول را هم به خود من برگرداند و بعد هم گفتند یک خوابی یک کسی برای من

بروجردی، به منظور تعیین تکلیف شهریه طلاب بر گزار شد خودداری کرد و هیچ مسئولیتی در مورد پرداخت شهریه نپذیرفت و از آن مهم تر در جواب هوادارانش که اعتراض کرده بودند که چرا مسئولیتی در این زمینه برای حفظ حوزه قبول نکرده است و در صورت نداشتن پول می توانست آن را قرض کند، گفته بود: (من هیچ گاه این کار را نمی کنم. هر وقت پول رسید، من به آقایان می دهم، تا پول نرسیده لزومی ندارد که خودم را در دردسر قرض بیندازم. خدای متعال هم حافظ حوزه است.)

همچنان که قبلاً نیز گفته شد این گونه برخورد با جامعه، پیروان و مقلدان، وبی اعتنایی به روابط عمومی و جاذبه در میان مردم، از کسی که قصد ایجاد تحول در جامعه را دارد و آنگونه که بعداً خواهیم دید، خصلت‌هایی هم چون مردم دوستی و مردم باوری دارد، بسیار غریب می نماید و بار دیگر، این گفته ماکس وبر را تداعی می کند که «رهبر کاریزمایی اصیل، نگران تصویری که دیگران از او دارند نیست.»^۱ اما ایشان نه فقط نگران تصویر دیگران از خود نبود، بلکه فراتر از آن، اصولاً از این که دیگران تصویری از او داشته باشند گریزان بود. احتمالاً کمتر انسانی را در تاریخ می توان یافت که تا این حد از توجه و گرایش جامعه به خود گریزان باشد و در عین حال تا این اندازه به رهبری پرجاذبه و فراگیری دست یافته باشد. از معدود نمونه های تاریخی قابل مقایسه می توان به زندگی حضرت امیر (ع) اشاره کرد که اتفاقاً مریدان امام خمینی شباهت هر چند محدود بین این دو نمونه را مورد شناسایی و تاکید قرار داده اند.

با این حال گریز از توجه جامعه، به معنای توجه نکردن به جامعه نیست و اصولاً ایشان در مقام مصلح اجتماعی، نمی تواند نسبت به احوال دیگران بی تفاوت (یا حتی بی توجه) باشد. امام در اولین نامه ای که پس از تبعید به ترکیه برای فرزندش، مصطفی می نویسد، در مورد تامین سوخت زمستانی فقرا به وی تذکر می دهد، در اوج مصیبت از دست دادن فرزند فکرسیدگی به پیرمرد ناشناس را رها نمی کند و هنگامی که بر اثر ازدحام جمعیت در بهشت زهرا، بیهوش شده و تا آستانه مرگ پیش می رود، آنرا واقعه ای خوش آیند تلقی می کند.^۲ منتهی ابراز این مردم دوستی و دیگر خواهی نیز با میزان اهمیت ظاهری فرد مورد توجه، یا قدرت او رابطه ای معکوس داشت. در حالی که امام از مراسم تشییع مراجع و علمای بزرگ خودداری می کرد (به دلیل احتمال تاثیر آن بر مطرح شدن ایشان)، هنگامی که خبر مریض شدن یکی از شاگردانش رامی شنید خلاف عرف مرسوم، به عیادت او می رفت. بنابراین به یک تعبیر هرچه فرد از جایگاه اجتماعی پایین تری برخوردار بود، امام نیز به او بیشتر توجه می کرد.

دیده که امام زمان به من نظر دارد و من باید حوزه را اداره کنم. در عین حال که هم پول به من داد و هم اجازه سهم امام، من خیلی ناراحت شدم. بعد رفتم خدمت امام و پول را به ایشان دادم. اول ایشان یک مقداری مرا نصیحت کردند و فرمودند آیت الله بروجردی که رفته فکر نکنید که رازق ما بوده... رازق ما خداست، شما باید عزت روحانیت را حفظ کنید... شما در این موضع گیریهای برای مرجع تراشی حق ندارید یک کلمه از من حمایت کنید یا غیبتی از آقای دیگری بکنید... به هر حال پس از نصیحتهای زیادی که کردند، پول را در محضرشان گذاشتم، ایشان عنوان نمودند که این پول سهم امام است، نه مال من است و نه مال شما... خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، صص ۴۱-۴۰.

۱- امام در جریان بحران برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری فرموده بودند: «اگر تمام این جمعیتی که در حسینیه حاضر می شوند و فریاد بر می آورند درود بر خمینی، زمانی خلاف آن را بگویند، برای من هیچ تفاوتی نخواهد داشت.» خاطرات حجت الاسلام علی اکبر آشتیانی، همان، ج ۱، ص ۲۴۲

۲- در مورد این حادثه، تعبیر امام چنین بود: «من احساس کردم دارم قبض روح می شوم. بهترین لحظات من موقعی بود که زیر دست و پای مردم داشتم از بین می رفتم.» خاطرات حجت الاسلام سید مهدی امام جمارانی، همان، ج ۲، ص ۲۴۵

ویژگی دیگر حیات اجتماعی امام، خوش بینی نسبت به انسانهاست. به طور منطقی، لازمه چنان روحیه مردم دوستی، چنین نگرشی به انسانهاست. این ویژگی باعث می شد تا در برخورد با افرادی که نظرات آنها نا هماهنگی هایی با نظرات فقهی یا عرفی ایشان داشت، حداکثر تا کیدبر جذب (در مدار اسلام ونه شخص خود) و حداقل اصرار بر دفع باشد. شاید قابل توجه ترین نمونه چنین واکنشی، نحوه برخوردایشان با نوشته های مهندس بازرگان باشد. پس از آنکه متوجه شد که سازمان مجاهدین آبشخور فکری اندیشه های التقاطی خود را کتاب راه طی شده بازرگان می داند، درصدد مطالعه کتاب یاد شده برآمد. حاصل ارزیابی ایشان از کتاب چنین بود: (من مهندس بازرگان را می شناسم، او فرد معتقدی است، گرچه در اینجا او هم اشتباه کرده و منحرف شده است. شاید به خاطر اینکه بعضی از جوانها به مفاهیم مذهبی آشنا نیستند، ایشان خواسته است که آنان را تا اندازه ای به دین و مفاهیم آن نزدیک کند، از این رو قدری مسامحه و مماشات کرده است.)

سرانجام اینکه باید به ویژگی رک بودن و صراحت در روابط اجتماعی امام اشاره کرد. معروف بود که ایشان در بیان حق، بویژه زمانی که احساس تکلیف می کرد، به رغم تقید ادب و رعایت احترام، هیچ گونه ملاحظه منفعتی، فامیلی، رودربایستی و عاطفی رارعايت نمی کردند. اگر فردی تقاضای نابجایی می کرد که اجابت آن مستلزم تضییع حقوق دیگران بود، صریحاً به او یادآور می شد که چنین حقی ندارد، به طلبه ای که به دلیل ارادت به ایشان، اوقات خود را در منزل امام می گذراندند انتقادی کرد که چرا به جای درس خواندن، وقت خود را آنجا تلف می کند و از همه مهم تر به گونه ای کاملاً غیر منتظره، به جای ابراز همدردی (یا حداقل سکوت) بامیزبانی که خود، روحانی بزرگ است و در هماهنگی بامواضع امام، از شاه انتقادی کند به او یادآور می شود که خود وی نیز در تثبیت حکومت ظلمه نقش داشته و از جمله خود از کسانی است که باید به موعظه هایش عمل کند.^۱

زندگی سیاسی

برخی از ویژگیهای شخصیتی امام را ذیل زندگی سیاسی ایشان مطرح می کنیم. طرح این ویژگیها در چنین بستری، برجستگی و استثنایی بودن آنها را بیشتر مشخص می سازد. بویژه باتوجه به آنچه که تاکنون در مورد جنبه های فردی و اجتماعی زندگی ایشان بحث شده است، و نکاتی که بعداً در مورد زندگی عرفانی وی مطرح خواهد شد، خواننده نا آشنا با امام و تاریخ انقلاب اسلامی، منطقیاً به این نتیجه گیری می رسد که چنان شخصیتی کاری به کار سیاست (به عنوان مشغله ای پردردسر و سراسر درگیری که مطابق عرف رایج سیاسیون، مستلزم شخصیتی برونگرا با روحیه ای معامله گر و خصلتهای ماجراجویانه است) نداشته باشد. این در حالی است که شخصیت مورد نظر ما نه فقط وارد سیاست می شود، بلکه رفتارها و مواضعی از خود بروز می دهد که حتی از

۱ - امام در یکی از مسافرتهايشان به تهران، به منزل آیت الله بهبهانی می روند. آقای بهبهانی، ضمن صحبت، به شاه انتقاد می کند و می گوید: «فساد سرتاسر دربار را گرفته است. این بچه (محمد رضا شاه) اعتنایی به اسلام و روحانیت نمی کند. هرچه دلش می خواهد انجام می دهد. خواهرهایش آبروی ایران را برده اند. کم کم مقدسات را هم نادیده گرفته است و بهائیت را بر مردم مسلمان مسلط می کند... کسی که بتواند این مرد را از تخت پایین بکشد، تویی.» امام در جواب فرمودند: «تمام فرمایشات حضرت آقا را از اول تا آخر گوش دادم. ولی شما بودید که او را برگردانیدید. آقازاده از طرف حضرت عالی از این مرد استقبال کرد...» آقای بهبهانی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، رو به فرزندش کرد و گفت: «حرفهای آقا را شنیدید؟» با توجه به این صراحت می گویم که تنها ایشان است که می تواند پسر پهلوی را از تخت پایین بکشد و ملت را از شرش نجات دهد. «مصاحبه با آیت الله عبد الرحیم ربانی شیرازی، همان، ج ۳، صص ۱۱۳ و

بسیاری از شخصیت‌های طبعاً سیاسی بعید می‌نماید. امام در مقام شخصیت سیاسی، انسانی است صادق، خطر پذیر، شجاع، سرسخت، دارای اعتماد به نفس و عزت نفس استثنایی است

فرزند امام مجموعه خصلت‌های ایشان را در دو صفت کلیدی خلاصه کرده است:

صداقت و صمیمیت. در حالی که صفت دوم میان بسیاری از رهبران بویژه رهبران دارای محبوبیت مردمی، امری رایج است. اولی، صفت کمیاب و دور از ذهنی است. حتی اگر نخواهیم مفاهیمی همچون «پرسونا» ی یونگ را (که به موجب آن همه انسانها دو چهره دارند: یکی چهره واقعی و دیگری چهره ای ماسک گونه که از آن برای نقش آفرینی اجتماعی استفاده می‌کنند.) به عنوان پدیده عمومی بپذیریم، حداقل در عرصه سیاست، ناگزیر از پذیرش آن هستیم. تصویر سازی مطلوب رهبران سیاسی، از خود و سیاست‌هایشان در ذهن توده‌ها معمولاً مستلزم آن است که چهره ای نه چندان واقعی از شخصیت و اهدافشان ارائه کنند و با پوشیده نگه داشتن برخی جنبه های منفی، به داشتن وجوه مثبتی که در واقع وجود ندارد تظاهر کنند. هرچه نیاز رهبر به تصویر سازی و ایجاد جاذبه عمومی بیشتر باشد، این عوام فریبی نیز ابعاد و اهمیت بیشتری می‌یابد. اما در مورد امام همه اینها برعکس است. او به جای ترغیب پیروانش به دنباله روی از او، به آنان هشدار می‌داد که (اگر ریاست و دنیایی در کار باشد برای شما نیست. اگر عاقل هستید، از دینتان برای دنیای من صرف نکنید.)، اگر از جانب او حرفی زده می‌شد که خود نگفته بود، هر چند که با نظرش موافق می‌بود، بر تکذیب آن اصرار می‌داشت، حرفی را که خود بدان معتقد نبود، نمی‌گفت و در صورتی که آرمان و هدفی را توصیه می‌کرد، بیش از دیگران به آن معتقد و عامل بود، و در رعایت صدق تا آنجا دقیق بود که با چیدن صحنه سازانه سفره غذای خانه خود (به منظور فیلم برداری) مخالفت می‌کرد.^۲

مهمترین جلوه صداقت امام در عرصه سیاست، در رابطه ایشان با توده های مردم بود. او همواره به سیاستمداران تذکر می‌داد که: کاری نکنید که نتوانید به مردم توضیح بدهید

بر این اساس بر خلاف پنهان کاریها و زدوبندهای سیاسی مرسوم، حداکثر تلاش را برای رعایت صداقت با مردم به عمل می‌آورد: از ملاقات خصوصی با مقامات و دولتمردان در دوره مبارزه با شاه خودداری می‌کرد و هرگز حاضر نشد تا به دلایل امنیتی و حفاظتی، پس از سخنرانیهای ضد شاه، مخفیانه و از راههای پنهان مجلس را ترک کند، و پس از ورود به ایران، به رغم همه مخالفتها و توصیه های امنیتی و بهداشتی، به دلیل قولی که به مردم برای رفتن به بهشت زهرا داده بود، به آنجا رفت.

۱- در جریان صدور و انتشار فتوای امام در حمایت از فلسطینها، فردی که فتوی را ترجمه کرد، آن را بگونه ای به عربی برگرداند که به اعلامیه پر شوری تبدیل شد. این اعلامیه، فلسطینها را چنان تحت تأثیر قرار داد که از ایشان با عنوان امام الاکبر تعبیر کردند. با این حال، امام با دیدن ترجمه یاد شده ناراحت شد و فرمود که « من این مطالب را نگفته ام، لذا تکذیب می‌کنم. » به ایشان گفته شد که این تکذیب صحیح نیست چون به حیث مترجم لطمه می‌خورد. ایشان در جواب فرمود: « اگر آقای آقا سید احمد خوانساری که در تقوا و راستگویی ایشان شکی نیست بگوید که آقا روح الله در فلان مجلس گفته است، الله تعالی واحد، [یعنی] چیزی که بدون شک همه به آن معتقدیم، ولی من در آن جلسه ان را نگفته باشم، تکذیب می‌کنم و اجازه نمی‌دهم چیزی را که نگفته ام، کسی از قول من بگوید. » از خاطرات حجت الاسلام سید محمود دعایی، همان، صص ۳۷-۳۸

۲- یکی از همراهان امام در پاریس می‌گوید: به یاد دارم در پاریس، برخی اصرار داشتند از زندگی امام در یک شبانه روز فیلم برداری کنند، از جمله از سفره غذای ایشان. امام فرمودند: « این طور که شما می‌خواهید سفره بچینند دروغ است، زیرا در سفره ما پلو و گوشت و خورش هم هست. شما می‌خواهید اینهارا نادیده بگیرید و یک سفره ساده درست کنید، این دروغ است. » خاطرات آیت الله سید محمود

رهبری که خود بیش از پیروان به آرمانهایش اعتقاد دارد و بر لزوم فداکاری برای تحقق آنها پافشاری می کند. بیش از آنها برای حضور در صحنه و فداکاری آمادگی دارد. او شبیه فرماندهی است که پیشاپیش سپاهیان می جنگد و آنها را به استقامت و فداکاری فرا می خواند؛ افراد نیز با مشاهده پیش تازی فرمانده روحیه می گیرند و با اعتقاد از او تبعیت می کنند. امام بارها چنین **روحیه خطر پذیری را از خود نشان داده است:** در جریان حمله نیروهای رژیم به مدرسه فیضیه (۱۳۴۲)، دستور می دهد در بهای خانه اش را باز بگذارند تا در تحمل مخاطرات با بقیه مردم سهیم باشد^۱، و به هنگام خطر بمباران دشمن، از رفتن به پناهگاه خودداری می کرد، با این استدلال که اگر پاسدار محافظش مورد اصابت بمب قرار گیرد او و سالم بماند دیگر به درد رهبری نمی خورد. نمونه های رفتاری رامی توان مشاهده کرد که ایشان نه تنها حاضر نشده از پیروانش به عنوان سنگر استفاده کند، بلکه در صحنه هایی که ورود در آنها مستلزم خطر برای یک نفر بود، ترجیح می داد که آن یک نفر خود او باشد و پیروان آسیبی نبینند. مثل اعلای چنین رفتاری را می توان در وداع آخرایشان با همراهانشان در پاریس مشاهده کرد. امام در حرکتی که مطابق تعبیر پیروان با حرکت امام حسین (ع) در شب عاشورا قابل تشبیه است، اطرافیان خود را جمع کرد و به آنان فرمود: من دست بیعتم را از شما برداشتم و راضی نیستم که یکی از شماها به دردمس بیافتد. فردا خودم تنها می روم، چون اگر آنها کاری داشته باشند با من کاردارند. کسی با شما کار ندارد.^۲

اما توان خطر پذیری رهبر، تنها به اعتقاد شخصی او به آرمانی که ارائه می کند بستگی ندارد؛ او باید جسارت انجام چنین ریسکی را داشته باشد و هرچه اهداف و آرمان پیشنهادی وی دوردست تر و تلاش برای رسیدن به آنها خطرناک تر باشد، لزوم چنین جسارتی نیز بیشتر احساس می شود. بنابراین، رهبری می تواند خطر پذیر واقعی باشد که **شجاعت** نیز داشته باشد. این واقعیت ما را به ویژگی دیگری از امام که در رفتارهای ایشان خودنمایی می کرد رهنمون می سازد. او خود زمانی گفته بود که (من تا بحال از کسی و از چیزی نترسیده ام و در من خوف راه پیدا نکرده است.) و اکنشهایی که از سر بی تفاوتی نسبت به بسیاری از بحرانها و موقعیتهای خطرناک زندگی خودشان می داد نیز این گفته را تایید می کرد: هنگامی که ماموران امنیتی شاه وی را دستگیر کردند و به تهران می بردند، با مشاهده لرزش دست و پای یکی از ماموران، به او دلداری می داد تا من باشم هستم، از چیزی هراس نداشته باشید^۳؛ یکی از شبهایی که در زندان به سر می برد، برای ایجاد رعب در ایشان، صداهایی پخش می شد که حکایت از شکنجه زندانیان و ناله و ضجه آنها داشت. امام در خاطرات خود گفته اند که در روز بعد، هنگامی که پاکروان به ملاقاتشان آمد، به او تذکر دادم که شبها در اینجا تادیر وقت صداهایی می آید که حکایت از شکنجه دارد. پاکروان نیز جواب

۱- در روز حمله به فیضیه، به دلیل تهاجم مأموران به منزل امام، از ایشان اجازه خواستند که درهای خانه را ببندند. پس از چند بار اصرار، ایشان به فرد پیشنهاد دهنده فرمود: « تو می گویی بچه های مرا توی مدرسه بکشند و بزنند و مجروح کنند و من اینجا در خانه را ببندم تا سالم بمانم؟ اگر بخواهید چنین کاری کنید، عبايم را در دستم می گیرم و همین طور به مدرسه فیضیه می روم. » خاطرات حجت الاسلام سید علی غیوری، همان، ج ۳، ص ۵۰

۲- خاطرات خانم مرضیه حدیده چی (دباغ)، همان، ج ۱، ص ۳۲۸. تأثیر کاریزمایی چنین برخوردی را می توان بخوبی در واکنش پیروان مشاهده کرد: شرایط کاملاً حالت بیعت داشتن حسین بن علی (ع) را در کربلا به ذهن می آورد. برادرها شروع کردند به گریه کردن هر کدام چیزی می گفتند. یکی می گفت اگر صد بار بکشندمان و باز هم زنده شویم، حاضر نیستیم که دست از شما برداریم. همان

۳- امام در این باره فرموده بودند: « در سال ۱۳۴۳ شبی که ساواک مرا دستگیر کرد و از قم به ترکیه فرستاد - بعد از سخنرانی مربوط به کاپیتولاسیون - من اطمینان پیدا کردم که می خواهند مرا بکشند. به همین دلیل خودم را امتحان کردم تا ببینم آیا می ترسم یا نه. دیدم که چنین نیست و هیچ گونه ترسی در دل من راه ندارد.»

داده بود که می گویم جلوگیری کنند. و در زمانی که وزیر اطلاعات به امام می نویسد که مطابق اسناد و مدارک عراق مصمم است تا جماران را با موشک و هواپیما هدف قرار دهد، امام در پاسخ شاعرانه ای که در پای همان نامه می نویسد، آمادگی خود را برای استقبال از شهادت اعلام می کند.^۱

شجاعت امام روی دیگر سکه اعتماد به نفس ایشان است. رهبر باید به این باور رسیده باشد که در او توانمندیهای فوق العاده ای (چه به خودی خود و چه با تکیه به عوامل دیگر) وجود دارد و می تواند بسیاری از کارهای به ظاهر ناممکن را انجام دهد. اعتماد به نفس فوق العاده امام، بسیار پیش از ورود فعال ایشان به صحنه سیاست بر افرادی که با ایشان ارتباط داشتند شناخته شده بود. به همین دلیل وی به عنوان نماینده حوزه برای ملاقات با شاه و اعلام نظرات روحانیون به وی انتخاب شد و روزی که از ملاقات با شاه برگشت، فرمود: (نمی خواهم از خودم تعریف کنم، ولی ابهت من شاه را گرفته و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود.) کمال باور رهبر انقلابی به توانمندی خود، اعتقاد به امکان پذیر بودن تغییر نظام حکومتی و نیل به پیروزی در جریان کشمکش انقلابی است: امام در اوج خفقان رژیم شاه، در تبعید، به علما نوید پیروزی می داد و از آنها می خواست که به بهانه معلوم نبودن نتایج قابل پیش بینی، از مبارزه و آگاهی بخشی دست برندارند؛ در همان سالها، به فرزندش، حاج آقا مصطفی گفته بود که (من یک شب سرم را زمین نگذاشته ام که احساس کنم شکست خورده ایم، ماموقیم، ما پیروزیم) و زمانی که به ایشان اطلاع می دهند یکی از مراجع، ایشان را در مبارزه همراهی نمی کند، فرموده بود که (... هیچ کس هم نباشد من خودم تنها به این مبارزه ادامه می دهیم. (شخصیتی که ترکیبی از صداقت (مومن به آرمان بودن)، اصولگرایی و قانونمندی، شجاعت، خطر پذیری و اعتماد به نفس باشد، معمولا به چیزی کمتر از کمال مطلق و تحقق نهایت آرمان رضایت نمی دهد. امام هنگامی که برای مبارزه با سیاستی نامشروع و یا تحقق هدفی مشروع به حرکت در می آمد، تارسیدن به کل هدف از پای نمی نشست^۲. اطرافیان ایشان در وصف این صفت امام گفته اند که (در امام بزرگوار هیچ گاه و به هیچ عنوان خستگی مشاهده نمی شد. حتی با گذشت بیست و چند سال از آغاز مبارزه و پیروزی انقلاب نیز همان نظر و فعالیت را که در آغاز داشتند. هرگز اظهار ناراحتی یا خستگی از مبارزه و یا فعالیت در رابطه با انقلاب نکردند) در جریان مبارزه با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، هنگامی که دولت تسلیم نظر علما شد و طی تلگرافهایی به سه تن از مراجع، لغو مصوبه را اعلام کرد امام اصرار کرد چون خبر اصل مصوبه از طریق مطبوعات منتشر گشته است، خبر لغو آن باید نیز از طریق همان رسانه و در تیراز بالا اعلام گردد. دولت در مقابل این خواست امام مقاومت کرد و ابتدا حاضر به انتشار وسیع خبر لغو نشد. به رغم کوتاه آمدن سایر مراجع و صدور اعلامیه از سوی آنها، و در حالی که اصرار بر انتشار آن بی فایده به نظر می آمد، ایشان دولت را به ادامه مبارزه و سرنوشتی آن تهدید کرد و آنقدر بر این خواسته پافشاری کرد که روزنامه ها نوشتند که (در هیات دولت تصویب شد که تصویبنامه مورخه ۱۳۴۱/۷/۱۴ قابل اجرا نخواهد بود)

۱ - دلیل آفتاب ص ۱۴۹؛ امام در پاسخ، شعری می نویسد که حکایت از بی اعتنایی کامل ایشان نسبت به خطر مرگ دارد:

بر در میکده دست فشان خواهی دید پای کوبان چو قلندر صفتان خواهی دید

۲ - ارزیابی مأموران امنیتی عراق از روحیات امام، این سرسختی و ایستادگی در پیگیری کامل هدف را بخوبی نشان می دهد. این ارزیابی که در گزارش هیأت اعزامی ساواک به بغداد (۱۳۵۷/۷/۱۰) آمده است، حاکی است که «... سعد و شاکر با خمینی ملاقاتهایی کرده و او را فردی سر سخت و مصمم در تعقیب نقشه های خود می داند و عقیده دارد که او به هیچ وجه از تعقیب هدفهای خود انصراف حاصل نمی کند. خمینی در مقابل تذکرات او که تکلیف کرده بود فعالیت سیاسی را ترک کند، گفته: من اهل سیاست هستم و هم مذهبی، هیچ وقت از نظرات سیاسی خود عدول نخواهم کرد.

وسرانجام باید به **عزت نفس**، به عنوان آخرین ویژگی مورد بحث در چهارچوب سیاسی زندگی امام اشاره کنیم. امام برای رعایت عزت نفس بویژه از سوی روحانیون، اهمیت زیادی قائل بود و در صورت روبرو شدن با طلبه ای که به خاطر نیاز مادی، خود را کوچک کرده و مظلوم نمایی می کرد بر می آشفته. خودنیز در تمام جنبه های زندگی این اصل را رعایت می کرد؛^۱ از وجوه شرعیه ای که مردم می پرداختند، برای مصارف شخصی زندگی خود هزینه نمی کرد؛ از پذیرش کمک دیگران بویژه آنهایی که وابسته به حکومتها بودند و یا تصور می شد که صاحب قدرتی هستند، خودداری می کرد؛^۲ و در جلساتی که مقامات دولتی حضور می یافتند، به آنها بی اعتنایی می کرد و این در حالی بود که همزمان، در همان مجلس، برای طلبه ای ساده، تکریم زیادی قائل می شد.

زندگی عرفانی

جاذبه شخصیتی امام را باید در جنبه ای دیگر از زندگی شخصی ایشان نیز جست، که شاید از نظر تقویت هاله کاریزمایی، اهمیتی به مراتب بیشتر از سایر جنبه های زندگی وی دارد. این جنبه، **زندگی عرفانی و معنوی امام** است. از یک نظر، شاید مطرح کردن یک رهبر انقلابی به عنوان عارف، بسیار عجیب باشد، چون گام نهادن در مسیر سیر و سلوک عرفانی مرسوم و شکل گیری روحیات عرفانی در افراد، شخصیتی را نتیجه می دهد که با شخصیت سیاسی رایج تفاوت (و حتی تضاد) بسیاری دارد.^۳ عارف کسی است که از دنیا و متعلقات آن بریده است؛ اعتنایی به کشمکش ها و هیاهوهای این دنیایی ندارد؛ همه عالم مادی را به هیچ می انگارد؛ گوشه گیر است و دایم به ذکر و عبادت خدا مشغول است؛ طبع لطیفی دارد، احیاناً شعر می گوید و روحیه

۱- قید همه جنبه های زندگی، قیدی واقعی است. برای مثال، امام همیشه صاف راه می رفتند و هرگز، حتی زمانی که باران شدید می بارید، تغییری حالت نمی داد و یا عبا را بر سر نمی کشید. (خاطرات حجت الاسلام علی دوانی، همان، ج ۳، ص ۹۷). همچنین زمانی که حاج آقا مصطفی به ترکیه تبعید شد و به حضور امام رسید، متوجه شد که اتاق محل سکونت امام تاریک است چون پرده های آن کشیده شده است. از امام پرسید چرا شما در تاریکی نشسته اید؟ امام پاسخ داد: «نمی خواستم کوچکترین خواهشی، حتی در مورد پرده از اینها بکنم.» خاطرات آیت الله صادق خلخالی، همان، ص ۶۴.

۲- یکی از بازاریان ثروتمند قرار بود که به خدمت امام برسد. روحانی که ترتیب این ملاقات را داده بود، در این فکر بود که این آقا چون پول زیادی دارد، می تواند کمک مؤثری برای شهریه طلبه ها کند و قاعدتا این شخص پیش هر کس می رفت، به نظر می آمد احترام زیادی به او کنند... [پس از ورود نامبرده به منزل امام، و به رغم اینکه به امام خبر دادند که او آمده است، ایشان با یک ربع تأخیر وارد شدند.] این شخص به امام گفت: «آن طور که شنیده ام، حضرت عالی کسالت دارید. اگر اجازه می فرمایید من دو نفر دکتر متخصص از خارج بخوام و اینها بیایند و حضرت عالی را معالجه کنند.» امام فرمودند: «امینی هم کسی را فرستاده و گفته است که دکتر بیاید ما نپذیرفتیم و قبول نکردیم. من خودم دکتری را در تهران سراغ دارم که گاهگاهی به ما سر می زده و معالجه می کرده، همان کافی است.» خاطرات حجت الاسلام حیدر علی جلالی خمینی، همان، ص ۱۳.

۳- سیر و سلوک عرفانی معمولاً مستلزم بریدن از جریان عادی زندگی دنیایی و دوری کردن از لذات مادی است. حداقل آنکه داوطلب پیمودن این مسیر است باید ضمن زندگی عادی با دیگر انسانها، تلاش کند تا کمترین آلودگی را با زندگی مادی پیدا کند و در عوض، بیشترین هم خود را وقف تفکر، عبادت و ذکر خدا نماید. در اثر این اعمال، انسان سالک، به تدریج صاحب کرامات و اخلاقیاتی خواهد شد که از عهده انسانهای عادی بر نمی آید، همچون پیمودن مسیر های طولانی در یک لحظه، اطلاع یافتن از اموری که برای انسانهای معمولی نامکشوف است و مانند اینها. این کرامات و اخلاقیات، هاله ای قدسی به آنها می بخشد و در نزد مردم، صاحب جاذبه کاریزمایی شناخته می شوند.

حساسی دارد و از هر عمل یا فکری که باعث آلودگی دنیایی شود پرهیز می کند.^۱ این در حالی است که سیاستمدار به این دنیا می اندیشد؛ دغدغه اش پیش افتادن از رقبا و حریفان است؛ مجبور است با خونسردی، تصمیماتی بگیرد که گاه به خونریزی و قربانی شدن نفوس انسانی منجر می شود. به همین دلیل، جنبه عرفانی زندگی امام، معمایی ترین جنبه شخصیت و زندگی ایشان را تشکیل می دهد.^۲

اینکه امام از چه موقع به سیر و سلوک عرفانی روی آورده است، دقیقاً معلوم نیست. برخی از نزدیکان ایشان شروع این دوره را از سن ۲۵ سالگی می دانند. البته این تعیین زمان به معنای این نیست که تا قبل از این تاریخ، به اینگونه مسائل بی اعتنا بوده است. امام از اوان جوانی، در میان همگان خود، به عنوان فردی که مبادی آداب دینی و متخلق به اخلاق اسلامی است معروف بود؛ او افرادی می شناختند که هرگز از دیگران غیبت نمی کنند، اوقات خود را به بطالت نمی گذرانند، در امور عبادی کوشاست و از همه مهم تر اینکه فردی متعهد است.^۳

احتمالاً مهم ترین نقطه عطف در سیر و سلوک عرفانی امام آشنایی وی با **آیت الله شاه آبادی** است. شاه آبادی از عرفای بزرگ عصر خود بود که عظمت شخصیت وی کمتر شناخته شده بود. فرایند قرار گیری امام در سلک شاگردان ایشان (وبعداً به عنوان تنها شاگرد عرفان ایشان) داستان مفصلی دارد که از حوصله این بحث خارج است. امام با آشناسدن با آیت الله شاه آبادی، احساس کرد که گم شده دیرینه اش را باز یافته است. ایشان خود در این باره گفته اند: (روزی که مرحوم شاه آبادی وارد حوزه شد، ماچندان نیازی به معقول نداشتیم. بیشتر دنبال استاد عرفان بودیم و ایشان نیز استاد بلامنزاع این علم بود. ولی از آن ترس داشتیم که اگر عرفان را پیشنهاد کنیم، با عدم پذیرش ایشان روبه ر شویم. از این رو نخست بحث فلسفه را مطرح کردیم و ایشان پذیرفت. ولی به هنگام شروع از ایشان خواسته شد که فلسفه را تبدیل به عرفان کنند و ایشان نیز پذیرفت) امام نزد شاه آبادی

۱- در مورد عرفان و عرفا، حداقل دو برداشت را می توان از هم تفکیک کرد. اول برداشتی موسع است که طیف گسترده ای از مسلکها و فرق اسلامی را در این عنوان گرد می آورد و فرقی بین صوفی و عارف قائل نیست (ر.ک به آیت الله مطهری ...). برداشت دوم، عرفان را از تصوف جدا می کند و ضمن نکوهش دومی، اولی را می ستاید. از این نظر، تصوف، شکل افراطی عرفان است که از دین خارج می شود. شاید برداشت سومی را نیز بتوان تشخیص داد که کلاً با عرفان و تصوف مخالف است و همه را به یک چوب می راند و این همان برداشتی است که صاحبان آن را به مخالفت با امام خمینی بر می انگیزد. با این حال، با هر برداشتی که در مورد عرفا فکر می کنیم، آنها انسانهایی جدا از افراد معمولی جامعه هستند که چه به دلیل عدم ظرفیت درک یا تحمل آدمهای عادی و چه برای بر حذر ماندن از تأثیر پذیری دنیایی از آنها، در گریزهای اجتماعی (چه رسد به در گریزهای سیاسی) خود را به حداقل می رسانند.

۲- این معما مورد بحث محققان مختلفی بوده است و هر یک سعی کرده اند به گونه ای به آن جواب بدهند. برخی سعی کرده اند با صفت «عارف سیاسی»، خود را از قید یافتن پاسخ تحلیلی خلاص کنند و برخی دیگر نیز همچون آیت الله جوادی آملی، سعی کرده اند با مفاهیم عرفانی به آن پاسخ دهند. مطابق این دیدگاه، سلوک عرفانی چهار مرحله دارد: اول، سفر و سیر از خلق به سوی حق؛ دوم، سفر و سیر در اسمای حسنی و اوصاف حق است؛ سوم، حرکت از خدا به سوی خلق، و چهارم، سیر با حق در میان خلق. از نظر این محققان، امام قهرمان اسفار اربعه است و ورود ایشان به سیاست با روحیه عرفانی، به دلیل گام نهادن در سفرهای سوم و چهارم است. ر.ک: آیت الله جوادی آملی، بنیان مرصوص، قم: انتشارات اسرا، ۱۳۷۵، صص ۹۶-۷۱.

۳- منظور از تهجد، بر پا داشتن نماز شب و عبادات شبانه است. و در میان علما همواره یکی از مهمترین شرایط دستیابی به مقامات عرفانی و سلوک روحانی تلقی می شود. معروف است که امام از سن ۲۵ سالگی که مراحل سیر و سلوک را آغاز کرد تا آخر عمر، حتی یک شب نیز نماز شب و عبادات مربوط به شب زنده داری را ترک نکرد. حتی صرف اشتها یک شخصیت روحانی به این اعمال نیز عزت اجتماعی و جاذبه کاریزمای بسیاری ایجاد می کند، چه برسد به اینکه با صفات و ویژگی معنوی دیگری همراه گردد.

کتابهایی مانند شرح فصوص قیصری، مفاتیح الغیب و منازل السائرین را که از کتابهای اصلی عرفان است، خواند. اما بتدریج، رابطه آن دو از رابطه استاد و شاگردی فراتر رفت و همچون رابطه مولانا و شمس تبریزی به رابطه مرید و مرادی تبدیل گشت.^۱ امام خمینی در زمره خواص عارف بزرگ حضرت ایت الله شاه آبادی درآمد و گفته می شد که توانست بر اثر این نزدیکی، برخی اسرار و اطلاعات غیبی را از استادش دریافت کند.^۲

در نتیجه سیر و سلوک معنوی، به تدریج از سنین چهل سالگی، روح عرفانی در امام ظاهر شد و این همان بخش از زندگی عرفانی امام است که بیشترین اهمیت را در شکل گیری تصویر کاریزمایی در ذهن پیروان او دارد. در واقع، به یک تعبیر، بسیاری از صفات استثنایی امام که تاکنون بحث شد، تجلی همین **روح عرفانی** دانسته می شود. اگر بپذیریم که عارف کامل کسی است که محو اراده خداوند است و جز رضای او قدمی بر نمی دارد، آنگاه سایر صفات استثنایی فرد عارف در سایه این روح عرفانی قابل درک است. بر این اساس، شجاعت استثنایی، عزت نفس استثنایی، صبر و بردباری استثنایی، سرسختی و ایستادگی استثنایی و مانند اینها، همگی محصول سلوک عرفانی^۳ و سرکوب هوای نفسانی است.^۴

۱- توصیف هایی که این دو بزرگوار از یکدیگر کرده اند، به خوبی، رابطه یاد شده را نشان می دهد. امام خمینی در کتاب چهل حدیث، نقل قولهای متعددی از آیت الله شاه آبادی دارد و هر بار که نام ایشان را می برد، قید «روحی فدا» را نیز اضافه می کند. از قول آیت الله شاه آبادی نیز تعریفهای مختلفی در مورد امام خمینی ذکر شده است. از جمله اینکه یک بار، « با شنیدن کلمه حاج آقا روح الله گفتند که حاج آقا روح الله، روح الله است.» خاطرات محمد فاضل لنکرانی، همان، ج چهارم، ص ۷۵.

۲- گفته می شود که از جمله این اسرار، تحولات سیاسی آینده ایران بوده است. برای مثال، هنگامی که امام در نجف به سر می برد، یکی از فرزندان آیت الله شاه آبادی خواب می بیند که در ایران، آشوب و جنگ است. وی میگوید وقتی جنگ تمام شد در همان عالم خواب پرسیدم آقا امام حسین (ع) کجایند؟ طبقه بالای ساختمانی را نشان دادند که دو اتاق داشت. یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ. من به آنجا رفتم و خدمت حضرت سید الشهداء مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم. خواب را برای امام تعریف کردم. ایشان تبسمی کردند و فرمودند که این جریانها واقع خواهد شد. عرض کردم که چطور آقا؟ فرمودند: « بالاخره معلوم می شود این بساط. من دوباره اصرار کردم و سرانجام ایشان فرمودند:» من یک نکته به تو می گویم ولی باید تا زمانی که من زنده هستم، جایی بیان نشود. زمانی که در قم در خدمت مرحوم پدرتان بودم، بسیار به ایشان علاقه داشتم. به طوری که تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم و ایشان هم مرا نامحرم نسبت به اسرار نمی دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالالبته زود است و تا آن زمان که این مسیر شروع می شود، زود است، اما می رسد. از مصاحبه با نصر الله شاه آبادی، همان، ج ۳، ص ۲۶۱.

۳- امام هنگام دریافت خبر وفات حاج آقا مصطفی، « ... سه مرتبه، در یک حالتی که عرفانی و استثنایی بود، دستشان را بر روی زمین گذاشتند، به دستشان خیره شدند و سه مرتبه « انا لله و انا الیه راجعون» را خواندند. وقتی این حرکت را برای یکی از علمای وارسته که با عرفان سروکار داشتند، نقل کردیم، ایشان گفتند: « این حالت، حالتی بود که امام خیره شدند و یک مرتبه تمام علاقه و محبتی که به فرزندشان داشتند، به خاطر خدا از قلبشان بیرون رفت و به جای آن مهر اراده خداوندی قرار گرفت. خودشان را خالی کردند و خدا را به جایش قرار دادند و در نتیجه راحت شدند.» خاطرات حجت الاسلام محمود دعایی، همان، ج ۲، ص ۴۵.

۴- این صفت امام، به عنوان یکی از عالی ترین شاخصهای تکامل عرفانی، حتی مورد تأیید افرادی که مرید ایشان محسوب نمی شدند نیز بوده است. نمونه آن، گفتگوی مرحوم حجت الاسلام ربانی با یکی از این افراد است: « نمی دانم چرا شما که امام را خوب می شناسید، از نظر مرجعیت با غیر امام تماس پیدا کرده اید؟ آخر اعلامیت و شهادت و شجاعت و سیاست امام همه یک طرف، او کسی است که هوای نفس را در خودش کشته و بی هوای است.» آن روحانی با اینکه از امام بریده و با دیگری تماس پیدا کرده بود، گفت: « نگو بی هوای، بگو کم هوای. چون هیچ انسانی از هوای تهی و خالی نیست. با این حال، قبول دارم که ایشان هوای نفس را به حداقل ممکن رسانده است.» خاطرات مرحوم حجت الاسلام محمد مهدی ربانی املشی، همان، ج ۳، ص ۱۰۹.

به علاوه شاگردان و پیروان امام خمینی، کراماتی در مورد ایشان نقل کرده اند که تجلی روح عرفانی و سلوک معنوی یاد شده به شمار می آید: شرح حال بیماران سلامت یافته متعددی موجود است که دعای امام، یا به طور کامل باعث بیماری صعب العلاج آنها شده و یا در بهبود آنها نقش مهمی ایفا کرده؛ از امری خبر داده است که یا فرد دیگری از آنها اطلاع نداشته و یا اینکه فقط یک نفر از آنها باخبر بوده است؛ وقوع حوادثی راپیش بینی کرده است که هیچ کس آنها را نمی دانسته است^۱ و شاید مهم ترین آنها، پیش بینی پیروزی انقلاب اسلامی باشد؛^۲ برخی از تصمیم گیری های ایشان، آن چنان غیر قابل درک با موازین عقلی معمولی است که از نظر ناظران متعدد، جز با ارتباطات مافوق بشری قابل تحلیل نیست^۳. (وامام نیز با فروتنی، آنها را الهام گرفته از منابع امداد غیبی می داند.)^۴

به تاثیر کاریزمایی کرامات باید نفوذ **تعلیمات عرفانی امام** را نیز اضافه کرد. مهم ترین تعلیمات در قالب دروس اخلاق ایشان انجام شده است. بنابر شهادت شرکت کنندگان در این درس ها، نفوذ کلام موعظه های اخلاقی امام چنان بود که اکثریت حاضرین می گریستند.

۱- حجت الاسلام محتشمی می گوید: در سال ۱۳۵۷، پس از محاصره امام در بغداد، ایشان جوابی به نامه یاسر عرفات نوشت که باید من آن را به لبنان می بردم. برای خداحافظی به نزد امام رفتم، ایشان تبسمی کردند و فرمودند: «مثل اینکه سفر شما این بار طولانی می شود.» من عرض کردم: نه، علی القاعده نامه حضرت عالی است که باید برسانم. شاید دو-سه روز دیگر بر گردم. ایشان سکوت کردند. هنگام ورود به فرودگاه، مأمورین امنیتی عراق کاغذی به دستم دادند که در آن «نوشته شده بود که من الی الابد ممنوع الورد به عراق هستم... در آن زمان ناگهان به یاد فرمایش امام در خصوص طولانی شدن مدت مسافرتم افتادم. البته حضرت امام پیش از آن هم پیشگوییهای کرده بودند که همگی واقع شده بودند، اما این نکته از آنجا که درباره خود من بود، برایم بسیار جالب به نظر می رسید. خاطرات حجت الاسلام سید علی اکبر محتشمی، همان، ج ۳، سس ۱۴۴-۱۴۳

۲- خانم مرضیه دباغ، پس از رسیدن به محضر امام در عراق، در سال ۱۳۵۳، از ایشان کسب تکلیف می کند که: «آقا من هشت تا بچه را گذاشتم و آمدم. نمی دانم در این موقعیت تکلیفم چیست؟ بروم، گرفتار ساواک می شوم، بمانم، هشت تا بچه آنجا بی سرپرست می مانند. حضرت امام فرمودند: «بمانید. ان شاء الله انقلاب پیروز می شود و باهم بر می گردیم.» خاطرات مرضیه حدیدیچی (دباغ)، همان، ج ۱، ص ۳۰۷. نمونه دیگر این پیش بینی، پاسخی است که امام به اعتراض یکی از روحانیون دادند. وی خطاب به امام (در نجف) گفته بود: «این چه فرمایشی است که در مورد بیرون راندن شاه از ایران می فرمائید؟ یک مستأجر را نمی شود از خانه بیرون کرد، آن وقت شما می خواهید شاه مملکت را بیرون بکنید؟» امام سکوت کردند. من فکر کردم شاید عرض مرا نشنیده اند. سخنم را تکرار کردم. امام برآشفتمند و فرمودند: «فلانی، چه می گویی؟ مگر حضرت بقیه الله امام زمان، صلوات الله علیه، به من (نستجیر بالله) خلاف می فرماید؟ شاه باید برود.» خاطرات حجت الاسلام محمد کوثری، همان، ج ۴، ص ۱۲۵.

۳- در جریان فرمان شکستن حکومت نظامی، در روز ۲۰ بهمن ۱۳۵۷، آیت الله طالقانی، در تماس تلفنی با امام از ایشان می خواهد که این کار را نکنند، چون تهران و ایران دریای خون می شود. امام هم فرموده بودند: «به ایشان بگویید نخیر، این کار انجام می شود.» می گفتند وقتی آقای طالقانی گوشی را گذاشته بودند، با گریه گفته بودند: یا ما هیچ نمی فهمیم و یا این سید با جاهای دیگر ارتباط معنوی و روحانی دارد. خاطرات حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری، همان، ص ۲۸۰.

۴- امام یک بار فرموده بودند: «آن طور که من فهمیدم از اول انقلاب تا حالا مثل اینکه یک دست غیبی ما را در همه کارها هدایت می کند.»

خاطرات آیت الله سید علی خامنه ای، همان، ج ۲، و در مورد تصمیم گیری در باره شکستن حکومت نظامی فرموده بودند: «این چیزی بود که خدا به ذهن ما انداخت.» مصاحبه با حجت الاسلام مهدی امام جمارانی، همان، ص ۲۴۸.

به طور خلاصه به دلیل همین کرامات و روحیات عرفانی بود که امام، مدتها پیش از آنکه به عنوان مبارز سیاسی با مرجع تقلید مطرح شود مورد اعتقاد و ایمان مردم قرار داشت. بیان خاطره ای از یکی از شاگردان ایشان، شدت این اعتقاد را به خوبی نشان می دهد: بنده تازه از مکه آمده بودم که به من خبر دادند امام در نظر دارد به منزل مابیند من آن روز عصر به مدرسه فیضیه رفته بودم. هنگامی که از مدرسه به منزل بازگشتم مشاهده کردم که مردم محل سرتاسر محل را چراغانی کرده اند. وقتی که سوال کردم: (چراغانی برای چیست؟) گفتند مگر قرار نیست امام به منزل شما تشریف فرما شوند؟ سپس زمانی که امام تشریف آوردند مختصر شربت می میل کردند که برسر لیوان شربت ایشان غوغایی بر پاشد و تمامی جمعیت حاضر در منزل، در آن لیوان آب ریختند و میل کردند. این خاطره به این دلیل جالب است که این ماجرا در زمانی اتفاق افتاد که حضرت امام هنوز برای بسیاری از مردم ناشناخته بودند.

زندگی علمی

سرانجام باید اشاره ای به زندگی علمی امام، به عنوان آخرین بخش از ابعاد زندگانی ایشان داشته باشیم. اهمیت این بعد از زندگی، بیشتر برای شناخت جایگاه حوزوی ایشان (ونفوذ در میان طلاب و روحانیان)، و به تبع آن، به دلیل نقشی است که در تحولات بعدی در مطرح شدن وی به عنوان مرجع و بعدها اعلم دارد.

امام خمینی تحصیلات اولیه را در مکتب خانه آخوند ملا ابوالقاسم، در خمین آغاز کرد. برنامه درسی این مکتب خانه، ظاهراً ختم یک دوره قرآن کریم بود. وی پس از ختم قرآن در هفت سالگی، برای فراگیری ادبیات و دروس عربی، ابتدا نزد شیخ جعفر (عموی خود) و سپس نزد میرزا محمود افتخارالعلماء مشغول تحصیل شد. سپس مقدمات دروس حوزه را نزد حاج میرزا محمد مهدی (دایی خود)، و درس منطق را نزد حاج میرزا نجفی (شوهر خواهرش) به پایان رساند. آنگاه برای مدتی، دروس منطق، مطول و سیوطی را نزد برادرشان ادامه داد و خوشنویسی را نیز از او آموخت.

امام در سنین نوزده سالگی، برای ادامه تحصیل به اراک رفت. منطق را نزد شیخ محمد گلپایگانی و شرح لمعه را نزد آقا عباس اراکی ادامه داد. هنگامی که شیخ عبدالکریم حائری از اراک به قم هجرت کرد، طی نامه ای از دوستانش از جمله امام خمینی دعوت کرد که به قم بروند و تحصیلات خود را در آن شهر ادامه دهند. امام پس از ورود به قم پس از چهار سال دوره درسهای سطح را تمام کردند و پس از آن در سال ۱۳۴۴ق، وارد درسهای خارج حاج شیخ عبدالکریم شد. این دوره تا سال ۱۳۵۵ ق، یعنی سال فوت حاج شیخ ادامه یافت و این در حالی بود که بنا بر روایتی ایشان چند سال قبل از این تاریخ، به مقام اجتهاد نائل گردیده بود. از آنجا که رسیدن به مقام اجتهاد در سنین جوانی، همواره از نشانه های نبوغ علمی و هوش، و همچنین از ویژگیهای علمای بزرگ در تاریخ حوزه ها شیعه محسوب می شود، می توان گفت که کسب این مقام توسط امام در آن سنین، امتیاز مهمی برای ایشان محسوب می شد. پس از فوت حائری امام دیگر نزد کسی تحصیل نکرد، جز در مواردی که به دلیل ملاحظات دیگری غیر از انگیزه علمی، داوطلبانه به عنوان شاگرد در درس برخی از علما حاضر می شد. از جمله آنها می توان به درس آیت الله بروجردی اشاره کرد که امام ظاهراً برای تقویت جایگاه ایشان در حوزه و نشان دادن اهمیت مقام علمی وی به سایر طلاب، مدتها در آن کلاس حاضر شد. دو ویژگی برجسته در مورد مطالعات و تحصیلات امام قابل توجه است. اول، تنوع دروس مورد تحصیل ایشان است. اوضمن تحصیل دروس فقهی متعارف در آموختن و مطالعه در متون فلسفی و ادبی نیز تلاش بسیاری کرد: دروس فلسفی را نزد علمایی مانند میرزا علی اکبر حکمی یزدی، حاج ابوالحسن رفیعی قزوینی و میرزا محمد علی شاه آبادی آموخت و در این راه، حتی وارد مباحثی مانند «نقد فلسفه داروین» گردید؛ عروض و قافیه را نزد شیخ محمد رضا مسجد شاهی آموخت؛ همچنین به تحصیل نجوم پرداخت و هیات جدید و قدیم را از حاج سید ابوالحسن رفیعی آموخت؛ تنوع مطالعاتی امام، حتی از

دروس رایج حوزه نیز فراتر گرفت، به گونه ای که مطابق گفته های فرزندش وی در سالهای بعد، کتابهای رمان:مانندشهر آهو خانم و بینوایان رانیز مطالعه کرد و یا اینکه در همان سالهای نوجوانی، به اطلاعات و مطالب سیاسی توجه زیادی نشان می داد و از اینگونه متون فیش برداری می کرد. تنوع مطالعاتی امام به وی جامعیتی بخشید که به نوبه خود، نقش مهمی در برجستگی حوزوی ایشان ایفا کرد و باعث شد تا شاگردانش او را در رده علمایی همچون شیخ طوسی قرار دهند^۱ و یا این جامعیت رانشانه نورانیت معنوی و تسلط استثنایی بر علوم اسلامی مختلف بدانند^۲.

جامعیت علمی امام را در آثار به جا مانده از ایشان، که حاصل تتبعات، مطالعات و دروس است نیز می توان دید. بخشی از آثار امام کتابها و رسائل عرفانی است و اغلب در سنین جوانی به نگارش درآمده اند از مهم ترین آنها می توان به کتاب شرح دعای سحر (۲۷ سالگی)، مصباح الهدایه الی الخلفه والولایه (در ۲۸ سالگی)، وراس الجالوت (همگی در سنین قبل از چهل سالگی) اشاره کرد. بخش دیگر به مباحث فقهی مربوط می شوند که مهم ترین آنها کتابهای مکاسب (۶ جلد و حاصل ۱۵ سال تدریس در نجف)، طهاره (سه جلد و محصول دروس خارج در قم)، رسائل (دو جلد) و تحریرالوسیله (که یک دوره فقه با مسائل مستحدثه است و در زمانی که در ترکیه، در تبعید به سر می بردند، تالیف آن را شروع و در نجف به پایان رساندند) است. بخش سوم کتابهای سیاسی - اجتماعی ایشان است که از مهم ترین آنها می توان دو کتاب مشهور کشف الاسرار (که در پاسخ به کتاب ضد دینی اسرار هزارساله به نگارش درآمده و سیاستهای زمان رضاخان رابه نقد کشیده است) و حکومت اسلامی و ولایت فقیه (که حاصل بیست جلسه درس ایشان در نجف است و امام تئوری حکومت اسلامی را در آن ارائه کرده است) را نام برد، به این فهرست، باید آثار دیگری همچون نوشته های فلسفی و دیوان اشعار ایشان را نیز اضافه کرد.

ویژگی برجسته دوم، **سخت کوشی و تلاش امام در مطالعه و تحصیل** است. برای مثال، دختر ایشان در وصف این ویژگی گفته است: مطالعه ایشان خیلی زیاد بود. وقتی وارد اتاقشان می شدم، می دیدم توی کتاب گم شده اند. ایشان می نشستند و یک میز جلویشان بود و به بلندی یک متر کتاب دورشان بود و اصلاً لابه لای این کتابها گم می شدند^۳.

در حوزه های علمیه رسم بر این است که هر طلبه ای، برای طلبه های جدید تر از خود، نقش استادی ایفا می کند. بنابراین، هر دانشجویی همزمان استاد هم است. همزمان بارشد علمی او، این نقش به صورت مدرس رسمی و جاقفاده دارای دانشجویان ثابت و در سطوح عالی تکامل می یابد. بخش مهمی از تاثیر گذاری کاریزمایی علمای برجسته بر پیروان خود، از این طریق انجام میشود و بدین ترتیب، کلاس درس، ضمن کارکرد علمی، کارکرد نفوذ اجتماعی و عاطفی نیز پیدا کرد. بنابراین تاثیر کاریزمایی زندگی علمی رازمانی بهتر می شناسیم که او را از این منظر نیز مطالعه کنیم.

۱- در یک تقسیم بندی، شخصیتهای نامدار حوزه ها را به دو دسته تقسیم می کنند. دسته اول کسانی هستند که تخصص عمیقی در یک حوزه از معارف دینی پیدا می کنند، مانند کلینی در حدیث و محقق حلی در فقه. گروه دوم کسانی هستند که نسبت به علوم مختلف گرایش داشته و در دو یا چند علم تخصص و تبحر پیدا می کنند، مانند ابن سینا، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی. برخی از آنها همچون شیخ طوسی، هم در تفسیر قرآن تبحر زیادی داشتند، هم در حدیث تخصص داشتند و هم بر کلام و فلسفه مسلط بوده اند.

شاگردان امام، اغلب ایشان در دسته دوم قرار می دهند. ر. ک. به آیت الله سید جعفر سبحانی، همان، ج ۳، صص ۲۱۸-۲۱۶

۲- یکی از شاگردان امام در این باره می گوید که در نتیجه اخلاص، نورانیتی بسیار شگفت انگیز نصیبشان شده بود. این نورانیت و تخصص در در رشته های مختلف علوم اسلامی باعث شد که نه تنها آن علوم برایشان اشراف پیدا نکردند، بلکه خود حضرت امام خمینی بر این علوم مشرف شدند... [در میان شخصیتهای حوزه،] عالمان متخصص، فقیهان، عارفان و فیلسوفان زیادی پیدا می شوند؛ کسانی که عین علو مقام در همان رشته تخصصی خودشان، تحت اشراف آن علم واقع شده اند و از آن رشته علمی رنگی خاص گرفته اند، به گونه ای که می توان گفت که بعضی از این افراد در ارتباط با رشته تخصصی خود تک بعدی شده اند و یا سایر ابعاد اسلام نزد آنها غایب است... امام خمینی اگرچه در علوم مختلف اسلام متخصص بودند، هیچ یک از آن علوم بر روح پر عظمتشان اشراف پیدا نکرد، بلکه خود امام بر تمامی آن علوم و آن ابعاد از اسلام مشرف بودند؛ هر چند در هر بعد از اسلام تخصص ایشان در بالاترین سطح قرار داشت. « خاطرات حجت الاسلام مرتضی تهرانی، همان، ج ۲، صص ۳۲۹ - ۳۲۸

۱- خاطرات خانم صدیقه مصطفوی، همان، ج ۱، ص ۸۸. دختر دیگر ایشان در این باره گفته است: « زمانی که حضرت امام مبارزه نداشتند، آن قدر مشغول مطالعه و درس بودند که ما فقط سر نهار یا گاهی ده دقیقه سر شب ایشان را می دیدیم. » مصاحبه با خانم مصطفوی، همان، ص ۱۱۳

اولین کلاسی که امام براساس الگوی رسمی برگزار کرد، **درس اخلاق** بود که اندکی پس از در گذشت آیت الله حائری برگزار شد و با استقبال طلبه ها روبه رو گردید. با آنکه محتوای این گونه کلاس ها را معمولاً مباحث اخلاقی و عرفانی تشکیل می دهد و این کلاس نیز از قاعده رایج برکنار نبود، اما به دلیل در آمیخته شدن درس با مباحث سیاسی، شهربانی دولت رضاشاه آن را تعطیل کرد. امام کلاس رابه مدرسه دیگری انتقال داد و حاصل آن به صورت کتاب چهل حدیث در آمد. در کنار این درس امام دروس سطوح عالی و فلسفه راهم شروع کرد و این روال تا ورود آیت الله بروجردی به قم ادامه یافت.

پس از آمدن آیت الله بروجردی به قم، مقام استادی امام نیز با شروع تدریس دروس خارج توسط ایشان تحول مهمی یافت. آیت الله بروجردی درس اصول را شروع کرد و برخی از طلبه های نزدیک امام، از وی خواستند تا او نیز درسی را آغاز کند. بدین ترتیب اولین کلاس درس خارج اصول امام باندانش پژوهان معدودی که خود از زمره علما و مدرسان حوزه بودند، مانند آقایان مطهری، منتظری، نوراللهی و خندق آبادی تشکیل شد. بعدها نیز افرادی مانند آقایان بهشتی، ابراهیم امینی، خزعلی، سعیدی و سبحانی به جمع آنان پیوستند و همین ها بودند که در سالهای بعد، همراه با تعدادی دیگر نقش مریدان اولیه و مبلغان پیام های او را در جامعه ایفا کردند.

دوره اول تدریس خارج اصول امام، مدت ۷ سال، با جمع محدود دانشجویان ادامه یافت. در سال ۱۳۳۰، امام دوره دوم تدریس اصول را آغاز کرد. این دوره از حالت خصوصی خارج، و به کلاس عمومی تبدیل گردید و بنابراین افراد بسیاری امکان شرکت در آن را پیدا کردند. بتدریج طلبه های شرکت کننده در دروسهای امام تا آنجا افزایش یافت که تعداد آنها در برخی جلسه ها راتا هزار و پانصد نفر ذکر کرده اند.

عوامل چندی باعث شد تا امام در مقام استادی حوزه، شاخص بوده و جاذبه زیادی برای طلبه ها داشته باشد. غیر از ویژگیهای اخلاقی، عرفانی (که به تعبیر طلاب، یک جلسه درس امام آنها را برای یک هفته بیمه می کرد)، سیاسی و اجتماعی که پیش از این ذکر شد و همچنین جامعیت علمی امام که شرح آن قبلاً رفت، می توان به ویژگیهایی مانند رهیافت انتقادی امام در مباحث علمی، هوش و استعداد علمی، تربیت شاگردان قوی و شیوه بیان مناسب اشاره کرد. امام همواره به شاگردانش تاکید می کرد: (هر سخنی گفته می شود به نظر نقد بنگرید. هر چه صاحب سخن هم بزرگ باشد، انسان نباید فوراً حرف او را بپذیرد، بلکه باید با دقت بررسی کند.) ایشان به طلبایی که ساکت پای درش می نشستند و اشکال نمی گرفتند انتقاد می کرد که مگر در مجلس روضه نشسته اید؟ همچنین هوش و نبوغ علمی امام نیز مورد تحسین شاگردانش بوده است.^۱ از نظر آنها، "امام از نظر استعداد نابغه اند. ما این واقعیت را در بحثهای بسیار دقیق که ایشان مطالب را می شکافتند و در مورد آن بحث و اشکالات را حل می کردند یافته بودیم."

حاصل این امتیازات، گرد آمدن انبوه طلاب در کلاسهای درس امام بود به گونه ای که در آن ایام که تعداد کل طلاب حوزه از چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد، تعداد شاگردان ایشان با روایتهای مختلف، به جمعیتی حدود هشتصد تا هزار و پانصد نفر بالغ می شد. از این نظر کلاسهای امام بعد از کلاسهای آیت الله بروجردی قرار داشت و وی ضمن مطرح شدن به عنوان نفر دوم حوزه، امکان تاثیر گذاری معنوی و سیاسی بر جمع کثیری از مبلغین دینی فردا را پیدا کرد.

۱- در مورد هوش امام، در موقعیتهای دیگری نیز اظهار شگفتی شده است: «در تمام عمرم فردی با ذکاوت تر از حضرت امام ندیده ام. در همین زمینه نقل می کنند که امام آنقدر از هوش و ذکاوت برخوردار بودند که از آنچه در ذهن و ضمیر انسان می گذشت آگاه بودند و در مقابل ایشان چاره ای جز راستگویی نبود.»

مراحل رهبری امام خمینی از آغاز تا زمان رحلت

دوره اول: ظهور امام خمینی بعنوان رهبر سیاسی - مذهبی و کسب مقبولیت سریع از طرف توده های مردم. این دوران با اعلامیه مخالفت با قانون انجمن های ایالتی و ولایتی آغاز شد و اوج شکوفایی آن در سخنرانی معروف ایشان در روز عاشورا و دستگیری و قیام ۱۵ خرداد بود و با تبعید ایشان به ترکیه که به دنبال مخالفت شدید او با لایحه کاپیتو لاسیون صورت گرفت به پایان رسید.

در این دوره از مبارزه، امام چهار اقدام اساسی انجام داد:

۱. **تحریم تقیه** که در طول سالیان، مهم ترین مانع در راه مبارزات مستقیم مردم با رژیم های خودکامه و در عین حال دست آویز سازش کاران بود این اقدام موجب گردید که یکی از موانع بزرگ از سر راه حرکت و مبارزه اسلامی برداشته شود.

۲. **با کشاندن مبارزه به کانون اصلی** فعالیت های مذهبی، یعنی حوزه علمیه قم، برای همیشه خط بطلان بر تز جدایی دین از سیاست کشید که برای ترویج آن تبلیغ و تلاش زیادی می شد. و حتی کسانی را که از ورود به فعالیت های سیاسی اکراه داشتند و ادار به اتخاذ موضع کرد و بدین وسیله سنت دیرینه حاکم بر حوزه علمیه را شکست.

۳. **با متوجه کردن لبه تیز حملات خود به کانون اصلی فساد**، یعنی سلطنت و شخص شاه به شیوه محافظه کارانه مبارزه پایان داد. در گذشته مبارزان و مخالفان رژیم به ویژه لیبرال ها و حتی بعضی از مبارزین مذهبی سعی می کردند با حمله به اطرافیان شاه از حمله مستقیم به سلطنت و شاه خودداری کنند و انتقاد از اطرافیان شاه از جمله نخست وزیران و هیئت های دولت را، جای گزین دربار نمایند و آن را از دخالت در جرایم و خطاها مبرا و مصون بدانند.

امام ضمن اشکال در مشروعیت سلطنت پهلوی، هر نوع محافظه کاری را کنار گذاشت و محور اصلی مبارزه را حمله به عامل اصلی همه مفساد؛ یعنی سلطنت درباریان و شاه قرار داد و به دیگران نیز جرات و جسارت بخشید تا چنین کنند.

۴. **با حمله مستقیم به همه قدرتهای بزرگ خارجی و در راس آنها آمریکا**، هر نوع ملاحظه کاری سیاسی را که در گذشته و به ویژه در دوران نهضت مشروطه و ملی شدن صنعت نفت حاکم بود مطرود دانست و شیوه هایی کاملاً نو در مبارزه انتخاب کرد. در دوران مشروطه، مشروطه خواهان با تحصن در سفارت انگلیس سعی در جلب پشتیبانی دولت به اصطلاح فخریه انگلستان می کردند و نتیجه آن حاکمیت فراماسونری بود که بر سرنوشت ملت ایران حاکم شد. در دوران نهضت ملی شدن نفت به قول دکتر مصدق از تضاد منافع دو قدرت بزرگ بهره بردند. یعنی با کمک دولت امریکا نفت ملی شد و چند صباحی بعد دولت های امریکا و انگلیس با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه تنها بر صنایع نفت، بلکه بر همه امور کشور ایران برای ۲۵ سال سلطه یافتند.

امام با شناخت دقیق از تجربیات گذشته و با عبارت معروف « امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر و هم پلیدتر، اما امروز سر و کار ما با این خبیث هاست، با امریکاست » راه هر نوع نفوذ را بر وابستگان به سیاست های خارجی بست تا دیگر نتوانند با مشارکت در مبارزه، ثمره مبارزات مردم را از آن خود کنند.

امام از موقعیتی خاص، یعنی مرجعیت برخوردار بود که به گفتار و نظرات او مشروعیت مذهبی می داد. او علی رغم تلاش رژیم که سعی می کرد بعد از مرحوم آیت الله بروجردی، مقام مرجعیت عام را به خارج از کشور منتقل کند، به سرعت این مقام را با کسب مقبولیت عمومی به خود اختصاص داد و بعنوان رهبر مذهبی - سیاسی جدید ایران، در دوره ای از یاس و ناامیدی بارقه ای از نور در دل و روح انسان تشنه آزادی و عدالت و عزت تاباند، مردم همه، گم گشته خود را یافتند و آمال و آرزوهای خود را در کلام و نوشته های رهبر جدید باز جستند.

دوره دوم: رهبری امام در این مرحله یک دوره طولانی فترت پانزده ساله را گذراند. نطق آتشین او علیه قانون کاپیتولاسیون، منجر به تبعید وی به ترکیه گردید. این دوره از مبارزه از همین نقطه آغاز شد و با عزیمت ایشان از نجف به پاریس پایان پذیرفت. امام در این دوره اگر چه گاه گاه به مقتضای زمان و با توجه به حوادث و اتفاقاتی که در ایران رخ می داد، با انتشار اعلامیه ها و فتاوی و انجام سخنرانی ها، به مخالفت و مبارزه با رژیم ادامه می داد، بلکه ارتباط معنوی خود را با مردم حفظ کرده و آن ها را در این دوره ارشاد و راهنمایی می کرد، لکن کار مهمی که امام در این دوره انجام دادند این بود که به عنوان ایدئولوگ انقلاب در ضمن درس فقه خود به مباحث مربوط به حکومت اسلامی یا ولایت فقیه پرداخت و بدین ترتیب با ارائه یک نظام بدیل برای کسانی که تا آن زمان حکومت اسلامی برایشان نامفهوم و در ابهام بود، روشن کرد که در صدد ایجاد چه نوع جامعه و حکومتی باشند.

اساساً، رهبران انقلابها به سه صورت، ظاهر و متجلی می گردند که عبارتند از: ۱- ایدئولوگ انقلاب ۲- فرمانده و قهرمان انقلاب و در نهایت ۳- معمار و یا رئیس حکومت انقلابی.

امام در این دوره **نقش ایدئولوگ انقلاب** را به نحوی شایسته بر عهده گرفت و اجرا کرد. اگر چه ایدئولوژی انقلاب بر پایه مکتب اسلام و بر اساس ماخذ و منابع اصلی آن؛ یعنی قرآن، سنت و احادیث مورد تردید نبود. ولی از آنجا که چهارده قرن از زمانی که حکومت اسلامی واقعی به صورت عینی و عملی برقرار بوده است، می گذشت و به ویژه در غیبت امام مهدی (عج) و با توجه به تحولات عظیم اجتماعی که در طول چهارده قرن رخ داده است، بر مردم روشن نبود که ان حکومت اسلامی که می بایست بر خرابه های رژیم سلطنتی پایه ریزی شود، چگونه حکومتی است و با مسائل مختلف و به خصوص پدیده های نوین عصر حاضر، چگونه رفتار خواهد کرد و آیا این حکومت نیز، نوعی از حکومت تئوکراسی و یا دموکراسی غربی و یا توتالیتراریسم می باشد. در چنین شرایطی بود که امام با طرح اصل ولایت فقیه چارچوب اصلی حکومت اسلامی را مشخص نموده و به مردم ارائه داد.

دوره سوم: رهبری امام در این دوران از زمانی آغاز شد که اولین جرقه های انقلاب در دی ماه ۱۳۵۶ در قم موجب شعله ور شدن آتش زیر خاکستر گردید و دیری نگذشت که با شعله های خود خرمین هستی سیستم حاکم بر ایران را سوزاند و برای همیشه به نظام طولانی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی خط بطلان کشید.

در این دوره امام با تشخیص موقعیت مناسب و با بیداری و حرکت مردم، درنگ و تامل را جایز ندانست و پرچم رهبری و فرماندهی انقلاب را بر دوش گرفت و بدون هیچ گونه سازش و مصلحت طلبی و با درک صحیح از خواست و اراده و توانی که مردم با شور، احساسات، ایثار و فداکاری در صحنه های تظاهرات و درگیری با ماموران دولتی به منصفه ظهور می رساندند، عزم قاطع و خلل ناپذیر خود را در ادامه مبارزه بی امان تا سرنگونی رژیم شاه اعلام و دنبال کرد.

با عزیمت امام به فرانسه و امکان دسترسی بیشتر مشتاقان و عاشقان به ایشان « نوفل لوشاتو » (محل اقامت امام در پاریس) زیارتگاه ایرانیان مشتاق دیدار رهبر انقلاب شد، بلکه برای مدتی این محله به صورت پایتخت دوم ایران و یا به عبارتی بهتر پایتخت واقعی ایران درآمد و در این جا بود که انقلاب اسلامی از مرحله حرف به عمل رسید و رژیم شاه را از بنیان برکند.

شیوه ای که امام در این دوره برای رهبری و در نهایت به پیروزی رساندن انقلاب به کار گرفت عبارت بود از:

۱. از رخنه و نفوذ همه فرصت طلبانی که با شامه قوی خود پیروزی قریب الوقوع را احساس کرده بودند و سعی در نزدیک شدن به وی را داشتند، جلوگیری کرد: سخنانی از این قبیل که « امام سخنگو ندارد. ما با کسی ائتلاف و تفاهم نکرده

ایم، هر کس حرف ما را بزند با ما و با مردم است» موجب گردید هر نوع سوء استفاده از موقعیت ایشان و دستاوردهای انقلاب بوسیله فرصت طلبان مسدود گردد

۲. برخورد قاطع ایشان با مسائل و عدم سازش و گذشت در راه تحقق اهداف مبارزه، تلاش بسیاری از لیبرال ها و

میانه روها را برای وادار کردن امام به اتخاذ سیاست معتدل تر و به اصطلاح گام به گام و آن گونه که مهندس بازرگان می گفت، سنگر به سنگر، خنثی نمود. امام باقا طعیت همه آنها را رد کرد و همواره اعلام میکرد که شاه باید برود و بجای او برای مردم جمهوری اسلامی برقرار گردد.

۳. در پاریس دسترسی به رسانه های جمعی دنیا آسان بود، امام از این موقعیت برای رساندن پیام انقلاب به

گوش مردم جهان حداکثر استفاده را نمود. به طوری که علی رغم کهولت سن، روزانه در چندین مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی شرکت می کرده و به سوالات گوناگون خبرنگاران پاسخ می داد. بدین وسیله امام موفق شد به اهداف انقلاب، بعد وسیع جهانی دهد و باب دیگری در سطح بین المللی، برای مبارزه با شاه و حامیانش بگشاید. بدین ترتیب امام توانست شور و هیجان و اراده مردم را آن چنان رهبری و هدایت نماید که در کوتاه ترین مدت ممکن بدون دست یازی به اسلحه و اعمال خشونت، اهداف انقلاب محقق شد. هرچه آهنگ حرکت مردم سریع تر می شد، نبوغ و قدرت امام در رهبری بیشتر ظاهر می شد و اوج آن زمانی بود که با خروج شاه از ایران و بازگشت ظفر مندانه امام به آغوش مردم، ضربان نبض و تپش قلب انقلاب به شدت رو به فزونی گذاشت. روز شنبه ۲۱ بهمن امام دستور استنکاف از رعایت حکومت نظامی را صادر کرد و آخرین ساعات عمر رژیم شاه و لحظه پیروزی انقلاب اسلامی ایران فرا رسید.

دوره چهارم: این دوره حساس ترین و مشکل ترین دوره رهبری انقلاب بود، دوره ای که رهبر انقلاب هم به عنوان رهبر اجتماعی و هم به عنوان رئیس حکومت می بایست کشتی هیجان زده انقلاب را به ساحل آرامش و سکون هدایت می کرد، در حالی که قدرت سیاسی و نظامی طاغوت سقوط کرده بود و میلیون ها انسان که در بند اسارت رژیم وابسته بودند، آزاد شدند و امکان هر نوع هرج و مرج و خارج شدن حرکت از کنترل رهبری وجود داشت. رهبر انقلاب می بایست با قدرت و توانایی فوق العاده، ضمن کنترل هیجان و احساسات عمومی توده های مردم و جلوگیری از هرج و مرج، همچون معماری قابل و توانا ساختمان جدید حکومت اسلامی را که طرح و ایده آن قبلا داده شده بود، بر ویرانه های حکومت ساقط شده، بنا نماید.

در این دوره بود که هرگونه غفلت و بی دقتی می توانست موجبات سوء استفاده از آزادی های داده شده و یا رخوت و فتور در شور و هیجان مردم که محرک و موتور اصلی انقلاب بود و یا دزدیده شدن دستاوردهای انقلاب و انحراف آن از مسیر اصلی و ترسیم شده اش را، فراهم نماید.

امام خمینی (ره) علی رغم شیوه ساده و روشنی که در نحوه مبارزه با رژیم شاه به کار برد، از هر نوع سیاست بازی به سبک امروز، خودداری ورزید و این توهم برای بسیاری از تحلیل گران ایجاد شده بود که شاید امام توانایی مبارزه با رژیم و سرنگونی او را داشته باشد، ولی از ساختمان و اداره جامعه و حکومت بعد از آن عاجز است و اغلب کارها به کارشناسان و تکنوکرات ها خواهد سپرد. لکن این بار نیز امام با نبوغ و توانایی خاص خود امید بسیاری از تکنوکرات ها را به یاس تبدیل کرد و مهارت و توانایی خود را در ادامه رهبری حرکت و مبارزه مردم برای تعقیب و شکست بقایای رژیم سابق و ضد انقلابیون جدید از یک طرف و اداره رهبری سیاسی از طرف دیگر نشان داد. او با حوصله ای وصف ناپذیر و با استفاده از موقعیت ها و آمادگی های مردم و با سرعتی که در همه انقلابهای دنیا بی سابقه است در طول یک سال، پایه نظام اسلامی را با انجام انتخابات متعدد از جمله

رفراندوم جمهوری اسلامی، انتخابات مجلس خبرگان، انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و رفراندوم قانون اساسی تحکیم بخشید و بدین وسیله قابلیت و توان بی نظیر خود را در سازندگی و اداره جامعه بعد از انقلاب نشان داد. امام خمینی (ره) از زمان پیروزی انقلاب تا زمان رحلت؛ یعنی در مدت بیش از ۱۰ سال، با رهبری های خود نه تنها نظام نوپای اسلامی ایران را از انواع توطئه ها، انحرافات و مخاطرات سهمگین و هولناکی که هر کدام به تنهایی برای واژگونی نظام های سیاسی کافی بود، محافظت کرد، بلکه با حل بسیاری از معضلات پیچیده ایدئولوژیک و فقهی که می توانست نظام را به بن بست بکشانند، موجبات تثبیت نظام و تداوم انقلاب را پس از خود فراهم ساخت.

این که آیا آن طور که «مارکس» معتقد است «انسان ها و قهرمانان، ساخته تاریخ هستند.» و یا آن طور که «توماس کارلایل» می گوید: «انسان ها و قهرمانان، تاریخ را می سازند» بحثی است که شاید طرح آن در این جا مناسبت نداشته باشد، ولی در بررسی سیر تکوین انقلاب اسلامی و به ویژه رهبری امام خمینی، می توان گفت که او خود ساخته تاریخ اسلام بود و در عین حال سازنده تاریخ انقلاب اسلامی نیز به شمار می رود.

اندیشه سیاسی امام خمینی

اندیشه سیاسی امام را می توان با توجه به سه محور نفی سلطنت، نقد مشروطیت و تبیین نظریه حکومت اسلامی توضیح داد:

۱. نفی سلطنت

سلطنت پایدارترین شکل حکومت در ایران بوده است. این ساختار تا مشروطیت استوار و مستحکم به حیات خود ادامه می داد. به نحوی که در ذهنیت و اندیشه ایرانی کمتر تردیدی درباره آن وجود داشت. مشروطیت بینان های مشروعیت سلطنت در ایران را به لرزه در آورد ولی اصل آن را حفظ کرد و کوشید تا با اصلاحاتی پیکر نیمه جان سلطنت ایرانی را نجات بخشد. اما امام خمینی در مبارزات خود اصل را بر نفی سلطنت و اصلاح پذیری آن قرار داد و هرگونه پیشنهادی برای بقای ساختار سلطنتی را مردود شمرد. مهمترین دلایل امام در نفی سلطنت عبارت بودند از:

۱. سلطنت متکی به آرای مردم نیست و مردم هیچ نقشی در تعیین سلطان ندارند.
۲. سلطنت بر زور و توارث متکی است که هر دو خلاف اسلام است.
۳. در نظام سلطنتی هیچ نظارتی بر سلطان صورت نمی گیرد.
۴. سلطنت با حقوق بشر مخالف است زیرا هر ملتی باید سرنوشت خود را خود تعیین کند.
۵. سلطنت در ایران همواره ماهیتی ظالمانه داشته است.
۶. سلطنت نظامی کهنه و ارتجاعی است و آن هم از بدترین نوع ارتجاع.

۲. نقد مشروطیت

به نظر امام خمینی مشروطیت با رهبری و کوشش علما به پیروزی رسید ولی بعدها، به دلیل اختلافات داخلی، کناره گیری روحانیون و دخالت های خارجی به نتیجه نرسید و استبداد قدرتمند تر از قبل به ساختار سیاسی بازگشت. بدین ترتیب نظام مشروطه ماهیتی استبدادی و ظاهری مدرن پیدا کرد. به نظر امام اگر به قانون اساسی مشروطه عمل می شد و رهبری و نظارت علما تداوم می یافت احتمالاً مشروطیت می توانست مشکلات ساختار سیاسی را پایان دهد. اما عدم رعایت قانون اساسی به خصوص اصل دوم که بر نظارت علما تأکید می کرد باعث انحراف و فساد ساختار سیاسی شد. به هر حال امام در مراحل اولیه مبارزه به قانون اساسی استناد می کرد و دولت را از نقض قانون برحذر می داشت چون در ظاهر شاه خود را به قانون اساسی متعهد می دانست امام خود می گوید تمسک به قانون اساسی از جهت التزام خصم به آن بود. امام از دهه ۲۰ به نقد مشروطه و اصل سلطنت پرداختند و در

دهه ۴۰ به نظر امام اصولاً بقای سلطنت به هر شکل منشأ اصلی مشکلات و ضعف های نظام سیاسی خواهد بود. در واقع ناکارآمدی مشروطه در عمل و ماهیت استبدادی و ظالمانه سلطنت زمینه برون رفت امام از نظام سلطنتی و ایجاد نظامی نوین را فراهم کرد. به نظر امام با توجه به تجربیات تاریخی هیچ امیدی به اصلاح نظام سیاسی نیست و هرگونه کوشش برای حفظ نهاد آفت زده سلطنت مشکلات را تشدید خواهد کرد. لذا استراتژی امام در مبارزات سیاسی حذف نظام سلطنتی بود و این مسئله امام و گروه های مذهبی را از گروه های لیبرال و ملی گرایی که بر قانون اساسی تأکید می کردند متمایز می دانست. امام خمینی هم چنین در چارچوب قانون اساسی مشروطه نیز رژیم پهلوی را نامشروع نمی دانست. زیرا این دولت از ابتدا با کمک بیگانگان و زور سرنیزه و تأسیس غیر قانونی مجلس مؤسسان به قدرت رسیده بود و مردم هیچ نقشی در تأسیس آن نداشته اند. امام بارها این نکته را یادآوری می کرد که رضا خان با حمایت انگلیسی ها و بر خلاف قانون اساسی با تأسیس غیر قانونی مجلس مؤسسان و تغییر اجباری قانون اساسی سلطنت را به خود منتقل نمود. محمد رضا نیز با حمایت متفقین به قدرت رسید بنابراین سلطنت پهلوی حتی در چارچوب مشروطیت از ابتدا نامشروع و غیر قانونی بوده است. هم چنین امام به عدم برگزاری انتخابات آزاد در سراسر دوره پهلوی اشاره می کند و می گوید نمایندگان مجلس هیچ گاه نماینده واقعی مردم نبوده اند و همواره با زور خان ها و متنفذین و با نفوذ دولت انتخاب شده اند و لذا مجلس و مصوبات آن نیز قانونی نیستند. امام هم چنین ضدیت نظام پهلوی با مذهب و نهادهای مذهبی، استبداد و ظلم و وابستگی به بیگانه را از دلایل دیگر عدم مشروعیت این نظام می داند. بدین ترتیب امام خمینی، نظام شاهنشاهی پهلوی را نمونه ارتجاع، خلاف قانون و مخالف قانون و مخالف با اسلام تلقی کرد و صریحاً موافقت با آن را خیانت به اسلام و ایران دانست.

نظریه حکومت اسلامی

امام خمینی در مقابل نظام سلطنتی بر حکومتی تأکید می کرد که بر احکام اسلام و نظارت علما و وزرای مردم بنیان گذارده شده باشد. جمهوری اسلامی اصطلاحی بود که امام ابتدا در پاریس در توصیف نظام مطلوب خود به کار برد. **جمهوریت** در این جا به همان معنای رایج یعنی مردمی بودن حکومت است و به پذیرش حق مردم در انتخاب نوع نظام سیاسی و حاکمان اشاره داشته و قالب و شکل حکومت مورد نظر امام را تشکیل می دهد. بنابراین مردم از ارکان مشروعیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی تلقی می شوند نظر و رأی مردم فقط در مراحل اولیه تأسیس نظام شرط نیست بلکه جمهوری اسلامی مقید به حضور مداوم مردم و نظارت دائمی آنها بر مسئولین می باشد و مردم همواره حق نقد مسئولین و نظارت بر آنان را دارند.

اسلامیت رکن دیگر نظام مورد نظر امام است. و همین امر جمهوری اسلامی را از دموکراسی های غربی متمایز می سازد. اسلام محتوا و ماهیت اصلی این نظام را تشکیل می دهد و ضوابط و احکام اسلامی مبنای اصلی سیاستها و قوانین آن محسوب می شوند. لذا جمهوری اسلامی همواره مقید به دین و محدود به چارچوب شریعت است و نمی تواند بر خلاف مقررات اسلامی عمل کند.

نظریه ولایت فقیه را امام ابتدا در کشف الاسرار که در سال ۱۳۲۳ نگاشته شد و بعدها در سال ۱۳۴۸ به تفصیل در درس فقه خود در نجف اشرف تبیین نمود که در همان ایام تحت عنوان «حکومت اسلامی» منتشر شد. بر مبنای این نظریه که حمایت بسیاری از فقهای بزرگ شیعه را پشت سر دارد فقها به نیابت از ائمه معصومین در عصر غیبت اداره امور سیاسی و اجتماعی شیعیان را در اختیار دارند. ولایت فقیه در نظریه امام خمینی از یک سو تضمین کننده اسلامی بودن نظام است و مانع انحراف آن از معیارهای اسلامی می شود و از سوی دیگر تقوای فقیه و تقید او به احکام اسلامی از استبداد و دیکتاتوری جلوگیری می کند. به عبارت دیگر اگر قرار است که نظام سیاسی محتوایی اسلامی به خود بگیرد وجود فقیهی اسلامی شناس در رأس آن الزامی است. همچنین

از آن جا که ریشه استبداد به نظر امام خمینی رذیلت های نفسانی و بی تقوایی حاکمان است تقوای درونی و تقید فقیه به احکام شریعت او را از استبداد بر حذر می دارد.

همان گونه که اشاره شد این نظریه در آثار فقهای دیگر نیز وجود داشت. اما هنر امام این بود که این نظریه را از شکل فقهی و محدود خود خارج ساخت و به نظریه ای سیاسی تبدیل نمود و بر اساس آن نظام سیاسی جدیدی را پی ریخت. از این منظر ولایت فقیه را می توان ابداع امام محسوب نمود.

ویژگی اصلی امام خمینی پیوند نظریه و عمل سیاسی با فقه و شریعت اسلامی است. امام همواره عمل سیاسی خود را با بر داشت فقهی خود از شریعت پیوند می داد و هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ عملی دین و سیاست را تفکیک ناپذیر می دانست. امام قیام علیه ظلم و ایجاد حکومت اسلامی را واجب شرعی تلقی می کرد و لذا مبارزات سیاسی را تکلیف شرعی خود قلمداد می نمود و همواره بر آن اصرار می ورزید. بنابراین اصول اساسی اندیشه امام خمینی را می توان چنین بر شمرد:

۱. عدم مشروعیت سلطنت به دلیل عدم اتکا به رأی مردم و مخالفت با احکام اسلام.

۲. عدم امکان اصلاح نظام سلطنتی حتی در شکل مشروطه

۳. جامعیت دین و پیوند ناگسستنی دین و سیاست.

۴. وجوب تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی

۵. حق فقها در اعمال ولایت سیاسی در عصر غیبت

۶. حق مردم در تعیین نوع نظام و حاکمان سیاسی و نظارت بر مسئولین

امام و رهبری سیاسی

رهبری سیاسی امام در انقلاب اسلامی از دو جنبه زیر قابل بررسی است: روش ها و استراتژی های سیاسی در روند مبارزه و فعالیت های انقلابی؛ و نفوذ بی نظیر در اذهان عمومی و محبوبیت.

شیوه ها و استراتژی های مبارزه سیاسی

مهمترین روش های مبارزه سیاسی امام عبارتند از:

الف) مردمی کردن مبارزه سیاسی

امام از آغاز فعالیت سیاسی خود به حرکت مردمی اعتقاد داشت و سعی میکرد مبارزه را در سطح توده ها گسترش دهد. شاید به همین دلیل امام هرگز به دنبال ایجاد حزب و تشکیلات سیاسی رسمی نرفت. زیرا که چنین شیوه ای مبارزه را جلوه ای نخبه گرایانه می بخشید و دور از دسترس مردم عادی قرار می داد. امام به جای فعالیت های سازمانی محدود، به حرکت های گسترده مردمی امید بسته بود و می کوشید با آگاهی بخشی به توده های مذهبی آنان را به میدان مبارزه سیاسی بکشانند و موفقیت امام در این زمینه شکست کامل رژیم را در پی داشت. اصولا امام در طول زندگی سیاسی خود همواره به مردم اعتماد داشت و مبارزه سیاسی را وسیله ای برای خدمت به مردم می دانست و خود را خدمتگزار آنان تلقی می کرد. و رستگاری آنان را می خواست. در مقابل مردم نیز به امام اعتقاد داشتند و سخن او را با جان و دل می پذیرفتند. این اعتماد متقابل مهم ترین عامل موفقیت امام در رهبری سیاسی بود. امام ثابت کرد که می توان صادقانه به مردم اعتماد کرد و به خواست آنان احترام گذاشت و همواره محبوب آنان باقی ماند.

ب) مذهبی کردن مبارزه

امام مبارزه سیاسی علیه دولت ظالم را تکلیف شرعی خود می دانست و بنا به نظر فقهی خود به فعالیت سیاسی روی آورد و همین دیدگاه را به پیروان خود نیز منتقل کرد. مذهبی شدن مبارزه باعث می شد سختی ها و مرارت های آن همراه با اجر اخروی و مرگ در این راه نیز شهادت محسوب شود. به همین دلیل مبارزان مذهبی شجاعانه به استقبال مرگ می رفتند و از مقابله با نیروهای مسلح هراس نداشتند. در غیر اینصورت چگونه ممکن بود مردم با دست خالی در مقابل ارتش قدرتمند رژیم صف آرای کنند و مرگ را پذیرا شوند. شهادت مهمترین سلاح نیروهای مذهبی بود و تا زمانی که مبارزان مرگ را افتخار خود می دانستند امکان درهم شکستن مقاومت آنان وجود نداشت.

در طول مبارزات سیاسی برخی از انقلابیون بویژه مارکسیست ها که ایمان دینی خود را از دست داده در مقابل فشارها و آزارها سر تسلیم فرود آوردند اما نیروهای مذهبی تا سرنگونی رژیم از پای نشستند و هیچ گاه به سازش نیندیشیدند و نوید نشدند. عامل اصلی این پایداری و مقاومت، شور مذهبی بود که امام در این مبارزه می دید. همین ویژگی مذهبی است که انقلاب ایران را از سایر جنبش ها و انقلابات متمایز کرده و به آن جلوه ای بدیع بخشیده است.

ج) پرهیز از مشی مسلحانه

امام در مبارزه علیه رژیم هیچ گاه از مشی مسلحانه به عنوان استراتژی مبارزه سیاسی استفاده نکرد. امام می دانست که این شیوه مبارزه با رژیم کاملا مسلح پهلوی بی فایده است. نقطه قوت رژیم نیروهای مسلح بود و هرگونه حرکت مسلحانه ای با خشونت بسیار سرکوب می شد. علاوه بر این حرکت های مسلحانه کاربرد خشونت توسط رژیم را توجیه می کرد و چهره مبارزان را خدشه دار می نمود. بنابراین امام به جای روی آوردن به جنگ های چریکی، ترور و جلوه های مختلف مشی مسلحانه به حرکت های مسالمت آمیز مردمی روی آورد. مهم ترین جلوه مبارزه سیاسی در انقلاب ایران تظاهرات آرام و مسالمت آمیز بود. در واقع انقلاب ایران انقلاب راهپیمائی و تظاهرات مردمی بود و اثری از جنگ و خشونت از سوی مردم دیده نمی شد. امام با درک این نکته که رژیم پهلوی به ارتش قدرتمند خود وابسته است با پرهیز از رویارویی مسلحانه عملاً رژیم را در رویارویی با مردم بی سلاح ناتوان ساخت. اصولاً نیروهای نظامی که برای جنگ مسلحانه آموزش دیده بودند در رویارویی با مردم بی دفاع روحیه خود را از دست می دادند و دچار سردرگمی و اختلاف می شدند. از دیگر سو امام می کوشید تا نظامیان را از صفوف هواداران رژیم جدا کند. امام با تأکید بر فساد و وابستگی رژیم پهلوی، از نظامیان می خواست به مردم پیوندند. بسیاری از سربازان در پی دستور امام از پادگان ها فرار کردند و به مردم پیوستند و فرماندهان بلند مرتبه ارتش نیز در وفاداری به رژیم دچار تردید شدند. امام بدین ترتیب با پرهیز از رویارویی مسلحانه عملاً نقطه قوت رژیم را از کار انداخت. در عمل نیز شیوه مسلحانه که عمدتاً از سوی گروه های چپ گرا اتخاذ می شد جز دستگیری و اعدام چریک ها حاصلی در بر نداشت. خسارت هایی که به رژیم از طریق حرکت های مسلحانه وارد شد بسیار کمتر از ضرباتی بود که ساواک و ارتش به مبارزین وارد کردند. عملاً تمام گروه های طرفدار مشی مسلحانه نابود شدند و در طول فعالیت خود جز چند بمب محدود و ترورهای بی فایده کاری از پیش نبردند. مردم نیز از این گروه ها چندان حمایت نمی کردند و تمایلات خشونت طلبانه آنان را بر نمی تابیدند.

د) حفظ اتحاد و انسجام

امام در طول مبارزه سیاسی خود همواره از طرح مسایل اختلاف بر انگیز خودداری می کرد و می کوشید وحدت مخالفین مذهبی رژیم را حفظ کند. به همین دلیل اختلاف و تشتت به ندرت در صفوف مبارزین مذهبی به چشم می خورد و رهبری امام تمام گرایش ها و جناح های مذهبی را پوشش می داد. البته امام از آغاز مبارزه، راه خود را از گروه های غیر مذهبی جدا کرد و هرگز با آنان همراه نشد. برای مثال او، از ابتدا مارکسیست ها را طرد کرد و به رغم وجهه ظاهراً مذهبی سازمان مجاهدین خلق

حاضر به پذیرش آنان نشد. اما در اختلافاتی که گاه بین نیروهای مذهبی پیش می آمد امام می کوشید نگذارد این تعارضات عمق یابد و صفوف مبارزین را دچار انشقاق و تفرقه کند. در این موارد امام هدف اصلی را که مبارزه با رژیم بود گوشزد می کرد و اختلاف را کوچک می شمرد و دامن زدن به آنها را خواست رژیم می دانست. برای مثال در مورد آثار و اندیشه های دکتر شریعتی اختلافاتی بین نیروهای مذهبی وجود داشت اما امام از هرگونه اظهار نظر صریح خودداری نموده و با بی اعتنایی به این بحث ها عملاً زمینه تشتت و پراکندگی را از بین برد. به هر حال اتحاد مخالفین رژیم قبل از انقلاب اسلامی تا حد زیادی مدیون سیاست های امام برای حفظ انسجام نیروهای مبارز بود.

۵) محبوبیت و نفوذ مردمی امام

از نکات منحصر به فرد انقلاب اسلامی محبوبیت گسترده امام خمینی در میان مردم است. رابطه مردم و امام رابطه مرید و مراد بود و نه رابطه یک رهبر سیاسی با اتباع و پیروانش. امام را مردم از جان و دل دوست داشتند. بنابراین امام به معنای واقعی یک رهبر دینی و معنوی محسوب می شود. در تبیین پایگاه مردمی و محبوبیت گسترده امام عوامل متعددی را می توان بر شمرد. عامل نخست شخصیت ویژه امام خمینی است، شخصیت امام ابعاد مختلفی داشت. گذشته از جنبه های علمی، فقهی و عرفانی ویژگی ها و صفات اخلاقی خاص، امام را از دیگران متمایز می کرد. قاطعیت در تصمیم گیری، تیزهوشی سیاسی و زندگی ساده و زاهدانه و سازش ناپذیری از ویژگی های شخصیت امام خمینی است مجموع این ویژگی ها را به ندرت می توان در کسی سراغ گرفت و همین جامعیت بود که امام را به شخصیتی الهی و محبوب مبدل کرد. دومین عامل، جایگاه امام به عنوان مرجع تقلید است. امام رهبری سیاسی و مرجعیت مذهبی را در هم آمیخت و همین امر رهبری انقلاب ایران را از سایر انقلاب ها متمایز می کند. امام از موضع یک مرجع دینی با پیروان خود سخن می گفت و لذا اجرای دستورات او تکلیفی شرعی و وظیفه ای دینی تلقی می شد و نافرمانی از آن را مردم گناه و معصیت می دانستند. به هر حال تبیین نفوذ امام بدون درک جایگاه والای مراجع در مذهب شیعه امکان پذیر نیست.

سر انجام باید به شرایط اجتماعی که زمینه ساز نفوذ گسترده امام بود اشاره کرد. جامعه ایران جامعه ای مذهبی بود و تغییرات وسیع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دهه ۴۰ و ۱۳۵۰ نه تنها از احساسات مذهبی مردم نکاست بلکه بر وسعت و ژرفای آن نیز افزود. تبلیغات ضد مذهبی نظام پهلوی عملاً احساسات مذهبی مردم را بر می انگیخت و هجوم افسار گسیخته ارزش های غربی و غربزدگی کورکورانه مسئولان رژیم پهلوی نیز نه تنها خللی در بنیان های مذهبی جامعه وارد نمی کرد بلکه مردم را بیش از پیش نسبت به هویت مذهبی خود آگاه می نمود. به هر حال در این سال ها جامعه در اوج شور و احساس مذهبی بود و تشنه بازگشت به ریشه ها و فرهنگ مذهبی. در این شرایط تنها شخصیت هایی چون امام می توانستند رهبری را در اختیار بگیرند هم چنین گسترش شور انقلابی و هیجان مبارزه نیز بر محبوبیت امام می افزود. بیانیه ها و سخنرانی های امام سرشار از شور و حماسه رفتار قاطعانه و سازش ناپذیر امام نیز او را به یک رهبر انقلابی بی بدیل تبدیل نموده بود. به هر حال امام به عنوان یک شخصیت استثنایی در زمانی ظهور کرد که جامعه سخت مشتاق چنین رهبرانی بود.

پیوست دوم

به طور کلی هر توضیح و تبیینی از انقلاب ناظر به ارائه پاسخ به پرسشهای ذیل است:

۱- رژیم حاکم پیشین دچار چه بحرانهایی شد و این بحران چگونه به چالش جدی در جهت زوال مشروعیت او بدل گردید؟

۲- بحران مزبور طی چه فرایندی یا فرایندهایی به بروز نارضایتی در سطحی فراگیر در میان مردم منتهی گردید؟

۳- همزمان با بروز نارضایتی در میان مردم، آلترناتیوها و جایگزینها، از کدام منابع و طی کدام فرایندها به ذهن، و ضمیر مردم راه یافت؟

۴- نارضایتی ها و سرخوردگی های فراگیر مردم بر اثر کدام عوامل و طی چه فرایندهایی به ظهور حرکت گسترده اجتماعی و طغیان عمومی منجر شد و ستیز خشونت اجتماعی چگونه به منصف ظهور رسید؟

۵- چرا رژیم قادر به سرکوب مردم و غلبه بر بحران نگردید و در اثر کدام عوامل کنترل روند حوادث از دست رژیم خارج گشت؟

۶- روابط بین المللی و مناسبات جهانی چه نقشی در ظهور بحران های داخلی و یا عدم حمایت خارجی از رژیم، در کنترل بحران ها، ایفا نمود؟

۷- کنشگران و عناصر اصلی شرکت کننده در حرکت گسترده اجتماعی و مقابله خشونت آمیز با نظام سیاسی چه طبقات یا اقشاری بودند؟

۸- رهبری این حرکت از کدام منابع سرچشمه گرفته است؟

۹- محتوا و مضامین شعارهای انقلابیون و اهداف و سمت و سوی آن ها در هر مرحله تحت تأثیر چه عواملی شکل گرفته است؟

۱۰- عوامل شتابزا و تسریع کننده در گسترش بحران و ناکامی رژیم چه بود؟

۱۱- چرا رژیم قادر به استفاده از امکانات در دسترس خود، در جهت واکنش به بحران نگردید؟

۱۲- طی چه فرایندی سقوط رژیم و پیروزی انقلابیون روی داد و فرو پاشی رژیم تا چه سطوحی بسط و گسترش یافت و کدام مناسبات از میان رفت؟

۱۳- شعارها و اهداف انقلابیون در داخل چه طنینی یافته است و در خارج از مرزها طنین خود را تا کجا گسترانیده است؟

۱۴- پیروزی انقلاب در کوتاه مدت چه دستاوردهای را به ارمغان آورد.

پیوست سوم

کاربردهای واژه انقلاب در ادبیات معاصر

در ادبیات معاصر مفهوم انقلاب در تحولات متعدد و متنوعی که هر یک از آنها به لحاظ اهداف، عوامل، ریشه ها، چگونگی شکل گیری و موقعیت جغرافیایی که در آن رخ داده است متفاوت هستند، کاربرد یافته است. از قبیل: انقلاب اجتماعی^۱، سیاسی^۲، مذهبی^۳، مدنی^۴، کشاورزی^۵، روستایی^۶، قاره ای^۷، درباری^۸، انقلاب علمی و صنعتی^۹ و انقلاب های سفید^{۱۰}، سرخ^{۱۱}، سبز^{۱۲}، قهوه ای^{۱۳} و انقلابهای خونین^{۱۴}، مداوم و مسلسل^{۱۵} و انقلاب کلاسیک و مدرن^{۱۶} و انقلاب فرهنگی^{۱۷} و انقلاب مدیریت^{۱۸}. کاربرد واژه انقلاب در این موارد به صورت تسامح و صرفاً بیانگر تحولات عمیق در آن حیطه می باشد.

^۱ اصطلاحاً انقلاب اجتماعی به دگرگونیهای شدیدی که در ساختارهای اجتماعی انجام می پذیرد گفته می شود.

^۲ انقلاب سیاسی به تغییرات و دگرگونیهای شدید در نظام سیاسی یک کشور اطلاق می شود.

^۳ انقلاب مذهبی به تحولاتی گفته می شود که ریشه در اندیشه های اعتقادی - مذهبی دارد و هدف آن استقرار حکومت الهی است.

^۴ انقلاب مدنی در حدود هشت هزار سال پیش دوره نوسنگی پدید آمد و ابزارهای سنگی تراشیده شده به سرعت جای ابزار خشن پیشین را گرفت.

^۵ انقلاب کشاورزی به دو معنا بکار رفته است. که این امر بویژه در سال (۱۷۸۰) میلادی در انگلستان ظاهر گردید و تعمیم یافته است.

^۶ انقلاب روستایی به تحولاتی که به از میان رفتن اختلافات شهر و روستا منجر می گردد اطلاق شده است.

^۷ انقلاب قاره ای انقلاب ۱۸۴۸ میلادی یکی از سلسله انقلاباتی بود که با آنها طبقه سرمایه دار به تدریج سلطه خود را در اروپای غربی و سرانجام در سراسر جهان مستقر نمود. این جنبش از فرانسه آغاز شد و به سرعت آلمان، اتریش، ایتالیا، بلژیک، پرتغال، مجارستان و دیگر کشورهای اروپایی را فرا گرفت. انگلستان و ایرلند هم از تأثیر این تحول بر کنار ماندند. بلکه تأثیر آن به شرق (یعنی روسیه و لهستان) هم رسید. این انقلاب یکی از بزرگترین ضرباتی بود که نظام سرمایه داری در حال رشد، به نظام کهن و در حال زوال فئودالی وارد ساخت. حتی در ایالات متحده و آمریکای لاتین نیز بازتابی از این انقلاب وجود داشت. علت اساسی این انقلاب وسیع، فشار توسعه صنعتی سرمایه داری و توسعه سریع طبقه کارگر علیه نظام اقتصادی و سیاسی فئودالیسم بود.

دلیل دیگر این انقلاب، بحران اقتصادی عمیق و عمومی سال ۱۸۴۷ بود که رکود فعالیت صنایع، بیکاری گسترده توده های مردمی را باعث شد.

^۸ انقلاب درباری اصطلاحاً به انقلاباتی از نوع انقلاب سفید اطلاق می گردد که فقط در مهره های دربار و حکومت، تغییری صورتی انجام می پذیرد.

^۹ این دو انقلاب به تحولات اساسی که در زمینه صنعت، بهره مندی آزمایشی درجهت بهره وری اقتصادی و نیز تحولات علمی بعد از رنسانس اطلاق می شود.

^{۱۰} انقلاب سفید اصطلاحاً به نوعی دگرگونی اطلاق می شود که از سوی هیئت حاکمه انجام گیرد. به این انقلاب، انقلاب فرمایشی هم می گویند.

^{۱۱} انقلاب سرخ اصطلاحاً به دگرگونیهای اطلاق می شود که ریشه در افکار و اندیشه های کمونیستی داشته باشد.

^{۱۲} انقلاب سبز به دگرگونیهای اطلاق می شود که از سوی دستگاه رهبری در زمینه کشاورزی صورت گیرد.

^{۱۳} انقلاب قهوه ای اصطلاحاً به دوران روی کار آمدن هیتلر پیشوای آلمان نازی اطلاق می شود.

^{۱۴} انقلاب خونین به انقلابی گفته می شود که مراحل مختلف آن با خونریزی فراوان همراه باشد نظیر: انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) که نمونه بارزی از انقلاب خونین است.

^{۱۵} این تئوری متعلق به تروتسکی می باشد. طرفداران این تئوری معتقدند که وقتی در کشوری انقلاب می شود دیر یا زود انقلاب مورد تهاجم مخالفان قرار می گیرد، بنا براین انقلابیون نباید به انقلاب داخلی قناعت کنند بلکه باید کوشش نمایند تا در سراسر ممالک نیز انقلاباتی به وجود آید. به این ترتیب وقتی چند کشور مخصوصاً کشورهای بزرگ در حال انقلاب باشند، از اتحاد این کشورها، نیرویی به وجود می آید که حملات کشورهای سرمایه داری را دفع خواهد کرد و انقلابی در مرکز تولدش به ثمر خواهد رسید. طرفداران انقلاب مداوم، بر این باورند که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور استوار نخواهد گردید مگر آنکه در چند کشور انقلاب عظیم سوسیالیسم رخ دهد تا بتوان بنای عظیم سوسیالیسم را پایه ریزی نمود.

^{۱۶} در عرف سیاسی انقلابها به دو دسته تقسیم می شوند: یکی انقلابهای کلاسیک و دیگر انقلاب های مدرن.

انقلاب کلاسیک تحولی است که با استفاده از قوه قهریه، اعمال زور و خشونت به منظور ایجاد تغییرات اساسی در نظم حکومتی جامعه، تا نظامی جدید مبتنی بر قانون اساسی ای متفاوت و یا بطور کلی نوعی دیگر از نظام حکومتی شکل گیرد.

انقلاب مدرن: عبارتست از ایجاد تغییرات و اصلاحات اساسی در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و پرورشی و یا سیاسی و اداری، با استفاده از روشهای علمی و به کارگیری تکنولوژیک.

^{۱۷} انقلاب فرهنگی قیام سیاسی - اجتماعی بود که در کشور چین در فاصله ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ به رهبری مائوتسه - تونگ بر ضد بوروکراسی غربی به راه افتاد. هدف آن دگرگونی اساسی در جامعه چین بود نه صرفاً تغییر در ساخت قدرت بلکه تحول در انگیزه ها، رفتارهای اجتماعی مردم چین را تعقیب می شود.

^{۱۸} انقلاب مدیریت به دوره انتقال نظارت از سرمایه داران به مدیران طبقات پائین در دستگاه های دولتی و خصوصی اطلاق گردیده است.

ر. ک: ۱- علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی

۲- داریوش آشوری، دانش نامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکاتب سیاسی)

۳- دیوید رابر تسون، ترجمه دکتر عزیز کیاوند، فرهنگ سیاسی معاصر

پیوست چهارم:

انقلاب های جهان

1- انقلاب بورژوایی انگلیس (۱۶۴۰)

در انگلستان قرن هفدهم، مناسبات اقتصادی سرمایه سالارانه رو به گسترش بود و اشراف و بخشی از نمایندگان سرمایه داران در پارلمان، گرد هم آمده و سعی داشتند قدرت پادشاه را محدود سازند. اربابان فئودال از حامیان اصلی پادشاه بودند. پادشاه، سرمایه داران شهرنشین را ناگزیر می ساخت تا مالیات های سنگین بپردازند و به او هدایایی گرانبها ببخشند. او امتیاز انحصاری تولید و فروش صابون، شراب، زغال و آهن را در دست داشت و بازرگان ثروتمند و بورژواها را اذیت می کرد و در سودجویی محدود می ساخت و بعدها به دلیل مخالفت های پارلمان با سیاست های وی برای مدتی پارلمان را تعطیل کرد.

در سال ۱۶۴۰ میلادی، پارلمان دوباره گشوده شده و علیه پادشاه و به نفع سرمایه داران و بورژواها موضع گرفت. یک سلسله شورش ها سراسر انگلیس را فراگرفت و مرحله اول انقلاب بورژوایی انگلیس آغاز شد. شاه دستور انحلال پارلمان را صادر کرد، اما موفق به اجرای آن نشد و پارلمان به کارش ادامه داد و به "پارلمان طولانی" معروف شد. بورژواها در رأس و پیشه وران و خرده مالکان و روستاییان در پی آن به نفع پارلمان مسلح شده و خواهان محدود کردن قدرت پادشاه شدند. پارلمان که اینک به پایگاه بازرگانان و زرسالاران سرمایه دار تبدیل شده بود، خواهان محدود کردن قدرت پادشاه به نفع خود بود. از سال ۱۶۴۲ میلادی، مرحله دوم انقلاب انگلیس که جنگ بین پادشاه از یک سو و ارتش پارلمان از سوی دیگر بود، آغاز گردید.

فرماندهی ارتش پارلمان با خرده مالکی به نام "الیور کرامول" بود که با نظام فئودالی مخالف و وابسته به فراماسونری بود. ارتش پادشاه در این جنگ ها شکست خورد و "چارلز استوارت اول" پادشاه انگلستان دستگیر و اعدام شد (۱۶۴۹). به دنبال اعلام جمهوری در سال ۱۶۴۹ میلادی، "کرامول" رئیس جمهور و دیکتاتور مطلق العنان گردید. حکومت استبدادی کرامول تا سال ۱۶۵۸ میلادی (سال مرگ او) به نفع سرمایه داران و نیز همسو با سیاست های استعماری دولت انگلیس ادامه یافت اما به خواست های توده مردم و محرومین توجهی نشد و این خصیصه ذاتی انقلاب های بورژوایی است که سرمایه داران آن را به نفع خود رهبری می کنند.

پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۵۸ میلادی، مردم ناامید و درمانده - که رژیم کرامول به وضع آنها رسیدگی ای نکرده بود - دست به اعتراض می زدند و سرمایه داران و بازرگانان و بورژوازی انگلیس از ترس شورش مردم خواهان بازگشت سلطنت استوارت ها و سرکوب جنبش مردمی می شدند. بدینسان سلطنت در انگلستان احیاء گشت و تا امروز ادامه یافت.

اما این همه ماجرای انقلاب بورژوایی انگلیس نیست؛ در سال ۱۶۸۸ میلادی، پارلمان که پایگاه بورژواها و سرمایه‌داران و مروج اندیشه‌های لیبرالی بود، کودتایی بدون خونریزی علیه خاندان استوارت انجام داد که «انقلاب با شکوه» نامیده شد. با سرنگونی پادشاه، فردی به نام «ویلیام اورانژ» که از خویشاوندان دور خاندان سلطنتی بود به عنوان پادشاه مشروطه به قدرت رسد و قدرت به پارلمان که پایگاه سرمایه‌داران و نجبای بزرگ و بورژواها بود منتقل شد.

انقلاب ۱۶۸۸ میلادی انگلستان که موسوم به «انقلاب باشکوه» است یک انقلاب بورژوا - لیبرالی بود که به لحاظ فکری تحت تأثیر آراء «جان لاک» فیلسوف لیبرال انگلیسی قرار داشت. انقلاب‌های ۱۶۴۹ و ۱۶۸۸ انگلستان موجب تحکیم و گسترش فوق‌العاده مناسبات سرمایه‌دارانه و تخریب نظام فئودالی این کشور گردید؛ اگرچه با «انقلاب باشکوه» خرده مالکان و روستائیان بسیاری که در راه انقلاب جان‌فشانی‌ها کرده بودند، دچار ورشکستگی گردیده و آواره شهرهای بزرگ گردیدند و سرمایه‌داران آنها را از هستی ساقط کردند. اکثر اینها بعداً به عنوان کارگر یا «پرولتر» در کارخانجات سرمایه‌داران بزرگ انگلیسی به کار مشغول شدند. بدینسان با انقلاب انگلستان و به ویژه «انقلاب باشکوه»، اندیشه‌ها و ساختار مناسبات سیاسی مدرن‌جانشین مناسبات فئودالی گردید و بسط فوق‌العاده مدرنیته در انگلستان آغاز شد. انقلاب‌های انگلستان را چون در مسیر تأمین منافع سرمایه‌داران و استقرار حاکمیت روح دنیامداری و سوداگری بورژوایی طی مسیر کرده است، انقلاب‌های بورژوایی می‌نامند.

-انقلاب امریکا (۱۷۵۷)

انقلاب آمریکا (به انگلیسی: American Revolution) مجموعه رویدادها و اندیشه‌ها و تغییراتی است که منجر به جدائی سیزده ایالت آمریکای شمالی از بریتانیا و تأسیس ایالات متحده آمریکا گردید. اولین درگیری‌ها از شهر بوستون شروع شد که به دنبال شدت عمل پادشاهی انگلستان به سرعت گسترش یافت. در ۱۷۶۵ در نیویورک کنگره‌ای متشکل از ۹ کوچ نشین تشکیل شد که سران این کوچ نشین‌ها در این کنگره برای اقدام علیه انگلیس هم پیمان شدند و در مه ۱۷۷۵ رهبران کوچ نشین از مردم درخواست کردند که برای مبارزه با اشغالگران آماده شوند..
خاستگاه

انقلاب آمریکا، با وجود تجلیل‌هایی که از آن می‌شود، بیشتر نبردی برای دستیابی به استقلال و خارج شدن از سطله‌ی امپراتوری انگلستان بود و چندان به دلایل اجتماعی صورت نگرفت. مستعمره‌نشینان امریکایی، در قیام خود علیه پادشاهی انگلیس، ابداً نمی‌خواستند روابط اقتصادی و اجتماعی خود را دگرگون سازند؛ آنها خواستار آن بودند که از آن پس دیگر منافع خود را با طبقه‌ی حاکمه‌ی کشور مادر تقسیم نکنند. به این ترتیب، هدف از کسب قدرت ایجاد جامعه‌ای متفاوت با رژیم مستعمراتی پیشین نبود، بلکه نوع جداسازی منافع بود

نبرد لکزینگتون

انگلیسی‌ها در حوالی لکزینگتون یک سوم نیروهای خود را از دست دادند و در ۱۰ مه دژ دیگر انگلیسی را در کنار دریاچه شامپلین تصرف کردند. با این پیروزی‌ها در ماه‌های ژوئیه و ژوئن ۱۶ هزار داوطلب به ماساچوست رسیدند و ۱۰۰۰ انگلیسی را در نبردی سخت به هلاکت رساندند. در ژوئیه ۱۷۷۶ انگلیسی‌ها از بوستون بیرون رانده شدند و مردانی چون توماس جفرسون، جان آدامز، ورجر شرمن، رابرت استون و بنجامین فرانکلین اعلامیه استقلال آمریکا را نوشتند و پرچمی با ۱۳ ستاره و خط که نمایانگر ۱۳ ایالت یا کوچ نشین بود، عرضه داشتند.

زمان آغاز و پایان این انقلاب مورد بحث است، ولی برخی سال ۱۷۵۷ میلادی را سال شروع آن و سال ۱۷۸۹ و ریاست جمهوری جرج واشینگتن را پایان آن می‌شمارند.

انقلاب آمریکا و سرخ‌پوستان

کشتار همگانی بومیان سرخپوست، طبیعتاً بخشی از منطق آن «ماموریت آسمانی» این «مردم برگزیده‌ی» جدید بود؛ این امر کاملاً به گذشته تعلق ندارد. تا سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ مسئولیت این قتل عام را با افتخار پذیرفته می‌شد(به عنوان مثال به وسیله‌ی فیلم‌های هالیوودی که گاوچران آمریکایی را به عنوان نماد نیکی در برابر بومی سرخپوست به عنوان نماد شرارت و بدی قرار می‌داد) و در آموزش نسل‌های پیاپی این جامعه یکی از عناصر مهم آن آموزش را تشکیل می‌داد

انقلاب آمریکا و برده‌داری

در انقلاب آمریکا، حفظ نهاد اجتماعی بردگی از ناحیه‌ی کسی زیر سوال نرفت. در واقع، تقریباً همه‌ی رهبران مهم انقلاب آمریکا خود مالکان ارضی برده‌دار بودند که در این زمینه پیش‌داوری‌های تعصب‌آمیز و سفت و سختی داشتند. پس از استقلال، تقریباً یک قرن گذشت تا برده‌داری ملغی شود و در آن زمان هم برده‌داری نه به دلایل اخلاقی از آنگونه که اساس و انگیزه‌ی انقلاب فرانسه را تشکیل می‌داد، بلکه تنها به این دلیل ملغی شد که دیگر برای تعقیب سیاست توسعه‌طلبی سرمایه‌داری در این کشور کاربرد و سودی نداشت. یک قرن دیگر هم گذشت پیش از آنکه سیاهان آمریکا بتوانند بدون آنکه کوچکترین خللی به نژادپرستی کامل فرهنگ مسلط وارد سازند، و حداقل شناسایی و پذیرش را برای برخی حقوق مدنی خود بدست آورند. تا سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰، لینچ کردن سیاهان هنوز معمول بود

3- انقلاب فرانسه (۱۷۸۶)

انقلاب فرانسه که به اعتقاد برخی مهمترین واقعه‌ی تاریخ مدرن بشریت است میوه‌ی دوران روشنگری بود که منجر به تغییر سرنوشت بشریت و شکل‌دهی به نظام‌های غربی شد. انقلاب فرانسه یک رخداد در قالب زمانی چند هفته و چند ماه نبود، بلکه در طول هشتاد سال و طی قیام‌های متعددی صورت گرفت که هر یک منجر به رفت و برگشت حکومت بین اشکال سلطنت و جمهوری بود. بین آغاز انقلاب در ۱۷۸۹ تا سال ۱۸۶۹ هفت بار رژیم عوض شد که در نهایت جمهوری سوم فرانسه شکل گرفت (امروز در فرانسه جمهوری پنجم حاکم است).

برای درک دلایل پاگرفتن انقلاب باید به دوران لوئی چهاردهم بازگشت. لوئی چهاردهم و پسرش لوئی پانزدهم طی دوران حکومت طولانی خود با جنگ‌های بی‌مورد با اطریش فشار زیادی بر اقتصاد فرانسه‌ی آن روز وارد کردند. لوئی شانزدهم، نوه‌ی لوئی پانزدهم که پس از وی به سلطنت رسید نیز مرهمی بر این درد نشد. از آن سو همسر وی ملکه ماری آنتوانت که در یک بده‌بستان قدرت از دربار اطریش به فرانسه آمده بود نیز بین مردم چندان محبوب نبود و مایه تمسخر عوام بود. تا آن حد که بچه‌دار نشدن شاه و ملکه را به گردن ملکه می‌انداختند هرچند بعدها کاشف به عمل آمد لوئی ناتوانی داشته و پس از درمان صاحب چهار فرزند شدند.

از دیگر دلایل وقوع انقلاب جنبش ۸۰-۷۰ ساله‌ی روشنفکری بود. جنبش دایرة‌المعارف، روسو، ولتر و بسیاری دیگر مروج اندیشه‌های نو شدند: آزادی ماهوی انسان، سوژه‌ی کارترین و... این اندیشه‌ها بیشتر در کلوپ‌های اشراف و نه در میان مردم عامه به بحث گذاشته می‌شدند. این کلوپ‌ها به میزبانی زنان ثروتمند و تحصیل‌کرده برگزار می‌شدند و شرکت‌کنندگان از طبقه‌ی نوین بورژوا (اطبا، مهندسين، صنعتگران) بودند که به خاطر رشد اقتصادی به مال و منالی رسیده بودند.

دلیل سوم مسایل اقتصادی ناشی از سال‌ها جنگ فرسایشی با اطریش و انگلیس بود. لوئی شانزدهم به تلافی شکست در برابر انگلیس، در آمریکا به حمایت از استقلال طلبان آمریکا برخاست و آنها را با سرباز و پول حمایت نمود. این حمایت‌ها که به عبارتی پیروزی انقلاب آمریکا را در پی داشت کمر اقتصاد فرانسه را شکست و در پایان نه تنها برخلاف محاسبات لوئی، آمریکا متحد فرانسه نشد، بلکه باز تمام معاهدات تجاری و سیاسی خود را با انگلیس برقرار کرد. در پی وضع بد اقتصادی، گروهی از اقتصاددانان وارد کار شدند و پیشنهاد دادند بر اشراف مالیات وضع شود. پس از مخالفت مجالس فرانسه و کارشکنی اشراف، لوئی که از نظر شخصیتی آدم ضعیفی بود از موضع خود عقب نشست.

پس از آن عقب‌نشینی لوئی برای اولین بار مجالس سه‌گانه را در کاخ ورسای جمع می‌کند. این مجالس نمایندگان سه طبقه‌ی اشراف، روحانیون و عوام (در حقیقت بورژوا) بودند. هرچند طبقه عوام هفتاد درصد جمعیت را دربر می‌گرفت ولی تعداد نمایندگان‌شان برابر با باقی طبقات بود. در نتیجه دو طبقه‌ی دیگر همیشه

کنترل مجلس را در دست داشتند. به همین دلیل جلسات سه طبقه به بن بست می خورد تا بالاخره طبقه سوم را از مجلس اخراج می کنند. اخراجی ها به سالن کناری که سالن بازی ای شبیه به زمین تنیس بوده می روند و اعلام می کنند تا وضع قانون اساسی آنجا تحصن خواهند کرد.

روزی که رویداد مزبور اتفاق افتاد به عنوان اولین روز انقلاب فرانسه نام گذاری شده است. شاه با ماندن آنان موافقت می کند و آنان نیز خود را «مجلس ملی» اعلام می کنند. شاه نیز در مقابله با این اقدام سی هزار سرباز به پاریس اعزام می کند و شهر را محاصره می کند. مردم پاریس از میان خود گارد ملی را شکل می دهند و ریاست آن را به ژنرال دولافایت (که نقش مهمی در پیروزی انقلاب آمریکا داشت) می سپارند. برای به دست آوردن سلاح به پادگان ها حمله می کنند و سپس بنابر شایعه ای که در قلعه باستیل باروت وجود دارد به آنجا حمله ور می شوند.

باستیل در حقیقت یک قلعه و زرادخانه بود و نه زندان، فقط هفت زندانی منجمله «مارکی دو ساد» همراه با خدمه و وسایل زندگی در آنجا حبس بوده اند. مردم با مقاومت حاکم قلعه روبرو می شوند و حین مذاکرات ارتش یاری بخش که به کمک حاکم قلعه آمده بود به مردم می پیوندد. حاکم تسلیم می شود ولی مردم سر حاکم و سربازان مدافع قلعه را می برند. این اولین حرکت خشونت بار در انقلاب فرانسه بود. نقل است که لوئی در خاطرات خود در مورد این روز ۱۴ ژوئیه نوشته بود «هیچ»، در حالی که در پاریس انقلاب شده بود. البته به نظر می آید حقیقت امر این است که لوئی در دفتر خاطرات شکار خود نوشته بوده هیچ، که یعنی شکاری نکرده بوده. همان شب لوئی را از خواب بیدار می کنند که باستیل فتح شده و او پرسیده مردم شورش کرده اند و جواب شنیده است نه اعلیحضرت، انقلاب کرده اند. مردم باستیل را با بیل و کلنگ خراب کردند و تکه هایش را به فروش گذاشتند. روز فتح باستیل را بعدها روز ملی فرانسه نام گذاری کردند.

در این زمان روزنامه ها تأثیر مهمی در شکل گیری افکار عمومی داشتند. مارا که پزشک و سردبیر یکی از این روزنامه ها بود یکی از تأثیرگذارترین نویسندگان بود. او که یک پارانوایک بود همه جا دست توطئه می دید و با قلم تند و گیرای خود برای انقلاب دویست «سر بریده» و بعدها دویست هزار «سر بریده» می خواست.

در همین زمان در یک مهمانی در کاخ ورسای به میزبانی ماری آنتوانت گروهی از امرای ارتش پرچم انقلاب (همان پرچم امروزی فرانسه) را آتش زدند. با رسیدن این خبر به پاریس مردم به رهبری زنان همراه با توپ از پاریس به طرف ورسای راه افتادند. ژنرال لافایت دیر به ورسای می رسد و مردم پیش از او گارد سلطنتی را قتل عام می کنند و به آپارتمان های ملکه می رسند ولی او از راه های مخفی خود را به آپارتمانهای لوئی می رساند و آنجا پناه می گیرد. مردم شاه را به پاریس فرا می خوانند و با امتناع وی مردم باز دست به کشتار گارد می زنند تا شاه قبول می کند و با قدم گذاشتن او به بالکن، مردم فریاد جاوید شاه سر می دهند و فریاد می زنند اطریشی (لقب طعنه آمیز ملکه) را بفرستید. ماری با بچه هایش به روی بالکن می رود تا مورد سوء قصد قرار نگیرد و به مردم تعظیم می کند و مردم فریاد زنده باد ملکه سر می دهند.

خاندان سلطنتی با اسکورت سواران ژنرال لافایت به پاریس برده می‌شوند در حالیکه تمام مسیر مردم با سرنیزه‌هایی که سر کشتگان گارد را بر آنها بود کالسکه شاه و ملکه را همراهی می‌کردند. شاه به کاخ توپلری برده شد.

اعلامیه «حقوق بشر» تنظیم شد و در توپلری به امضای شاه رسید. در این هنگام لوئی تصمیم گرفت ضد حمله‌ای علیه انقلاب صورت دهد و تصمیم به کمک گرفتن از دربار اطریش گرفت. با رشوه از پاریس فرار کرد. لافایت که مشروطه‌خواه بود اعلام کرد شاه دزدیده شده است ولی مردم باور نکردند. شاه در ورن توسط یک هتل‌دار که عضو کمیته‌ی انقلاب بود شناسایی شد و انقلابیون شاه و خانواده‌اش را دست‌گیر کردند و به پاریس برگرداندند. در راه مردم برای دیدن شاه صف بسته بودند ولی به دستور کمیته‌ی انقلاب هیچ‌کس فریاد زنده باد یا مرده باد سر نمی‌داد. لوئی در پاریس خائن به کشور اعلام شد. در همین هنگام لوئی به اطریش، پروس و اسپانیا اعلام جنگ داد تا با شکست انقلابیون از دول همسایه وی از زندان آزاد شود.

در این هنگام مجلس به دو گروه ژیروندن‌های محافظه‌کار و مونتانی‌های تندرو تقسیم شده بود و علیرغم مخالفت محافظه‌کاران جنگ با پروس آغاز گشت. در همین هنگام دوک برانزویک از پروس نامه‌ای تهدیدآمیز به کمیته‌ی انقلاب نوشت که اگر یک مو از سر لوئی کم شود پاریس را با خاک یکسان خواهد کرد.

مردم به رهبری دانتون به توپلری حمله کردند و تمام گارد سوئیزی را که برای حفاظت از جان شاه آمده بودند از دم تیغ گذراندند. لوئی از ترس به مجلس پناهنده شد. مجلس لوئی را زندانی کرد و تیر پادشاهی را از وی پس گرفت و اعلام جمهوری نمود. روبسپیر از مجلسیان بنام بود و تحت تأثیر شدید افکار روسو و ولتر، مخالف خونریزی بود. وی پس از قتل عام توپلری گفت انقلاب خون پادشاه را می‌خواهد.

در این بین خیابان‌های پاریس در کنترل گروهی بسیار تندرو موسوم به سان کولوت‌ها (بدون جورابها) بود. اینان که خرده بورژوا (حاشیه‌نشین‌ها) بودند و به جای جوراب شلواری‌های مرسوم آن دوره، شلوار به پا می‌کردند و از هیچ خشونت‌ی ابا نداشتند. در این هنگام که انقلاب را خطرات داخلی و خارجی تهدید می‌کردند تقسیم کاری صورت گرفت و روبسپیر مسؤل تسویه حسابهای داخلی شد و دانتون مسؤل مقابله با تهدید خارجی. دانتون نظام وظیفه را عمومی کرد و به جای قرعه‌کشی مرسوم، همه‌ی مردان جوان را به جبهه‌ها فرستاد و در نتیجه پاریس بدون دفاع ماند. در این هنگام زندان‌ها لبریز از مخالفین بود و مارا در روزنامه‌ی خود اعلام خطر کرد و خواستار کشتار مخالفین شد. سان کولوت‌ها به زندان‌ها حمله کردند و در کشتاری که به کشتار سپتامبر معروف شد ۱۶۰۰ زندانی را به فجیع‌ترین شکل کشتند. پس از این کشتار روبسپیر اعلام کرد انقلاب را نباید توده‌ها رهبری کنند.

در مورد شاه در مجلس دودستگی وجود داشت. هر چند در مورد گناه کار بودن لوئی هر دو گروه ژیروندن‌ها و مونتانی‌ها موافق بودند اما در مورد اعدام نظرات متفاوتی داشتند. ژیروندن‌ها مخالف اعدام شاه بودند. در

نهایت، در رای گیری مونتانی‌ها با اختلاف کمی پیروز شدند و شاه را در میدان کنکور پای گیوتین بردند و گردن زدند. نوشته‌اند شاه برخلاف تمام زندگیش در مقابل مرگ بسیار مصمم و قوی ظاهر شده است.

به همین شکل مارا بسیاری را پای گیوتین فرستاد. در این هنگام جنگ داخلی نیز بین فئودال‌ها و انقلابیون در گرفته بود. ژیروندن‌ها که خود را در خطر می‌دیدند بانویی به نام شارلوت کورلی را با نیرنگ اینک لیستی از خائنین در دست دارد، سراغ مارا فرستادند و مارا به دست این قاصد کشته شد. انقلاب سعی کرد قتل مارا را تقدس ببخشد و آرام آرام ژیروندن‌ها را به حاشیه فرستاد.

برای مقابله با مخالفان، روبسپیر کمیته‌ی نجات ملی تشکیل داد و با تعطیل کردن تمامی دستاوردهای انقلاب حکومت نظامی اعلام کرد و اختیارات بالایی برای کمیته‌ها تعیین کرد. این آغاز دوره‌ی ترور و وحشت بود و اولین قربانی آن ماری آنتوانت بود. او را محکوم به اعدام کردند و بر روی گاری پای گیوتین بردند و اعدام کردند. در این هنگام انگلستان وارد جنگ با فرانسه شد و بندر تولن را تصرف کرد (این بندر بعدها توسط بناپارت آزاد شد). روبسپیر قانون اساسی را تعطیل کرد و ترور چنان بالا گرفت که مردم به خاطر هیچ و پوچ اعدام می‌شدند. در همین حین نیروهای فرانسه در «ولمی» که بسیار نزدیک پاریس بود برای اولین بار نیروهای ائتلاف را شکست دادند. این پیروزی چنان مهم بود که گوته نوشت این نبرد ورقی نو در تاریخ جهان است.

به خاطر جنگ در کشور قحطی پیش آمده بود. روبسپیر به یک دیکتاتور تمام عیار تبدیل شده بود و حتی دوستان خود دانتون و مولان را اعدام کرد. جنبشی بر علیه کلیسا شکل گرفته بود و اموال کلیساها مصادره می‌شد و کشیشان آتش زده می‌شدند. روبسپیر مخالف این حرکت بود. او معتقد بود جامعه به دین نیاز دارد و باید جامعه‌ای نو بنا شود. تقویم تغییر داده شد و اسم ماه‌ها همگی عوض شدند و ماه به سه دهه تقسیم شد. تا یک‌شنبه‌ای نباشد که کسی دعا کند.

روبسپیر جامعه‌ی نوین را فضیلت‌محور می‌خواست و اعتقاد داشت فضیلت بدون ترور، بی‌قدرت و ترور بدون فضیلت مخرب است. آیینی جدید ایجاد کرد و در مراسمی به نام جشن هستی متعال لباس سفید پوشید و از تپه به میان مردم آمد. مردم مسخره‌اش کردند که روبسپیر احساس میکند خدا شده است.

در مجلس همه از روبسپیر می‌ترسیدند و آرام آرام صداهایی علیه روبسپیر بلند می‌شد. روبسپیر هشت ترمیدور (یکی از ماه‌های تقویم جدید) با لیستی از خائنین وارد مجلس شد ولی از آنان نام نبرد. پس از خروج وی مجلسیان که می‌ترسیدند در لیست باشند شبانه علیه روبسپیر حکمی دادند و فردای آن شب دستگیرش کردند. روبسپیر را گروهی به نام کمون پاریس فراری دادند و در شهرداری پناه گرفت. در حمله به شهرداری روبسپیر تلاشی ناکام برای خودکشی می‌کند و وقتی زخمی به دست انقلابیون افتاد همانطور زخمی و خون‌آلود به دادگاه و از آنجا پای گیوتین برده شد و اعدام شد. این روز را به عنوان پایان انقلاب می‌شناسند. پس از این دوره، انقلاب وارد دوره‌ای موسوم به ترمیدور شد که انقلابیون از اسب ایده‌آل‌ها پایین آمده و به امور روزانه زندگی پرداختند. کلیسا به تدریج باز می‌گردد، زمین‌ها به صاحبان شان بازگردانده می‌شوند، تروریست‌ها گردن زده می‌شوند و انقلاب به کمک ناپلئون در جبهه‌های خارجی پیروز می‌شود. حکومت به دست گروهی

دوازده نفره به نام هیأت مدیره می‌افتد که تمام دوازده نفر توسط مجلس پیران و مجلس پانصد نفره انتخاب می‌شدند (این دو مجلس بسیار شبیه به حکومت‌های دو مجلسی امروزه غرب بودند). حکومت هیأت مدیره تا کودتای بناپارت وجود داشت.

با سپردن روبسپیر به گیوتین، فاز اصلی و اول انقلاب تمام شد. پس از آن، دوره‌ای با نام «ترمیدور» (Thermidore) شروع می‌شود که در لغت به معنای «گرمابخش» است، اما «ترمیدور» نام یکی از ماه‌ها در تقویم انقلابی فرانسه بود که برابر ژوویه می‌شد. در ادبیات سیاسی به معنای سکوت، جا افتادن و دوری از افراط‌گرایی است. اما در عمل در این دوره کشور فرانسه دستخوش هرج و مرج و نبود امنیت، می‌شود و سلطنت‌طلبان بازمانده از دوران ترور، طرفداران روبسپیر و امثال آنها را به قتل می‌رسانند. در این دوران، دولتی که بر سر کار بود، قانون اساسی را تغییر داد و این تغییر منجر به دوره‌ی جدیدی به نام «دوره‌ی حکومت هیئت مدیران» (Directoire) شد. در این حکومت، مجلس یا پارلمان متشکل از دو بخش بود. بخش اول شامل ۵۰۰ نماینده و بخش دوم، شامل ۲۵۰ سناتور که از میان ریش سفیدها انتخاب می‌شدند. هر ساله این ۵۰۰ نماینده فهرستی را به سناتورها می‌دادند که سناتورها از بین آنها ۵ مدیر اجرایی کشور را انتخاب کنند. دولت هیئت مدیران هیچوقت نتوانست وضعیت نابسامان کشور را سروسامانی ببخشد. اوضاع اقتصادی رو به وخامت داشت، جنوب فرانسه در اشغال بود و تصفیه حساب بازمانده‌های ترور بزرگ با روبسپیری‌ها همچنان ادامه داشت. این دوره به نام «ترور سفید» معروف است. بار دیگر انتخاباتی برگزار شد که نتیجه‌ی نگران‌کننده‌ای برای انقلابیان به همراه داشت. سلطنت‌طلبان در پاریس و استان‌ها رای آوردند. رهبر هیئت مدیران، برس (Paul Barras)، که فردی بسیار ولخرج و مدیری نالایق بود، برای سرکوب سلطنت‌طلبان ابتدا «گارد ملی» را بسیج کرد، ولی از آنجا که به توانایی خود اطمینان نداشت، از ژنرال جوانی با نام ناپلئون بناپارت درخواست کمک کرد. مدتی بعد، ناپلئون برای مقابله و شکست کامل سلطنت‌طلبان از برس تقاضای اختیار مطلق کرد.

ناپلئون پس از این سرکوب به «ژنرال واندمیر» معروف شد.

۴- انقلاب روسیه (۱۹۱۷)

انقلاب روسیه یکی از مهم‌ترین انقلابات تاریخ است. به زعم بسیاری از مورخان، این انقلاب توانست ظرفیت‌های جدیدی را در میان جوامع بشری به حرکت اندازد. اکثریت جنبش‌های اجتماعی و انقلابهای قرن بیستم نگاهی ویژه به انقلاب روسیه داشتند.

زمینه‌های انقلاب

در سال ۱۹۱۷ دو انقلاب سراسری در روسیه، کشور را تکان داد و راه را برای تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و بسط و گسترش اندیشه کمونیسم در جهان هموار ساخت. روسیه از قرن ۱۷ میلادی تا آن زمان بدست تزارهای خاندان رومانوف اداره می شد. تزار از قدرت مطلق برخوردار بود؛ لذا، وجود هرگونه تشکیلات منسجم انتخاباتی و پارلمانی در روسیه منتفی و تمامی تصمیمات منوط به رای او بود.

اکثریت جامعه روسیه را دهقانان و البته کارگران شهری تشکیل می دادند. این طبقه که از حداقل امکانات بی بهره بودند، تحت تاثیر اندیشه‌های سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اشتراکی قرار داشتند.

در سال ۱۹۰۵ خشم و نارضایتی عمومی به شکل اعتراضات خیابانی زبانه کشید. تزار نیکلای دوم - امپراتور وقت روسیه - به کمک ارتشی که بازوی سلطنت او محسوب می شد، قیام را سرکوب کرد. در فاصله سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ فعالیت‌های زیرزمینی انقلابیون همچنان ادامه یافت. تزار برای آرام کردن معترضان، تشکیل مجلسی به نام دوما را پذیرفت؛ اگرچه، همچنان به رویه پیشین خود ادامه داد.

تزار نیکلای دوم

در ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول آغاز شد. روسیه علیه آلمان و اتریش-مجارستان وارد جنگ شد اما از همان ابتدا بی کفایتی نیکلای دوم و ضعف و فساد گسترده در ارتش روسیه نمایان شد. شکست‌های پی در پی، وضعیت اسف‌بار اقتصادی و تلفات سنگین نیروهای روس در نبرد با آلمانی‌ها، بیش از پیش به خشم و نارضایتی مردم افزود. انقلاب فوریه ۱۹۱۷

در فوریه ۱۹۱۷ (مطابق تقویم ژولیان که در روسیه رایج بود)، اعتراضات خیابانی به ادامه جنگ آغاز شد. در ابتدا کارگران صنایع بخش عمده معترضان را تشکیل می دادند اما با گذشت چند روز، اعتراضات شدت گرفت. عاقبت هنگامی که سربازان نیز به مردم پیوستند، خیابانها به دست مخالفان افتاد.

تزار نیکلای دوم همزمان با این رویدادها، به خط مقدم جبهه رفته بود تا از نزدیک با فرماندهان نظامی ملاقات کرد. لذا، در غیاب او، نمایندگان دوما (پارلمان روسیه) اختیارات اجرایی را بدست گرفته و دولت موقت تشکیل دادند.

تزار نیکلای دوم به درخواست نمایندگان دولت موقت و به ناچار در ۱۵ مارس از سلطنت کناره‌گیری کرد و برادرش، میخائیل، را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. شاهزاده میخائیل از قبول سلطنت سر باز زد. عدم پذیرش مقام

سلطنت توسط او، به معنای پایان حکومت سیصد ساله رومانوف‌ها بر روسیه بود. دولت موقت نیز یکی از اعضای دوما به نام الکساندر کرنسکی را به عنوان رئیس دولت موقت برگزید.

انقلاب بلشویکی، ۱۹۱۷

پس از انقلاب فوریه، قدرت میان اعضای دولت موقت و شوراهای کارگری تقسیم شده بود. سپس در ۶ و ۷ نوامبر ۱۹۱۷ نیروهای کمونیستی موسوم به بلشویک‌ها به رهبری ولادیمیر ایلچ لنین دست به کودتا در پایتخت - پتروگراد - زدند. بلشویک‌ها ساختمان‌های دولتی و مراکز مهم پایتخت را تصرف کردند. به دنبال آن، دولتی جدید تشکیل شد که لنین در راس آن قرار داشت.

لنین

لنین رهبر نخستین دولت مارکسیست در جهان شد. او با آلمان صلح کرد، صنایع را ملی کرد و به اعطای زمین به دهقانان پرداخت. اگرچه از ابتدای سال ۱۹۱۸ مجبور شد تا در یک جنگ داخلی شدید با نیروهای ضد کمونیستی موسوم به ارتش سفید مقابله کند. در ۱۹۲۰ نیروهای ضد بلشویک پس از یک جنگ داخلی خونین شکست خوردند و سرانجام در ۱۹۲۲ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی رسماً با حکم لنین تاسیس شد.

۵- انقلاب چین (۱۹۴۹)

در تاریخ جهان معدود مواردی وجود دارد که سرنوشت یک ملت به تمامی، به یک فرد و عملکرد او گره بخورد. بی‌شک چین و انقلاب کمونیستی آن یکی از نمونه‌های شاخص در این موارد معدود است. یک نام، و تنها یک نام بر تارک انقلاب ۱۹۴۹ چین حک شده است: «مائو سه تونگ».

مائو دهقان‌زاده‌ای بود که به نظریه‌پرداز و میدان‌دار انقلاب یک کشور به وسعت و جمعیت چین تبدیل شد و برای چند دهه سکان هدایت این کشور باستانی را شخصاً و به تنهایی به دست داشت. هنوز هم که نزدیک ۴۰ سال از مرگ او می‌گذرد، سایه او به نوعی بر سر چین امروز، دومین قدرت اقتصادی و یکی از سه قدرت نظامی برتر جهان، سنگینی می‌کند.

مائو در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۲ در شائوشان، روستایی در استان هونان چین به دنیا آمد. خانواده او یک خانواده کشاورز بود که برای چند نسل، روی سه هکتار زمین خانوادگی کار می‌کرد. پدر او البته درایت اقتصادی بیشتری نسبت به سایر دهقانان منطقه داشت و با دلالتی گندم در روستا، وضعی مرتب‌تر و مرفه‌تر برای خود فراهم کرده بود. مادر او یک پرستار بچه (یا همان دایه) بود که مائو بر عکس پدر زورگو و خودکامه‌اش بسیار به او مهر می‌ورزید. از آن چه بعدها در زندگی‌نامه‌های مائو آورده شد، او تاثیر بسیاری از مادرش گرفت و مرگ مادر، یکی از بزرگ‌ترین تراژدی‌های زندگی‌اش بود.

مائو در دوره نوجوانی

مائو در هشت سالگی به مدرسه رفت و آموزش‌های بسیار ابتدایی و پایه‌ای را دریافت کرد. در ۱۳ سالگی برای درآمدن از زیر سایه پدر، که اصرار داشت او در همین سن با یک دختر اهل روستا ازدواج کند، به کار تمام وقت در مزارع پرداخت تا خرج خود را تامین کند. اما عشق او به مطالعه و آموختن باعث شد که در ۱۴ سالگی برای تحصیل در دبیرستان، خانه پدری را به مقصد «جیانگ» (مرکز استان هونان) ترک کند. در ۱۹۱۱، انقلاب «شین‌های» به رهبری دکتر «سون یات سن»، علیه خاندان پادشاهی «چینگ» (منچو) آغاز شد.

او به ارتش ملی گرایان به فرماندهی یات سن پیوست که در نهایت توانستند سلطنت را سرنگون کنند و به ۴۰۰۰ سال امپراتوری چین پایان دهند. با تاسیس جمهوری چین در ۱۹۱۲ و تاسیس حزب «کومینتانگ» (حزب ملی‌گرای چین) توسط دکتر سون یات سن (پدر چین مدرن) مائو هم به آن پیوست.

در ۱۹۱۵، یکی از فرماندهان ارتش به نام «یوان شیکای» حکومت جمهوری را سرنگون کرد و خود را امپراتور چین خواند. اما حکومت او چندان دوام نیاورد و او با طغیان نیروهای ارتش مجبور به استعفاء شد و دوباره حکومت جمهوری روی کار آمد. از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۶، با آن که چین اسما یک حکومت مرکزی در پکن، موسوم به «حکومت بیانگ» داشت، لیکن در عمل چین به محل تاخت و تاز جنگ‌سالاران چینی در گوشه و کنار این کشور و رقابت قدرت‌های خارجی برای چپاول آن بدل شده بود.

در این احوالات، مائو در ۱۹۱۸ از دبیرستان فارغ التحصیل شد و کار به عنوان آموزگار را آغاز کرد. با مرگ مادرش در ۱۹۱۹، او تمام انگیزه خود را برای بازگشت به زادگاه و نزد خانواده از دست داد. او که به دنبال شغل در پکن بود، در نهایت به عنوان دستیار کتابدار در دانشگاه پکن مشغول به کار شد. مائو در این دوره به طرز دیوانه‌واری مطالعه می‌کرد و در کلاس‌های مورد علاقه‌اش به عنوان مستمع آزاد شرکت می‌کرد. در همین دوره بود که با اندیشه لنین و انقلاب کمونیستی روسیه آشنایی جدی پیدا کرد و جذب ایدئولوژی مارکسیستی شد. از همین رو، وقتی در ۱۹۲۱، حزب کمونیست چین تاسیس شد، مائو از اعضای حلقه اولیه آن بود.

مائو یک سازمان دهنده حزبی فعال و پرانرژی بود

حزب کمونیست به سرعت به یک نیروی تاثیرگذار در سیاست چین تبدیل شد و به لحاظ عده و عده، وزنی قابل اعتنا پدید کرد. از همین رو، سون یات سن برای این که اتحاد و انسجام را به چین برگرداند، از در اتحاد با کمونیست‌ها در آمد. البته خود او هم رگه‌های سوسیالیستی قوی در اندیشه‌اش داشت که کار ائتلاف با کمونیست‌ها را برایش راحت‌تر می‌کرد.

در مارچ ۱۹۲۵، دکتر سون یات-سن، بنیانگذار جمهوری چین و اولین رئیس جمهور این کشور درگذشت. جانشین او، ژنرال «چیانگ کایچک»، یک ملی‌گرای محافظه‌کار و سنت‌گرا بود که اصلاً میانه خوبی با کمونیست‌ها نداشت.

با این حال او که قصد شکست ژنرال‌های ارتش و حکومت بیانگ، و انسجام و اتحاد دوباره چین را داشت، دو سالی با کمونیست‌ها مدارا کرد. کایچک در ۱۹۲۶، کارزاری به نام «سفر شمالی» را به راه انداخت. هدف این کارزار پاکسازی مناطق شمالی چین از جنگ‌سالاران بود. طی این کارزار که تا سال ۱۹۲۸ به طول انجامید، ژنرال‌های جنگ‌سالار چینی که هر کدام یک قسمت از چین را در کنترل داشتند، سرکوب شدند و حکومت ضعیف بیانگ برانداخته شد.

گفتنی است که در طول کارزار، حزب کمونیست در اتحاد با ژنرال چیانگ بودند و نیروهای کمونیست تحت فرمان او می‌جنگیدند. کایچک، در ۱۹۲۸ پایتخت را از پکن به شهر «نانجینگ» انتقال داد، و تاسیس حکومت نانجینگ را اعلام کرد.

در آپریل ۱۹۲۸، کایچک که خیالش از رسیدن به حکومت راحت شده بود، اتحاد کومیتانگ را با حزب کمونیست چین شکست و تصفیه خونبار و خشن کمونیست‌ها را آغاز کرد. طی عملیاتی که به «کشتار شانگهای» معروف شد، صدها کمونیست توسط نیروهای کایچک دستگیر یا کشته شدند.

مائو که طی این سال‌ها، رشد فوق‌العاده‌ای در حزب کمونیست کرده و به یکی از رهبران آن تبدیل شده بود، یک تز انقلابی جدید برای کمونیست‌ها مطرح کرد. به اعتقاد مائو، در کشورهای آسیایی، به علت عدم توسعه

صنعتی، طبقه کارگر آن اندازه وسیع نبود که توان صورت دادن انقلاب کمونیستی را داشته باشد. به باور مائو، در کشورهای آسیایی، به ویژه در چین، برای ایجاد یک انقلاب توده‌ای مارکسیستی می‌بایست روی دهقانان حساب کرد. او طی سال‌هایی که در سلسله مراتب حزب بالا می‌رفت، این تز خود را بیشتر جا انداخت. اقدام چیانگ کایچک برای تصفیه کمونیست‌ها، این فرصت را به مائو داد تا نظریه خود را به آزمایش بگذارد. در جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست، برای چاره‌اندیشی درباره مقابله با چیانگ کایچک، مائو جمله معروف خود را به زبان آورد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید».

به هر حال، او در سپتامبر ۱۹۲۷ یک شورش دهقانی را علیه این تصفیه به راه انداخت که به شورش دهقانی «دروی پاییزی» معروف شد، ولی ارتش چیانگ نیروهای او را درهم شکستند

مائو و باقی مانده افرادش به استان «جیانگ شی» گریختند و سازمان‌دهی مجدد انجام دادند. مائو در این جا، با حمایت جوزف استالین، رهبر اتحاد شوروی، تاسیس «حکومت شوروی چین» را اعلام کرد. او یک ارتش چریکی کوچک، ولی منظم و رزمنده، تشکیل داد و هرگونه مخالفت با کمونیست‌ها، به ویژه از جانب طرفداران کومیتانگ را سرکوب کرد.

در ۱۹۳۲، بیش از ۱۰ منطقه در استان «جیانگ شی» در کنترل نیروهای مائو بود. کمونیست‌ها با تبلیغات گسترده در میان جوانان، نیروهای زیادی را به خود جذب کردند. بیشتر این جوانان به امید دیدن مائو و جنگیدن کنار این انقلابی حامی دهقانان و محرومان به کمونیست‌ها پیوستند.

مائو در جیانگ شی خیلی زود تبدیل به نفر اول حزب شد

ژنرال چیانگ به شدت از توفیقات و افزایش نیروهای حزب کمونیست در این ناحیه نگران و خشمگین بود. با این حال حملات کوچک نیروهای دولتی به کمونیست‌ها نتوانست خللی در روند توسعه نفوذ کمونیست‌ها ایجاد کند. بالاخره چیانگ تصمیم گرفت طی یک حمله بزرگ، کمونیست‌ها را از منطقه ریشه کن کند. در اکتبر ۱۹۳۳، حدود یک میلیون سرباز ارتش، منطقه تحت کنترل کمونیست‌ها را محاصره کردند.

در این زمان هنوز مائو نفر اول حزب کمونیست نبود. با این حال بر خلاف بیشتر رهبران حزب، که معتقد به مواجهه یک بار برای همیشه با نیروهای دولتی بودند، بر تاکتیک عقب‌نشینی برای بقاء پافشاری کرد. در نهایت حرف او به کرسی نشست. طی ۱۲ ماه، بیش از ۱۰۰ هزار کمونیست و خانواده‌های آنان به رهبری مائو طی یک سفر به شدت دشوار و طاقت‌فرسا، راهی شمال و غرب کشور شدند. در این مسیر ۸۰۰۰ مایلی، کمونیست‌ها از

کوهستان‌های صعب العبور و مناطق باتلاقی با پای پیاده و استفاده از قاطر برای حمل بار گذشتند. در نهایت، بر اساس برآوردها، از حدود ۱۰۰ هزار نفری که سفر را آغاز کردند، تنها ۳۰ هزار نفر جان سالم به در بردند و به مقصد رسیدند. این سفر پرتلفات و جانفرسا در قاموس کمونیست‌ها به «راهپیمایی طولانی» معروف شد.

وقتی خبر گریختن مائو و همراهان از چنگال ارتش در شهرهای چین پیچید، بسیاری از جوانان که از میزان فساد، ناکارآمدی و وابستگی حکومت ملی‌گرایان به تنگ آمده بودند، خود را به استان یانان، محل استقرار جدید مائو رساندند تا به خدمت ارتش سرخ کمونیست‌ها درآیند.

در جولای ۱۹۳۷، ارتش امپراتوری ژاپن به چین حمله کرد به نحوی که رییس جمهور چیانگ کایچک مجبور به ترک پایتخت، «نانجینگ» شد. خیلی زود دولت جمهوری چین کنترل بسیاری از مناطق ساحلی و شهرهای مهم کشور را از دست داد. چیانگ که نمی‌توانست همزمان در دو جبهه با ژاپن و کمونیست‌ها بجنگد، به سران حزب کمونیست پیشنهاد صلح و اتحاد داد. حمله ژاپن به واقع منجی کمونیست‌ها شد، چرا که چیانگ تا قبل از آن کاملاً مصمم به پاکسازی کمونیست‌ها بود، و به علت برتری عددی و تسلیحاتی ارتش نسبت به ارتش سرخ کمونیست‌ها، نابودی کمونیست‌ها بسیار محتمل بود.

در تهاجم وحشیانه ژاپن به چین در سال ۱۹۳۷ مائو تبدیل به فرمانده و استراتژیست نظامی کمونیست‌ها شده و جایگاهی ممتاز در حزب یافته بود. گرچه طبق گزارش‌های رسمی حزب کمونیست تا به امروز، مائو و یارانش در این دوره شجاعانه با ژاپنی‌ها می‌جنگیدند، ولی بعدها برخی گزارش‌ها منتشر شد که مدعی بودند، مائو بیشتر از درگیری عملی با نیروهای ژاپنی، درباره مقاومت و جایگاه کمونیست‌ها در مقاومت ضد اشغالگری ژاپنی‌ها تبلیغات می‌کرد و ته دل خویش از تضعیف نیروهای چیانگ در جنگ با ژاپنی‌ها خوشحال بود. به هر حال، در حالی که نیروهای تحت امر چیانگ در جنگ با ژاپن از حمایت نیروهای غربی برخوردار بودند، کمونیست‌ها از پشتیبانی اتحاد شوروی و شخص استالین بهره می‌گرفتند.

با شکست ژاپن در جنگ دوم جهانی، مائو زتونگ به فرد اول حزب کمونیست چین و قهرمان مقاومت در برابر ژاپن تبدیل شد، در حالی که چیانگ که بار اصلی مقابله با ژاپن را به دوش می‌کشید، با از دست دادن شمار زیادی از نیروهایش تضعیف شده بود. البته باید گفت که حکومت فاسد و ناکارآمد و سرکوب‌گر چیانگ، هیچ‌گاه چندان در چین محبوب نبود.

در جولای ۱۹۳۷، ارتش امپراتوری ژاپن به چین حمله کرد به نحوی که رییس جمهور چیانگ کایچک مجبور به ترک پایتخت، «نانجینگ» شد. در این مقطع، مائو تبدیل به فرمانده و استراتژیست نظامی کمونیست‌ها شده و جایگاهی ممتاز در حزب یافته بود.

در این میان، متفقین به شدت تلاش داشتند که یک حکومت ائتلافی در چین (با اتحاد کمونیست‌ها و ملی‌گرایان) به وجود بیاید، لیکن خیلی زود کشور دوباره در ورطه جنگ داخلی افتاد. این بار کمونیست‌ها دست بالا را داشتند و توانستند به رهبری مائو به تدریج کل کشور را از کنترل ملی‌گرایان کومینتانگ بیرون آورند. مائو با تصرف پکن در اکتبر ۱۹۴۹، در میدان تیانانمن، تاسیس «جمهوری خلق چین» را اعلام کرد. ژنرال چیانگ و باقی مانده‌هایش به تدریج به جزیره تایوان فرار کردند و در آن جا با حمایت آمریکایی‌ها، حکومت «جمهوری چین» را برقرار ساختند.

پیوست پنجم : جنگ ایران و عراق

- همان گونه که هر پدیده و حادثه سیاسی و اجتماعی دارای ویژگی های گوناگونی است و علت وقوع آن را نمی توان به یک عامل نسبت داد، پدیده بزرگی چون جنگ ایران و عراق نیز از این پیچیدگی مستثنا نیست. براین اساس ، با نگاهی به شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ، علل و عوامل گوناگون این پدیده دردو مبحث بررسی خواهد شد. درمبحث نخست ، علل و متغیرهای ساختاری یا زمینه ساز شامل تأثیر سیاست ها و موضع گیری های ابرقدرت ها، نقش تشویقی و حمایتی کشورهای منطقه ، وضعیت مساعد داخلی و سرانجام ، پندارهای رهبرعراق بررسی می شود.

درمبحث دوم نیزبا بررسی علل واهداف صدام از شروع جنگ ، مطالبی چون عقده شکست وحقارت تاریخی قرارداد۱۹۷۵ میلادی الجزایر، ادعای ژاندارمی منطقه و جانشینی شاه ، اثبات حزب بعث در برابر انقلاب اسلامی ، حذف رقیب عقیدتی (ایدئولوژیکی) ، چشم داشت به مناطق نفت خیز جنوب ایران و تلاش برای شکست انقلاب اسلامی مورد کنکاش قرار می گیرد.

موضع مساعد امریکا

سیاست های بین المللی مساعد امریکا- چه به صورت حمایت از عراق وچه در قالب بی طرفی درجنگ - نخستین عامل زمینه ساز تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران است. درحالی که هنوز نظام دو قطبی برجهان حاکم بود، بسیار بعید به نظر می رسید که صدام بتواند بدون توافق و جلب نظر ابرقدرت ها به چنین اقدام پر خطری دست بزند. به ویژه ، موضع گیری دولت امریکا درباره ایران که ناشی از حساسیت آشکار و اعلام شده آن دولت نسبت به منافع حیاتی مورد ادعای خود در خلیج فارس بود، تأثیر به سزایی در این تصمیم عراق داشت .

انقلاب اسلامی ایران از بدو پیدایش ، دنیای غرب و همچنین ابرقدرت شرق آن زمان را به مبارزه طلبید. به لحاظ نظری ، انقلاب اسلامی ، اساس نظم بین المللی را که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود، زیر سوال برد. نظمی که به دلیل وجود سلطه دو ابرقدرت جهانی در روابط بین المللی ، پذیرفته شده بود. انقلاب اسلامی ایران ، آشکارا ، مخالفت خود را با سلطه دو ابرقدرت ، به ویژه امریکا اعلام کرد و هنگامی که دانشجویان پیرو خط امام ، سفارت امریکا را تسخیر کردند ، ایران نشان داد که عملاً " قصد درگیری با نظام بین المللی مبتنی بر وجود دو قطب مسلط را ندارد. به علاوه ، این تصور که انقلاب اسلامی با گسترش روز افزون خود ، منافع غرب را در سراسر جهان و به ویژه خاورمیانه به خطر می اندازد ، آرامش را از امریکا و متحدانش سلب کرد. روزنامه امریکایی " واشنگتن پست " در این باره می نویسد:

((اگر امریکا برلین را از دست می داد ، هنوز می توانست از اروپای غربی دفاع کند ، اما خلیج

فارس دارای موقعیت قابل قبولی در هر گونه عقب نشینی نمی باشد... در واقع ، نتیجه غیر قابل

اجتناب یک عقب نشینی بزرگ غرب از خلیج [فارس] ، ازین رفتن تمام نظام بین المللی ای

را که امریکا بعد از جنگ جهانی دوم برقرار کرده است ، باعث خواهد شد.))

اگر ترس امریکاراز اصرار کلامی ایران در بیرون راندن قدرت های خارجی از منطقه در نظر بگیریم ، عمق تضاد امریکا با جمهوری اسلامی بیشتر روشن می شود. بعدها "کسینجر" ، در ۳ تیر ۱۳۶۱ طی مقاله ای نوشت :

((اگر عراق جنگ را برده بود، امروز نگرانی و وحشت در خلیج فارس وجود نداشت و منافع غرب در منطقه، آن قدر که اینک در خطر قرار دارد، دچار مخاطره نبود، در هر حال ، با توجه به اهمیتی که توازن قوا در این منطقه دارد به نفع ماست که هر چه زودتر در این منطقه آتش بس برقرار کرده و به تدریج به رژیم سازش کاری که در آینده احیاناً "جانشین رژیم انقلابی ایران می شود، نزدیک گردیم .))

تجاوز به ایران می توانست منافی برای امریکا به همراه داشته باشد، که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- از دید امریکایی ها، فشارهای سیاسی و اقتصادی ناشی از جنگ به فروکش کردن احساسات انقلابی مردم ایران کمک می کرد و به اصطلاح، انقلابی ها را بر سر عقل می آورد و سرانجام روند انقلاب اسلامی را در مسیر مورد نظر و دل خواه امریکاقرار می داد.

۲- پی آمدهای جنگ، ایران را متقاعد می کرد که برای تأمین نیازمندی های خود به ویژه نیازهای نظامی و تسلیحاتی ، به امریکاروی آورد.

۳- جنگ ، ایران را وادار می کرد، یا خود را تسلیم وضعیت جاری جهان کرده و به ناچار اهداف انقلابی خود را فراموش کند و یا در پی مقاومت در برابر تجاوز عراق ، بر اثر کمبود سلاح از پا در آید، که در هر دو صورت ، نتیجه به سود امریکابود.

۴- فشارهای اقتصادی ، نظامی و سیاسی منجر به ایجاد نارضایتی مردم از هیئت حاکمه جدید در ایران می شد.

۵- ایجاد تفرقه میان مسلمانان و رودر رو قرار دادن کشورهای عربی با ایران و بازداشتن اعراب از توجه به اسرائیل و متوجه ساختن آنها به ایران ، از اهداف این تجاوز بود.

۶- هدف دیگر امریکایی ها در کوتاه مدت و به صورت مقطعی ، آزادی گروگان هایشان بود.

بدین ترتیب ، امریکایی ها با توجه به اهداف مورد نظر خود، ویژگی های منطقه و همسایگان ، وجود مشکلات مرزی میان ایران و عراق و نیز تمایل عراق به توسعه طلبی ، این کشور را برای حمله به ایران تحریک و تقویت کردند و در این راه از هیچ کوششی روی گردان نبودند. روزنامه "وال استریت ژورنال" در ۴ ژوئن ۱۹۸۰ میلادی می نویسد:

((با وجود عدم تمایل امریکابه یاری علنی عراق ، نشانه هایی در دست است که حاکی از کمک های سری و اشنگتن به عراقی هاست... برخی از اسرائیلی ها از این مسئله آزرده خاطرند که نخست وزیر آنها، مناخیم بگین در این هفته به تقاضایی از امریکا مبنی بر حفظ آرامش پاسخ مثبت داده است و این در حالی است که هواپیماهای حمل و نقل عراق جهت حمل تدارکات نظامی برای استفاده در جنگ عراق علیه ایران ، در اردن ، کشوری که پهلو به پهلو آنان است ، به زمین نشسته است . به گفته رادیو اردن ، این تقاضا روز گذشته به وسیله سفیر امریکا آقای "ساموئل سویز" ارائه شده است ، لیکن سفیر امریکابه بگین توضیح داده است که موافقت اسرائیل مبنی بر اجازه پروازهای غیر تعرضی بین اردن و عراق به هواپیماهای

عراقی، موجب حفظ منافع امریکا در منطقه می گردد و این توضیح، آقای بگین راقانع نموده است.))

موضع شوروی

شوروی نیز در این جنگ در ظاهر اعلام بی طرفی می کرد، اما در نهان به پشتیبانی از عراق و تسلیحات آن کشور می پرداخت. این کشور با آن که قبلاً "از تجاوز عراق به ایران آگاه بود، ولی هیچ تلاشی برای بازداشتن صدام از حمله به ایران به عمل نیاورد، زیرا آغاز این جنگ منافی برای شوروی در برداشت که مهم ترین آنها عبارت بودند از:

۱- شوروی از دیرباز قراردادهای نظامی و امنیتی گوناگونی با عراق منعقد کرده و به صورت بزرگ ترین پشتیبان این کشور در آمده بود، به گونه ای که با شروع جنگ، شوروی به عمده ترین تأمین کننده نیازهای تسلیحاتی عراق تبدیل شد.
 ۲- با توجه به رقابت میان دو ابر قدرت جهان - و تمایل دولت شاهنشاهی ایران به غرب و دولت عراق به شرق - شوروی مصمم شد پس از وقوع انقلاب اسلامی، با استفاده از حربه جنگ، ایران را در زمره کشورهای بلوک شرق در آورد.
 ۳- شوروی با داشتن بیش از شصت میلیون مسلمان، از اهداف و شعارهای انقلاب اسلامی احساس خطر می کرد. بنابراین، وقوع جنگ باعث می شد ایران به دلیل تحمل تلفات و خسارت های اقتصادی از صدور انقلاب باز مانده و به دلیل ناکامی در رسیدن به اهداف خود الگوی مسلمانان جهان قرار نگیرد و به این ترتیب، شوروی از خطر احتمالی اسلام گرایان در امان می ماند.

۴- با شروع جنگ، اتحاد شوروی می توانست جمهوری اسلامی ایران را برای حل مسأله افغانستان تحت فشار قرار دهد و بدین سان، هم گروه های مبارز افغانی از حمایت ایران محروم می شدند و هم افکار عمومی از مسئله افغانستان منحرف می شد. به علاوه، کمک های نظامی و اقتصادی ایران به افغانستان نیز قطع می شد.

۵- اتحاد شوروی می توانست در این جنگ، کارایی تسلیحات و ابزارهای نظامی خود را به نمایش بگذارد و ضمن جلب توجه کشورهای دیگر برای خرید تسلیحات روسی، زمینه گسترش رابطه با جمهوری اسلامی ایران را نیز فراهم کند.

موضع کشورهای منطقه

کشورهای منطقه با تصمیم صدام برای حمله به ایران هم سو بودند. البته این هم سویی بیش از آن که ناشی از سیاست ها و آرمان های مشترک آنها باشد، به دلیل احساس خطر مشترک این کشورها از انقلاب اسلامی بود. انقلابی که توانسته بود رژیم پادشاهی ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کند، می توانست خطری جدی برای کشورهای منطقه باشد، زیرا این کشورها ویژگی های مشترکی با رژیم شاهنشاهی داشتند، همچون: وابستگی به امریکا، فساد اخلاقی، تجمل پرستی، استبداد، مخالفت با دین

از سوی دیگر، جمهوری اسلامی در موضع گیری های آشکار و نهان، تمایل خود را به سرنگونی دولت های منطقه و همچنین، خیزش انقلابی مردم منطقه و برقراری حکومت اسلامی در این کشورها اعلام کرده بود. روزنامه "تایمز لندن" در ۳۰ دسامبر ۱۹۷۹ میلادی (۹ دی ۱۳۵۸) از قول "حسنین هیکل" در این باره نوشت:

((کشورهای خلیج فارس، ثروتمندترین کشورهای جهانند... [اما] آنها بیش از همه، تهدید ناشی از انقلاب اسلامی و شکست امریکا در درک شرایط را احساس می کنند. سال های سال، کشورهای منطقه ابتدا با حمایت بریتانیا و سپس امریکا وضعیت آرامی داشتند ولی

همان گونه که یکی از حکمرانان به ما گفت، اینک آنان بین آب و آتشند، ملت‌ه‌ب از قدرت [امام] خمینی و یخ زده از ضعف کارتر [رئیس جمهور امریکا]. اینک [امام] خمینی در صحنه است، کسی که مشکلاتشان را فزونی بخشیده، اسلامی جدید را اعلام داشته و اسلام امریکایی خلیج [فارس] را به اسلام انقلابی تغییر داده است.

در چنین وضعیتی، صدام که به نگرانی دولت‌های منطقه از گسترش انقلاب اسلامی پی برده بود، بسیار تلاش می‌کرد تا خود را ناجی این دولت‌ها معرفی کند. به همین دلیل، اندکی پس از موضع‌گیری کارتر در سال ۱۹۸۰ میلادی مبنی بر دفع هرگونه تجاوزی نسبت به کشورهای منطقه، صدام نیز در اقدامی مشابه، پشتیبانی خود را از کشورهای منطقه اعلام کرد. نشریه "ژون افریک" در ۹ ژوئن ۱۹۸۲ میلادی ("۱۹ خرداد ۱۳۶۱) درباره حمایت کشورهای عربی از صدام نوشت:

((روز پنجم اوت ۱۹۸۰ میلادی (۱۴ خرداد ۱۳۵۹) صدام با بعضی از سران منطقه در شهر طائف ملاقات می‌کند، از لحاظ تئوری، هدف از این دیدار تقویت همکاری بین آنها و حصول توافق درباره یک استراتژی برای مقابله با ضمیمه کردن بیت المقدس به اسرائیل بود، ولی در واقع مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران در سرلوحه [برنامه‌های] این ملاقات قرار داشت. طی ملاقات مذکور، طرفین ضمن تجزیه و تحلیل شرایط و اوضاع و احوال ایران و این که جمهوری اسلامی با مخالفت‌های متعدد و تجزیه طلبی کردها و مشکلات ناشی از گروگان‌گیری کارکنان سفارت امریکاروبه روبرو بوده و به علاوه به زعم آنها، ارتش ایران محروم از سران خود و ناتوان از رساندن آذوقه و تجهیزات لوازم یدکی می‌باشد، به این نتیجه رسیدند که عراقی‌ها و متفقین عرب آنها در سواحل خلیج فارس خود را برای شکست دادن رژیم انقلابی ایران آماده نمایند و به هم اطمینان می‌دادند که این کاریک تفریح نظامی بیش نخواهد بود. بدین مناسبت هدیه‌ای از سوی میزبانان صدام حاوی گزارشی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی و نظامی وقت ایران که از سوی دستگاه‌های سری امریکاتپیه شده بود، به صدام داده شد.))

کمک‌های مالی و تسلیحاتی کشورهای منطقه به صدام در طول جنگ و حمایت‌های آشکار آنها از صدام حسین، به خوبی، ادعای هم‌سوئی و حتی پشتیبانی این کشورها را از صدام برای حمله به ایران اثبات می‌کند.

اوضاع مساعد داخلی عراق

وضعیت سیاسی و اجتماعی عراق - چه آن را طبیعی بدانیم، چه مصنوعی - برای حمله به ایران مساعد بود. تمایل حزب بعث عراق به توسعه طلبی و گسترش نفوذ فرهنگی - سیاسی در منطقه، یکی از اهداف عمده و اساسی این حزب به شمار می‌رفت. هر چند بیشتر مردم عراق در پی تحقیرهای چند قرن گذشته ناشی از استبداد داخلی و استعمار خارجی و بی‌ثباتی‌های سیاسی موجود در آن کشور پس از کسب استقلال، خواهان دست‌یابی به یک جایگاه و موقعیت مناسب در سطح منطقه و جهان عرب بودند. ولی متأسفانه این خواسته طبیعی به دلیل نبود رهبری سالم، همواره مورد سوءاستفاده برخی گروه‌ها و عناصر فرصت‌طلب قرار می‌گرفت و آن را از مسیر طبیعی تکاملی خود منحرف می‌کرد.

مهم ترین سا زمانی که در دهه های اخیر - از سال ۱۹۴۸ میلادی - بر عراق تسلط یافت ، حزب بعث بود که با شعارهای "وحدت عربی" ، "ناسیونالیسم" و "سوسیالیسم" به وجود آمد. این حزب با تکیه بر ایجاد ملت واحد عرب ، که شخصیت و هویت واحد دارد، منادی احیای ملیت و قومیت عرب شد و خود را حزبی انقلابی معرفی کرد که مصمم است تا تمام آحاد عرب را تحت لوای یک دولت مستقل مرکزی متحد کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، صدام حسین که از سران اصلی حزب بعث بود، با هنرمندی تمام وارد صحنه سیاسی شد و از آرزوهای مردم عراق در مسیر تأمین اهداف و انگیزه های شخصی خویش و حزب بعث استفاده کرد. در این راستا، وی با طرح شعارهای "پان عربیسم" و رسالت تاریخی ملت عراق در دفاع از کیان و شرافت اعراب و با ایجاد زمینه های لازم و کسب حمایت غرب و کشورهای عربی ، در حالی که چند صباحی بیش از شکوفایی و پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری نظام جمهوری اسلامی ایران نمی گذاشت ، به ایران حمله کرد تا از شرایط مساعدی که فراهم شده بود، بیشترین استفاده را بکند.

تصور رهبران عراق از شرایط ایران و چگونگی موازنه قوا بین دو کشور ایران و عراق تأثیر بسیار زیادی در تصمیم صدام داشت ؛ همه شواهد و قراین نشان می دهد که صدام تصور می کرد که ارتش ایران بعد از انقلاب ، ارتشی اسمی و تو خالی شده است . با وجود آن که این ارتش از نظر نیرو و تجهیزات (شامل تانک ، هواپیما و هلی کوپتر) بر ارتش عراق برتری داشت ، اما از نظر کیفیت های رزمی ، نظیر داشتن فرماندهان کار آزموده ، نظم و انضباط ، میزان قدرت انجام عملیات ، تجهیزات و موارد دیگر ، از شرایط نامطلوبی برخوردار بود . بر اساس برخی آمارها ، از ۲۰۰ امیر ارتش در حکومت پهلوی ، ۲۱ تن اعدام و بقیه بازنشسته شده یا فرار کرده بودند ، بیشترین افسران سرهنگ به بالا بازنشسته شده بودند و از همه مهم تر ، ارتش ایران ، ستون فقرات اصلی خود یعنی ۴۰ هزار مستشار امریکایی را از دست داده بود و سیل ورود تسلیحات امریکایی و قطعات یدکی به کشور نیز قطع شده بود.

از سوی دیگر ، ارتش عراق - دست کم از زمان روی کار آمدن بعثی ها - به سرعت در دو بعد کمی (نفرات و تجهیزات) و کیفی (آموزش و تکنولوژی) روبه رشد بود ، گونه ای که صدام تصور می کرد به راحتی از عهده تهاجم به ایران برآمده و به هدف خود دست خواهد یافت . " سمیر الخلیل " نویسنده کتاب " جمهوری وحشت " در این باره می نویسد:

" آمارهای مربوط به تعداد پرسنل نیروهای مسلح عراق در سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۹) نشانگر این حقیقت است که رژیم بعث در ماه های پیش از آغاز جنگ با ایران ، از نظر توان رزمی و امنیتی ، خود را در اوج قدرت و اقتدار احساس می کرد."

البته رهبران عراق در تجاوز به ایران دو عامل مهم را پیش بینی نکرده بودند. اول ، حضور نیروهای مردمی بود که با شور انقلابی ناشی از روحیه مذهبی و کلام موثر امام خمینی (ره) وارد صحنه شده و بدون توجه به معیارهای نظامی معمول دنیا ، با فدا کردن جان خود به رویارویی با تانک ها و توپ ها پرداختند و نیروهای صدامی را با نیروهای رزمی جدیدی مواجه ساختند ؛ دوم ، پیوستن ارتش ایران با تمام قوا به نیروهای مردمی و مقاومت سرسختانه آنها برای حفظ تمامیت ارضی کشور اسلامی بود که برای نمونه ، می توان به عملکرد نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد که پس از حمله

اول عراق به ده مرکز کشور، ضربه نظامی پیش بینی نشده ای به عراق وارد ساخت و تامدت ها برتری هوایی رابه نفع رزمندگان اسلام حفظ کرد. همچنین نیروی دریایی ارتش ایران که پس از انقلاب اسلامی، نسبتاً "دست نخورده باقی مانده بود، توانست در روزهای نخست جنگ، نیروهای عراقی را از دسترسی به آب های آزاد محروم سازد.

بررسی اهداف صدام

استفاده از شرایط مساعد

صدام هنگامی به قدرت رسید که اوضاع بین المللی و منطقه ای برای دست یابی به اهدافش کاملاً مساعد بود؛ از نظر بین المللی، غرب در پی سرنگونی ژاندارم وفادار خود، محمد رضا پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی، منافع خود را بیش از پیش در خطر می دید. کشورهای منطقه نیز با خطر صدور انقلاب اسلامی ایران روبه رو بودند.

از نظر داخلی، صدام با قساوت و بی رحمی، پایه های قدرت خود را تثبیت می کرد و قصد داشت با درآمد هنگفت نفت و ارتشی آماده و مجهز و همچنین، منابع نظامی و مالی روبه رشد (۲۸ میلیارد دلار ذخیره ارزی)، عقده جاه طلبی بی حد و حصر خود را هر چه بیشتر ارضا کند.

در این حال، دولت های منطقه و امریکانیز بی میل نبودند که فردی همچون صدام، جمهوری اسلامی ایران را که با ارتشی ضعیف و از هم پاشیده وضعیت سیاسی متشنجی داشت و درگیر اختلافات داخلی بود، تنبیه کنند. افزون بر این، انعقاد قرارداد کمپ دیوید و انزوای سیاسی مصر و سادات در جهان عرب موجب شد که مصر - و نه فقط جمال عبدالناصر - نقش سنتی خود را به عنوان رهبر جهان عرب از دست بدهد و این موضوع، فرصتی طلایی برای صدام فراهم کرد تا عراق را جانشین مصر کند. از سوی دیگر، انقلاب اسلامی ایران و شعارهای آن که محتوای ضد امپریالیستی و ضد

صهیونیستی شدیدی داشت، رقیبی برای ایدئولوژی بعثی عراق و شعارهای آن در جهان عرب محسوب می شد. در چنین شرایطی و با در نظر گرفتن شخصیت صدام و انگیزه جاه طلبی و خودبینی وی که در پی گسترش قدرت و حوزه نفوذ خود به خارج از عراق بود، حمله به ایران مناسب ترین وسیله برای تامین هم زمان این اهداف به شمار می رفت.

به نظر صدام - با توجه به درکی که از توازن قوا میان عراق و ایران داشت - حمله به ایران سریع و قاطع و کوتاه مدت بود، نه جنگی طولانی و چندساله، به عقیده وی، ارتش عراق در مدت کوتاهی می توانست ایران را به سختی شکست داده و اهداف پیش بینی شده خود را تأمین کند. بدین ترتیب، صدام قصد داشت با پیروزی چشم گیر و قاطع نظامی بر ایران، اهداف دیگر خود را تأمین کند.

جبران عقده حقارت تاریخی

امضای قرارداد الجزایر با وجود مزایای فوق العاده آن، برای صدام سخت ناراحت کننده بود. او با جاه طلبی، در مورد قدرت و پیشرفت عراق مبالغه گویی می کرد، اما با امضای این قرارداد ناچار شد، در مقابل خواست ایران که پیوسته خواهان استقرار حاکمیت خود در ساحل شرقی شط العرب بود، تسلیم شود و این امر برای او گران تمام شد، به ویژه این که، هیچ یک از زمامداران گذشته عراق حاضر نشده بودند به چنین توافقی تن دهند.

صدام برای اقتناع افکار عمومی عراق و جهان عرب که امضای قرارداد الجزایر را نشانه ضعف او در برابر قدرت ایران می دانستند، در اولین فرصت مناسب، قرارداد را لغو کرد. وی در سخن رانی هایش، پیش از جنگ و در جریان حمله به ایران همواره اعتراف می کرد که جنگ را برای لغو قرارداد الجزایر و استقرار دوباره حاکمیت عراق بر اروندرود (شط العرب)

آغاز کرده است. در واقع، صدام کوشید تا خاطره این تسلیم ربا پیروزی قاطع و سریع خود بر ایران جبران کند. صدام درس‌خن رانی‌های خود (حتی پس از جنگ) از هیچ فرصتی برای موجه جلوه دادن پذیرش قرارداد الجزایر در آن مقطع تاریخی فروگذار نکرد. او علت امضای قرارداد را اتمام ذخایر مهمات عراق ذکر می‌کرد و معتقد بود که این اقدام، فرصتی برای وحدت ملی و نجات ارتش و کشورش فراهم آورد، آن چنان که گفت:

" این تصمیم به ملت ما فرصتی داد تا انقلاب خود را به اجرا بگذارد و به سطح بالاتر قدرت، پیشرفت و ترقی برسد. عاملی که افتخارات و حق حاکمیت عراق را محفوظ نگاه داشت ... "

آرزوی احراز مقام رهبری در منطقه

کسب مقام رهبری در منطقه برای صدام و دولت حاکم بر عراق، قدرت و اقتداری در پی داشت و باعث فرملی شدن نفوذ آنها می‌شد. صدام هیچ‌گاه نیت کسب نفوذ منطقه‌ای را پنهان نمی‌کرد. وی در مارس ۱۹۷۹ میلادی، با تبلیغات بسیار، اجلاس وزیران خارجه عرب را در عراق برگزار کرد و در سخنان خود گفت که دیگر جایی برای بی‌طرفی در منطقه باقی نمانده است.

صدام خود را مسئول اجرای "پان عربیسم" می‌دانست و اندکی پس از شروع جنگ، خود را سخن‌گوی ملت عرب خواند و اعلام کرد که از جمله اهدافش، برگرداندن مالکیت جزایر ابو موسی، تنب بزرگ و کوچک به اعراب است. همچنین، صدام ابتداء به صورت نمایشی به مخالفت با سادات و پیمان کمپ دیوید پرداخت تا بتواند خود را در میان اعراب، فردی لایق جلوه دهد و سپس برای جلب نظر مساعد امریکایی‌ها نسبت به پذیرفتن ژاندارمی عراق در منطقه، حمله شوروی به افغانستان را محکوم کرد. روزنامه "تایمز لندن" در ۱۷ ژوئن ۱۹۸۰ میلادی (۲۷ خرداد ۱۳۵۹) از دیدار برژینسکی با صدام حسین پرده برداشت و مجله "ایت ویز" در اکتبر ۱۹۸۰ میلادی (۱۹ مهر ۱۳۵۹) چنین نوشت:

" برژینسکی پس از سفر محرمانه خود به بغداد در اوایل ماه مه سال جاری (۱۹۸۰) در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: " ماتزاد قابل ملاحظه‌ای بین ایالات متحده و عراق نمی‌بینیم. ما معتقدیم عراق که تصمیم به استقلال (یعنی استقلال از شوروی) دارد، در آرزوی امنیت خلیج عربی است و تصور نمی‌کنیم که روابط امریکا و عراق سست گردد.

روزنامه " کریستین سانیس مونیتور " چاپ امریکا نیز درباره یکی از جلسات سری دولت عراق که دو ماه پس از سرنگونی حکومت شاه تشکیل شده بود نوشت:

" در آن جلسه، بعد از بحث و بررسی پیرامون نقش شاه و رابطه آن با امریکا در دفاع از منافع غرب و ژاندارمی خلیج فارس، مطرح شد که در حال حاضر رژیم نوپای ایران با از بین رفتن ارتش و تأسیسات اصلی آن، قادر به انجام این نقش نخواهد بود و عراق تنها کشوری است که با استفاده از این موقعیت می‌تواند دخلاً ایجاد شده را پیر نماید و این کار باید با برنامه ریزی، دقت، سرعت و مداومت انجام گیرد.

صدام قصد داشت با شکست سریع ایران، از یک سو به امریکانشان دهد که تنها او می‌تواند در منطقه، ایران را مهار کرده و امنیت مورد نظر غرب را در خلیج فارس برقرار کند و از سوی دیگر، با طرح شعارهایی نظیر "نبرد قادسیه" و معرفی

خود به عنوان "سردار قادسیه" می خواست به کشورهای منطقه بفهماند که آنها برای بقای خود در برابر تهدیدهای جمهوری اسلامی ایران مدیون قدرت او هستند، اوست که حرف اول را در مسائل منطقه ای و به ویژه امور عرب می زند.

رقابت عقیدتی (ایدئولوژیک)

یکی از اهداف فرعی صدام برای تجاوز به ایران اسلامی، رقابت ایدئولوژیک با انقلاب اسلامی ایران بود. صدام به ایدئولوژی حزب بعث معتقد بود و قهرمان تحقق آن به شمار می رفت. این ایدئولوژی با طرح شعارهایی چون: وحدت جهان عرب، سوسیالیسم، ناسیونالیسم عربی و غیره در پی متحد ساختن اعراب و جلب توجه آنان به رهبری حزب بعث عراق بود. در مقابل، انقلاب اسلامی ایران و شعارهای اسلامی آن جاذبه بیشتری برای ملت های عرب داشت و رقیبی سرسخت برای ایدئولوژی بعثی محسوب می شد، لذا صدام حسین ناچار بود برای تحقق اهداف خود و تثبیت ایدئولوژی بعثی، به رویارویی با انقلاب اسلامی ایران و اصول و مبانی آن پردازد.

تصرف مناطق نفت خیز خوزستان

نوک پیکان حملات عراق، متوجه منطقه خوزستان بود. اشغال این منطقه برای عراق چند فایده در برداشت: اول اینکه عراق با اشغال خوزستان می توانست مرز دریایی خود را به میزان زیادی گسترش داده و نفوذ خود را به راحتی در خلیج فارس وسعت بخشد؛ و دوم اینکه، منطقه بسیار حاصل خیز خوزستان، دارای معادن عظیم نفت و گاز بود و اشغال چنین سرزمینی هم باعث نفوذ شدید عراق در بازار نفت می شد و هم می توانست در سرنگونی نظام نوپای ایران نقشی حیاتی داشته باشد.

جلوگیری از پیدایش انقلاب اسلامی در عراق

عراق با حمله به ایران می توانست توجه مردم خود را از مسائل داخلی کشور به خارج معطوف کند. انقلاب اسلامی با شعار حاکمیت اسلام بر سراسر کره زمین به پیروزی رسیده بود. طبیعی بود که نخستین مراکزی که از نظر ایدئولوژیک مورد توجه انقلاب اسلامی قرار می گرفت، کشورهای همسایه بودند. در میان همسایگان ایران، کشور عراق با داشتن ۶۲ درصد، شیعه خطر را بیش از دیگر کشورها احساس می کرد. خطری که باعث بروز تظاهرات و راهپیمایی ها و دیگر حرکت های اعتراض آمیز مردمی به رهبری آیت الله صدر شده بود. سرکوب این حرکت ها و اعدام شهید صدر و خواهرش، می توانست موج خصومت میان مردم و حکومت بعثی را افزایش دهد. صدام، احتمالاً "به این موضوع می اندیشید که حمله به ایران و تضعیف، تحقیر یا سرنگونی آن، هم منبع خطر را تضعیف یا نابود می کند و هم مردم عراق متوجه یک دشمن خارجی می شوند و برای حفظ وحدت ملی از حرکت های اعتراض آمیز نسبت به حکومت بعثی دست برمی دارند.

موفق و پیروز باشید - فیض آبادی

feyzabadaimj@mums.ac.ir

فهرست مطالب-----جزوه انقلاب اسلامی

-----گفتار اول : ماهیت انقلاب

واژه انقلاب

گونه های مختلف انقلاب

خصوصیات انقلابها

تغییرات و تحولات اجتماعی

عوامل و مولفه های یک انقلاب فراگیر اجتماعی

-----گفتار دوم : مراحل سه گانه انقلاب

شرایط سیاسی اجتماعی قبل از انقلاب

عوامل شتابزا در تحولات اجتماعی

شکل گیری قدرت اجتماعی و بروز انقلاب

ایدئولوژی های انقلابی

دوران بعد از پیروزی انقلاب

-----گفتار سوم: آفات انقلاب ها

نفوذ فرصت طلب ها

بازگشت تدریجی به ارزش های فرهنگی طرد شده

خستگی نیروهای انقلابی و از دست دادن روحیه انقلابی

ناتوانی از انتقال ارزش های انقلابی به نسل بعد

-----گفتار چهارم : انقلاب اسلامی ایران

مذهبی بودن

رهبری کارآمد

مشارکت مردمی

سرعت پیروزی

گفتار پنجم: رهیافت های گوناگون در تحلیل انقلاب اسلامی

رهیافت فرهنگی ایدئولوژی

رهیافت روانشناسانه

رهیافت سیاسی

رهیافت جامعه شناسی - اقتصادی

رهیافت مبتنی بر عوامل خارجی

رهیافت تلفیقی

گفتار ششم: نظام سیاسی و دولت در ایران معاصر

مدل های دولت در ایران

مدل های سلطنتی

ماهیت دولت در ایران

نظریه های ساختاری

چرخه هرج و مرج و استبداد

نظریه دولت تحصیلدار

نظریه مقاومت شکننده

رهیافت نظام جهانی

شیوه تولید صنعتی

گفتار هفتم: پیشینه نظام و اندیشه سیاسی در ایران

جامعه شناسی شاهنشاهی ایران

روانشناسی نظام شاهنشاهی ایران

گفتار هشتم: تحلیلی بر ساختار دولت پهلوی دوم

ساختار سیاسی دولت پهلوی پس از کودتا

نقش نفت در اقتصاد سیاسی

باستانگرایی ناسیونالیستی شاهنشاهی

گفتار نهم: جریان شناسی مخالفان رژیم پهلوی

جریان روشنفکری

جریان نو اندیشی دینی

گفتار دهم: طوفان انقلاب

گفتار یازدهم: تحولات عصر جمهوری اسلامی

دهه اول تحولات و رخداد‌های داخلی و خارجی

تاسیس شورای انقلاب و تشکیل دولت موقت

نگرش دولت موقت و واکنش مردم و انقلابیون

چالش میان نیروهای خط امام لیبرال‌ها

تشکیل دولت شهید رجایی تا حذف لیبرال‌ها از حاکمیت

پیامدها و شرایط کشور پس از برکناری بنی صدر

کشف و نابودی سازمان نیمه مخفی حزب توده

دهه دوم انقلاب

گفتمان بازسازی اقتصادی

گفتمان توسعه سیاسی

دهه سوم انقلاب

گفتمان عدالت و پیشرفت

گفتمان اعتدال

ضمایم

پیوست اول - زندگی شخصیت و اندیشه امام خمینی

پیوست دوم - توضیح و تبیین انقلاب

پیوست سوم - کاربردهای واژه انقلاب در ادبیات معاصر

پیوست چهارم - انقلاب های جهان

پیوست پنجم - جنگ ایران و عراق